



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلان علی محمد صابری

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

روح و ریحان !

جنت النعیم و العیش السالین

احوال الشہید عبد العظیم الحسینی

علیہ السلام و آلہ

تألیف:

حاج محمد باقر داماد طهرانی کجوری مازندرانی



تحقیق: سید صادق حسینی اشکوری

مجموعہ آثار شہداء ہند کہشت حضرت بہاؤ العظیمؑ - ۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روح و ريحان، يا، جنه النعيم والعيش السليم في احوال السيد عبدالعظيم الحسيني عليه السلام والتكريم

نويسنده:

محمدباقر واعظ طهرانی کجوری مازندرانی

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحديث

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
روح و ریحان، یا، جنه النعیم والعیش السلیم فی احوال السید عبدالعظیم الحسینی علیه السلام والتکریم جلد ۲	۱۵
مشخصات کتاب	۱۵
اشاره	۱۵
روح و ریحان نهم	۱۹
اشاره	۱۹
در شرح عرض دین حضرت عبدالعظیم بر حضرت ابا الحسن ثالث هادی علیه الصلاه والسلام و تصدیق بر قبول او	۲۱
در اینکه وجه خدا دین اوست که به توسط پیغمبر به خلق رسید	۲۲
در شرح معنی «دین» است و معانی مختلفه آن از آیات کریمه	۲۴
در شرح معنی «ملت» است	۲۶
در شرح معنی «مذهب» است	۲۷
در شرح معنی «شریعت» است	۲۸
در شرح معنی «منهاج» است	۲۸
در شرح معنی «سنت» است	۲۹
در شرح معنی «اسلام» است	۲۹
فرمایش صدیقه طاهره علیهاالسلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله	۳۲
در شکوه از اهل زمان و شکایت از بی دینان	۳۳
در بیان حکایت شیخ معمر از ابناء هر زمان به محضر عبدالملک	۳۵
در حکایت فضل بن یحیی برمکی و ابو الهول شاعر	۳۷
در عرض دین نه نفر دیگر از اخیار به خدمت ائمه اطهار علیهم السلام	۳۸
اشاره	۳۸
اول : خالد بن جریر بجلی است	۳۹
دوم : حسن بن زیاد طائی ضبّی مولی بنی ضبه است	۴۱

- سوم : عمرو بن حریث است ۴۲
- چهارم : ابی الجارود است ۴۴
- پنجم : یوسف است ۴۵
- ششم : حمران بن اعین شیبانی است ۴۶
- اشاره ۴۶
- در شرح حال اعین والد ماجد حمران و برادران وی ۴۷
- در حدیث شریف معانی الاخبار از عرض دین حمران است ۵۰
- در معنی حدیث « لا جبر ولا تفویض » و بیان مرحوم میرداماد طاب ثراه ۵۲
- در معنی دیگر جبر و تفویض است ۵۴
- در معنای جبر و تفویض به بیان شیخ مفید ۵۴
- هفتم : ابراهیم زیاد خارق است ۵۷
- هشتم : اسماعیل بن جابر جعفی است ۵۸
- بیان : در دعاء حضرت صادق علیه السلام برای رفع لقوه ۶۰
- نهم : منصور بن حازم است ۶۰
- در حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام ۶۳
- عرض اوّل : در بیان توحید است ۶۳
- اشاره ۶۳
- در مدح روات این حدیث شریف ۶۵
- در معنی کلمه «مرحبا» ۶۷
- در معنی «هات» و «هیت» ۶۸
- در معنی «عرض دین» است ۶۹
- در مراتب روایات و فرق بین سماع و اسماع ۷۰
- در معنی «فَتَّيْنِي» ۷۰
- در شرح عرض دین حضرت ابوطالب بر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آلهو اشعار او ۷۱

- در معنی «واحد» و «أحد» است و «أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ» ۷۳
- در فرق بین «واحد» و «أحد» ۷۵
- در معنی «لیس کمثله شیء» ۷۷
- در معنی «خارج عن الخدین» و حدیث مبارک ۷۸
- در معنی «و آله لیس بجسم» و فرق بین جسم و جسد ۷۹
- در معنی «ولا صوره» و اخبار صحیحہ دیگر ۸۱
- معنی قوله : «و لا عرض» ۸۴
- معنی قوله : «و لا جوهر» ۸۴
- در معنی «بل هو مجسم الاجسام» ۸۶
- در صفات حضرت احدیت و منع از تفکر در ذات حق ۸۷
- عرض دوم : در نبوت و امامت است ۹۰
- و شرح صدق ادعاء سید انبیاء در نبوت ۹۰
- در ابلاغ احکام است که خارج از دو قسم نیست ۹۱
- در اینکه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله در مکه ظاهر گردید و دعوی نبوت کرد و بر حسب ادعاء خود معجزه آورد ۹۳
- در مذهب امامیه و انکار ظهور معجزه از ید کاذب ۹۴
- در آثار و علایم معجزه که دلالت بر صدق نبوت می کند ۹۶
- در معنی «نبی» و «رسول» است ۹۸
- در اینکه این دین و قرآن شریف اعظم برهان است ۹۹
- برای حقیقت دعوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ۹۹
- در اینکه شریعت نبویه دلالت بر حقیقت مدعابه می کند ۱۰۲
- در اینکه این شریعت محفوظ و باقی است تا روز قیامت بر حسب وعده صادق الهیّه ۱۰۴
- در ابقاء وجود حجت برای حفظ دین و تجدید آن در رأس هر مائه به ید عالمی و بقاء عترت طاهره با قرآن ۱۰۶
- در معنی «خاتم النبیین» است و فرق بین «خاتم» و «خاتم» ۱۰۸
- در جهت خاتمیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله ۱۰۹

- در معنی مهر نبوت است و مضمون شریف آن ۱۰۹
- در روز و ماه وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آلهو بیان اسم مبارک آن جناب ۱۱۱
- در خصایص حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ثبوتیه و سلبیه اجمالاً ۱۱۴
- در ازواج حضرت رسول است ۱۱۶
- در دلیل نقل و عقل بر خلافت حقه شاه ولایت علیه السلامو عدم لیاقت غیر ۱۲۰
- در اینکه شرک و کفر مانع عصمت است و توحید خالص حضرت امیر علیه السلام ۱۲۲
- در اینکه ایمان و توحید حضرت امیر مؤمنان علیه السلام به اراده الهیه و حسن استعداد حضرت مرتضویه بوده است ۱۲۴
- در اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تربیت جناب امیر علیه السلامبا تکمیل این حدیث مأموریت داشت ۱۲۴
- در ایمان امیر مؤمنان علیه السلام است أيضاً ۱۲۶
- در اینکه حضرت امیر طرفه العینی شرک نیاورد و خود حقیقت ایمان بود ۱۲۷
- در فضائل امیر مؤمنان علیه السلام از عاقه و خاصه نظماً و نثراً ۱۳۰
- در شرح حال حضرت امیر علیه السلام از یوم ولادت و وفات و عمر شریف آن جناب ۱۳۲
- در فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام از ذکور و اناث ۱۳۶
- در بقیه حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام ۱۳۷
- در شرح احوال ابامحمد امام حسن مجتبی علیه السلام است ۱۳۸
- در نیاچه محمد بن حنفیه به کنار قبر حضرت امام حسن علیه السلام ۱۳۹
- در طریقه زهد حضرت امام حسن علیه السلام است ۱۴۲
- در شرح احوال ابا عبدالله حضرت امام حسین علیه السلام است ۱۴۳
- دم الهی ۱۴۴
- در معنی «ثار الله» و فقرات مفیده دیگر ۱۴۴
- در معنی «قتل صبر» است ۱۴۷
- در وجوه مظلومیت جناب سیدالشهداء علیه السلام ۱۴۸
- در دفاع آن جناب قبل از ظهر و جهاد بعد از ظهر بر حسب فرموده حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم ۱۴۹
- در ترجمه حدیثی که بسیار موجب قلب مؤمن است وجهات مظلومیت آن جناب ۱۵۱

- در نهی شارع از سوزانیدن زراعات کفار و مشرکین ۱۵۲
- در ذبح جناب امام حسین علیه السلام است و اسرار « المذبوح من القفاء » ۱۵۹
- بیان مؤلف در باره حکمت ذبح ۱۶۱
- در عریان کردن آن بدن شریف ۱۶۲
- در قتال امیر مؤمنان علیه السلام با عمرو بن عبدود ۱۶۳
- تسلیه قلوب محزونه شیعه ۱۶۶
- در نهی از مثله کردن است و اشاره به جسارت کردن اهل کوفه ۱۶۸
- در اسیری اهل بیت اطهار و بزرگی این مصیبت عظمی ۱۶۹
- در مطابقت جسارت کردن یزید بن معاویه با عبیدالله بن زیاد به آن رأس مطهر ۱۷۴
- اقوال عدیده در مدفن رأس شریف جناب خامس آل عبا و قول حق ۱۷۸
- در اینکه جناب سید الشهداء علیه السلام خون خدا باشد ضرری ندارد ۱۸۲
- در معانی عبارات زیارات و القاب امام علیه السلام وجواز آنها ۱۸۴
- در انقلاب عالم امکان برای شهادت سید مظلومان علیه السلام است ۱۸۶
- در معنی « مهجه » و بذل آن و مراتب قلب است ۱۸۹
- اخبار علماء عامه در ظهور حمرت در روز شهادت آن سید مظلومان ۱۹۲
- در حکایت غریبه که مرحوم میر محمد حسین از سنگ ریزه که بر آن مکتوب بود کلماتی شریفه نقل کرده است ۱۹۵
- در معنی شعر محتشم مرحوم است و فقره زیارت حضرت حجت الله الأعظم ارواحنا فداه ۲۰۰
- در صیحه زدن جبرئیل امین روز عاشورا و توبه بعضی از حاضرین ۲۰۱
- در تقسیم خون بدن و گلولی و مواضع سبع و دل شریف آن بزرگوار است ۲۰۲
- در نقل مرحوم اردبیلی از سرخی افق ۲۰۶
- در اینکه خون آن سید مظلوم مرارا به بهشت جد بزرگوارش با ملائکه بردند و مطالب دیگر ۲۰۸
- تَتَمِیمُ لِهَذَا الْأَمْرِ ۲۱۱
- در اینکه روز عاشورا سه خون از این بزرگوار به آسمان پاشید ۲۱۱
- در معذرت خواستن از جسارتهای خود و التجاء به جناب خامس آل عبا علیه السلام ۲۱۳

- تاریخچه ای از سید الشهداء علیه السلام ۲۱۴
- در مرثیه زینب خاتون علیهاالسلام ۲۱۶
- در مرثیه رباب دختر امرء القیس بن عدی کلبی ۲۱۶
- زوجه جناب امام حسین علیه السلام ۲۱۶
- در عدد اولاد آن بزرگوار ۲۱۸
- در اشعار جناب سید الشهداء علیه السلام و ختم مصائب و حالات آن بزرگوار ۲۲۱
- در شرح حال حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام و بیان اختلاف اخبار ۲۲۲
- در حق مادر آن حضرت شهربانویه ۲۲۲
- در اشعار محزونه حضرت علی بن الحسین علیهماالسلاموشکایت ازوضع زمان وانباء آن ۲۲۷
- در وفات حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام و تسبیحات صحیحه که از سعید بن مسیب مروی است و خواندن آن باعث مغفرت است ۲۳۰
- در فرزندان ذکور و اناث آن جناب که شش نفر از آنها اعقاب داشتند ۲۳۱
- در شرح حال حضرت باقر علیه السلام و حضورش به محضر یزید و فرمایشات آن جناب علیه السلام ۲۳۳
- در معنی اشعار حضرت باقر علیه السلام است ۲۳۵
- قصیده جیده در مدح حضرت باقر علیه السلام و فرزندان آن جناب ۲۳۶
- در شرح حال حضرت صادق علیه السلام و رحلت آن بزرگوار ۲۳۷
- شرح اشعاری که ابوهریره در مرثیه آن جناب گفته است ۲۳۹
- در بیان مذهب جعفری و جهت اینکه به آن بزرگوار منتسب است ۲۴۰
- در اشعار حضرت صادق علیه السلام است ۲۴۲
- در قصیده سید اسماعیل بن محمد حمیری و مدح آن جناب علیه السلام ۲۴۴
- در شرح احوال حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام است ۲۴۵
- در حال محمد بن بشیر کوفی که مدعی الوهیت حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام شد و شعبده های ۲۴۸
- در بی باکی بعضی از بستگان ائمه و افشاء اسرار کردن و ملاحظه تقیه نمودن ۲۵۱
- در مضمون حدیث که منظوم شده است عربیاً و فارسیاً ۲۵۲
- در اشعار مؤلف ۲۵۴

- در شرح حال حضرت رضا علیه السلام از ولادت و شهادت و قدر عمر و زهر دادن و مدفن آن جناب علیه السلام ۲۵۶
- در اعمال یومیه و لیلیه حضرت رضا علیه السلام ۲۶۱
- در نماز و اعمال آن بزرگوار است ۲۶۳
- در زیارت مختصری از برای حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام ۲۶۶
- در مرثیه و مدح حضرت رضا علیه السلام که مرحوم شیخ عبدالحسین شاعر غروی فرمود ۲۶۹
- در شرح حال امام محمد تقی علیه السلام است ۲۷۰
- حدیث شریفی در اجتماع قافه خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام ۲۷۱
- در اختلاف رنگها و بیان صبغه الله و تغییر رنگ امام علیه السلام ۲۷۴
- در حکایت صوفی و رنگ رز ۲۷۶
- در فرزندان حضرت امام محمد تقی علیه السلام است ۲۷۹
- در شرح حال امام علی النقی علیه السلام است ۲۸۰
- در اشعاری که حضرت امام علی التقی علیه السلام در حضور متوکل خواندند ۲۸۱
- در شرح حال حضرت امام حسن عسکری علیه السلامو جهت شهرت به لقب عسکری ۲۸۸
- کرامت حضرت عسکری علیه السلام به نقل از راوندی ۲۹۰
- در آباء کرام امام عصر عجل الله فرجه است ۲۹۱
- حجج الهیته ۲۹۲
- حجت اول : در علایم امام علیه السلام است ۲۹۳
- حجت دوم : در ولادت حضرت امام عصر علیه السلام است ۲۹۴
- حجت سوم : در رفع استبعاد از طول عمر آن بزرگوار و بیان مرحوم کراچکی ۲۹۶
- در اعمار انبیاء و اجداد حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله برای رفع شبهه منکرین ۲۹۷
- حجت چهارم : در معنی لقب قائم علیه السلام است ۲۹۹
- در بیان حدیث شریف اصول کافی از مرحوم آقاخوند ۳۰۱
- حجت پنجم : در انکار عامه بر غیبت حضرت حجت الله و رد آن ۳۰۳
- حجت ششم : در شمائل حضرت امام عصر علیه السلام است ۳۰۵

- فرمایش جناب امیر علیه السلام در اوصاف حضرت امام عصر علیه السلام ۳۰۶
- حجت هفتم : در عدد کسانی که خدمت حضرت امام عصر علیه السلام مشرف می شوند و حدیث شریف است ۳۱۱
- در حدیث شریف حذیفه و وجود ابدال و نجباء است ۳۱۲
- تبدیل مقال لابعده الحال ۳۱۳
- در استغاثه از رجال الغیب است و عبارات آن ۳۱۴
- تَبَصَّرْ مَا يَتَفَعَّلْ ۳۱۵
- در حکایت غریبه از علامات حضرت الیاس و مکالمات با وی ۳۱۵
- در عقیده جامع این اوراق به قانون اهل شرع و طریق حق ۳۱۸
- حجت هشتم : در ثواب انتظار ظهور فرج است ۳۱۸
- در قصیده مرحوم آذری و ندبه وی ۳۱۹
- در اشعار ملیحه شمس تبریز ۳۲۰
- در حدیث شریف از کمال الدین است ۳۲۱
- در نصایح و وصایای مرحوم سید بن طاوس است به فرزند ارجمندش سید محمد ۳۲۳
- حجت نهم : در بیان مهدویه نوعیه است ۳۲۵
- در عقیده شیعه امامیه است در حق مهدی موعود از آل محمد محمود صلی الله علیه و آله ۳۲۸
- در بیان مرحوم مجلسی از اتصال دولت حقه به دولت صفویه ۳۳۰
- بیان مرحوم سید نعمت الله جزایری ۳۳۰
- بیان مؤلف ۳۳۱
- در حدیث شریف حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که دلالت بر ظهور فرج اعظم دارد و معانی مشکله دیگر ۳۳۲
- ترجمه حدیث ۳۳۳
- در لفظ «اغرق لدا» ست که مطابق است با خبر سابق ۳۳۶
- در معنی «زوراء» که اسم بغداد و موضعی در مدینه و کوهی در شهر ری است ۳۳۸
- در شرح فقره «و اسفر عن وجهه» و حسن ایمان پادشاه زمان ۳۴۲
- در قول مرحوم مجلسی که قائم الحق یکی از سلاطین صفویه است و عرض مؤلف ۳۴۳

- در احترام حضرت اقدس همایون شهریار کتاب خدا و عترت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را ۳۴۴
- در اشاره اجمالی به صلات و انعامی که از این دولت صرف سادات و ذریه نبویه می شود ۳۴۶
- حجت دهم : در توسل به حضرت امام عصر علیه السلام است و راه توسل برای قضای حوائج دنیویه و اخرویه ۳۴۹
- در فرمایشات سید ابن طاووس به فرزندش که توسل به امام عصر عجل الله فرجه بجوید ۳۵۰
- در معنی فقره ای که در فقه الرضا مرویست و شبهاتی که کرده اند ۳۵۲
- در طایفه متخیله و عقاید فاسده که از ایشان و بعضی از غلات معلوم است ۳۵۳
- در معنی توجه به امام قبل از اداء فریضه و جواز آن به دلیل و برهان ۳۵۵
- در فرمایش حضرت صادق علیه السلام به ابوحنیفه و اقرار او به جهل خود ۳۵۹
- در دعاء فرج است برای منتظران و دعای دیگر ۳۶۰
- در اجازه دعاء حرز یمانی از مرحوم مجلسی بزرگ از سید اسحاق استرآبادی که خدمت امام عصر شرفیاب شده بود ۳۶۱
- قصیده فارسیه موسومه به حجه الحق که جامع این اوراق عرض کرده است ۳۶۵
- آنچه از اسامی ائمه اطهار در تورات است ۳۷۰
- در ایمان نعتل یهودی و ابیات فصیحی که اذعان به وجود شریف هر یک از ایشان است ۳۷۲
- در خصایص ائمه مطهرین مکرمین (سی خصیصه) ۳۷۸
- دعاء شریف که حضرت حجه الله اعظم در علو مقامات ائمه اطهار و آباء اخیار فرموده است ۳۸۸
- بعضی از اوصاف ائمه طاهرین علیهم السلام است که از کتب خاصه و عامه نقل نموده ام ۳۸۹
- در دعاء حفظ که میرداماد طاب ثراه از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم گرفتند ۳۹۲
- دعائی که سید بن طاووس در مصباح الزائر برای رفع شدائد مرقوم نمودند ۳۹۳
- مُشایعه مفروضه : در اقسام مذاهب شیعه و مذهب حقه امامیه ۳۹۷
- در معنی «شیعه» و اشتقاق آن است ۴۰۱
- در سبب ظهور لقب رفض و معنی آن است ۴۰۳
- در بیانات ابن روزبهان است در مدح ائمه هدی نثراً و نظماً ۴۰۵
- عرض سوم : در شرح عقاید حضرت عبدالعظیم است از حقایق سبعة ۴۰۷
- حقیقت اولی : در شرح معراج حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم است ۴۰۹

- در معراج جسمانی و اشعار خاقانی است ۴۱۱
- در معراج عقلانی حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله است ۴۱۳
- در معنی کلمه «حق» است ۴۱۵
- حقیقت دوم : در شرح مسائله نکیرین است ۴۱۷
- در معنی «قبر» است ۴۱۸
- در تألم روح در عالم برزخ که به واسطه انس با بدن است ۴۱۹
- حقیقت سوم : در بهشت است ۴۲۲
- ابیات فصیح در توصیف حوریه جنات عالیّه ۴۲۵
- حقیقت چهارم : در نار است ۴۲۸
- فرمایشات حضرت امیر علیه السلام در احوال جهنم و اهل آن ۴۲۹
- در سکنه درکات نیران است ۴۳۰
- حقیقت پنجم : در صراط است ۴۳۵
- حقیقت ششم : در میزان است ۴۳۹
- حقیقت هفتم : در قیامت است ۴۴۲
- دقایق ثانیه : در ایام ثلاثه که یوم العهد و یوم العمل و یوم الجزاست ۴۴۶
- در بیانات مرحوم مجلسی علیه الرحمه ۴۴۷
- در بیان مرحوم آقاخوند و عقیده داعی به مثالی واضح ۴۴۹
- در شرح معنی «بعث» است ۴۵۰
- تغییر مقال لاهل الحال : در معاد جسمانی و روحانی ۴۵۲
- در تفسیر آیه مبارکه «أُولَئِكَ يَرِ الْأَنْسَانُ . . .» ۴۵۴
- بعثه حقّه ۴۵۵
- ابیات حضرت امیر علیه السلام در علائم ظهور قیامت و احوال آن و عبارت فصیحه ای از مؤلف است ۴۵۷
- اشعار شیخ سعدی که در مواظ و نصایح گفته ۴۶۰
- درباره مرکز ۴۷۷

روح و ریحان، یا، جنه النعیم والعیش السلیم فی احوال السید عبدالعظیم الحسینی علیه السلام والتکریم جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : واعظ کجوری، محمد باقر بن اسماعیل، ۱۲۵۵-۱۳۱۳ق.

عنوان و نام پدیدآور : روح و ریحان، یا، جنه النعیم والعیش السلیم فی احوال السید عبدالعظیم الحسینی علیه السلام والتکریم / تالیف محمد باقر واعظ طهرانی کجوری مازندرانی؛ تحقیق سید صادق حسینی اشکوری.

مشخصات نشر : قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحديث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۸۲ .

مشخصات ظاهری : ۵ ج.

فروست : مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ ۳، ۴.

شابک : ۱۰۰۰۰۰ ریال (دوره)

یادداشت : عنوان عطف: روح و ریحان (جنه النعیم والعیش السلیم).

یادداشت : کتابنامه.

عنوان عطف : روح و ریحان (جنه النعیم والعیش السلیم).

عنوان دیگر : جنه النعیم و العیش السلیم فی احوال السید عبدالعظیم الحسینی علیه السلام والتکریم.

موضوع : عبدالعظیم بن عبدالله (ع)، ۱۷۳ - ۲۵۰؟ق.

شناسه افزوده : حسینی اشکوری، سید صادق، ۱۳۵۱ -

شناسه افزوده : دار الحديث. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۵۳/۵/ع۲ و ۲ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۸۴

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۳۲۶۹۰

ص: ۱

اشاره

ص: ۵

روح و ریحان نهم

اشاره

روح و ریحان: التاسعه

.

ص: ۶

..

در شرح عرض دین حضرت عبدالعظیم بر حضرت ابا الحسن ثالث هادی علیه الصلاه والسلام و تصدیق بر قبول او

در شرح عرض دین حضرت عبدالعظیم بر حضرت ابا الحسن ثالث هادی علیه الصلاه والسلام و تصدیق بر قبول او مخفی و پوشیده نیست بر اهل دین و صاحبان ایمان و یقین که زائر حضرت عبدالعظیم در زیارت آن جناب می خواند: «وَعَرَّضْتُ دِينَكَ عَلَى إِمَامِ زَمَانِكَ فَصَدَّقَكَ وَدَعَا لَكَ» یعنی عرضه داشتی دین خودت را بر امام زمانت پس تصدیق فرمود تو را و دعا کرد از برای تو. و این فقره که عرض دین حضرت عبدالعظیم است بر کافه عوام مخفی است، بلکه جمعی از خواص هم از مأخذ آن اطلاعی ندارند؛ از آنکه در مجالس و محافل که از این مطلب ذکر شده است جماعتی را از تفصیل آن بی خبر یافتیم، پس آن چه از فضل این حدیث دانستم شفاهاً خبر دادم، و مستدعی از کافه اهل اسلام و ایمان گردیدم که این حدیث را فارسی کرده به اطفال خودشان تعلیم نمایند، و در هر صباح و مساء مانند دعاء عدیله این حدیث را بخوانند که تمام عقاید حقّه و قواعد دینیّه و اصول و فروع اسلامیّه در این حدیث شریف جمع است، و در ماه مبارک رمضان که مردمان بر حسب عادت و میل نفوس رغبت به اطاعت و عبادت بیشتر دارند و مساجد غالباً مجامع اکابر و اصاغر رجال و نساء از امت مرحومه شیعه و امامیه است مکرراً استدعا بر استنساخ مضمون بلاغت مشحون این حدیث بعینه نمودم، بحمد الله تعالی جمعی کثیر و جمعی غفیر دعوت و مسألت داعی را اجابت نمودند و ثمرات کلیه یافتند. لَعَمْرِي لَقَدْ أَيقَضْتُ مَنْ كَانَ نَائِمًا وَأَشْمَعْتُ مَنْ كَانَتْ لَهُ أُنْدَانٍ (۱) و اکنون هم موفق در شرح آن شده ام، خداوند رؤوف عطوف را بر این نعمت که متنعم گردیده ام شاکرم، اگر چه از آداء شکر یک از نعمتهای مُنعم حقیقی این بنده ذلیل عاجز و قاصر است، مگر اقرار به عجز شکر نعماء و آلاء الهیه، خود شکری مفید و ستایشی حمید باشد، بلکه تمام این مقدمات برای نقل و توضیح این حدیث مبارک است. و بدان که تمام انبیاء بر خلائق مبعوث نشدند مگر برای تکلیف خاص و تشریع شریعت مخصوصه، و تمام دین و شریعت و مذهب و ملت مکلفین این امت مرحومه در این حدیث شریف مندرج است. ونعم ما قیل: تَرَكْتُ فِيكَ الْمُنَى مُفَرَّقَهُوَأَنْتَ مِنْهَا بِمَجْمَعِ الطُّرُقِ (۲) یعنی: هر آنچه ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و ما آتی به الشّارع است، در حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام موجزاً و مفیداً، تصریحاً او تلویحاً برای اهل اسلام و مکلفین بیان شده است، پس بخوان و بدان و غفلت مکن.

۱- شعر را خلیل در کتاب العین ۴/۶۰ ماده (نبه) آورده بدون ذکر قائل، نیز: شرح الاخبار قاضی نعمان ۲/۲۶۱ و امالی شیخ طوسی: ۹.

۲- کشف الغمه ۱/۱۱۱.

ص: ۸

در اینکه وجه خدا دین اوست که به توسط پیغمبر به خلق رسید

در اینکه وجه خدا دین اوست که به توسط پیغمبر به خلق رسید اکنون قبل از شروع به مقصود زحمت می دهم که در کتاب « توحید (۱) صدوق علیه الرّحمه مذکور است که : ابا حمزه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که آن جناب در

۱- . توحید : ۱۴۹ باب ۱۲ ح ۱ ، و نیز بنگرید به ح ۲ تا ۱۱ همین باب .

ص: ۹

معنی آیه کریمه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۱) فرمودند: «خداوند متعال جلّ مجده اجلّ است از اینکه به وجه موصوف شود بلکه معنای وجه همان دینی است که به توسط حضرت ختمی مآب بر خلق عرض شد». پس مراد از وجه، دین خداست که فناء و هلاکتی از برای آن نیست، و سالک باید از این طریق به سوی مقصود خود که معبود اعظم است سلوک نماید، و آن بابتی است که از آن بر حق وارد می شود و وجهی است که به جهت او تقرّب به پروردگار خود می جوید. و آیه «هَذِهِ سَبِيلِي فَأَتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ» (۲) همانا این دین است، «أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ» (۳) نیز اشاره به همین است. پس به کسی که در این طریق که اقوم سُبُل است و اقوی طرق قدم نهاد و بالکلیه توجه به سوی حق کرد به طریق تحقیق به کعبه مقصود می رسد، و این بیان را برهان دیگر لازم است. نعم ما قیل: وَلَيْسَ يَصِحُّ فِي الْإِفْهَامِ شَيْءٌ إِذَا احتاجَ النَّهَارُ إِلَى الدَّلِيلِ پس عوام از این امت را لازم است معنی دین را بدانند و تمیز بین عباداتی که متداول بین ایشان است بدهند تا در مقام اخذ آن بصیر و خیر بوده باشند، و عبارات و اصطلاحات مشهوره معروفه که در کتاب و سنت است و در حین تحریر برای دفع شبهه به نظر می رسد، و توضیح می نماید از این قرار است: اول: دین. دوم: ملت. سوم: مذهب.

۱- قصص: ۸۸.

۲- انعام: ۱۵۳.

۳- یونس: ۱۰۵.

در شرح معنی «دین» است و معانی مختلفه آن از آیات کریمه

چهارم: شریعت . پنجم: سنت . ششم: منهاج . هفتم: ایمان . هشتم: اسلام است . و بدان که از برای هر یک از این عبارات ، معنی مخصوصی و بیان جامعی است که راجع به سلوک و سیر الی الله و مشی الی رضاء الله است ، و در هر یک از این کلمات و عبارات بر حسب مورد و استعمال ، جهت جامعه ای است که شرع اقدس و نبی مقدس از هر کس بخصوصه خواسته است و خلاف آن جائز نیست .

در شرح معنی «دین» است و معانی مختلفه آن از آیات کریمه‌ایا دین جمع آن ادیان است ، و در تعریف دین می گویند : هو الشریعۃ الصادرة بواسطه الرسل . و در کتاب « مجمع البحرین » (۱) است : هو وضع الهی لأولی الألباب یتناول الأصول والفروع ، یعنی : دین وضع و طرزی است که از خداوند سبحان به واسطه پیغمبران بر بندگان که صاحبان عقل و شعورند از اصول و فروع فرض و حتم شده است که اگر به جای آورند نجات یابند از عقوبات روز قیامت که روز جزا و اجر است . و دین در آیات و روایات به معانی کثیره اراده شده است : اول : به معنی اسلام است ، چنانکه حق تعالی فرمود : « إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ » (۲) . و میت هم در قبر می گوید : و الاسلام دینی .

۱- مجمع البحرین ۶/۲۵۱ ماده (دین) .

۲- آل عمران : ۱۹ .

ص: ۱۱

دوم: به معنی طریقه است، چنانکه حق سبحانه و تعالی فرمودند: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» (۱)، یعنی: از برای شماست طریقه شما و از برای من است طریقه من. سیم: به معنی جزاء است، چنانکه حق تعالی فرمود: «مَا لَكُمْ يَوْمَ الدِّينِ» (۲). و ایضاً فرمود: «يُوفِيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمْ» (۳). و ایضاً فرمود: «وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ» (۴). چهارم: به معنی طاعت است، چنانکه حق تبارک و تعالی فرمود: «وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ» (۵)، یعنی: دین حق را اطاعت نمی نمایند. پنجم: به معنی توحید است، چنانکه حق تعالی فرمود: «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» (۶). و در این کلمه شریفه جمیع معانی مختصه جمع است. ششم: به معنی حساب است، چنانکه حضرت احدیت جل برهانه فرمود: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (۷). هفتم: به معنی حکم الله است، چنانکه خداوند مجید فرمود: «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» (۸)، یعنی: محبت والدین موجب تعطیل حکم الله و امر حق نشود. به عبارت دیگر عرض می نمایم: خداوند عالمیان راهی به سوی تقرب به خود قرار داده است، و اسم آن را دین نهاده چنانکه حق تعالی فرموده است: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا

۱- نصر: ۶.

۲- فاتحه: ۴.

۳- نور: ۲۵.

۴- ذاریات: ۶.

۵- توبه: ۲۹.

۶- زمر: ۳.

۷- توبه: ۳۶.

۸- نور: ۲.

ص: ۱۲

در شرح معنی «ملت» است

تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ « (۱) . پس دینی که خداوند وصیت به هر یک از پیغمبران فرمود آن است که عبادت الهی نمایند و از او بترسند و احکام و حدود او را نگاه دارند و تصدیق به کلیه او نمایند و به وحدانیت او قائل شوند و نفی شریک و خلع انداد از او کنند . و تمام مراتب دین و توحید را از عبارات حضرت شاه ولایت توان دانست که فرموده است : « أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَةُ وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ تَوْحِيدُهُ ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ » (۲) .

در شرح معنی «ملت» استاما در معنی ملت می گوئیم : تقریر و جعل آن از خداوند متیان است ، ولیکن نسبت وی را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله باید داد ، و از آنکه منطق ایشان از وحی الهی است و از آنکه در عرف ناس ملت خدا نمی گویند بلکه ملت رسول صلی الله علیه و آله می گویند . و در تعریف آن نقل کرده اند : هِيَ الطَّرِيقُ الَّتِي يَدْعُو النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِهِ إِلَى اللَّهِ (۳) ، پس هر چه را خداوند دعوت کرد دین است ، و هر چه حضرت رسول صلی الله علیه و آله دعوت به خدا کرد آن ملت است لیکن به طریق تحقیق دین عین ملت و ملت عین دین است ، و از این جهت در قرآن مجید ملت به معنی دین آمده است کما قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : « مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ » (۴) که مراد تدین نصاری است به تثلیث . و همچنین فرموده است : « مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ » (۵) ای دینه .

۱- شوری : ۱۳ .

۲- نهج البلاغه : ۳۹ خطبه اول ، عوالی اللالی ۴/۱۲۶ ح ۲۱۵ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/۷۲ ۷۳ ، احتجاج ۱/۱۹۸ ، بحار ۷۴/۳۰۳ .

۳- شیخ طوسی در تبیان ۴/۴۶۹ می گوید : معنی المله هو ما يعلم بالشرع ، قریب به مطالب مؤلف در مجمع البحرین ۵/۴۷۴ ماده (ملل) نقل شده ، نیز رجوع کنید به : لسان العرب ۱۱/۶۳۱ .

۴- ص : ۷ .

۵- حج : ۷۸ .

در شرح معنی «مذهب» است

و ایضاً فرموده است: «قُلْ بَلِّغْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» (۱). و ایضاً: «وَمِنْ يَزْعُبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (۲). و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «بُعِثْتُ عَلَى الْمِلَّةِ السَّمَحَةِ السَّهْلَةِ»... و از این جهت است اهل لغت می گویند: مِلَّت از املاء است، چون حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله بر مردم املاء کرد و ابلاغ فرمود، و امر نمود آن را حفظ و ضبط نمایند، لهذا مِلَّت خواندند. پس به لسان دیگر: دین را خداوند اجمالاً بیان فرمود، و مِلَّت را حضرت رسول صلی الله علیه و آله مفصلاً عرضه داشت. بناءً علی هذا، بین دین و مِلَّت عموم و خصوص مطلق است که در ماده ای مجتمع و در ماده ای افتراق دارند، یعنی هر مِلَّتی دین است و هر دینی مِلَّت نیست، اگر چه اطلاق دین بر مِلَّت شایع است چنانکه گویند: بسم الله علی دین الله ورسوله صلی الله علیه و آله، و در بسیاری هم از اخبار آتیه خواهی دانست که ائمه طاهرین علیهم السلام و شیعیان کاملین گفته اند: «دینی و دین ملائکتِه» و نگفته اند: مِلَّتی و مِلَّة ملائکتِه.

در شرح معنی «مذهب» استاماً مذهب را نسبت به امام علیه السلام می دهند، چنانچه دین از خدا و مِلَّت از رسول صلی الله علیه و آله است، مذهب منسوب به امام علیه السلام است که مشروحاً امام علیه السلام بیان فرموده است به الهام الهی و تعلیم حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله، و مذهب شیعه هم از دین و مِلَّت است و از اینجا اصول دین جدا با اصول مذهب می شود، و این مطلب را کتابی دیگر درخور است و در این اوراق با ملاحظه اجمال نگنجد. و جهت اینکه می گویند: مذهب جعفری است برای آن است که در عهد و زمان حضرت

۱- بقره: ۱۳۵.

۲- بقره: ۱۳۰.

ص: ۱۴

در شرح معنی «شریعت» است**در شرح معنی «منهاج» است**

جعفر بن محمد علیهما السلام اخبار و احکام بسیار نشر یافت و مردم بهره مند شدند به نحوی که در ازمنه سایر ائمه هدی علیهم السلام نشر و انفاذ نیافت .

در شرح معنی «شریعت» استقامت شریعت معانی عدیده دارد (۱): از آن جمله فتح و خضوع و ظهور و وضوح و دین و طریق و مشرعه و محلّ گرفتن آب است . و جمیع این معانی مناسب است با مرام و مُراد ، زیرا که راه راست واضح روشن با خضوع و انقیاد و اطاعت و عبادت همان راه و طریقه و عملیات و اعتقادات اهل شرع است که واضع او یا خداست یا رسول صلی الله علیه و آله ، پس شریعت همان شاه راه به سوی حضرت حق است .

در شرح معنی «منهاج» استقامت منهاج هم همین معنی دارد (۲) ، یعنی طریق الی الله است چنانچه حضرت احدّیت عزّ ذکره فرمود : « شَرَعَهُ وَمِنْهَاجاً » (۳) . و ایضاً فرموده است : « عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ » (۴) همانا مراد سنّت و طریقه و سیرت است . و همه این الفاظ مذکوره به یک معنی آمده است ، لیکن بر حسب اختلاف موارد به الفاظ مختلفه استعمال می شود .

۱- العین ۱/۲۵۲ ، لسان العرب ۸/۱۷۵ ، مجمع البحرین ۴/۳۵۲ .

۲- العین ۳/۳۹۲ ماده (نهج) ، لسان العرب ۲/۳۸۳ ، مجمع البحرین ۲/۳۳۳ . منهاج را اکثر به معنای طریق واضح گفته اند .

۳- مائده : ۴۸ .

۴- جائیه : ۱۸ .

در شرح معنی «سنت» است

در شرح معنی «اسلام» است

در شرح معنی «سنت» استاما سنت معنی آن نیز طریقه است (۱)، و در اصطلاح اهل شرع: ما یحکی عن قول المعصوم أو فعله أو تقریره بالأصالة أو بالنیابة (۲)، و خداوند عزّ ذکره فرموده است: «وَقَدْ خَلَّتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ» (۳) معنی آن طریقه است.

در شرح معنی «اسلام» استاما اسلام معنی آن بسیار است (۴)، و آن بر دو قسم است: اوّل: اسلام مقابل کفر. دوّم: اسلام مقابل ایمان. اما اول: همان شهادت به وحدانیت و رسالت است، و او متحقّق می شود به گفتن کلمه طّیبه «لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله»، که به همین واسطه محقّقون الدّم و جائز النّکاح و آخذ المیراث و طاهر البدن می شود. دوّم: همان اعتقاد نمودن بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و اقرار نمودن است به آنها اجمالاً، پس ثوابی در آخرت از برای قسم اوّل نخواهد بود، بلکه ثواب اخروی مخصوص است به قسم ثانی، یعنی: مؤمن باید اقرار به لسان و اعتقاد به جان و عمل به ارکان نماید. پس نسبت بین اسلام و ایمان همان ملّت و دین است یعنی مؤمن مُسلم است اما مسلم مؤمن نیست، نظیر دیگر ایمان به مثابه خانه کعبه است و اسلام به منزله مسجدالحرام است. پس هر کس در خانه کعبه باشد در حرم هم می باشد و کسی که در مسجد است لازم

۱- العین ۷/۱۹۶، لسان العرب ۱۳/۲۲۰، مجمع البحرین ۶/۲۶۸ ماده (سنن).

۲- رجوع شود به قوانین الاصول: ۴۰۹.

۳- حجر: ۱۳.

۴- العین ۷/۲۶۵، لسان العرب ۱۲/۲۸۹، مجمع البحرین ۶/۸۳ ماده (سلم).

ندارد که در خانه کعبه باشد. و از برای ایمان مراتب و درجات کثیره است که شرع انور تشبیه به نردبام فرموده است.

[در اینکه بیانات مرحوم مجلسی مطابق دین و سنت است] پس بر خواص از اهل علم لازم است جلد پانزدهم (۱) «بحار الانوار» که در ایمان و کفر، علامه مجلسی طاب ثراه شرح داده اند بخوانند و از اخبار متفرقه آن آگاه شوند، و بر عوام هم فرض است اواخر کتاب «حقّ الیقین» را که در باب ایمان احادیثی به فارسی ترجمه فرموده اند مراجعه کرده عمل خودشان را بر آن قرار دهند، که هر کسی بر دین مرحوم مجلسی طاب ثراه زیست و مُرد همان دین و ملّت و مذهب و شریعت و منهاج و سنت و اسلام و ایمان است. و عجب است از بعضی ابناء زمان که طریقه حقّه را جز دین متین پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله یافته اند، و از مشرب و مذهب مرحوم مجلسی علیه الرّحمه که مُجدّد و مُشید شریعت غزا و ملّت بیضا بوده است، به مذهب و مشرب دیگران که راهی به مقصود نداشته اند و بهره و حظّی از این نیافته اند توجه نموده اند. الحق این طایفه بی خبراند، همانا وسوسه شیطانی و تسویلات نفسانی ایشان را از طریق صواب دور دارد، پس باید دعائی که حضرت رضا علیه السلام در حق برادر یزید بن اسحاق عفوی (۲) در وقتی که واقف در مذهب واقفیه شد و از آن دعای شریف منصرف گردید و هدایت یافت بر این مردمان خواند: «اللّهُمَّ فَخْذْ بِسَمْعِهِ وَبَصَرِهِ وَمَجَامِعِ قَلْبِهِ حَتَّى يُرَدَّ إِلَى الْحَقِّ» (۳)، و الاّ این قلوب قاسیه و این نفوس شریره را جز نظرات و توجّهات ائمه

۱- از مجلدات چاپ سنگی که مطابق با مجلد ۶۴ تا ۷۰ حروفی می باشد (چاپ مؤسسه الوفاء بیروت).

۲- در مصدر: «شعر» بجای «عفوی».

۳- رجال کشی: ۶۰۵ ح ۱۱۲۶، بحار ۴۸/۲۷۳ ح ۳۴، مناقب ابن شهر آشوب ۴/۳۷۰ فصل فی المفردات.

ص: ۱۷

هدی علیهم السلام چیزی نتواند متقلب نماید. و در «رجال» مرحوم میرزای استرآبادی است که: حضرت امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند به براء بن عازب انصاری خزرچی که مکنی به ابو عامر است: «این دین را چگونه یافتی؟» عرض کرد: وقتی که متابعت شما را نکرده بودیم عبادت بر ما سهل و آسان بود، و چون به دایره اسلام آمدیم و متابعت شما نمودیم و حقایق ایمان در دل‌های ما واقع شد عبادات بر ابدان و اجساد ماها سنگین شده است. حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «از این جهت است در روز قیامت مردمان به صورت خرها محشور می شوند و شماها تنها و فرادی محشور می شوید و به سوی بهشت می روید» (۱). و از این حدیث باید مردمان وضع احوال خودشان را در عبادات بدانند و وساوس شیطانیه را از خودشان دور نمایند و به همین طریق حق و صراط مستقیم بروند که به زودی به جنات النعیم و دارالخلود و دارالسلام، خدمت سید انام صلی الله علیه و آله و ائمه کرام علیهم السلام مشرف خواهند گردید. پس داعی عاصی گناه کرده شرمسار عرض می نماید: بر این دین گریه ها باید کرد و نوحه ها باید نمود که از هر طرف جنود ابلیس و جیوش نفس خبیث صف زده اند و هر دقیقه و هر ساعت و زمان رخنه ها می کنند و حمله ها می نمایند و غارتها کرده غنیمتها می برند. پس خوب است خدمت حضرت ختمی مآب در این اوقات از ابیات هند دختر ائمه عرض شود: قد کان بعیدک انباء و هبتهلوا کنت شاهدها لم یکبر الخطب انما فقدناک فقد الارض و ابلاها و اختل قومک لما غبت و انقلبوا (۲).

۱- رجال کشی: ۴۴ ح ۹۴، بحار ۷/۱۹۲ باب ۸ ح ۵۵.

۲- بدین اشعار حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها پس از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله استشهد فرموده است. رجوع کنید به: کافی ۸/۳۷۵ ح ۵۶۴، بحار ۲۹/۱۰۸ باب ۱۱ و ۲۹/۲۳۳، امالی شیخ مفید: ۴۱ مجلس ۵، بلاغات النساء: ۲۶، دلائل الامامه: ۳۵ در حدیث فدک.

فرمایش صدیقه طاهره علیها السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمایش صدیقه طاهره علیها السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله هان! ای دین خواهان! اگر فردای قیامت این وضع الهی و دین حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله با شماها مخاصمه و محاجه کند و بفرماید آنچه را که صدیقه طاهره علیها السلام در مسجد پدر بزرگوارش فرمود: «یا مَعْشَرَ الْبَقِیَّهِ وِیَا عِمَادَ الْمِلَّةِ وَحَضَنَةَ الْإِسْلَامِ! مَا هَذِهِ الْفِتْرَةُ فِی حَقِّی وَالسَّيِّئَةُ عَنْ ظُلَامَتِی؟ مَتَى مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهَمَّ دِينُهُ» . . . الی آخر ما قالت فی خطبتها (۱)، جواب چه خواهید گفتن؟ و حضرت شاه ولایت علیه السلام در نهج البلاغه از بی دینی خلق زمان از خداوند، مرگ تمنا کرد و فرمود: «وَلَوْ دَدْتُ أَنْ اللَّهَ فَرَّقَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَالْحَقَنِي بِمَنْ هُوَ أَحَقُّ بِي مِنْكُمْ، وَاللَّهِ! مَيَّامِينَ الرَّأْيِ مَرَايِجُ الْحُلُمِ مَقَاوِيلُ لِلْحَقِّ مَتَارِيكُ لِلْبَغْيِ مَضَوَا قَدَمًا عَلَى الطَّرِيقَةِ وَأَوْجَفُوا عَلَى الْمَحَجَّةِ فَظَفَرُوا بِالْعُقْبَى الدَّائِمَةِ وَالْكَرَامَةِ الْبَارِدَةِ (۲)» (۳). پس غافلیم که هر صباح این دهر عنود و زمان کنود با محسن و مُسیء ما چه ها می نماید، پس چاره ای جز التجاء به جبل المتین دین و عروه الوثقای ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و عترت طاهرین ایشان نیست که باید در عین خذلان و خسران چنگ زد و خود را نجات داد. والحق کمال و تمام آن در عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام است.

- ۱- احتجاج ۱/۱۰۲، مناقب ابن شهر آشوب ۲/۲۰۶، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۶/۲۱۲ فصل اول.
- ۲- در چاپ سنگی: الباردة. متن موافق نقل مصادر است به جز ارشاد القلوب که در آن بجای الباردة: الباقیه نقل شده است. بارده به معنای هنیئه می باشد.
- ۳- نهج البلاغه: ۱۷۳ خطبه ۱۱۶ (چاپ دارالهجره قم)، شرح ابن ابی الحدید ۷/۲۷۷ (شرح خطبه ۱۱۵)، ارشاد القلوب ۱/۳۳ باب ۵، بحار ۳۴/۹۱ باب ۳۱ ح ۹۴۱.

در شکوه از اهل زمان و شکایت از بی دینان

[در شکوه از اهل زمان و شکایت از بی دینان] علی‌ایّ حال، از این دین و اهلش باید به فریاد آمد برای شکستها و رخنه‌هایی که بر وی رسیده است، پس علاج و اصلاحی باید نمود و چاره‌ای باید کرد بلکه بر موت و فوت وی هم لَوای عزا باید افراشت و استمداد از امام عصر علیه السلام که سلطان زمان است باید نمود تا از خدای مهربان بخواهد و تعجیل در ظهور خویش نماید، و مایه مسرت و بهجت گردد و این دین مرده را احیا فرماید. خوش است کتابی در تحسیر و تأسّف دین برای کافّه اهل ایمان و قاطبه مُسلمین نوشته شود تا بنشینند و بخوانند و بگریند که گریه بر این مُصیبت عظمی اولی است از مصیبت جناب خامس آل عبا علیه آلایف التّحیه والثناء؛ از آنکه آن جناب علیه السلام برای حفظ دین جدّ بزرگوارش خود را با فرزندان و برادران و یاران شهید خواست با قدرتی که داشت و نصرتی که بر سرش سایه افراشت، بلکه هر یک از انبیاء مرسلین که به درجه شهادت فائز شدند، و هر یک از اولیاء کاملین که کسوت حیات را از خود قهراً و جوراً خلع نمودند همانا برای دین بود، خواستند خودشان نمانند و دین الهی بماند. پس این شریعت بیضا و ملّت سمحت علیاً چندین هزار سال است به توسط سفراء اللّه و بندگان حق که امینان بارگاه کبریائی بودند به وضع تازه و طرز خوشی در هر زمانی به مقتضای وقت جلوه کرد، و این مردمان نادان را به سوی خداوند سبحان دعوت نمود، پس این مردم گاهی از راه غفلت و جهل و گاهی از روی کبر و غرور وی را نزار خواستند و بر وعد و وعید و تهدیدش اعتمادی نکردند و اعتنائی ننمودند، و هر آنچه از شکنجه و آزار توانستند بر شخص شریف دین به قدر مقدور وارد آوردند، و هر چند حضرت احدیّت که منتقم حقیقی است عقوبتهای کثیره بر قرون ماضیه برای هتک حرمت و جسارت به حضرت وی نازل فرمود برای آیندگان عبرتی و ندامتی حاصل نیامد. عجب است از این قلوب قاسیه و نفوس خبیثه که قدر دیدند و شنیدند که بر ابناء جنس

ص: ۲۰

ایشان چه رسید جز مخالفت امر و اصرار بر ایذاء وی که عین اذیت خداوند متعال است چیزی افزوده نشد ، البته این ذهول و غفلت و این نحو تجزی و معصیت را داعی و محرّکی است که مانع از توسّل و ترخّم به اوست و آن داعی دنی جز شیطان لعین که خصم قدیم و عدوّ لئیم بنی آدم است نیست . پس از شرور این دشمن بزرگ استعاذه به پروردگار خود بجوی و توفیق متابعت اوامر این دین متین را بخواه تا جانِ روانی بر هیکل این تن مرده دوانی . پس این بنده که از اهل منبرم و در امور دینیّه اقطع و ابتر ، تا چند ندای « وا دینا ! » (۱) زنم و تا چند در ملأ آواز « واغفلتاه ! » و « واخجلتاه ! » بر آورم ، و کسی به فریادم نرسید ، و از بانگ بلند من جز رنجش خواطر حاصل نیامد ! حضرت رضا علیه السلام از حضرت عبدالمطلب سه بیت خوش استشهاد فرمود : **يَعِيبُ النَّاسُ كُلَّهُمْ زَمَانًا وَمَا لَزَمَانًا عَيْبٌ سِوَانَا نَعِيبٌ زَمَانًا وَالْعَيْبُ فِينَا وَلَوْ نَطَقَ الزَّمَانُ بِنَا هَجَانَا فَإِنَّ الذُّبَّ يَتْرُكُ لَحْمَ ذُبُوبًا كُلُّ بَعْضُنَا بَعْضًا عِيَانَا ۲** و گویا همه وقت ابناء زمان از وضع زمان خویش شاکی بودند و شاکری نیست . نعم ما قیل : **تَوَلَّى زَمَانٌ لَعِبْنَا بِهِ هَذَا زَمَانٌ بِنَا يُلْعَبُ**

۱- در چاپ سنگی : وا دنیا .

در بیان حکایت شیخ معمر از ابناء هر زمان به محضر عبدالملک

در بیان حکایت شیخ معمر از ابناء هر زمان (۱) به محضر عبدالملکم معروف است: یکی از معمرین که در زمان جاهلیت متولد شده و دویست و پنجاه سال از عمرش گذشته بود و ادراک زمان عبدالملک بن مروان را نمود پسری هم مانند خودش پیر و خمیده و ناتوان داشت. در روز عیدی خواستند به محضر عبدالملک روند و برای دفع احتیاج خویش جایزه وصله گیرند. چون به در قصرش رسیدند دربانان مزاحمت کردند. پس پسر آن شیخ معمر هر نحوی بود وارد بر عبدالملک (۲) شد، پس عبدالملک بر شکستگی و کثرت عمرش ترحم کرده، خواست او را در جوار خود بنشانند. گفت: مرا پدری است بر در ایستاده. تعجب کرده امر به احضارش نمود. این پدر و پسر را در یمین و یسار خود جای داد و از حال ایشان جويا شد، و ایشان را به نحو نیکی پذیرائی نمود، و از عبادله اربعه یعنی: عبدالله بن عتّاس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و عبدالله بن جعفر طیار سؤال کرد و گفت: این زمانهای گذشته را چه قسم یافتی؟ آن شیخ فرمود: به هر زمانی وارد شدم یافتم اهل آن زمان شکایت دارند از اطوار و ادوار وی. نمی دانم این مثل و نظیر برای چه بوده است؟ برای آن است که بدانی وضع روزگار بر تجدد و حدوث است، دوام و قوامی ندارد، می گذارد و می گذرد، و می رود و نمی ماند، آنچه باقی است خداست و دینش. بلی کسانی که مظاهر و مجالی این دین بوده اند و با خداوند باقی اند، همانا انبیاء مکرمین و حضرت خاتم النبیین و ائمه طاهرین علیهم السلامند که در اعلی علّیین در جوار پروردگار خود روزی می خورند و نمی میرند.

۱- یعنی حکایت کردن شیخ معمر در باره ابناء زمانهای مختلف و شکوه آنها نسبت به روزگار، که در محضر عبدالملک بیان کرد.

۲- در چاپ سنگی: عبدالمطلب.

ص: ۲۲

و از ملخص این عبارات و اشارات قدری ملتفت شو که ارتکاب معاصی ماها صدمه اش بر نبی اکرم و رسول مکرم صلی الله علیه و آله است، و به پیشوایان دین و هم به قاطبه علما و مجتهدین که حافظین حدود الله می باشند، لیکن گناه کار از پروردگار خود زمان ارتکاب گناه پروا و اندیشه ندارد، و اگر خوفی می داشت نمی کرد چه رسد خوف از انبیاء و اوصیاء. پس شبهه نباشد چنانکه خداوند بینا است به اعمال عباد، پیغمبر و امام هم مطلع و آگاه می باشند، پس به مفاد کریمه « فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ » (۱) خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام اعمال صادره از شما را می بینند، مگر باز به دعاء ایشان و ملائکه مستغفرین، خداوند رحیم از عثرات و خطرات ما مذنبین بگذرد و عفو فرماید، و به واسطه توسل به حضرت عبدالعظیم علیه السلام و تدبیر به دین متین آن بزرگوار از غفلات سابقه ما را نجات دهد، بهتر آن است بنان قلم را از شرح این گونه ناملایمات که با طبع هر مذنب عاصی و مجرم عاتی موافق نیست نگاهدارم و لب فروبندم، و در مقام اصلاح حال خود برایم و قدری بر خویش بنگرم، و ملکات نفسانیّه ام را بشمرم و هر یک را متدرّجا به اصداد آنها معالجه نمایم تا کردار با گفتارم مطابق و صورت ظاهریه ام با سریرت باطنیه موافق آید. پس از تصفیه دل و صفاء خاطر و تهذیب اخلاق، آن وقت بر منبر از این گونه نصایح و مواعظ اشاعه نمایم تا احکام مسائل حلال و حرام از قلوب بندگان مانند قطرات باران از صخره صمّاء نلغزد، اگر چه آیه کریمه « وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ » (۲) منظور نظر دارم و جبلّت و استعداد هر مجبُول مُستعدّی را بر حسب آیات کریمه و روایات عظیمه خواننده ام، اما خداوند عطوف مقلب القلوب و مفرّج الكرب است، شاید به تذکره ای از داعی و بهانه ای از این عاصی، بنده ای از بندگان خدا ساعی در عمل خیر و مُقبل به طاعت شود.

۱- توبه: ۱۰۵.

۲- جمعه: ۱۱.

در حکایت فضل بن یحیی برمکی و ابو الهول شاعر

پس از داعی گفتن است که « هَلْ أَذْلُكُمْ عَلَى تَجَارِهِ تُنْجِيَكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ » (۱)، و بر آحاد این امت استماع نمودن و عمل کردن است و بر خداست هر بنده ای که گامی به سویش بردارد او را به خودش وا نگذارد و « نَحْنُ نَحْكُمُ بِالظَّاهِرِ وَاللَّهُ يَتَوَلَّى السَّرَائِرَ » (۲). و افسوس و حسرت باید خورد از وضع و طرز ابناء این زمان که اگر در مجلسی ذکری از قرآن و احادیث خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله و آئمه انام علیهم السلام شود، طباع از شنیدن آنها کمال انزجار دارد، اما اگر ذکری از شرک و کفر و آداب سیاساتِ شیطانیّه نفساتیه شود ایشان را با نهایت میل و رغبت مستمع و متوجه می شوند.

در حکایت فضل بن یحیی برمکی و ابو الهول شاعر همانا حکایت دو بیت ابوالهول شاعر است که در نهروان فضل بن یحیی بن خالد برمکی محضری از شعراء آراست، پس در ابتداء توجه به ابوالهول شاعر کرده گفت: مدائح تو را نمی شنوم مگر آنکه بخوانی اشعاری که در هجاء ما گفته ای. هر قدر استعفاء کرد فائده نبخشید، پس این دو بیت خواند و وی را تحسین کردند: اِذَا ذُكِرَ الشِّرْكُ فِي مَجْلِسٍ أَضَاءَتْ وَجُوهُ بَنِي بَرْمِيكٍ یعنی: وقتی که در مجلسی یاد از دأب شرک می شود اولاد برمک خوش وقت می شوند، این فقره اشاره ای است به کفر و شرک قدیم برامکه. وَأَنْ تُلِيَتْ عَنْهُمْ سُورَهُاتُهَا بِالْأَحَادِيثِ مِنْ مَزْدَكٍ (۳).

۱- صف: ۱۰.

۲- شیخ اعظم انصاری در کتاب القضاء والشهادات: ۹۰ این قول را از اقوال مشهوره دانسته، ولی در پاره ای از مصادر فقهی و اصولی شیعه و سنی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است. بنگرید به: ایضاح الفوائد ۳/۴۸۶ و ۴/۳۲۱، ریاض المسائل (چاپ قدیم) ۲/۴۱۹، شرح الازهار ۳/۳۰۴، شرح اصول کافی، مازندرانی ۸/۱۷۳، الاحکام، آمدی ۱/۲۸۱ و ۲/۷۴ و ۸۰، در حاشیه عصمه الانبیاء، فخر رازی: ۲۷ نیز چنین نتیجه گرفته که در کتب حدیثی این کلام وارد نیست و اصلی ندارد.

۳- این دو بیت را شیخ عباس قمی در الکنی و الالقاب ۱/۲۷۸ به اصمعی نسبت داده است.

ص: ۲۴

در عرض دین نه نفر دیگر از اخیار به خدمت ائمه اطهار علیهم السلام

اشاره

و اگر سوره ای از قرآن بر این طایفه خوانده شود از احادیث مزدک که مجوس بر مذهب او بوده اند نقل می نمایند ، پس حکم کرد وی را از این هجاء بیست هزار درهم دادند . پس عرض می کنم : « هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ » (۱) . خلاصه سخن طول کشید و به اطناب انجامید ، باز عرض می کنم تا دوستداران بدانند عرض دین حضرت عبدالعظیم حدیثی شریف است ، و از تشریح و توضیح آن به قدر امکان می خواهم تقصیری نشود ، اگر در بعضی مواقف و موارد غفلتی پدید آید و به نحو اجمال بگذرم برای اخذ نتیجه و اعطاء فائده است ، و الا این حدیث شرحی اوفی می خواهد ، و بیانی اوضح .

[در عرض دین نه نفر دیگر از اخیار] [به خدمت ائمه اطهار علیهم السلام] پس بحول الله وقوته برای تهیه خیال و تثبیت مقصود و انس کامل و تأکید مراد نه نفر از اخیار و صحابه خواص که به خدمت ائمه اطهار علیهم السلام عرض ادیان خودشان را نمودند عربیاً و فارسیاً از کتب صحیحہ نقل می نمایم تا عرض دین ده نفر را یاد کرده باشم ، و تا وضع عرض دین سائرین از کملین و عرض دین حضرت عبدالعظیم بر خوانندگان معلوم شود . پس بیانات حکمیّه اش را ملاحظه نما و مقالات صحیحہ اش را مُلاقه کن و بین به چه قسم و به چه تفصیل آن جناب معروض داشت ، و حضرت هادی علیه السلام به چه قسم قَسَم یاد فرمود و اظهار التفات و مرحمت به وی نمود .

ص: ۲۵

اول: خالد بن جریر بجلی است

پس از اطلاع به عرایض سائرین از تابعین خواهی دانست که عرض دین حضرت عبدالعظیم اختصاص دیگری دارد و هر آنکس بر آن معتقد شد و ثابت گردید وفات کرد، البته با آن بزرگوار در درجات عالیه جئات خواهد بود. و خوب است این پنج شعر را از مرحوم سید حمیری بنویسم: فَاَلْتَمَسُوا دُونَكُمْ مَنَّهُلًا يَرْوِيكُمْ أَوْ مَطْعَمًا يَشْبِعُ هَذَا لِمَنْ وَالِي بَنِي أَحْمَدٍ وَلَمْ يَكُنْ غَيْرُهُمْ يَتَّبِعُ فَالْفَوْزُ لِلشَّارِبِ مَنْ حَوْضَةٍ هُمْفَالْوَيْلُ وَالذُّلُّ لِمَنْ يَمْنَعُ الْحَمِيرِي مَا دَحْكُم لَمْ يَزَلُوا لَوْ تَقَطَّعَ أَصْبَغُ أَصْبَغُ وَبَعْدَهَا صَلُّوا عَلَى الْمُصْطَفِيِّ صَنُوه حَيْدَرَهُ الْأَضْلَعُ (۱)

اول در عرض دین خالد بن جریر بجلی استپس عرض می کنم: از این نه نفر که دین خودشان را عرضه داشتند غیر از حضرت عبدالعظیم علیه السلام: اول: خالد بن جریر بجلی است. کشی در «رجال» (۲) خود از جعفر بن احمد و وی از جعفر بن بشیر (۳) و وی از ابی سلمه جمال روایت کرد که گفت: من خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که خالد بجلی وارد شد عرض کرد: جعلت فداک! من اراده کردم وصف کنم از برای شما دین خود را که الحال بدان متدین می باشم و دین خدای تعالی می دانم، و چندی قبل هم از آن جناب سؤال کرده بود. فرمودند: «سؤال کن، والله از هر چه سؤال نمائی، می گویم، و کتمان نمی کنم و تو را خبر می دهم».

۱- بنگرید: مناقب ابن شهر آشوب ۲/۱۳، بحار ۴۷/۳۲۱، شجره طوبی ۱/۵۴ با اختلافات در نقل.

۲- رجال کشی: ۴۲۲، بحار الانوار ۶۶/۸.

۳- در چاپ سنگی: بشر.

خالد عرض کرد: اول چیزی که ابتدا می‌نمایم می‌گوییم: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له لیس اله غیره. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « کذلک ربنا لیس معه اله غیره » یعنی: « چنین است پروردگار ما نیست خدائی غیر از او ». بعد از آن عرض کرد: و اشهد ان محمداً عبده و رسوله (ص). پس حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « کذلک محمد صلی الله علیه و آله عبد الله مقرر له بالعبودیه و رسوله الی خلقه »، یعنی: چنین است حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده است به بندگی خدا و پیغام آور است از جانب پروردگارش به سوی بندگان. [عرض کرد:] « و اشهد ان علیاً کان له من الطاعه المفروضه علی العباد مثل ما کان لمحمد صلی الله علیه و آله علی الناس »، یعنی: شهادت می‌دهم که علی علیه السلام اطاعتش واجب است بر مردمان مانند وجوب اطاعت پیغمبر آخر الزمان. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « بلی چنین است ». عرض کرد: همان نحوی که اطاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جناب امیر علیه السلام بر خلق لازم است همان نحو هم امام حسن علیه السلام مطاع است، و شهادت می‌دهم که امام حسین علیه السلام همان قسم است در مطاعیت و طاعتش واجب است بر خلق بعد از برادرش، پس شهادت می‌دهم به همین نحو بر امامت علی بن الحسین و حضرت باقر علیهم السلام. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « چنین است ». عرض کرد: شهادت می‌دهم خداوند سبحان به شما ارث داده است تمام این امر را. آنگاه حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « حسبک اشیکت الآن فقد قلت حقاً »، یعنی: « کفایت است تو را ساکت شو الآن حق گفته‌ای ». پس خالد بن جریر بجلی ساکت شد، و حضرت صادق علیه السلام خدا را ستایش و ثنا گفت و فرمود: « خداوند مجید مبعوث نکرد پیغمبری را که از برای او عقب و ذریه باشد مگر آنکه جاری فرمود از برای آخر ایشان آنچه را که از برای اولشان جاری کرد، و برای آخر

دوم: حسن بن زیاد طائی ضبّی مولی بنی ضبه است

ما ذریّه محمّد صلی الله علیه و آله خداوند جاری نمود آنچه برای اول ما جاری فرمود ، و نَحْنُ عَلٰی مِنْهَاجِ نَبِیِّنا صلی الله علیه و آله ، لَنَا مِثْلُ مَا لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ الْوَاجِبَةِ » ، پس ما بر طریقه نبویّه و منهج مستقیم جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله هستیم همان نحوی که آن جناب طاعتش بر خلق فرض بود همین نحو طاعات ماها بر مردمان فرض و واجب است . و بعضی از علماء رجال این خالد بجلّی را غیر از خالد بن جریر دانستند ، و از آخر حدیث معلوم می شود که آن جناب علیه السلام در مقام تقیّه امر به سکوت فرمود ؛ از آنکه زمان خلفاء جور از بنی عبّاس بود ، و آن محفل اقتضاء نمی کرد که خالد بجلّی فقره اخیره را اذعان نماید ، یا شاید در آن زمان کسی وارد شد که آن جناب فرمودند : « بس است ساکت شو » ، و بعد از آن ، آن کلمات را بیان فرمودند به نحوی که مذکور شد . و در حدیث منصور بن حازم که مذکور می شود نیز سیاق آن امر به تقیّه است .

در شرح عرض دین حسن بن زیاد استدوم : حسن بن زیاد طائی (۱) ضبّی مولی بنی ضبه است . و نجاشی فرمود : حسن بن زیاد ثقة ، و اخباری کثیره از حضرت صادق علیه السلام شنید و روایت کرد (۲) . و در کتاب « کشی » (۳) و در « منهج المقال » مرحوم میرزای استرآبادی است که : حسن بن زیاد گفت : بر حضرت ابی عبداللّه جعفر بن محمّد علیهما السلام وارد شدم و عرض کردم : اِنِّیْ اُرِیدُ اَنْ اَعْرِضَ عَلَیْکَ دِینی ، یعنی : من اراده کرده ام دین خود را عرضه بدارم بر شما اگر حق است .

۱- در چاپ سنگی « عطائی » خوانده می شود . متن را با توجه به کتب رجالی ضبط کردیم . البته وی به تصریح علامه در خلاصه الاقوال : ۱۰۲ « عطار طائی » است و ممکن است هنگام کتابت این دو لفظ تلخیص به « عطائی » شده باشد ! عبارت علامه چنین است : الحسن بن زیاد العطار ، وقیل : الطائی الضبّی ، مولی بنی ضبه ، ثقة .

۲- رجال النجاشی ۴۷ ش ۹۶ .

۳- رجال کشی : ۴۲۴ ح ۷۹۸ ، بحار الانوار ۶۶/۹ باب ۲۸ ح ۱۰ .

سوم : عمرو بن حریث است

بفرمائید تا بر آن باقی مانم . آن جناب فرمود : « هاتِه » . قال : قلت : فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِوَ أَقَرُّ بِمَا جَاءَ بِهِ لِي مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَأَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامِي فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ ، مَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ جَهِلَهُ كَانَ ضَالًّا وَمَنْ رَدَّ عَلَيْهِ كَانَ كَافِرًا ، ثُمَّ وَصِفْتُ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ . فقال : « مَا الَّذِي تُرِيدُ أَنْ أَتَوَلَّاكَ عَلَى هَذَا ؟ » .

یعنی : آن جناب فرمودند : « بیاور دین خود را » ، پس بعد از ذکر شهادتین عرض کردم : اقرار می نمایم به حقیقت آنچه را که حضرت نبوی صلی الله علیه و آله از برای من آورده است از جانب خدا ، و حضرت امیر مؤمنان علیه السلام اطاعتش فرض است ، هر کس او را بشناسد مؤمن است ، و هر کس جاهل به مقام او باشد گمراه است ، و هر کس ردّ کند او را کافر است ، پس هر یک از ائمه علیهم السلام را به مانند آن بزرگوار مدح و وصف کردم تا آنکه منتهی نمودم امامت را به آن بزرگوار . حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « چه اراده داری ؟ آیا می خواهی تو را بر آنچه عرضه داشتی دوست بدارم ؟ پس تو را دوست دارم » . و فقره اخیر که در اثبات امامت و اقرار به خلافت حضرت صادق علیه السلام است نیز مانند خبر سابق است ، ایضاً در مقام تقیّه آن جناب فرمودند : « ساکت شو » .

در شرح عرض دین عمرو بن حُرَیث استسوم کسی که بر امام زمان ، دین متبوعِ مرضی خود را عرضه داشت و امام علیه السلام قسم یاد کرد بر حقیقت و حجّیت آن دین ، و تصدیق بر آن فرمود ، عمرو بن حریث است ، و وی غیر از عمرو بن حریث مصاحب امیر مؤمنان علیه السلام است ، و وی در نزد کشی و نجاشی و کلینی

و علامه رضوان الله عليهم موثق است (۱) و کنیه اش ابو احمد صیرفی است . در کتاب مستطاب « اصول کافی » (۲) در باب دعائم اسلام مروی است از عمرو بن حرث که گفت : خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم در وقتی که خانه عبدالله بن محمد برادرش تشریف داشت و شرح حال عبدالله بن محمد در ذیل احوال عبادله مذکور می شود پس عرض کردم : چه چیز شما را به این منزل آورد ؟ فرمود : « برای تنزه و گردش » . عرض کردم : فدایت شوم ! آیا دین خودم را برای شما نقل کنم ؟ فرمود : « بلی » . پس عرض کردم : دین من شهادت به وحدانیت خداست ، و بر اینکه شریک ندارد ، و پیغمبر صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست ، و قیامت می آید ، و مردم از قبرهایشان برانگیخته می شوند ، و بر اینکه نماز کردن و زکات دادن و روزه ماه رمضان گرفتن و به حج خانه خدا رفتن فرض است ، و ولایت امیر مؤمنان علیه السلام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و ولایت حسن و حسین و ولایت علی بن الحسین و محمد بن علی علیه السلام ولایت شما را داشتن بعد از ایشان واجب است ، و شماها پیشوایان من هستید ، بر این دین زنده بمانم تا بمیرم ، عقیده ام همین است که عرض کردم . آن جناب فرمود : « یا عمرو ! هذا والله ! دین الله وَدین آبائی المذی أَدین الله به فی السِّرِّ وَالْعَلَانِیَه » یعنی : « ای عمرو ! قسم به خدا ! این دین که ذکر کردی دین خدا و دین پدران من است و همان دینی است که من در آشکارا و پنهان بر آنم » . بعد فرمود : « ای عمر ! از خدا بترس و زبانت را نگاهدار مگر برای خیر و نیکوئی ، من خود هدایت نکرده ام تو را بلکه خدا هدایت کرده است تو را ، پس از این هدایت ، نعمت شکر خدا را به جای بیاور که مرحمت به تو شده است ، و نباش از آنچه در وقتی که اقبال و رو کرده بر چشم وی طعن

۱- خلاصه الاقوال : ۱۲۰ ش ۵ ، رجال النجاشی : ۲۸۹ ش ۷۷۵ : .. کوفی مولی ثقه .

۲- کافی ۲/۲۳ ح ۱۴ ، رجال کشی : ۴۱۸ ح ۷۹۲ ، بحار ۶۶/۵ باب ۲۸ ح ۷ .

چهارم : ابی الجارود است

رسد ، چون پشت کرد قفایش مطعون شود ، و مردم را بر دوش خود بار مکن ، و تو سزاواری از آنکه مردم را بر دوش خود بار نمائی اگر اصلاح شود بین شکاف دو کتف تو . این فقره اخیر استعاده است به اینکه حقوق و دیون مردم را بر کتف خودت بار مکن که متحمل نمی توانی شوی چنانکه فرمودند به عنوان بصری در باب فتوی : « وَلَا تَجْعَلْ رَقَبَتَكَ جِسْرًا لِلنَّاسِ » (۱) . و این حدیث را به فارسی ترجمه کردم برای فهم عوام که بدانند تکلیف علم و عمل خودشان را .

در شرح عرض دین ابو الجارود است چهارم : ابی الجارود است . و هم چنین در کتاب « اصول کافی » (۲) از همین باب مروی است از ابی الجارود که خدمت حضرت اباجعفر امام محمد باقر علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد : معرفت و موالات و دوستی مرا نسبت به خودتان می دانید . فرمود : « بلی چنین است » . عرض کرد : من مردی عاجزم و نمی توانم زیاد خدمت شما بیایم ، به واسطه پیری قوت راه رفتن ندارم تا همه وقت حاضر باشم . فرمود : « حاجت خود را بخواه » . عرض کرد : خبر ده مرا از دین خودت که دین خدا و دین اهل بیت تو است و من بر آن باشم . پس فرمود : « مسأله بزرگی سؤال کردی » ، و این کلمات شریفه را برای وی بیان کرد از برای اختصارش که مفید است بعینها می نویسم : « وَاللَّهِ ! لَأُعْطِيَنَّكَ دِينِي وَدِينَ آبَائِي الَّذِينَ

۱- مشکاه الانوار : ۵۶۴ ، مستدرک الوسائل ۱۷/۳۲۲ ح ۲۱۴۷۴ ، منیه المرید : ۱۵۰ ، بحار الانوار ۱/۳۲۶ ح ۱۷ .

۲- کافی ۲/۲۲ ح ۱۰ .

ص: ۳۱

پنجم : یوسف است

تَدِينُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِهَا : شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَالْوَلَايَةُ لَوْلِيِّنَا وَالْبَرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِنَا وَانْتِظَارُ قَائِمِنَا وَالْاجْتِهَادُ وَالْوَرَعُ « (۱) ». ترجمه این فقرات آن است : « قسم به خدا ! هر آینه عطا می نمایم به تو دین خودم را و دین پدران خودم را که بدان متدین شوی ، و آن دین شهادت به وحدانیت حق و به رسالت رسول صلی الله علیه و آله و اقرار به آنچه آن بزرگوار آورده است از جانب خدا ، و تولای اولیا و تبرای اعدا و تسلیم به امر ما ائمه هدی علیهم السلام و منتظر بودن ظهور قائم ما و اجتهاد در عبادت و احتراز از معصیت کردن است » . پس آن بزرگوار قسم خورد : « واللّه ! این دین است که به تو گفتم » .

در شرح عرض دین یوسف است پنجم کسی که دین خود را عرضه داشت بر امام زمان و مطبوع شد یوسف است ، که در « رجال » (۲) کشی ، و « رجال » مرحوم میرزا محمد علی استرآبادی در باب حرف یاء یوسف نام از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بدون ذکر والدش و قبیله اش شده . منقول است که گفت : خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم و عرض کردم : أَصِفْ لَكَ دِينِي الْمَذِي أَدِينُ اللَّهَ بِهِ فَإِنْ أَكُنْ عَلَى حَقٍّ فَتَبَيَّنْ وَأِنْ أَكُنْ عَلَى غَيْرِ الْحَقِّ فَرُدَّنِي إِلَى الْحَقِّ . فَقَالَ : « هَات » . یعنی : عرض کردم : می خواهم دین خودم را وصف کنم از برای شما ، اگر حق است مرا بر آن ثابت بدارید و اگر بر باطل است مرا رد کن به سوی حق ، و مراد از کلمه « أَدِينُ اللَّهَ »

۱- . نیز رجوع کنید به : شرح اصول کافی ، مازندرانی ۸/۶۹ ح ۱۰ ، معجم احادیث الامام المهدی ۳/۲۲۰ ح ۷۴۳ .

۲- . رجال الکشی (اختیار معرفه الرجال) : ۴۲۳ ش ۷۹۷ (چاپ دانشگاه مشهد) ، ۲/۷۲۱ ش ۷۹۷ (چاپ مؤسسه آل البيت عليهم السلام) ، بحار الانوار ۶۶/۸ ح ۹ ، معجم رجال الحديث ۲۱/۱۷۵ ش ۱۳۸۱۵ .

ششم : ممران بن اعین شیبانی است

اشاره

یعنی : اطاعت کنم خدا را از آنکه یک معنی دین اطاعت است . فرمود : «بیاور» . پس گفتم : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِمَامِي وَأَنَّ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِمَامِي وَأَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِمَامِي وَأَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِمَامِي وَأَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِمَامِي وَأَنْتَ جَعَلْتَ فِدَاكَ ! عَلَى مِنْهَاجِ آبَائِكَ . قَالَ : فَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ مِرَاراً : « رَحِمَكَ اللَّهُ ! » ثُمَّ قَالَ : « هَذَا وَاللَّهِ دِينُ اللَّهِ وَدِينُ مَلَائِكَتِهِ وَدِينُي وَدِينِ آبَائِي الَّذِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ غَيْرَهُ » . و ملخص از ترجمه حدیث آن است که : بعد از عرض شهادتین و اقرار به امامت امامان تا زمان حضرت صادق علیه السلام آن بزرگوار بر وی چند مرتبه رحمت فرستاد ، و ایضاً مثل خبر سابق قسم خورد که این دین خدا و دین ملائکه و پدران من است ، و خداوند سبحان جز آن قبول نمی فرماید .

در شرح عرض دین ممران بن اعین و بیان حال وی و آل اعینششم : ممران بن اعین شیبانی است ، و خوب است در این مورد قدری از حال ممران از کتب رجال ذکر شود تا آنچه عرض می شود از عرض دین وی معظم باشد ، و معرفتی برای خواننده پیدا گردد . بدان که مرحوم سید بحر العلوم طاب ثراه در کتاب « رجال » (۱) خود فرموده است : آلِ أَغْنَيْنَ أَكْبَرُ بَيْتٍ فِي الْكُوفَةِ مِنْ شِيعَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ وَأَعْظَمُهُمْ شَأْنًا وَأَكْثَرُهُمْ رِجَالًا وَأَعْيَانًا وَأَطْوَلُهُمْ مَدَّةً وَزَمَانًا ، أَدْرَكَكَ أَوَّلُهُمُ السَّجَادَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَقِيَ آخِرُهُمْ إِلَى أَوَائِلِ الْغَيْبِ الْكُبْرَى .

۱- الفوائد الرجالية ، بحر العلوم ۱/۲۲۲ ، در باره آل اعین ، ابن ندیم نیز که در گذشته سال ۳۸۵ است در فهرست خود : ۳۲۲ (الفن الخامس من المقالة السادسة) تحت عنوان (آل زراره بن اعین) سخن رانده که حاکی از اهمیت این خانواده می باشد .

در شرح حال ائمه و اجداد حمزان و برادران وی

فِيهِمُ الْعُلَمَاءُ وَالْفُقَهَاءُ وَالْقُرَّاءُ وَالْأَدَبَاءُ وَرَوَاهُ الْحَدِيثُ . وَمِنْ مَشَاهِيرِهِمْ : حمزان وزرار و عبدالملك و بكير بنو اعين ، و حمزه بن حمزان و عبيد بن زرار و ضريس بن عبدالملك و عبدالله بن بكير و الحسن بن الجهم بن بكير و سليمان بن الحسن بن الجهم و ابو طاهر محمّد بن سليمان بن الحسن و ابو غالب احمد بن محمد بن سليمان .. الى آخره . ملخص از اين عبارات آن است كه : اولاد اعين ادراك زمان حضرت سيد سجاد عليه السلام را كردند تا او ايل غيت كبرى ، و همگي اهل علم و فقه و حديث و قرائت و فضيلت بودند ، و تماماً از خواص اهل بيت رسالت عليهم السلام ، و افضل ايشان حمزان است و وی از اكابر مشايخ بود و يكي از حمله قرآن است ، و حمزه و محمد فرزندان وی اند ، و خانه ها داشتند ، و مسجد آل اعين مشهور است ، و حضرت صادق عليه السلام در آن نماز گزارد ، و ابو غالب كه شيخ علماء عصر خود بوده است و بقيه آل اعين است و در بيان احوال رجال آل اعين رساله ای نوشته است در آن نقل كرده : پدر حمزان كه اعين است غلام رومی بود ، مردی از بنی شيان او را خريد و تربيت كرد ، او را فرزند خود می دانست و قرآن را حفظ نمود ، بعد از زمانی ادیب و بارع شد ، و پدرش سُيُوسُن به ضم دوسين است ، بعد از زمانی از روم آمد و او را ملاقات كرد . و كنيه حمزان اباحمه است ، و حمزان نه برادر داشته است : زرار و بكير و عبدالملك و عبدالرحمن و مالك و موسى و ضريس و مليك و قعنب ، و تمام ايشان از ثقات اخبار ائمه اطهارند .

در شرح حال اعين والد ماجد حمزان و برادران وی كه اجلاء اصحاب بودند و ايضاً در كتاب مذكور مسطور است كه : اعين پدر حمزان از اهل فارس بود ، قصد كرد خدمت امير مؤمنان عليه السلام مشرف شود و اسلام نياورد . پس در راه بنی شيان به وی رسيدند ،

ص: ۳۴

او را دعوت نکردند. پس بر ایشان والی شد، و حکایت بنی شیبان با ایشان مشروح است، کشی در کتاب خود فرموده است که: حضرت باقر علیه السلام به حمران بن اعین فرمود: «أَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا حَقًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (۱). و حضرت صادق علیه السلام بعد از موت وی فرمودند: «مَاتَ وَاللَّهِ مُؤْمِنًا» (۲). و روایتی دارد که حمران ابن اعین تا زمان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بوده است. و ایضاً حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «انْه رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» (۳). و ایضاً حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «حمران بن اعین مؤمنٌ لا یَرْتَدُّ» (۴). و ایضاً در «رجال» مرحوم استرآبادی است که: حمران بن اعین خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: من قسم خورده‌ام از مدینه بیرون نروم مگر آنکه بدانم من کیستم. فرمود: «ای حمران چه اراده کرده ای؟». عرض کرد: می‌خواهم خبر دهید که من چیستم، یعنی: موافق هستم یا مخالف؟ فرمودند: «أَنْتَ لَنَا شِيعَةٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (۵). و ایضاً زید شحام گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «نیافتم احدی را که قول مرا اخذ کند و اطاعت امر من نماید و بر آنچه اصحاب من و اصحاب پدر من رفته اند متابعت نماید مگر دو نفر: اول: عبدالله بن یعفور، دوم: حمران بن اعین، این دو نفر مؤمن خالص

۱- بدین لفظ در رجال کشی مذکور نیست بلکه بدان گونه که مؤلف رحمه الله در سطور بعدی از رجال مرحوم استرآبادی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند در رجال کشی: ۱۷۸ از امام باقر علیه السلام وارد شده است، و مضمون فوق در خلاصه الاقوال علامه حلی: ۶۳ ش ۵ بنقل از رجال کشی ذکر شده است.

۲- خلاصه الاقوال: ۶۳ ش ۵.

۳- اختصاص شیخ مفید: ۱۹۶ فی حمران بن اعین، بحار الانوار ۴۷/۳۵۲ باب ۱۱ ح ۵۸، رجال الکشی: ۱۷۶ ش ۳۰۴.

۴- رجال کشی: ۱۸۰ ۱۸۱ ح ۳۱۴. ادامه آن در سطور پسین مذکور است، نیز: رجال کشی: ۱۸۰ ضمن ح ۳۱۲ و ص ۱۷۶ ش ۳۰۴.

۵- رجال کشی: ۱۷۸ ش ۳۰۷.

ما هستند ، و اسم ایشان در کتاب اصحاب یمین که به حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله عطا شد نوشته شده است « (۱) ». و ایضاً هشام بن حکم گفت : حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « حمران مؤمنی است مرتد نمی شود هرگز ». بعد فرمودند : « من و پدران من خوب شفیعیان هستیم برای حمران بن اعین ، در روز قیامت دست او را گرفته از او جدا نمی شویم تا آنکه او را داخل بهشت نمائیم » (۲) . و ایضاً در حدیث است که : « حمران بن اعین از حواریین حضرت باقر علیه السلام است » (۳) . و ایضاً در آن کتاب است (۴) : زرارہ بن اعین گفت : من وارد مکه شدم و من جوان امردی بودم ، پس داخل خیمه حضرت باقر علیه السلام شدم زمانی که به منی رفتم . وقت اداء حج جماعتی را دیدم در آن خیمه نشسته اند لیکن در صدر مجلس احدی نیست ، اما مردی در ناحیه آن خیمه حجامت می نماید . دانستم حضرت باقر علیه السلام است . پس به حضور مبارکش رفتم و سلام کردم . جواب دادند و فرمودند : « از اولاد اعین هستی ؟ » . عرض کردم : بلی . فرمودند : « من تو را به شبه شناختم ، آیا حمران حج گزارد ؟ » . عرض کردم : نه ، و به شما حمران سلام می رساند . فرمود : « حمران از مؤمنین است ، هرگز از ما رجوع نمی نماید ، به وی سلام مرا برسان و بگو : از برای چه حدیث نمودی و خبر دادی حکم بن عیینہ را که اوصیاء محدثین هستند ؟ خبر به وی و اشباه وی نده از این گونه احادیث و اخبار ما » .

۱- رجال کشی : ۱۸۰ ح ۳۱۳ .

۲- رجال کشی : ۱۸۰ ۱۸۱ ح ۳۱۴ .

۳- خلاصه الاقوال : ۶۳ ش ۵ ، نیز رجوع کنید به حدیث حواریین در اختصاص : ۶۱ ، رجال کشی : ۹ .

۴- رجال کشی : ۱۷۸ ، بحار الانوار ۲۶/۸۰ باب ۲ ح ۳۰۸ ، تاریخ آل زرارہ ۱/۱۱۱ .

در حدیث شریف معانی الاخبار از عرض دین حمران است

پس زرارہ گفت: خداوند را حمد کردم، گفتم: **الْحَمْدُ لِلَّهِ**. آن بزرگوار هم فرمود: **«الْحَمْدُ لِلَّهِ»**. پس گفتم: **أَحْمَدُهُ وَأَسْتَعِينُهُ**. پس آن بزرگوار فرمود: **«أَحْمَدُهُ وَأَسْتَعِينُهُ»**، و هر آنچه این کلمات می گفتم آن بزرگوار هم می فرمودند تا آنکه فارغ شدم از کلام خود. و این اخبار موجزه را در فضایل حمران بن اعین شیبانی، داعی در این محل نقل کردم برای آن است که خوانندگان جلالت مقام وی را بدانند، و بر این حدیث که عرض دین اوست خدمت امام علیه السلام به نظر تحقیق بنگرند، فواید کثیره خواهند یافت. و این حدیث شریف را فرزندان حمران، حمزه و محمد، که ثقتین جلیلیں اند و معاصر زمان حضرت باقر و صادق علیهما السلام بودند روایت کرده اند.

در حدیث شریف معانی الاخبار از عرض دین حمران استو چون بعضی فقرات عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام در این حدیث است برای تهیه و مقدمه به ملاحظه و مطالعه دقیق و حقایق حدیث آتی خوب است شرح آن را از کتاب مرحوم سید جلیل اشرف سید محمد حسینی که موسوم به «فضائل السادات» است بعینها و عبارتها نقل نمایم که حلّ اغلب معضلات و مشکلات مسائل توحید و غیره از دانستن این حدیث صحیح السند انشاء الله تعالی می شود: عن «معانی الاخبار» (۱) فی باب مَعْنَى قَوْلِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «الْثَّرْتُ حَمْرَانُ» وَمَعْنَى الْمَطْمَرِ: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ، عَنْ حَمْزَةَ وَمُحَمَّدِ ابْنِ إِثْنَى (۲) حَمْرَانٍ، قَالَا: اجْتَمَعْنَا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَجَلِهِ مَوَالِيهِ وَفِينَا حَمْرَانُ بْنُ أَعْيَنٍ، فَخَضَّنَا (۳) بِالْمُنَظَرَةِ وَحَمْرَانُ سَاكَتْ. فَقَالَ لَهُ أَبُو

۱- معانی الاخبار: ۲۱۲ ح ۱.

۲- در چاپ سنگی: ابنان.

۳- فخذنا. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

ص: ۳۷

عبدالله علیه السلام: «ما لَكَ لا تَتَكَلَّمُ يا حمران؟» فقال: يا سيدي! آليت على نفسي أن لا أتكلَّم في مجلس تكون فيه. فقال ابو عبدالله عليه السلام: «إني قد أذنت لك في الكلام فتكلَّم يا حمران!». فقال حمران: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له لم يتخذ صاحبه ولا ولداً خارج من الحدين حدَّ التعطيل وحدَّ التشبيه وان الحق بين القولين لا جبر ولا تفويض وأن محمداً عبده ورسوله ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون، وأشهد أن الجنة حق وأن البعث بعد الموت حق وأشهد أن علياً حجة الله على خلقه لا يسع الناس جهله (۱)، وأن حسناً بعده وأن الحسين بن علي بن محمد بن علي ثم علي ثم أنت يا سيدي من بعدهم. فقال: «الترتر حمران»، ثم قال: «يا حمران! مد المطمر بينك وبين العالم». قلت: يا سيدي! وما المطمر؟ قال: فقال: «أنتم تسيمونه خيط البناء، فمن خالفك على هذا الأمر فهو زنديق». فقال حمران: وإن كان علويًا فاطميًا؟ فقال ابو عبدالله عليه السلام: وإن كان محمديًا علويًا فاطميًا (۲). يعني: مروی است از حمزه و محمد پسران حمران که گفتند: ما هر دو نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودیم با جماعتی از بزرگان دوستان آن حضرت، و در میان ما بود حمران بن اعین، پس مخصوص ساخت بنا بر نسخه ای خضنا به خاء مهمله و ضاد معجمه: ترغیب فرمود، و رتبه داد ما همه را آن حضرت علیه السلام در مرتبه سخن گفتن، و اظهر آن است که فخضنا به خاء و ضاد معجمتین باشد از خوض به معنی فرو رفتن یعنی: فرو رفتیم ما در مناظره و مباحثه و حمران ساکت بود. پس گفت مر حمران را ابو عبدالله علیه السلام: «چیست تو را که تكلّم نمی کنی ای حمران؟»

۱- ای لا يقدر الناس الجهل في حقه عليه السلام. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۲- نیز بنگرید: مختصر الدرجات: ۱۲۸، بحار الانوار ۴۶/۱۷۹ ح ۳۷، ۶۶/۳ ح ۴ و ذیل آن بیانی دارد، تاریخ آل زرارہ ۱/۱۱۴، اعتقادات شیخ صدوق: ۱۱۲.

در معنی حدیث « لا جبر ولا تفویض » و بیان مرحوم میرداماد طاب ثراه

گفت: ای سید من! لازم کرده‌ام به عنوان قسم بر نفس خود که حرف نزنم در مجلسی که تو در آن مجلس بوده باشی. پس فرمودند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام: « به تحقیق که اذن دادم من تو را در تکلم، سخن کن و متکلم شو ». پس گفت حمران: شهادت می‌دهم که نیست خدایی مگر خدای واحد یگانه که نیست از برای او شریکی، نگرفت زنی و نه فرزندی، بیرون است از دو حد تعطیل که هیچ صفتی از برای او اثبات نکنند و از حد تشبیه، یعنی از مشابهت بودن صفات او به صفات مخلوقین، و به درستی که حق قول بین القولین است که: لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ.. الی آخره. و این کلام حمران موافق حدیث شریف حضرت ابی عبدالله علیه السلام است که: « لا- جبر ولا تفویض ولکن الامر بین الامرین » (۱) و اکثر علماء محققین در کتب و مصنفات از خود مرتکب حل آن شده اند.

در معنی حدیث « لا جبر ولا تفویض » و بیان مرحوم میرداماد طاب ثراه چنانچه سید العلماء و المحققین ثالث المعلمین میر محمد باقر الشهیر بداماد قدس سره جدّ امجد داعی در کتاب « ایقاعات » که در باب قضا و قدر تألیف نموده حلّ این حدیث را به عبارتی نموده که ملخص آن این است که: در افعال عباد جبر به نحوی که اشاعره قائلند نیست به این معنی که اختیاری با ایشان نباشد و حضرت حق سبحانه و تعالی این امور را بی اختیار و بی واسطه عباد به قدرت کامله خود بر دست ایشان جاری سازد و تفویض که جمیع افعال عباد با عباد باشد، و به هیچ وجه قادر حقیقی را دخل نباشد، چنانچه مذهب اکثر معتزله است ایضاً نیست، بلکه حق و صواب امر میان دو امر است که علل و اسباب اول با حضرت بی مثال عزّ اسمه است، و او مسبب الاسباب و منشأ علل سابقه و مبدأ

۱- احتجاج ۲/۱۹۸ و ۲۵۳، عوالی اللئالی ۴/۱۰۹ ح ۱۶۵، کنز الدقائق ۱/۱۷۲، نیز رجوع کنید به احادیث کافی ۱/۱۵۸ کتاب التوحید باب الجبر والقدر والامر بین الامرین.

المبادی است، و آنچه به اراده عباد صادر می شود فعل عبادات است، پس جبر نیست که عباد در افعال خود مجبور باشند و هیچ نحو اختیاری با ایشان نباشد، و تفویض نیست که جمیع با ایشان باشد و حضرت حق سبحانه و تعالی را در افعال عباد فعلی نباشد، بلکه مبدأ اسباب با خدای تعالی است و آنچه از اراده عباد به فعل آید فعل ایشان است. پس این است واسطه و امر بین امرین، چنانچه نهال تاک را به قدرت کامله از دل خاک نشو و نما نموده و ثمر داد، که به عنوان عباد منتفع شوند، و قوه فعلیه امور خیر به آن بالذات و شر بالعرض کرامت فرمود، و سبب مبادی بعیده او گشت. پس اگر عباد در اسباب اخیر که به اراده ایشان متعلق است منشأ انتزاع و اخراج خمر از او شوند و به اراده خود به شرب آن مشغول گردند در این امر بلاشک مجبور نیستند چنانچه در کلام الهی عز سلطانۀ این معنی عز صدور یافته که « مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ » (۱). و در کتاب « ایقاظات » به جهت تأیید این حمل، کلام امام المحققین نصیر (۲) المله والدین محمد بن الحسن الطوسی قدس الله نفسه القدسی را نقل فرموده که او نیز به این عنوان بیان نموده معنی این حدیث را، و غریق بحر رحمت سبحان، ملا عبدالرزاق لاهیجانی، از رشحات فیض بحر تحقیق مبدأ فیاض فایض شده به این معنی نیز در « گوهر مراد » که از مصنفات اوست سر رشته حل و عقد نظم جبر کسر و تفویض امر خالق خیر و شر این مطلب را به این دستور در مسلک تحریر منتظم ساخته، و مؤید این معنی کلام امام المتقین علیه السلام را نقل نموده است. لیکن چون از فقره حدیث مسطور معلوم نمی شود که در قضا و قدر وارد باشد این حدیث، احتمال دارد که در باب امر و نهی الهی و شریف مصطفوی صلی الله علیه و آله و سایر انبیاء علیهم السلامشرف صدور یافته باشد، و کلام حمران که در این کتاب مرقوم گشته ایضاً دلالت بر آن

۱- نساء: ۷۹.

۲- در چاپ سنگی: خیر.

در معنی دیگر جبر و تفویض است**در معنای جبر و تفویض به بیان شیخ مفید**

ندارد که در باب قضا و قدر و امور مکنونیه مذکور شده باشد .

در معنی دیگر جبر و تفویض استپس بناءً علی ذلک ، ممکن است مراد این باشد که : در امور تکلیفیه و احکامی که عباد به فعل و ترک آن مأمور شده اند موافق مصلحت کامله خدای تعالی جبر به عباد نکرده است و وا نگذاشته است به ایشان نیز ، بلکه آنچه از جناب مقدس ایزدی مقرر شده امر میان دو امر است و تعدیل نموده به اینکه رسول فرستاد و احکام مقرر فرمود ، لیکن جبر نکرد به این معنی که مجبور باشند عباد در نماز مثلاً که بدون اختیار از ایشان ناشی شود ، بلکه امر فرمود که به اختیار خود نماز را به فعل آوریم ، و تفویض نکرد که در اصل متوجه عباد نشود و ارسال رسل و انزال کتب و احکام مقرر نفرماید ، و جمیع را به اختیار ما واگذارد . این است مختصری در بیان این حدیث که به خاطر رسید ، واللّه اعلم بحقایق الآثار فی البین ، وحق القول بین القولین (۱)

[در معنای جبر و تفویض به بیان شیخ مفید] مؤید این معنی بعد از آنکه صورت ترقیم یافته بود که بنظر رسید در تعلیقات شیخنا الکامل الفاضل شیخ مفید رحمه الله تعالی که در باب اعتقادات (۲) و عقاید این بابویه رحمه الله تعالی افاده نموده به این عبارت : فَصْل وَالتَّفْوِیْضُ هُوَ الْقَوْلُ بِرَفْعِ الْحَظَرِ عَنِ الْخَلْقِ وَالْأَفْعَالِ وَالْإِبَاحَةِ لَهُمْ مَعَ مَا شَاءُوا مِنَ الْأَعْمَالِ ، وَهَذَا قَوْلُ الرَّنَادِقِ وَأَصْحَابِ الْإِبَاحَاتِ ، وَالْوَاسِطَةُ بَيْنَ هَذَيْنِ الْقَوْلَيْنِ أَنَّ اللَّهَ أَقْدَرَ الْخَلْقَ عَلَى

۱- درباره معنی جبر و تفویض علاوه بر آنچه ذکر شده رجوع کنید به بیان مرحوم علامه مجلسی در بحار ۵/۸۲ ، تحف العقول : ۴۶۱ ، شرح اصول کافی ۵/۱۸ و ۲۸ و ۴۱ و ۴۲ .

۲- تصحیح اعتقادات الامامیه ، شیخ مفید : ۴۷ ، بحار الانوار ۵/۱۸ ، نور البراهین جزائری ۲/۲۹۶ .

اَفْعَالِهِمْ وَمَكَّنَّهُمْ مِنْ اَعْمَالِهِمْ وَحَدَّ لَهُمِ الْخُدُودَ فِي ذَلِكَ وَرَسَمَ لَهُمِ الرَّسُومَ (۱) وَتَبَهَّهْمُ عَنِ الْقَبَائِحِ بِالزَّجْرِ وَالتَّخْوِيفِ وَالْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ فَلَمْ يُمْكِّنْهُمْ مِنَ الْاَعْمَالِ ضَجْرًا لَهُمْ عَلَيْهَا وَلَمْ يُفَوِّضْ اِلَيْهِمُ الْاَعْمَالَ لِمَنْعِهِ (۲) مِنْ اَكْثَرِهِمْ وَوَضَعَ الْخُدُودَ لَهُمْ فِيهَا ، وَأَمَرَهُمْ بِحَسَنِهَا وَنَهَاهُمْ عَنْ قَبِيحِهَا ، فَهَذَا هُوَ الْفَصْلُ بَيْنَ الْجَبْرِ وَالتَّفْوِيزِ عَلَى مَا بَيَّنَّاهُ . این کلام مؤید آنچه مذکور شد می شود ، و بدون تأیید گاه باشد که قبول نکند و با تأیید به خاطر می رسد که از آن منتزع شده . و حق آن است که اگر کلام حق است الْحَقُّ أَحَقُّ بِالِاتِّبَاعِ باید قبول نمود از هر کس که باشد ، و هرگاه امر بین الامرین محکوم به شد و جبر نیست پس در طینت بد ممکن است نطفه ردیه از مأكولات و مناکح غیر مرضیه و اوقات و حالات حسنه که مجبور و ممنوع نیست با عدم علم به اختیار منعقد شود و آنچه در حدیث وارد شده که : « خُلِقَ عَدُونَا مِنْ سَجِيلٍ » (۳) . و در بیان « سجیل » واقع است که : « قَالُوا : هِيَ حِجَارَةٌ مِنْ طِينٍ طُبِّخَتْ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ » ممکن است به این معنی باشد که : من طین ردی کالسجیل اَوْ یَکُونُ فِي الْقِيَامَةِ جِزْءٌ مِنَ السَّجِيلِ (۴) . و در این صورت دفع توهمات و شبهات می شود ، واللّه اعلم . و ممکن است که در ماده واصل نطفه جزئی از سجیل باشد ، چنانچه وارد است که : « مِیَاهُ حَارَّةٌ جَبَالَ مِنْ قَبْلِ جَهَنَّمَ » . و ایضاً محققین به جعل مرکب قائل نیستند ، پس هرگاه این محقق باشد خدای تعالی

۱- در چاپ سنگی : رسول .

۲- در چاپ سنگی : لمنعهم .

۳- کافی ۱/۳۹۰ ح ۴ ، در روایت محاسن ۱/۲۲۴ ح ۴۰۰ نیز وارد است که : « خُلِقَ عَدُونَا مِنْ یَحْمُومٍ » (بمعنای دخان یا الاسود البهیم چنانچه در مجمع البحرین ۱/۴۶۰ آمده) . نیز رجوع کنید به : مشکاه الانوار طبرسی : ۱۷۳ .

۴- دربارہ تفصیلات آن رجوع کنید به : شرح اصول کافی ، مازندرانی ۶/۴۰۰ و ۱۱/۴۶۵ .

ص: ۴۲

شیطان را خلق کرد ، اما شیطان را شیطان نکرد ، و شخص بد را او خلق کرد اما بد را او نکرد . حاصل کلام آنکه این نحو توهمات غیر مرضیه را به چندین وجه جواب می توان گفت ، والله اعلم بالصواب . بعد از این مراتب پس گفت حمران : شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده او و رسول او است ، فرستاد او را به هدایت کردن مردمان و به دین حق تا آنکه اظهار کند آن را و غلبه دهد بر جمیع ادیان ، اگر چه راضی نباشند و مکروه داشته باشند مشرکان ، و شهادت می دهم این را که بهشت حق است و آتش حق است ، و شهادت می دهم این را که برانگیختن از قبر بعد از مرگ حق است ، و شهادت می دهم که علی بن ابی طالب علیه السلام محبت خدا و امام است بر خلق خدا ، نمی توانند مردم که جاهل باشند در حق او ، شهادت می دهم که حسن علیه السلام بعد از او حجت خدا و امام است ، و حسین علیه السلام بعد از او حجت خدا و امام است ، پس علی بن الحسین علیه السلام امام زین العابدین بعد از او امام است ، و محمد بن علی الباقر علیه السلام بعد از او امام است ، و تو ای سید من ! حجت خدا و امامی بر خلق خدا بعد از ایشان . پس فرمود ابو عبدالله علیه السلام : « الثَّرْتَرُ حَمْرَان » یعنی : « طریقه مستقیمه طریقه حمران است » . پس فرمود : « ای حمران بدست بگیر و بکش مطمر را » یعنی : ریسمان مستقیم حق را میان خود و میان عالم اگر مخالف باشد با تو در دین ترک کن با او آشنائی را . و به معنی مجهول نیز می توان معنی نمود ، یعنی کشیده است ریسمان چینی در عالم هرگاه مخالف باشد کسی با تو در ایمان ترک او کن . حمران می گوید : گفتم : ای سید من ! چیست مطمر ؟ آن حضرت فرمود : « حبال است که شما نام می گذارید آن را ریسمان بنائی ، پس کسی که مخالفت کند در این امر امامت با تو یعنی : شیعه اثنا عشری نباشد پس او زندیق و رهن دین است » .

هفتم: ابراهیم زیاد خارقى است

پس گفت حمران: اگر علوی و فاطمی باشد؟ یعنی: از فرزندان علوی و فاطمه باشد، حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «هر چند آن شخص محمدی علوی فاطمی باشد». و از این حدیث و احادیث سابقه مثل آنچه در «اعتقادات» (۱) ابن بابویه رحمه الله گذشت که: «فمن خالفكم وجازه فابروا منه» مستفاد می شود که تا علوی به مرتبه انکار امامت در فسق نبوده باشد زندیق، و منشأ برائت و تبری نمی شود اعمال و امور دیگر او، و آنچه از آیه اصطفاء (۲) معلوم می شود و حدیثی نیز وارد شد که «كُلُّهُمْ مَغْفُورٌ لَهُمْ» (۳) دال است بر مغفرت جمیع هر چند عارف به حق امام علیه السلام نباشند. و ممکن است جمع بینهما به اینکه عدم معرفت حق امامت محمول شود بر عدم معرفت حق تعظیم و توقیر و رعایت ایشان چنانچه سمت ذکر یافت که «كُلُّهُمْ مَغْفُورٌ» شامل معتقد امامت ائمه علیهم السلام نباشد، و لفظ محمول شود بر اضافی نه حقیقی، و تبری از آنها که معتقد امامت نیستند لازم باشد. و توجیهات دیگر در جمع بین الاخبار نیز گذشت، فتذکر، تمام شد.

در عرض دین ابراهیم بن زیاد خارقى استهفتم: ابراهیم زیاد خارقى است، و در بعضی از کتابها مخارقى است. در کتاب مستطاب «امالی» (۴) ابن الشیخ مروی است از ابراهیم بن زیاد خارقى که گفت: وصف کردم از برای جعفر بن محمد علیهما السلام دین خود را و عرض کردم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ عَلِيًّا إِمَامٌ عَدِلَ بَعْدَهُ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ

۱- اعتقادات: ۱۱۲.

۲- آیه ۳۲ سوره فاطر: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ».

۳- رجوع کنید به: بحار الانوار ۲۳/۲۱۳ و ۹۹/۲۷۵، مستدرک السفینه ۵/۲۸۳، مجمع البیان ۸/۲۴۶، تفسیر الصافی ۴/۲۳۹.

۴- امالی شیخ طوسی: ۲۲۲ ح ۳۸۴، بحار الانوار ۶۶/۳ ح ۳، بشاره المصطفی: ۱۷۴.

هشتم: اسماعیل بن جابر جعفی است

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنْتَ . فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « رَحِمَكَ اللَّهُ ! » ثُمَّ قَالَ : « اتَّقُوا اللَّهَ ، اتَّقُوا اللَّهَ ، اتَّقُوا اللَّهَ . عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَعِفِّهِ الْبُطْنِ وَالْفَرْجِ تَكُونُوا مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى » . پس خلاصه از ذیل حدیث به فارسی آن است که امام علیه السلام بر او رحمت می فرستد و سه مرتبه امر به پرهیزکاری می نماید و ورع و راستی گفتار و اداء امانت و نگاهداری شکم و فرج را از ممّر حرام ضمیمه می فرماید ، آنگاه فرمود : « اگر چنین باشی با ما در رفیق اعلی خواهی بود . مخفی نماناند : در کتب رجال هم ابراهیم خارقى ضبط است و هم مُخَارِقى (۱) ، مرحوم سید ابن طاوس به خطّ شریف ، ابراهیم خارقى نوشته است ، و وصف و عرض دین را به وی نسبت داده است ، اما کشی تصریح به مخارقى فرمود (۲) ، و وی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است . و در شرح حال ابراهیم خارقى دیده ام خارق شعبه ای از قبیله همدان است یا اسم محلّه اوست (۳) .

در عرض دین اسماعیل بن جابر جعفی استهشتم : اسماعیل بن جابر جعفی است .

۱- . بلکه به سه نوع ضبط شده چون بعضی « خارقى » به فاء یک نقطه ضبط کرده اند مانند آنچه در رجال طوسى : ۱۵۷ و ۱۵۸ و تنقیح المقال ۱/۱۶ آمده است .

۲- . رجال کشی : ۴۱۹ .

۳- . البته وجه مخارق نیز صحیح بنظر می رسد و در لسان العرب ۱۰/۷۷ ماده (خرق) گفته است : وَمَخْرَاقٌ وَمُخَارِقٌ : اسمان . مرحوم علامه مامقانى در تنقیح المقال ۱/۱۶ آنرا بعنوان ابراهیم خارقى ضبط کرده و خارق را نسبت به سیف خارق ای قاطع داده و سپس احتمال داده که خارقى صحیح باشد نسبّه الی مالک بن عبدالله بن کثیر الملقب بخارف ابی قبیله من همدان ، سپس به نسخه مخارقى اشاره کرده است .

ص: ۴۵

در کتاب مستطاب « کافی » (۱) در باب فرض طاعت امام در حدیث سیزدهم به حذف اسناد از اسماعیل بن جابر جعفی مروی است که گفت : خدمت حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام مشرف شدم و عرض کردم : اَعْرِضْ عَلَیْكَ دِیْنِی الَّذِی اَدِیْنُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ ؟ قال : فقال : « هَاتِ » . قُلْتُ : اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْكَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ والاقرار بما جاء مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَاَنَّ عَلِیًّا عَلِیُّهُ السَّلَامُ كَانَ اِمَامًا فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَهُ ثُمَّ كَانَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ اِمَامًا فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَهُ ثُمَّ كَانَ الْحُسَيْنُ عَلِیْهِ السَّلَامُ بَعْدَهُ اِمَامًا فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَهُ ثُمَّ كَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ اِمَامًا حَتّٰی اَنْتَهٰی اَمْرُیْ اِلَیْهِ ، ثُمَّ قَالَ : قلت : أنت . فقال : « یَرْحَمُكَ اللّٰهُ ! هَذَا دِیْنُ اللّٰهِ وَدِیْنُ مَلَائِکَتِهِ » .

بیانمراد از اسماعیل ، اسماعیل بن جابر جعفی است که کوفی بوده است ، و از اصحاب باقر علیه السلام و موثق و ممدوح و معتمد است در نزد اصحاب حدیث (۲) . ونجاشی فرمود (۳) : از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق [علیهما السلام] است و اوست راوی حدیث اذان (۴) ، و او راست کتابی ، و علامه اعلی الله مقامه در « فهرست » خود چنین فرمود (۵) .

۱- . کافی ۱/۱۸۸ ح ۱۳ ، خاتمه المستدرک ۵/۲۴۱ ، شرح اصول کافی ۵/۱۵۶ .

۲- . رجال علامه (خلاصه الاقوال) : ۸ ش ۲ .

۳- . رجال نجاشی : ۳۲ ۳۳ ش ۷۱ .

۴- . در چاپ سنگی : ازان . متن مطابق با نقل نجاشی است .

۵- . عبارت نجاشی چنین است : له کتاب ذکره محمد بن الحسن بن الولید فی فهرسته . نگارنده از مرحوم علامه اعلی الله مقامه فهرستی نمی شناسد مگر مصطلح رجالی آنرا که همان کتاب رجال باشد . بنابراین تطبیق می شود با رجال علامه (خلاصه الاقوال) ، و عبارت علامه در خلاصه : ۸ ش ۲ چنین است : اسماعیل بن جابر الجعفی الکوفی ثقه ممدوح ، و ما ورد فيه من الذم فقد بینا ضعفه فی کتابنا الکبیر . مرحوم کجوری در صفحات بعدی نیز از رجال علامه تعبیر به فهرست می کند .

بیان : در دعاء حضرت صادق علیه السلام برای رفع لقوه

نهم : منصور بن حازم است

در دعاء حضرت صادق علیه السلام برای رفع لقوه (۱) وکشی در شرح حال اسماعیل مذکور نوشته است که : اسماعیل گفت : در صورت من لقوه پیدا شد . چون وارد مدینه شدم خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب گردیدم ، فرمودند : « چه چیز است آنچه در صورت تو می بینم ؟ » عرض کردم : باد فاسدی است حادث و عارض شده . فرمود : « برو در نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله ، و دو رکعت نماز کن ، آنگاه بگذار دست خود را بصورت خود و بخوان : بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ . هَذَا اجْتَرَحَ عَلَيْكَ مِنْ عَيْنِ انْسٍ أَوْ عَيْنِ جِنٍّ أَوْ وَجَعَ عَلَيْكَ بِالذِّی اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا . وَكَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا وَخَلَقَ عِيسَى مِنْ رُوحِ الْقُدُسِ لَمَّا هَدَاتْ وَطَفَاتْ كَمَا طَفِيتْ نَارُ إِبْرَاهِيمَ إِطْفَاءً بِإِذْنِ اللَّهِ » . اسماعیل بن جابر گفت : دو مرتبه این دعا را خواندم ، صورتم به حالت اولیه برگشت و تاکنون عود نکرده است (۲) . و این حدیث را اسماعیل بن جابر مذکور روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : یَحْمِلُ هَذَا الدِّینَ فِی كُلِّ قَرْنٍ عَدُوٌّ یَنْفُونَ عَنْهُ تَأْوِيلَ الْمُبْطِلِیْنَ وَتَحْرِیْفَ الْغَالِیْنَ وَانْتِحَالَ الْجَاهِلِیْنَ کَمَا یُنْفِی (۳) الْکَبِیْرُ خُبَّتَ الْحَدِیدِ » (۴) .

در عرض دین منصور بن حازم استنهم : منصور بن حازم است .

- ۱- این تیتیر در حاشیه به خط مؤلف اضافه شده است . در بعضی از صفحات دیگر نیز ، قبل از چاپ کتاب ، مؤلف عناوینی اضافه نموده است . سبک آنها بیانگر آن است که رؤوس مطالب مندرجه در حواشی کتاب به انشاء مؤلف می باشد .
- ۲- رجال کشی : ۱۹۹ ح ۳۴۹ .
- ۳- در چاپ سنگی : یفنی .
- ۴- رجال کشی : ۴ ح ۵ ، وسائل الشیعه ۲۷/۱۵۱ ح ۳۳۴۵۸ ، الحقائق الناضره ۱/۶ ، بحار الانوار ۲/۹۳ ح ۲۲ .

ص: ۴۷

در کتاب « کافی » (۱) از باب مسطور در حدیث پانزدهم مروی است : منصور بن حازم گفت : خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم : خداوند اجل و اکرم است از اینکه شناخته شود به جهت خلق بلکه خلق شناخته می شوند به سبب خدا ، فرمود : « راست گفتی » . عرض کردم : کسی که شناخت پروردگاری دارد پس سزاوار است از برای پروردگار خود رضا و سخطی بداند و رضا و سخط پروردگار را شخص نمی داند مگر آنکه به وحی آسمانی باشد یا بوی رسول اکرم خبر دهد ، پس آنکه وحی بر او نمی آید سزاوار است خدمت پیغمبر برسد چون خدمت پیغمبر رسید می داند آن بزرگوار حجه است و مفترض الطاعه ، پس گفتم به مردمان : آیا رسول خدا حجه بود از جانب خدا بر خلق ؟ گفتند : بلی ، گفتم : این پیغمبر که از دنیا رفت کیست به جای او ؟ گفتند : قرآن به جای پیغمبر است . چون در قرآن نظر کردم دیدم مُرَجَّه و قَدَرِیَّه با یکدیگر در آن نزاع دارند ، و زندیق که خارج از ایشان است مخاصمه می کند و غالب می شود بر خصماء خودش دانستم بالاستقلال قرآن حجت نیست ، پس قِیم و مُبِین می خواهد تا حَقّ و باطل را بشکافد و بیان کند آن گاه از مردم سؤال کردم آن قِیم کیست ؟ گفتند : ابن مسعود و عمر و حذیفه است یعنی این چند نفر می دانند معانی قرآن را ، چون از ایشان سؤال کردم تمام معانی قرآن را گفتند : تمام آن را نمی دانیم ، اما علم تمام معانی قرآن خدمت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است . و همگی اعتراف کردند که : لا-أدري ، پس رجوع به آن جناب نمودم فرمودند : « تمام معضلات و مشکلات و معانی قرآن در نزد من است » . پس دانستم قِیم قرآن که طاعت وی مفترضه است حضرت شاه ولایت علیه السلام است و او است بعد از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت بر تمام خلایق و هر چه از قرآن می گوید حق است . پس آن جناب فرمودند : « رَحِمَكَ اللَّهُ تَعَالَى ! » .

پس آن بزرگوار حجت است بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از آن بزرگوار امام حسن علیه السلام و بعد از آن جناب امام حسین علیه السلام است و شهادت می دهم امام حسن علیه السلام از دنیا رفت مگر آن که حجتی گذارد مثل جد و پدرش و حجت بعد از حضرت امام حسن و حضرت امام حسین که طاعتش واجب است علی بن الحسین علیهما السلام است . فرمود : « رَحِمَكَ اللَّهُ ! » . پس برخاستم و بوسیدم سر مبارک آن جناب را و عرض کردم : حجت الله بعد از علی بن الحسین علیهما السلام ابا جعفر محمد بن علی است و طاعت وی نیز واجب است . فرمود : « رَحِمَكَ اللَّهُ ! » . بعد از آن عرض کردم بگذار سرت را ببوسم ، پس حضرت صادق علیه السلام خندیدند . عرض کردم : أَصْلَحَكَ اللَّهُ ! پدرت از دنیا رفت تا آنکه حجتی گذارد مانند پدرش ، وَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّكَ أَنْتَ الْحُجَّةُ فَإِنَّ طَاعَتَكَ مُفْتَرَضَةٌ . پس فرمود : « هَكَذَا رَحِمَكَ اللَّهُ تَعَالَى ! » . قلتُ : أَعْطَنِي رَأْسَكَ أَقْبَلُهُ فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَضَعِيكَ ، ثُمَّ قَالَ : « سَلِّنِي عَمَّا شِئْتَ فَلَا أَنْكَرُكَ بَعْدَ الْيَوْمِ أَبَدًا » . تَمَّ الْحَدِيثُ (۱) . مخفی نماناد : این منصور بن حازم کنیه اش أبو أيوب بجلی کوفی است و بسیار موثق و از اجله اصحاب و فقهاء عظام بوده و از حضرت صادق علیه السلام و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کرد و یونس بن عبدالله از وی روایت می نمود ، و کتاب « اصول الشرایع » و کتاب « حج » از منصور بن حازم است (۲) . و علامه فرمود در « فهرست » خود : وَلَهُ كِتَابٌ (۳) .

۱- نیز بنگرید : شرح اصول کافی مازندرانی ۵/۱۵۸ .

۲- رجوع کنید به : رجال البرقی : ۳۹ ، رجال ابن داود : ۳۵۳ ش ۱۵۷۳ ، رجال کشی : ۴۲۰ ح ۷۹۵ .

۳- چنین عبارتی در خلاصه الاقوال علامه : ۱۶۷ ش ۲ نقل نشده ولی شیخ طوسی در کتاب الفهرست : ۱۶۴ ش ۷۱۷ تصریح کرده که : له کتاب ، اخبرنا به جماعه عن ابي المفضل ، عن حميد ، عن الحسن بن محمد بن سماعه ، عنه .

در حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام

عرض اول: در بیان توحید است

اشاره

[در حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام] بدان حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم در تمام کتب و اخبار صحیحه معتبره مُسنداً مذکور است (۱) و آن چه عجلاله از کتاب معتبری منظور نظر دارم از کتاب « توحید » (۲) صدوق علیه الرحمه است ، چنانکه در اول روایت اسم سامی ایشان مذکور است . و مرحوم قاضی ابو سعید قمی بر این حدیث در شرح مبسوط خود به بیان ملیح حسن بسط داده است ، و داعی برای سهولت خوانندگان فصول این حدیث را به چهار عرض آغاز و عنوان قرار می دهم : عرض اول : در توحید . عرض دوم : در نبوت و امامت . عرض سوم : در اعتقاد به معراج و قبر و مسائله نکیرین و جنت و نار و صراط و میزان و بعث . عرض چهارم : در احکام تکلیفیه فرضیه از نماز و امثال آن .

عرض اول در بیان توحید استَبَسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ عَنِ الصَّدُوقِ طَابَ ثَرَاهُ ، عَنِ الدَّقَّاقِ وَالْوَرَّاقِ (۳) مَعَاً ، عَنِ الصُّوفِی ، عَنِ الرویانی ، عن عَبَدِ .

- ۱- .امالی شیخ صدوق : ۴۱۹ ح ۲۴ ، کفایه الاثر : ۲۸۶ ، روضه الواعظین : ۳۱ ، مستدرک الوسائل ۱۲/۲۸۰ ح ۱۴۰۹۴ ، خاتمه المستدرک ۵/۲۲۷ ، بحار الانوار ۳/۲۶۸ ح ۳ و ۳۶/۴۱۲ ح ۲ ، نور البراهین ۱/۲۱۹ ، کشف الغمه ۳/۳۳۲ .
- ۲- .توحید شیخ صدوق : ۸۱ ح ۳۷ .
- ۳- .دقاق : علی بن احمد بن موسی دقاق است ، و مراد علی بن عبدالله وراق می باشد چنانچه در اسناد بدان تصریح شده است و مؤلف بزودی شرح حال آنها را بیان می کند .

ص: ۵۰

العظیم بن عبدالله الحسنی ، قال : دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ حُسَيْنٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، فَلَمَّا بَصُرَ بِي قَالَ : «مَرْحَبًا بِكَ يَا أبا الْقَاسِمِ ! أَنْتَ وَثِينَا حَقًّا» . قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ! إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي فَإِنْ كَانَ مَرْضِيًّا ثَبَّتْ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ . فَقَالَ : « هَاتِهَا يَا أبا الْقَاسِمِ ! » . فَقُلْتُ : إِنِّي أَقُولُ : إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ، خَارِجٌ عَنِ الْحَيْدِينَ حَيْدُ الْإِبْطَالِ وَحَيْدُ التَّشْبِيهِ ، وَإِنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا صُورَةٍ وَلَا عَرَضٍ وَلَا جَوْهَرٍ بَلْ هُوَ مُجَسَّمُ الْأَجْسَامِ وَمُصَوِّرُ الصُّوَرِ وَخَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَالْجَوَاهِرِ وَرَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَالِكُهُ وَجَاعِلُهُ وَمُخْدِئُهُ . يَعْنِي : حَضَرَتْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَنْد : بِر حَضَرَتْ اَبَا الْحَسَنِ اِمَامِ عَلِيِّ النَّقِيِّ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ وَارَدْ شَدَم ، چُون مَرَا دِيدَنْد فَرَمُودَنْد : « مَرْحَبَا بِه تُو اِي اَبُو الْقَاسِمِ ! تُو دُوسْت مَا هَسْتِي اَز رُوي حَقِيقَت » . پَس عَرَضِ كَرْدَم خَدَمَتِ اَن بَزَرْگُوَار : اِي فَرْزَنْدِ رَسُوْلِ خُدا ! مَن مِي خُواهِم دِيْنِ خُود را بِر شَمَا عَرَضِه دَارَم اِگَر مَرْضِي و پَسَنْدِيده اسْت دَر نَزْدِ خُدا و رَسُوْلِ صَلي الله عليه و آله و شَمَا بِرِ اَن ثَابِتِ بَدَارِيْد و نَگَاهِ دَارِيْد تا خُداوَنْد را بِه هِمَان دِيْنِ مَلاَقَاتِ نَمَايَم . فَرَمُود : « اِي اَبُو الْقَاسِمِ ! بِيَاوَرِ اَن دِيْنِ را » . پَس عَرَضِ كَرْدَم : مَن مِي گُويَم : خُداوَنْد يَكِي اسْت ، و مِثْلِي بِرَايِ او نِيَسْت ، و چِيْزِي مِثْلِ او نِيَسْت ، و اَز حَْدِ اِبْطَالِ و تَشْبِيهِ خَارِجِ اسْت ، و خُداوَنْد سَبْحَانَ جِسْمِ و صُورَتِ و عَرَضِ نِيَسْت ، بَلَكِه خُداوَنْد تَجَسِّيْمِ اَجْسَامِ مِي نَمَايَد ، و تَصْوِيْرِ صُورِ مِي فَرَمَايَد ، و خَلْقِ كُنَنْدِه عَرَضِهَا و جَوْهَرِهَا اسْت ، و پَرُورْدِگَارِ هَر چِيْزِي اسْت ، و هَر چِيْزِي را حَتّٰى اَحْدَاثِ و جَعْلِ كَرْدِه اسْت ، و مَالِكِ هَر چِيْزِي نِيْزِ خُداوَنْد سَبْحَانَ اسْت .

در مدح روایات این حدیث شریف

در مدح روایات این حدیث شریف خوب است اولاً از این چهار نفر که روایات این حدیث شریف اند بیانی شود: اول دقاق، دوم: وراق، سوم: صوفی، چهارم: رویانی. اما دقاق لقب علی بن احمد بن محمد است که طریق روایت صدوق طاب ثراه از او است، و احادیث کثیره از وی روایت کرده است چنانکه در کتاب «عیون أخبار الرضا» (۱) فرمود در باب ما جاء عن الرضا فی التوحید: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصَّوْفِيُّ. و در بعضی از کتب رجال علی بن احمد بن موسی ضبط است، و مرحوم صدوق در اواخر کتاب «من لا یحضره الفقیه» (۲) در طریق اسانید و روایت خود بدین گونه مرقوم فرمود: و ما كَانَ فِيهِ مِمَّا كَتَبَهُ الرِّضَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ فِي «الْعِلَلِ» فَقَدْ رَوَيْتُهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الدَّقَاقِ وَمُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ السَّنَانِيِّ وَالْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هُشَامِ الْمَكْتَبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ. . . إلى آخره. و در احادیث مرویه از حضرت عبدالعظیم علیه السلام از کتاب «اکمال الدین» (۳) چند حدیث مذکور می شود که دقاق مذکور از صوفی و وی از رویانی روایت کرده است، و ایضاً دقاق از محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن أبی عبدالله و جماعتی از ثقات روایت می نمود، و او حسن الطریقه و عظیم المنزله است و ممدوح و معتمد و موثق و عدل و مرضی است در نزد اعلام از علماء و رجال. و ایضاً دقاق حسن بن مُثَنَّى (۴) است که یک طریق روایت صدوق از اوست.

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۱۰۵، سند مورد نظر در روایت دوم این باب است.

۲- من لا یحضره الفقیه ۴/۴۲۹.

۳- مانند حدیث اکمال الدین: ۲۷۷ ح ۱.

۴- مُثَنَّى: به تاء د و نقطه و کسر لام است. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

ص: ۵۲

امّا وراق لقب چند نفر است: یکی جعفر وراق (۱). و دیگر جعفر بن جعفر وراق. و دیگری ابو طاهر محمد بن تسنیم حضرمی کوفی است که بدون واسطه از امام علیه السلام روایت نکرده است (۲). و دیگری محمد بن هارون مکنی به ابو عیسیٰ ایضاً مشهور به وراق است، و له کتاب «الامامه» و کتاب «السقیفه» و کتاب «الحکم علی سوره لم یکن» و کتاب «اختلاف الشیعه» و «المقالات» (۳). و دیگری علی بن عبدالله مشهور به وراق است (۴). و در این حدیث مراد علی بن عبدالله است که با علی بن احمد دقاق روایت کرده اند، و معنی وراق کما فی «المجمع» (۵) کسی است درهم بسیار داشته باشد از آنکه ورق بفتح واو و کسر راء نقره و درهم مضروب است، و جماعتی از رواه اخبار بدین لقب موصوف معروف شدند. اما صوفی محمد بن هارون است (۶). و رویانی عبیدالله بن موسی است که کنیه اش ابو تراب است. و در شرح احادیث آتیه مفصلاً از حسن حال ایشان زحمت می دهد.

- ۱- رجال الطوسی: ۴۲۰ ش ۶۰۶۴.
- ۲- رجال نجاشی: ۳۳۰ ش ۸۹۲.
- ۳- رجال نجاشی: ۳۷۲ ش ۱۰۱۶.
- ۴- و نیز محمد بن ابراهیم وراق. رجوع شود به: رجال شیخ طوسی: ۴۴۰ ش ۶۲۸۳. مرحوم علامه نیز در خلاصه الاقوال: ۱۸۱ از هلال بن ابراهیم ابوالفتح وراق نام برده و در صفحه ۲۲۲ از ربیع بن زکریا وراق، و در صفحه ۲۶۴ از یحیی بن عباس وراق.
- ۵- مجمع البحرین ۵/۲۴۶: الوراق: کثیر الدراهم. نیز رجوع کنید به: لسان العرب ۱۰/۳۷۴.
- ۶- قدمای رجالین متذکر شرح حال وی نشده اند ولی در اسانید مرحوم صدوق بی شمار وارد شده است.

در معنی کلمه «مرحبا»

مخفی نماند از بیان حدیث در ابتداء ورود حضرت عبدالعظیم بر امام علیه السلام معلوم است آن بزرگوار چقدر از وی احترام فرمود و به کنیه اش در مقام تعظیم و تجلیل خواند و فرمود: «تو دوست ما هستی» از آنکه برای «ولی» معانی عدیده است، و در این مورد دوستی مراد است.

در معنی کلمه «مرحبا» و أيضاً به حضرت عبدالعظیم فرمودند «مرحبا بک» و این کلمه مشتق از «رحب» است بر وزن کرم به معنی توسعه است (۱)، و در زمان قبل برای استیناس اعراب استعمال می کردند، سیما کسی که بر کسی وارد می شد مثل تحیات اهل جاهلیت که «مساء الخیر» و «صباح الخیر» و «انعم صباحک» و «انعم مساءک» و «انعم صباحاً» (۲) به یکدیگر می گفتند، و تمام آنها به تحیت خاصه که سلام کردن است منسوخ شد، و آیه «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا» (۳) مؤید مراد است. اما کلمه «مرحبا» در کتاب «اصول کافی» منصوص است: «دو برادر مؤمن به یکدیگر می رسند مرحبا بگویند» (۴) و آن دعائی است در توسعه احوال هر یک از اخوین بر دیگری، و عمل ائمه علیهم السلام بر این بوده است. و در حین تحریر به خاطر آمد وقتی که ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار که از کبار شیعه امامیه بوده اند و پدران ایشان هم امامی

- ۱- رجوع کنید به: العین خلیل ۳/۲۱۵ لسان العرب ۱/۴۱۳، مجمع البحرین ۲/۶۸.
- ۲- همچنین صیغه های «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْكَ» و «انعمَ اللَّهُ صباحک» نیز وارد شده است. رجوع کنید به: لسان العرب ۱۲/۵۸۱ (نعم)، صحاح جوهری ۵/۲۰۴۳.
- ۳- نساء: ۸۶.
- ۴- در باب إلطاف المؤمن و اکرامه از کافی ۲/۲۰۶ ح ۲ از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: «من قال لأخيه المؤمن مرحباً كتب الله تعالى له مرحباً الى يوم القيامة» روایتی که مؤلف نقل فرموده در کافی نیافتم.

در معنی «هات» و «هیت»

بودند و در استرآباد در زمان داعی الی الحق حسن بن زید علوی از دست زیدیّه مغلوب شدند ، و خدمت امام حسن عسکری علیه السلام در سرّ من رأی آمدند ، آن جناب این عبارات فرمودند : « مَرْحَبًا بِالْأَوَائِينَ (۱) إِلَيْنَا الْمُلتَجِّينَ إِلَى كَفْنِنَا ، قَدْ تَقَبَّلَ اللَّهُ سَعْيَكُمْ وَأَمَّنَ رَوْعَكُمْ وَكَفَاكُمْ أَعْدَاكُمْ ، فَأَنْصِرِفَا آمِنَيْنِ عَلَى أَنْفُسِكُمَا وَأَمْوَالِكُمَا » (۲) . به فدای مهربانی ها و محبت های شما خانواده رحم و مروت و کرم شوم که به چه نحو بر واردین خودتان از شیعیان حیّاً و میتاً نظرات و عنایات دارید ، و احدی را مأیوس نمی فرمائید .

در معنی «هات» و «هیت» و خوب است معنی کلمه «هات» که در این حدیث و احادیث سابقه مذکوره بود مجملاً بنویسم : جوهری در کتاب « صحاح اللغه » (۳) گفته است : هَاتٍ یا رَجُلٌ بِكَسْرِ تَاءٍ يَعْنِي اعْطَنِي ، معنی آن به فارسی بده به من و تشنه آن «هاتیا» است مثل «آتیا» ، و جمع آن «هاتوا» است و زن را «هاتی» می گویند ، و «هیت» ماده اشتقاقش از «هات» است و آن به معنی هَلَمْ وَأَقْبَلَ است ، و کلمه «هَيْتَ لَكَ» (۴) در سوره مبارکه یوسف که زلیخا عرض کرد بعضی نوشته اند این به معنی «هَيْئْتُ» می باشد یعنی برای تو مهیا می باشم ، و شاعر گفته است : أَبْلَغَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخَا الْعِرَاقِ إِذَا أُتِنَا (۵) إِنْ الْعِرَاقَ وَأَهْلَهُسَلَّمَ [الْيَكُ] هَيْتَ هَيْتَا (۶) . المجازات النبویه ، شریف رضی : ۲۶ ، التبیان ۶/۱۱۸ ، تفسیر القرطبی ۹/۱۹۴ ، تفسیر الطبری ۱۲/۹۹ ، مجمع البیان ۵/۳۸۲ .

۱- در مصدر : بالآوین .

۲- تفسیر الامام العسکری : ۱۰ ، بحار الانوار ۱/۷۱ .

۳- صحاح اللغه ۱/۲۷۱ ، نیز بنگرید : لسان العرب ۲/۱۰۷ ، مجمع البحرين ۴/۴۵۱ .

۴- یوسف : ۲۳ .

۵- در چاپ سنگی : آتینا .

۶- در چاپ سنگی : هینا . متن مطابق با مصادر می باشد .

در معنی «عرض دین» است

و این کلمه «هات» برای تَلَطُّف به دوست است و وصول به مقصود. پس حضرت هادی علیه السلام می فرماید به حضرت عبدالعظیم با کمال لطف و تعظیم: که از برای تو نیل مقصد است، چنانکه به سائرین از محبتین فرمودند به همین کلمه چنانکه در اخبار مسطوره سابقه معلوم و واضح گردید.

در معنی «عرض دین» استو چون داعی در این حدیث همت گماشته ام غالب خصوصیات آن را متعرض شوم چه قدر مناسب است معنی عرض دین را هم بنویسم: بدان «عرض» [به] معنی ظهور است، می گویند اهل اصطلاح (۱): عَرَضَتِ الشَّيْءَ فَأَعْرَضَ يَعْنِي ظَاهِرُ نَمُودِمِ فُلَانٍ شَيْءًا رَاسًا زَاهِرًا ، و معنی دیگر آن «مقابله» و «مدارسه» است، می گویند: عَارَضَتِ الْكِتَابَ بِالْكِتَابِ ، یعنی: کتاب را با یکدیگر مقابله کردم. و در حدیث است: «إِنَّ جِبْرِيلَ كَانَ يُعَارِضُهُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً وَاحِدَةً وَأَنَّهُ عَارِضُهُ فِي الْعَامِ مَرَّتَيْنِ» (۲). و اینجا مراد مقابله کردن است قرآن را بر خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله از آنچه می دانست، و مراد از عرض دین، اظهار عقیده است از باطن به ظاهر تا آنکه امام علیه السلام تصدیق بر حقیقت ما فی الضمیر وی کند. و غرض از مقابله دو کتاب تصحیح است یعنی: غلط و سقم آنچه در کتابی است با

- ۱- رجوع کنید به: مجمع البحرین ۳/۱۵۴ ماده (عرض)، النهایه فی غریب الحدیث ۳/۲۱۲، لسان العرب ۷/۱۶۷.
- ۲- العمده، ابن بطریق: ۳۸۶، ذخائر العقبی: ۴۰، بحار الانوار ۳۷/۶۷، ریاض الصالحین، نووی: ۳۴۴، النهایه ۳/۲۱۲، لسان العرب ۷/۱۶۷.

در مراتب روایات و فرق بین سماع و اسماع

در معنی «فَبَيَّنْتَنِي»

کتاب اصل صحیح بشود، پس عرض دین برای رفع خلط و غش است. خوشا به حال آن عقاید حقه ای که با لوح مبین و کتاب متین تکوین الهی یعنی: امام علیه السلام معارضه و مقابله شود و مطابق و موافق آید و بر وی تصدیق نماید و تثبیت بر آن کند همانا ثمره تکلیف تحسین عقیده و تصحیح ما فی الضمیر است که نتیجه آن غفران گناهان و دخول به جنان است.

[در مراتب روایات و فرق بین سماع و اسماع] او مرحوم مجلسی طاب ثراه در جلد اول «بحار الانوار» (۱) در باب صحت احادیث و أعلا و أقوى و أصح مراتب و درجات آنها را ذکر فرموده اند، از آن جمله اعلا از اسماع راوی دانسته اند یعنی اینکه راوی است بدون واسطه از امام علیه السلام روایت و حدیث را بشنود، یا آنکه امام علیه السلام به راوی حدیث که از وی مروی است بدون واسطه بشنوند مخصوصاً. بباره اخری: فرق است بین سماع و اسماع یعنی: شنیدن و شنوایدن. یا آنکه راوی حدیث حدیثی را به عینه در محضر امام علیه السلام بخواند و به امام بشنوند و امام علیه السلام تصدیق کند او را، و این قسم شبیه است به عرض دین عارضین از آنچه مکلفین اعتقاد دارند و بر آن مکلف اند از عقاید یقینیه و قواعد شرعیه فرعیه، یعنی: مراد همان اسماع و عرض دین است مانند اسماع حدیث از راوی بر امام.

در معنی «فَبَيَّنْتَنِي» پس برای ایضاح مراد به این نظیر برای بعضی نظیر نمودم تا رفع شبهه بشود و معنی

۱- بحار الانوار ۲/۱۶۵ (جلد اول چاپ سنگی) بدین عبارت: ولنذكر ما به يتحقق تحمل الروايه والطرق التي تجوز بها روايه الاخبار: اعلم أن لأخذ الحديث طرقاً أعلاها سماع الراوي لفظ الشيخ أو اسماع الراوي لفظه إياه بقراءة الحديث عليه، سپس روایتی از کلینی را برای ترجیح سماع بر اسماع نقل کرده است.

ص: ۵۷

در شرح عرض دین حضرت ابوطالب بر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و اشعار او

فقره: « و عرضت دینک علی امام زَمَانِکَ فَصَدَّقَکَ وَدَعَا لَکَ » واضح گردد .

در شرح عرض دین حضرت ابوطالب بر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و اشعار او مخفی نماناد: زمخشری در کتاب « کشاف » نقل کرده است: حضرت ابوطالب در وقتی که دین خود را بر خاتم انبیاء حضرت ختمی مآب علیه السلام عرضه داشت این ابیات را بداهه گفت، مناسب با عرض دین حضرت عبدالعظیم دانستم، اجمالی از آن را می نویسم: فَاصْدَعْ بِأَمْرِكَ مَا عَلَیْكَ غَضَاضَهُوَابَشِّرْ بِذَکَ وَدَعَوْتَنِي وَرَعَمْتَ أَنَّكَ نَاصِحٌ حَوْلَقَدْ نَصِيحْتَ وَكُنْتَ قَبِيلُ أَمِينَا وَعَرَضْتَ دِينًا لَا مُحَالَةَ إِنَّهُمْ خَيْرُ أَذْيَانِ الْبَرِيَّةِ دینا (۱) و حدیث: « أَسْلَمَ أَبُو طَالِبٍ بِحَسَابِ الْجُمْلَ ، وَعَنَى بِذَلِكَ إِلَهَ وَاحِدٍ (۲) جَوَادٍ (۳) » همان عرض دین او است در حین رحلت . و مراد از عقد أَنَامِلٍ وَأَصَابِعٍ که در حدیث است « عَقَدَ بِيَدِهِ ثَلَاثًا وَسِتِينَ » بستن خنصر و بنصر و وسطی است و رها کردن انگشت سبابه و ابهام است به سوی قبله چنانکه در این اوقات مرسوم است، و عدد « اللَّهُ وَاحِدٌ جَوَادٌ » شصت و سه است، و قید « جَوَادٌ » ظاهراً اشاره به عفو و صفح حق است . و داعی بر حسب حساب عقود عرض می کند و جهی دیگر که مطابق با عدد این کلمات ثلاثه است به نظر می رسد یعنی: خنصر ده و بنصر بیست و وسطی سی عدد است که تماماً شصت می شود، و انگشت سبابه سه عدد بر حسب سه انمله و عقد تماماً شصت و سه عدد

۱- احتجاج ۱/۳۴۳، مناقب ۱/۵۳، العمده: ۴۱۱، سعد السعود: ۱۳۳، الطرائف: ۳۰۳، الغدير ۷/۳۳۴ از منابع مختلف .

۲- در بعضی منابع: احد .

۳- معانی الاخبار: ۲۸۶، شرح اصول کافی ۷/۱۸۴، بحار ۳۵/۷۸ ح ۱۷ .

ص: ۵۸

است ، و این قسم از عقود در زمان حضرت ابوطالب علیه السلام معمول بود . و بر این حدیث شریف شروح کثیره و رسائل مفصله نوشته شده است برای اطلاع خوانندگان مقتضی دیدم اشاره کردم . خلاصه مراد از تثبیت در فقره « و ثبت علیه » همان دوام و استقرار است با طمأنینه . و در حدیث است : ملکین و نکیرین بعد از اینکه در قبر از میت سؤال کردند و عقاید خود را بیان نمود آن دو ملک می گویند : « تَبَتُّكَ اللَّهُ فِيمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى » (۱). ما یحب و ترضی . (حاشیه مؤلف رحمه الله) . یعنی : خداوند تو را ثابت داشت در چیزی که دوست می داشت و راضی بود ، به لفظ ماضی می گویند برای آنکه اشاره به دوام و ثبات است که « أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ » (۲). و در فقره دعا امام علیه السلام عرض می کند : « صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَبَّتْ عَلَى دِينِكَ وَدِينِ نَبِيِّكَ وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ » (۳). و ایضاً مضمون این بیان است که امام علیه السلام فرمود : « وَأَزَلَقْنِي بِقُدْرَتِكَ عَنِ الطَّرِيقِ الْأَعْوَجِ وَخَلَّصْنِي مِنَ السَّجَنِ الْكَرْبِ » (۴) بِاقَالَتِكَ » (۵). غرض از بیان و شرح اثبات و تثبیت است تا بدانی از آنچه معتقدی در قبر مسؤول خواهی شد ، و به واسطه اظهار و اذعان آن از برای تو نجات و خلاص است . پس چنانکه حضرت عبدالعظیم عرض دین خود را بر امام زمان علیه السلام نمود و بر آن ثابت بود و ماند و وفات یافت ، تو نیز هر وقت به زیارتش مشرف می شوی همین مضامین را عرضه کن و آن بزرگوار را شاهد بخواه تا در تثبیت این دین باقی بمانی .

۱- .تفسیر صافی ۳/۸۶ ، مجمع البحرین ۱/۳۰۶ ماده (ثبت) .

۲- .ابراهیم : ۲۴ .

۳- .مصباح المتهجد : ۳۳ با اضافه ای ، و ص ۴۷ و ۱۴۲ و ۲۱۱ ، مفتاح الفلاح : ۳۴ .

۴- .در بحار : سجن الکرب ، و در حاشیه نسخه بدل آن « أشجن الکرب » منقول است .

۵- .بحار الانوار ۹۱/۱۱۵ .

در معنی «واحد» و «أَحَد» است و «أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ»

در معنی «واحد» و «أَحَد» است و «أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ» قوله : وَاِنِّي اَقُولُ : إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ بدان که برای موحدین از اهل ایمان و یقین در شرح این کلام مبارک «وَالْهَيْكُلُ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (۱) این حدیث شریف کفایت است که : حضرت ولایت مآب علیه السلام در جنگ جمل وقتی که شمشیر آتشبار بدست گرفته و قطرات خون از آن می چکید و سرها را مانند برگ درختان می ریخت ، اعرابی به خدمت آن جناب شرفیاب گردید و از معنی واحد سؤال کرد . مردم جمع شدند و او را ملامت کردند و گفتند : آیا نمی بینی صفوف لشکر و حالت آن سرور را ؟ ! و مشاهده نمی کنی پریشانی و اغتشاش قلب امیر مؤمنان علیه السلام را ؟ ! پس آن حضرت عنان مرکب را نگاهداشت فرمود : بگذارید والله ! علی را باز نداشته به این جنگ و جدال و خون ریزی و قتال الا معنی الله واحد ؛ بدان ای برادر عرب ! واحد به چهار معنی آمده است . دو معنی از آن بر خدا رواست و دو معنی دیگر روا نیست : اول : آن است که بگویی خدا واحد است یعنی یکی است و از باب اعداد اراده کنی وی را که واحد عِدَدی لازم دارد ، ثانی را هم چنانکه نمی توان گفت : خدا اوّل دوّمین است به جهت آنکه اول ، دوّمی را لازم دارد ، دیگر نمی توان گفت واحد (۲) ؛ زیرا که لازم دارد ثانی را . دوم : آن است که بگوئی خداوند واحد است یعنی : یکی از ناس است که وحدت صِفَتی قائل شویم چنانکه می گویند فلان کس یکی از مردم است ، و این معنی هم بر خدا اطلاق نمی شود و باعث اندراج در تحت نوع و جنس خواهد بود . و آن دو معنی که بر خدای تعالی رواست : اوّل : آن است که : بگوئی : خدا واحد است در ذات و صفات ، و یگانه است چنانکه

۱- بقره : ۱۶۳ .

۲- به این معنی بر خداوند جائز نیست (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

ص: ۶۰

می گویند: فلان کس طاق است یعنی نظیر و شبیه ندارد. دوّم آنکه: بگوئی خدا واحد است، یعنی: احدی المعنی است، منقسم نمی شود نه در حقیقت و نه در اعتبار و نه در خارج و نه در عقل و نه در وهم. الحال بدان که بر هر مکلف واجب است که اعتقاد کند خداوند یکی است و شریک ندارد (۱). و دلیل بر یگانگی پروردگار بسیار است، از آن جمله دلیل فرجه است، و دلیل تمنع، و دلیل تعطیل است، و اگر کسی غور کند در فحای کلمات اهل ملل و ارباب نحل می داند که تمام آراء و عقاید ایشان متفق است بر یگانگی خداوند، و آیه کریمه: «وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (۲) شاهد است برای دعوی مدعی و یگانگی حق تعالی بدلیل عقل و نقل واضح و ثابت است: نقل قوله تعالی: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (۳) وقوله «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» (۴). أما دلیل عقل به نحو اجمال گفته می شود: اگر عالم امکان را دو خدای واجب الوجود باشد لازم می آید یکی از این دو خدا اراده کند و دیگری نقیض آن را بخواهد. اگر اراده هر دو حاصل شود لازم می آید اجتماع نقیضین، و اگر اراده هر دو حاصل نشود ارتفاع هر دو نقیض لازم می آید، و اگر مراد یکی حاصل شود و از دیگری حاصل نشود ترجیح یکی از این دو واجب الوجود بر دیگری لازم می آید بدون مرجح، و تمام آنها بالضروره باطل است، سیما آنکه مرادش حاصل نشده عاجز است، و عجز خدا را نشاید. پس واجب الوجود یکی است نه دو. و براهین دیگر می توان استشهاد کرد و خوشتر استدلال از کلمات ائمه طاهرین

۱- رجوع کنید به: خصال شیخ صدوق: ۲ ح ۱، التوحید: ۸۳ ح ۳.

۲- لقمان: ۲۵.

۳- اخلاص: ۱.

۴- کهف: ۱۱۰.

در فرق بین «واحد» و «أحد»

علیهم السلام است. و از حضرت جواد علیه السلام در معنی واحد سؤال کردند فرمودند: «اجماع الالسن علیهِ بالوحدانیهِ» (۱). و ایضاً: الواحدُ تعالی: الفردُ الذی لم یزلْ وَحْدَهُ وَلَمْ یَکُنْ مَعَهُ آخَرُ (۲). و ایضاً: الواحدُ الحقیقی ما یَکُونُ مُنَزَّهَ الذَّاتِ عَنِ التَّکْرِیبِ الْخَارِجِیِّ وَالذِّهْنِیِّ (۳).

در فرق بین «واحد» و «أحد» و گویند: واحد اول اعداد است و جمع آن «أحدان» و «وُحدان» بضم همزه است مثل راکب و رکیبان (۴). و صاحب «مجمع البحرین» (۵) و غیر آن در فرق بین واحد و أحد سه وجه نوشته اند ۶: اول: واحد متفرد بالذات است، و أحد متفرد بالمعنی است. دوم: واحد اطلاق بر ذوی العقول و غیره می شود، ولی احد بر ذوی العقول فقط اطلاق می شود. پس واحد اعم است و أحد اخص. سوم: واحد اول عدد است ولی احد را در اول اعداد نمی شمارند. و سوره کریمه توحید و آیه مبارکه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (۶) اقوی دلیلی

- ۱- کافی ۱/۱۱۸ ح ۱۲، تفسیر نور الثقلین ۴/۶۱۸ ح ۱۰۳، شرح اصول کافی ۴/۲۵.
- ۲- این تعبیر از ابن اثیر در نهاییه ۵/۱۵۹ می باشد. نیز رجوع کنید به: نور البراهین جزائری ۱/۳۸، فروق اللغه عسکری: ۵۶۵ در فرق بین احد و واحد.
- ۳- این تعبیر را شیخ بهائی قدس سره در مفتاح الفلاح: ۹۲ فرموده و علامه مجلسی در بحار ۸۳/۱۵۷ از وی نقل می کند.
- ۴- صحاح جوهری ماده (وحد) ۲/۵۴۸، لسان العرب ۳/۴۴۷.
- ۵- مجمع البحرین ۴/۴۷۵.
- ۶- انبیاء: ۲۲.

ص: ۶۲

است بر اثبات مراد و مدّعا به . پس بعبارۀ آخری می گوئیم در ترجمه این کلمه مبارکه « اِنَّ اللّٰهَ وَاحِدٌ » : خداوند احد و یگانه است که زبانها و عقلها بر یگانگی وی مُقَرَّر و معتقدند و یکتائی است که همیشه بوده ، و کسی از وی انتزاع نشده یعنی : منشأ انتزاع نمی شود ، و ذات شریفش از ترکیب ذهنی و خارجی منزّه است . و یکی از مخلوقات نیست و تمام موجودات از اوست . و معنی احد هم واحد است ، و همان معنی سابق که در واحد ذکر شد در احد هم ذکر توان کرد ، وَالْاَحَدُ هُوَ الْفَرْدُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَحْدَهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ آخَرٌ . و در سوره توحید خداوند مجید « قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ » (۱) فرمود ، نه قل هو الله واحد ، برای آنکه نفی عدد و اثبیت و کثرت کرده باشد ، و مناط هم همین است . و علماء می گویند که : اَحَد در آیه مبارکه نِکَره است که یَدِل برای معرفه واقع شده است که اسم مبارک الله باشد . نظامی خوش گفت : تعالی یکی بی مثل و مانند که خوانندش خداوندان خداوند بری از خویش و از پیوند و از کسصفتاش قل هو الله احد بس زهر شمعی که بینی روشنائیه وحدانیتش باشد گواهی (۲) و این بیت نیز از « منطق الطیر » خاطر دارم بنویسم : در یکی پوی و ز دو یکسو باشیک دل و یک قبله و یک رو باش پس حضرت عبدالعظیم علیه السلام عنوان عقیده خودش را زمان اظهار دین بر نفی کثرت و اثبات وحدت قرار داد که اصل اصیل در ایمان و رکن رکن همان است و اقرار به وی اَوَّلًا اَلَزَمَ وَاَوْجَبَ است ، بعد تاکیداً عرض کرد : قوله : « لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ » (۳) .

۱- اخلاص : ۱ .

۲- این اشعار در آغاز خسرو و شیرین نظامی آمده است .

۳- شوری : ۱۱ .

در معنی «لیس کمثله شیء»

در معنی «لیس کمثله شیء» اما معنی «شیء» را گفته اند علماء اعلام: ما صَيِّحٌ أَنْ يُعْلَمَ وَيُخْبَرَ عَنْهُ. به عبارت دیگر: شیء آن چیزی است که موجود است، و آن دو قسم است: حسی و قولی، اما حسی مثل اجسام و مادیات، اما قولی آن چیزهایی است که به لسان جاری می شود و گفته می شود چنانکه می گویند من چیزی گفته ام. پس اقوال را هم شیء می نامند، کلام در آن است که آیا خداوند را که مشیء الاشیاء است می توان شیء گفت: یا نه؟ بلی در حدیث است: «شیءٌ لا کالاشیاء» (۱). و از این فقره شریفه معلوم می شود که خداوند مثل سایر معلومات نیست یعنی: به نحوی شیء موجود باشد که عقول و اوهام و افهام او را درک کند محال است بلکه شیئی است که مشابه با اجسام حسیه و ماهیات صرفه مدركه و مُمَكِّنَاتِ مُسْتَحْدَثَه نیست. هیچ چیز از وی انتزاع نشد و از هیچ چیز هم بیرون نیامد از آنکه هر چیزی از چیزها مُحْدَث و مخلوق است و نبوده است و اصلی نداشته است مگر وجود مبارک حضرت احدیّت که همیشه بوده است. پس معنی این کلمه مبارکه آن است که هیچ چیز مثل خدا نیست. و به معنی دیگر هیچ چیز مثل مثل خدا نیست، ولیکن مشهور است و صحیح که کاف در کلمه «کمثله» زائده است (۲). مرحوم آخوند در معنی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» فرموده است: کاف در کمثله شیء اگر زائده

- ۱- بحار الانوار ۳/۲۶۲ ح ۱۹ روایتی نقل کرده بدین مضمون: عن اليقطيني قال: قال لي ابو الحسن عليه السلام: ما تقول إذا قيل لك: أخبرني عن الله عز وجل أشیء هو أم لا شیء هو؟ قال: فقلت له: قد أثبت عز وجل نفسه شيئاً حيث يقول: «قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» فأقول: إنه شیء لا کالاشیاء، إذ فی نفی التشبيه عنه ابطاله ونفيه. قال لي: صدقت وأصبت. سپس حضرت رضا علیه السلامیانی دارند که شایسته است مراجعه شود. نیز رجوع کنید به: بحار ۳/۳۰۵ و ۴/۲۲۲.
- ۲- رسائل شریف مرتضی ۲/۶۹، شرح اصول کافی ۱۰/۲۵۸، التبیان ۹/۱۴۸.

در معنی «خارج عن الحَدین» و حدیث مبارک

باشد بنا بر مشهور است، و در آن اشکالی نیست و اگر زایده نباشد مبالغه در نفی مثلثیت است از خداوند، اَى: لیس کَمِثْلِ مِثْلِ وجوده شیءٌ فَكَيْفَ لِمِثْلِهِ، أَوْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ مِثْلَ فَكَيْفَ لِذَاتِهِ وَالْمُرَادُ مِنَ الْمِثْلِ الذَّاتُ كَقَوْلِهِ: «مِثْلُكَ لَا نَظِيرَ لَهُ فِي الْعَالَمِ». در تک این بحر بی پایان بسیغره گشتند [و] برون نامد کسی خلاصه: این کلمات شریفه اثبات وحدت و نفی کثرت می کند یعنی: خدا یکی است که مثل وی ما سواى وی نیست در همه عالم و نشأت حقیقتاً و مجازاً و حسّاً و اعتباراً، ذهنّاً و خارجاً، وَهَمّاً و عقلاً، تَصَوُّراً و خیالاً، کقوله تعالى «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ». و اگر داعی در بسط و تفصیل و شرح و تطویل زیاده از این برآید خارج از مراد می شود.

در معنی «خارج عن الحَدین» و حدیث مبارک قوله: خارج عن الحَدین «حدّ الابطال وحدّ التشبيه». بدان که صاحب «مجمع» (۱) فرموده است: والحد الحَاجز بین الشَّيْئَيْنِ ومنه حدّ عرفات، وهو المَازِمِينَ إِلَى أَقْصَى الْمَوْقِفِ. پس از این بیان معلوم می شود حدّ که جمع آن حدود است آن است که بین دو چیز حاجب باشد که از آن به غیر آن تمیز داده می شود مثل آنکه برای هر مملکتی حدی معین و معلوم کرده اند که از آن حدّ تَخَطَّى نمایند، و امام علیه السلام فرموده است: «مَنْفَى عَنْهُ الْأَقْطَارُ مُبَعَّدٌ عَنْهُ الْحُدُودُ» (۲) یعنی: به حدّی موصوف نمی شود تا از آن تمیز داده شود. اما مراد از حدّین که ابطال و تشبیه است علی ما هو المعلوم در زمانهای گذشته جماعتی اراده کردند خداوند را تنزیه کنند از مشابَهت مخلوقات، پس افتادند در ابطال و تعطیل و صفاتی که مخصوص حق بود نفی کردند، و جماعت دیگر خواستند خدا را به

۱- مجمع البحرین ۱/۴۷۲.

۲- کافی ۱/۱۱۲ باب حدوث الاسماء ح ۱، توحید صدوق: ۱۹۱ ح ۳.

در معنی « و آنه لیس بجسم » و فرق بین جسم و جسد

صفات علیا و اسماء حسنی توصیف نمایند ، صفات زایده برای وی ثابت کردند و خدا را تشبیه با خلق کردند . پس اغلب ناس را که ملا-حظه می نمائی بین تعطیل و تشبیه اند « تعالی عما یقولون (۱) المشبهون والواصفون » . و دلیل بر مراد حدیث اول از باب توحید « اصول کافی » (۲) است که شخصی خدمت حضرت صادق علیه السلام نوشت ، سؤال کرد : قومی هستند در عراق خداوند را به صورت و شکل وصف می کنند آنچه مذهب صحیح است در توحید مرقوم دارید . آن جناب در جواب نوشت : « [سَأَلْتُ] رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ التَّوْحِيدِ وَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ مِنْ قِيلٍ كَ ، فَتَعَالَى اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ الْمُشَبِّهُونَ اللَّهُ بِخَلْقِهِ الْمُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ ، فَأَعْلَمَ رَحِمَكَ اللَّهُ! أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ عَنْ صِفَاتِ اللَّهِ فَأَنْفِ عَنِ اللَّهِ الْبُطْلَانِ وَالتَّشْبِيهِ فَلَا نَفْيَ وَلَا تَشْبِيهِ ، هُوَ اللَّهُ الثَّابِتُ الْمَوْجُودُ ، تعالی عما وصفه الواصفون وَلَا تُعْبِدُوا الْقُرْآنَ فَتَضِلُّوا (۳) بَعْدَ الْبَيَانِ (۴) .

در معنی « و آنه لیس بجسم » و فرق بین جسم و جسد پس برای ردّ عقیده فاسده اهل تعطیل و ابطال این آیه کریمه « لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ » (۵) را توان استشهاد کرد ، و برای نفی شبهه اهل تشبیه که حقیقت تنزیه است نیز این آیه کافی

۱- از جنبه ادبی مناسبتر است که گفته شود « یقول » یا « یقوله » . در روایت کافی ۱/۱۰۰ چنین آمده : « تعالی عما یصفه الواصفون المشبهون الله بخلقه المفترون على الله » ، و در نهج البلاغه : ۹۹ خطبه ۵۰ چنین می خوانیم : « تعالی الله عما یقول المشبهون به والجاحدون له علواً کبیراً » .

۲- کافی ۱/۱۰۰ ح ۱ .

۳- در چاپ سنگی : فیضلوا .

۴- نیز رجوع شود به : توحید شیخ صدوق : ۱۰۲ ح ۱۵ ، شرح اصول کافی ۳/۱۹۷ .

۵- شوری : ۱۱ .

است: « شَيْبَحَانَ رَبِّكَ رَبَّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ » (۱) و قوله: « آنه لیس بجسم » یعنی: خداوند جسم نیست، و جسد را بعضی همان جسم دانند، و جسم در عرف و اصطلاح کلام آن چیزی است که قابل ابعاد ثلاثه باشد از طول و عرض و عمق، و سطح آن است که قبول قسمت از جهت طول و عرض کند، و خط آن است که قبول قسمت از جهت طول نماید، و نقطه آن است که قابل قسمت از هیچ جهتی نبوده باشد. پس سطح طرف جسم است و خط طرف سطح و نقطه طرف خط. و بعضی در تعریف جسم گفته اند: هر شخصی که مُدْرَك است آن جسم است. و عن « القاموس » (۲): الجسم جماعة من البدن. حال بدان که خداوند جسم نیست از آنکه جسم بدین وصف مرکب است از طول و عرض و عمق، و جسم محتاج به این سه جزو و سه صفت است، و احتیاج از صفت حادث است نه قدیم، و خداوند متعال نباید مرکب و محتاج باشد بلکه غنی بالذات است. و در کتاب مستطاب « اصول کافی » (۳) از محمد بن هلال مروی است که گفت: خدمت ابا الحسن علیه السلام عریضه نوشتم که: هشام بن حکم می گوید: خداوند جسم است! و هشام بن سالم جوابی می گوید: از برای خداوند صورت است! پس آن جناب در جواب نوشت: « دَع عَنْكَ حيرةَ الحیرانِ واستَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ لَيْسَ الْقَوْلُ مَا قَالَ الْهَشَامَانِ » (۴). و این قول یا مقام تقیّه و حفظ دم است برای تبرّی از هشامان که از دوستانشان ندانند یا ردّ بر قول قائل است چه کلام فاسدی از شخص صحیح الاعتقادی جاری می شود.

۱- صفات: ۱۸۰.

۲- القاموس المحيط ۴/۹۰، در لسان العرب ۱۲/۹۹ می گوید: الجسم: جماعة البدن أو الأعضاء من الناس والإبل والدواب وغيرهم من الأنواع العظيمة الخلق... إلى آخره. نیز بنگرید به: تاج العروس فی شرح القاموس ۸/۲۲۸.

۳- اصول کافی ۱/۱۰۵ ح ۵.

۴- نیز بنگرید: امالی شیخ صدوق: ۳۵۱ ح ۴۲۴، توحید شیخ صدوق: ۹۷ ح ۲.

ص: ۶۷

در معنی « ولا صوره » و اخبار صحیحه دیگر

و أيضاً فرموده اند در حدیث دیگر: « أَيْ فُحْشٍ أَوْ خِنَاءٍ أَعْظَمُ مِنْ قَوْلٍ مَنْ يَصِفُ خَالِقَ الْأَشْيَاءِ بِجَسَمٍ أَوْ صُورَةٍ أَوْ بَخْلَقِهِ أَوْ بِتَحْدِيدِ أَعْضَائِهِ؟! تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا » (۱). بدان که صاحب کتاب « مِلل و نحل » از هشام بن حکم مقالات سخیفه ذکر کرده و هشام بن سالم را هم با وی موافق دانسته است، از آن جمله گفته است: خداوند هفت شبر است به شبر خودش و مکان و جهت خاصه دارد، و ابو عیسی و راق از هشام بن حکم نقل کرده است که: خداوند چسبیده به عرش است، و چیزی از عرش به جهت چسبیدن وی جدا نمی شود، و خداوند جزء عالم است و علم خدا به اشیاء بعد از ایجاد آنهاست. بعضی از هشام بن حکم نقل کرده اند که گفته است: خداوند به صورت انسان است: بالای او مجوف است، و اسفل او مُصَمَّت است، و خداوند درخشنده است، و حواس خمسّه دارد: دست و پا و گوش و دهان دارد، و موی سیاه در سر او است که نور سیاهی است، اما گوشت و خون در خداوند نیست (۲). البته تمام این اقوال و آراء سخیفه متناقضه و مقالات منسوبه به هشامان محلّ تأمل و نظر است، و علماء رجال اخباری که در مدح ایشان ذکر فرموده اند بر خلاف آنهاست مگر اینکه تقیه در تمام تأویلات و محامل چند بر آنها قرار دهیم (۳)، والسلام خیر ختام.

در معنی « ولا صوره » و اخبار صحیحه دیگر قوله: « ولا صوره » یعنی: خداوند صورت نیست (۴).

- ۱- توحید شیخ صدوق: ۹۹ ح ۶، الفصول المهمه ۱/۱۸۷ ح ۵، بحار الانوار ۳/۳۰۳ ح ۳۷. مرحوم مجلسی پس از نقل روایت می فرماید: الخناء: الفحش فی القول، و یحتمل أن یکون التردید من الراوی.
- ۲- این اقوال را مرحوم مجلسی در بحار ۳/۲۸۹ تماماً نقل کرده الا اینکه مطلب اخیر را از هشام بن سالم نقل کرده اند نه هشام بن حکم.
- ۳- به توضیحات مفیده ای که مرحوم مجلسی در بحار ۳/۲۹۰ ذکر فرموده رجوع شود.
- ۴- به بیانات مرحوم علامه مجلسی درباره صورت به بحار الانوار ۵۸/۲۲۴ ۲۲۵ رجوع شود.

ص: ۶۸

بدان که صورت بر دو قسم است: محسوسه و معقوله، امّا محسوسه آن ترتیب اشکالی است که بعضی با بعضی دیگر دارد با اختلافی که در آن دیده می شود، امّا معقوله معنویّه آن است که انسان معانی الفاظی را ترتیب و ترکیب کند در ذهن که دیده نشود و از امور باطنه باشد چنانکه از برای صیور حسیّه ترکیبی است از برای صور معنویّه عقلانیّه هم ترتیب و ترکیبی است. و مصطلح است که گویند: صورت مسأله ای این است. و همچنین تعبیرات دیگر اهل معنی از برای صورت کرده اند که از مراد ما دور است. حال به هیچ یک از دو معنی اعتقاد نتوان کرد: برای خداوند صورت خاصه؛ از آنکه هر صورت مؤلف را مصوری لازم است که از اشکال مختلفه تشکیل نماید، و خداوند مصور جمیع موجودات است که به هر چیزی صورت خاصه و هیئت مفرده داده است، و بعضی صورت را تعبیر به جسم کرده اند. وفي الحديث: « إِنَّ قَوْمًا مِنَ الْعِرَاقِ يُوصِفُونَ (۱) اللَّهَ بِالْصُّورَةِ وَالتَّخْطِيطِ » (۲) مراد از صورت در این مورد همان جسم است. و در کتاب « اصول کافی » (۳) است که شخصی خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد: گاهی خداوند را در ذهن چیزی خیال می کنم فرمود: « نَعَمْ غَيْرَ مَعْقُولٍ وَلَا مَحْدُودٍ، فَمَا وَقَعَ وَهْمُكَ عَلَيْهِ شَيْءٌ فَهُوَ خِلَافٌ لَا يُشَبِّهُهُ شَيْءٌ وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَكَيْفَ تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَهُوَ خِلَافٌ مَا يُعْقَلُ وَخِلَافٌ مَا يُتَصَوَّرُ فِي الْأَوْهَامِ إِنَّمَا يُتَصَوَّرُ شَيْءٌ غَيْرُ مَعْقُولٍ وَلَا مَحْدُودٍ » (۴).

۱- در مصدر: يصفون.

۲- کافی ۱/۱۰۰ ح ۱، شرح اصول کافی ۳/۱۹۷، مجمع البحرين ۱/۶۶۵ ماده (خطط) و ۲/۶۴۵ ماده (صور).

۳- اصول کافی ۱/۸۲ ح ۱.

۴- نیز بنگرید به: توحید صدوق: ۱۰۶ ح ۶، شرح اصول کافی ۳/۵۹، الفصول المهمه ۱/۱۳۷ ح ۳۶.

ص: ۶۹

پس هر آنچه عند الذهن وجود حق تصوّر و تعقل شود حق بر خلاف آن است بلکه توهم آن در امور باطله است و خداوند را صورتی حسیاً و عقلیاً نیست و مرحوم آخوند فرموده است: و الباری اسمه فی جهة تحصّیله ونورانیته لا صورة له فی العقل فالبرهان يحکم بأنّ مبدأ سلسله الممكنات ذات احديّه لا يُعقل ولا يُتصوّر وإنما المعقول (۱) منه انه ليس بمعقول والمتصور انه ليس بمتصوّر .

ایضاً علماء اعلام فرموده اند: وكلّما تصوّره الفهم الراسخ فهو عن حرم الكبرياء بفراسخ . بلی بنا بر مذهب افلاطون و اتباع وی اگر قائل به وجود انسان عقلی شویم و گوئیم عالم عقلی بالکلیه مثال حق است و عالم طبیعی با هر آنچه در اوست مثال آن دانیم به بیان مبسوط مشروحی که ذکر فرموده اند شاید مطابق شود با حدیث « مَنْ رَأَى الْحَقَّ » ۲ و حدیث « انّ الله خلق آدم علی صورته » (۲)، و فقره علویه « روحه نسخه الاحديه فی اللاهوت ، وجسده صورة عالم الملک والمَلَكوت » (۳) . و شارح « مواقف » در معنی اسم مُصَوِّر گفته است: انّ الله يَرْتَّبُ صُورَ الْمُخْتَرَعَاتِ أَحْسَنَ تَرْتِيبٍ [و] يَزِيْنُهَا بِأَكْمَلِ تَزْيِينٍ ، فَهُوَ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمَصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى .

۱- در چاپ سنگی: العقول .

۲- کافی ۱/۱۳۴ ح ۴، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۱۱۰ ح ۱۲، توحید صدوق: ۱۰۳ ح ۱۸، تنویر الحوالک سیوطی: ۲۲۲ .

۳- این مضمون را در منابع حدیثی نیافتیم .

ص: ۷۰

معنی قوله: «و لا عرض»

معنی قوله: «و لا جوهر»

معنی قوله: «و لا- عرض» قوله: و لا- عرض، یعنی: خداوند عرض نیست زیرا که عرض محتاج به محل است پس اگر در محل و مکان مکث نماید ساکن است و اگر اختلاف نماید متحرک است و این دو صفت، صفت حدوث است نه قدیم و با وجود این مستلزم تحدید و حصر و موجب اشتغال به جهتی و تعطیل و خلّو از جهتی دیگر می شود تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. وَعَرَضَ بتحریک آن چیزی است که در جسم حلول کند، و خود، وجود و شخصیّتی نداشته باشد و حضرات اهل کلام بدین گونه تعبیر کرده اند: «ما لا یقوم بنفسه ولا یوجدُ إلا فی محلّ یقوم به وهو خلاف الجوهر وذلك نحو الحُمَره والصُفَره» (۱). پس عَرَض مانند رنگهای سرخ و زرد و سیاه است که در جامه حلول کند و خداوند منزّه است از این صفت از آنکه قوام و قیامش به وجود غیر باشد و این فقره مستلزم افتقار و احتیاج است، و ساحت قدس حق از فقر و احتیاج مستغنی است و این عقیده فاسده مستلزم حلول است چنانکه حلولیه قائل اند؛ زیرا که حلول عبارت است از قیام موجودی به وجودی دیگر بر سبیل تبعیت، و همین معنی عرض است که ذکر شد. و معنی دیگر حلول هم که قیام ارواح است به اجسام جائز نیست، پس اگر حلول بکند لازم آید که در تحقّق و ظهور محتاج باشد به آن چیز و مظلوف و محاط و محتاج به ظرف شود، و ظرف محیط او هر مظلوف و محاط محتاج جسم است، و خداوند از جسمیّت عری و بری است.

[معنی] قوله: «و لا جوهر» قوله: و لا جوهر، یعنی: خداوند جوهر نیست حضرت امیر علیه السلام فرمود «و بتجھیره

۱- رجوع کنید به: مجمع البحرین ۴/۲۱۵ ماده (عرض).

ص: ۷۱

الجواهر عُرِفَ أن لا- جَوْهَرَ لَهُ « (۱) . وقال صاحب «المواقف» : إِنَّهُ لَيْسَ جَوْهَرًا وَلَا- عَرَضًا ، أما الجَوْهَرُ عِنْدَ الْمُتَكَلِّمِ فَلَأَنَّهُ الْمُتَحَيِّزُ وَقَدْ أَبْطَلْنَا ، وأما عِنْدَ الْحَكِيمِ فَلَأَنَّهُ إِذَا وُجِدَتْ كَانَتْ لَا فِي الْمَوْضُوعِ وَذَلِكَ إِنَّمَا يَتَصَوَّرُ فِيمَا وَجُودُهُ غَيْرَ مَاهِيَّتِهِ ، وَوُجُودُ الْوَاجِبِ نَفْسُ مَاهِيَّتِهِ ، أما الْعَرَضُ فَلَا حَتِيَا جِهَ إِلَى مَحَلِّهِ . و اهل لغت می گویند : جَوْهَرُ الشَّيْءِ جَبَلَّتْهُ الْمَخْلُوقُ عَلَيْهَا (۲) ، و از این جهت بعضی از جوهر اراده کرده اند جزء لا یتجزی را ، و در نزد اهل حکمت جوهر منحصر است به پنج قسم : هیولی و صورت و جسم [و نفس] (۳) و عقل . و گفته اند : اگر جوهر محل واقع شود هیولی است و اگر حال واقع شود صورت است و اگر مرکب از حال و محل باشد جسم است و اگر مرکب از هیچ یک نباشد آن مفارق است و اگر جوهر تعلق به بدن گیرد از روی تدبیر نفس است و اگر تعلق وی از روی تدبیر نباشد عقل است ، و جوهر شیء حقیقت شیء را گویند (۴) . و صاحب «مجمع البحرین» (۵) از بعضی محققین ذکر فرموده است اسمائی که نسبت به ذات حق می دهند سه قسم است : اوّل : ممنوع است که دلالت بر جسمانیت حق می کند . دوّم : اسمائی است که از شرع رسیده است و در کتاب خدا نوشته شده است آن مجوّز است .

- ۱- اصول کافی ۱/۱۳۹ ح ۴ ، تحف العقول : ۶۴ توضیحاتی در این باره بیان کرده ، مستدرک سفینه البحار ۲/۱۴۴ ، نیز بنگرید به : شرح الاسماء الحسنی ، ملا هادی سبزواری ۱/۲۳ .
- ۲- مجمع البحرین ۱/۴۳۳ ماده (جوهر) .
- ۳- از مجمع البحرین اضافه شد .
- ۴- مرحوم شریف مرتضی در رسائل خود ۳/۳۳۱ جواب از سؤالاتی داده که مطالعه آن جهت تکمیل مباحث مقام بسیار مفید است . عنوان پرسش چنین است : ما يقال لمن يدعى عند إقامه الدليل على حدوث الجسم والجوهر والعرض شيئاً ليس بجسم ولا جوهر ولا عرض ، أحدث الله تعالى الأشياء عنه ؟ وما الذي يفسد دعواه عند المطالبة بالدلالة على صحتها ؟
- ۵- مجمع البحرین ۱/۴۳۳ .

در معنی « بل هو مجسم الاجسام »

سوم: عقلاً جایز است ولی از شرع وارد نشده مثل جوهر که یک معنی او این است: قائم بذاته و غیر مفتقرِ اِلی غیره.

در معنی « بل هو مجسم الاجسام » الی آخره قوله: « بَلْ هُوَ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ وَمُصَوِّرُ الصُّوَرِ وَخَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَالْجَوَاهِرِ وَرَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَالِكُهُ وَجَاعِلُهُ وَمُحْدِثُهُ » (۱). بعد از اینکه صفات امکاتیّه را از خداوند سلب فرمود از جسمیت و صورت و جوهر و عرض آنگاه عرض کرد هر جسمی را مجسمی و هر صورتی را مصوری و هر جوهر و عرضی را خالق و هر چیزی را مربی لازم است که هر یک را به حدّ کمال وی برساند و نگاهداری از وی کند و جعل و احداث هم به عهده کفایت او باشد و آن وجود حق است که مجسم الاجسام و مصوّر الصّور و ربّ الارباب و مالک الملوک است. و بدان در این فقرات شریفه و کلمات لطیفه حضرت عبدالعظیم علیه السلام اظهار عقیده حقّه خود کرده اقتباس از کتاب و سنت و اخبار مرویه و الفاظ حکمیه از ائمه علیهم السلام بود چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود: « إِنَّ الْجِسْمَ مَحْدُودٌ وَالصُّوْرَةَ مَحْدُودَةٌ مُتَنَاهِيَةٌ فَإِذَا احْتَمَلَ الْحَدَّ احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ وَالنَّقْصَانَ كَانَ مَخْلُوقًا وَلَا جِسْمَ وَلَا صُورَةَ وَهُوَ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ وَمُصَوِّرُ الصُّوَرِ وَلَمْ يَتَجَزَّأْ وَلَمْ يَتَنَاهَ وَلَمْ يَتَزَايَدْ وَلَمْ يَتَنَاقَصْ لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُونَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْخَالِقِ وَالْمَخْلُوقِ فَرْقٌ وَلَا بَيْنَ الْمُنْشِئِ وَالْمَنْشَأِ فَرْقٌ وَلَا بَيْنَ مَنْ جَسَمَهُ وَصُورَهُ وَأَنْشَأَهُ إِذَا كَانَ لَا يُشَبِّهُهُ شَيْءٌ وَلَا يَشَبَّهُهُ هُوَ شَيْئًا » (۲). و در این اوراق بیش از این تفصیل مقتضی نیست. و فی الحديث: « يَا فَتْحُ! كُلُّ جِسْمٍ مُعْتَذِرٌ بِغِذَاءٍ إِلَّا الْخَالِقَ الرَّازِقَ فَإِنَّهُ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ، وَهُوَ

۱- تتمه روایت عرض دین حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام است که مؤلف در صدد شرح آن می باشد.

۲- کافی ۱/۱۰۶ ح ۶، توحید صدوق: ۹۹ ح ۷، شرح اصول کافی ۳/۲۳۲، الفصول المهمه ۱/۱۸۸ ح ۱۳۹/۷.

در صفات حضرت احدیت و منع از تفکر در ذات حق

لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا- صُورَةٍ لَمْ يَتَجَزَّأْ وَلَمْ يَتَنَاهَ وَلَمْ يَتَرَايِدْ وَلَمْ يَتَنَاقِصْ « (۱). یعنی: «ای فتح! هر جسمی تغذیه به غذائی می نماید احتیاج به خوردنی دارد مگر خداوند که جسم نیست و خالق مخلوقات و رازق بریات است و هر جسمی را مجسم و هر صورتی را مصوّر و ذاتش تجزیه نمی شود و متناهی نیست از برای حقیقتش و زیاده و نقصانی هم به ساحت کبریائی حق راهی ندارد». و می گویند خدا جسم نیست یعنی به جمیع انحاء جسمیت نه لطیف و نه کثیف و نه مجرّد.

در صفات حضرت احدیت و منع از تفکر در ذات حقو البته دانسته اید که خداوند را دو قسم صفات است: قسم اول: صفات ثبوتیه مثل علم و بصر (۲) و قدرت. قسم دوم: سلبیه است مثل اینکه لیس بجسم ولا جوهر و لا عرض ولا صوره. و بدان تفکر در صفات الهیه مانند تفکر در ذات حق است جز اینکه منجز به زنده شود و سرگردانی چاره نیست پس به طریق ایجاز و اجمال همان است که حضرت عبدالعظیم علیه السلام عرض کرده است. همانا در این عرض بهتر آن است عنان قلم را نگاهدارم و خوانندگان را بیشتر از این زحمت ندهم، و استدراک مضامین ائمه طاهرین را به اهل علم و فضل حواله نمایم که از داعی ابصرند و به اخبار اهل بیت عصمت و طهارت خبر، و استیناس ایشان بیشتر، جز اینکه در ذیل این عنوانی که عرض توحید است با کمال عجز و ناتوانی این اشعار بنویسد

۱- توحید صدوق: ۶۱ ح ۱۸، بحار الانوار ۴/۲۹۱.

۲- در چاپ سنگی: بصیر.

ص: ۷۴

و عذر بخواهد چاره نیست ۱. وَاللَّهِ لَا مُوسَى وَلَا عِيسَى الْمَسِيحَ وَلَا مُحَمَّدٌ عَلِمُوا وَلَا جَبْرِيلَ وَهُوَ إِلَى مَحَلِّ الْقُدُسِ يَصْعَدُ كَلًّا وَلَا النَّفْسَ الْبَسِيطَهْلَا وَلَا الْعَقْلَ الْمُجَرَّدَ مِنْ كُنْهِ ذَاتِكَ غَيْرَ أَنْكَوَحِدَى الذَّاتِ سِرْمَدَ وَحِدُوا اضَافَاتٍ وَسَلْبًا وَالْحَقِيقَةَ لَيْسَ تُوجَدُ وَرَأَوْ جُودًا وَاجِبًا يُفْنِيَا الزَّمَانَ وَلَيْسَ يُنْقَضُ تَاهُ الْأَنَامُ بِسِرِّهِمْ فَلِذَلِكَ صَاحَ الْقَوْمُ عَرِيْدَ وَنَجَى مِنَ الشَّرِكِ الْكَثِيفِ الْمُجَرَّدِ الْعِرْفَاتِ مُفْرَدٌ فَلْيَخْسَأْ (۱) الْحَكَمَاءُ عَنْ حَرَمٍ لَهُ الْأَمْلَاكُ سَيَجِدُ (۲) مَنْ أَنْتَ يَا رَسِيْطُو وَمَنَافِلَا طُ قَبْلَكَ يَا مُبْلِدُ وَمَنْ ابْنُ سَيْنَا حِينَ قَرَّرَ مَا نَبَأَهُ (۳) وَشَيْدُ مَا (۴) أَنْتُمْ إِلَّا الْفِرَاشُ أَرَى السَّرَاحَ (۵) وَقَدْ تَوَقَّضَ فَمَدَنَّا فَأَحْرَقَ نَفْسَهُ وَلَوْ اهْتَدَى رُشْدًا لَا بَعْدَ (۶) بدان که این ابیات فصیحه در این مورد برای هوشمندان به جهت اجمالی که در تحریر

- ۱- در شرح نهج: فلتخسأ.
- ۲- در شرح نهج: عن جرم له الافلاك تسجد.
- ۳- در شرح نهج: « بنیت له » بجای « نباه ».
- ۴- در شرح نهج: هل.
- ۵- در شرح نهج: الشهاب.
- ۶- از اشعار ابن ابی الحدید معتزلی است که آنرا در شرح نهج البلاغه ۱۳/۵۰ نقل کرده و می گوید: هنگام مناجات و خلوت با خداوند سبحان آنرا زمزمه می کنم.

ص: ۷۵

مراتب توحید متصدی گردیدم نگاشتم و الا دامان این عنوان از این بیانات موجزه بلندتر بوده است و زبان داعی هم درازتر، اما چه می توان گفت از مجهول مطلق غیر محسوسی که معقول و متصور و متوهم نیست نه رسمی و نه اسمی که به وی دلالت کند و نه مثلی که از او به وی پی بریم و نه ضدی که از ضد وی او را شناسیم پس عرض می کنم: شرح این معنی میسر ای بوالهوسموج این دریا همه خون است و بس بوالعجب دریای بی ساحل نگر کشتی و ملاح نه مشکل نگر قطعه های ابر خون بار اندر اوصد نهنگ آدمی خوار اندر او بلی، مردان راه با ناله و آه گویند: « ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ » (۱). « اللَّهُمَّ وَقَدْ أَكَدِي (۲) الطَّلَبَ وَأَعِيتِ الْخَيْلَ وَالْمَذَهَبَ وَدَرَسَتِ الْأَمَالَ وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ إِلَّا مِنْكَ وَخَدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ » (۳). وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: « تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ » (۴). وَ « إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى فَإِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَاَمْسِكُوا » (۵). أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنَ التَّفَكُّرِ فِي ذَاتِهِ وَالزَّلْزَلِ فِي صِفَاتِهِ. « اللَّهُمَّ لَا أَصْفِكَ إِلَّا بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ وَلَا أَشْبِهُكَ لِخَلْقِكَ » (۶) أَنْتَ أَهْلٌ لِكُلِّ خَيْرٍ فَلَا تَجْعَلْنِي

۱- توحید صدوق: ۱۱۴ از نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، بحار الانوار ۶۶/۲۹۲ و ۱۱۰/۳۴.

۲- در چاپ سنگی: آكد، که صحیح نیست. اکدی بمعنای: بخل أو قل خیره.

۳- مضمون دعای روز مبعث نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است که در اقبال الاعمال ۳/۲۷۶ نقل شده، نیز: مزار ابن المشهدی: ۱۹۷، مصباح المتهجد: ۸۱۴.

۴- الفصول المهمه ۱/۲۵۴ باب ۴۶ ح ۱، این مضمون از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده. رجوع کنید به: الهدایه شیخ صدوق: ۱۴، کافی ۱/۹۲ ح ۱.

۵- کافی ۱/۷۲ ح ۲، توحید: ۴۵۶ ح ۹، وسائل الشیعه ۱۶/۱۹۴ ح ۲۱۳۲۴: قال أبو عبد الله عليه السلام: إن الله يقول: « وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى » فإذا انتهى الكلام إلى الله فامسكوا. نیز رجوع کنید به: محاسن برقی: ۲۳۷ ح ۲۰۶.

۶- در کافی: بخلقك.

عرض دوم : در نبوت و امامت است

و شرح صدق ادعاء سید انبیاء در نبوت

مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ « (۱). چه قدر این بیت در نظر موخّید عارف خوش می آید : جُنُونِی فِیکَ (۲) لَا یَخْفِیُونَارِی مِنْکَ لَا تَخْبُو (۳) فَانْتَ السَّیْمُوعُ وَالْأَبْصَارُ وَالْأَرْكَانُ وَالْقَلْبُ ۴ یعنی : جز اینکه خداوند سبحان را اجلائی موجودات دانیم اعتقادی نداریم و غیر آنکه خود را مانند خفّاش پنداریم عقیده بهتر از آن نپنداریم . تا به جائی رسیده دانش منکه بدانسته ام که نادانم پس به عرض دوّم داعی برسند که نبوّت و امامت است .

عرض دوم: در نبوت و امامت است و شرح صدق ادعاء سید انبیاء در نبوت قوله علیه السلام : « وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَخَاتَمُ النَّبِیِّینَ وَلَا نَبِیَّ بَعْدَهُ إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ » . چون حضرت عبدالعظیم علیه السلام ابتداءً تشبیه رکن رکن ایمان را به اقرار توحید و نفی انداد و اضداد فرمود به کلمات موجزه مفیده مسطوره آنگاه در تلو آن به اتفاق رکن دیگر پرداخت و اقرار نبوّت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله را لازم و متحتّم دانست و عرض کرد که عقیده من آن است که محمّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بنده خداست و از جانب حق بر خلق پیغمبر

۱- .قسمتی از حدیث مروی در کافی ۱/۱۰۱ ح ۳ و توحید صدوق : ۱۱۴ ح ۱۳ می باشد .

۲- .در چاپ سنگی : منک . آنچه در منابع آمده مناسبتر بنظر می رسد .

۳- .در چاپ سنگی : ونادی منک لا یخبو . متن را موافق با نقل مازندرانی در شرح اصول کافی آوردیم .

در ابلاغ احکام است که خارج از دو قسم نیست

است و نبوت به وی تمام شد که تا روز قیامت بعد از وی پیغامبری نخواهد آمد ، پس در این مقام در اثبات نبوت مطلقه و نبوت خاصه که عامه مردمان را لغزش و توغل است شرحی لازم می شود . بعد از اینکه ثابت شد برای عالم ، صانع و موجد و مؤثری است که متصف به صفات جمالیته و جلالیه است و یکی از آن صفات عدالت است و عدم جور ، و عمل لغو که بی فایده باشد از وی نباید صادر شود و غرض و فایده در ایجاد هم برای انتفاع خود نبوده است از آنکه احتیاج ندارد و الا مانند سائرین است ، پس فائده ایجاد راجع به حال بندگان است و به آن می رساند بندگان را به نعمت ابدی و عنایت سرمدی و دوری جستن از عقوبات و نقمات دائمه باقیه . من نکردم خلق تا سودی کنم . . الی آخره .

در ابلاغ احکام است که خارج از دو قسم نیست پس راه وصول بدان مقام را به حکمت کامله و مصلحت شامله اتیان به تکالیف خاصه دانست که مردم به عمل بیاورند از اوامر و نواهی فعلاً و ترکاً ، و معنی لطف همین است که حضرت لطیف خبر داده . حال تکالیفی که خداوند بر مکلفین فرموده است که دواعی موصله به سعادت اخرویه اند به چه قسم باید تحصیل کرد که فی الواقع رضاء خداوندی در آن بوده باشد و ترک آنها موجب سخط و شقاوت ابدی نشود وبالوجدان هم می دانم از این دو قسم خارج نیست : یا آن است که خداوند خود بر مکلفین جلوه می فرماید و بدون واسطه و رابطه احکام و فرائض تکلیفی را می رساند و راه وصول به مقصود را می نماید یا آنکه کسی را از سلسله مخلوقات برمی انگیزاند و به توسط وی ارائه طریق می فرماید . اما قسم اول به اتفاق آراء مذاهب و ملل محال و ممتنع است از آنکه وجود مقدس حق و ذات منزّه اش اجلّ است از این خیال که بعد از شناسائی صفات و اسماء و افعال حقّه از

مرتبه قدم تنزل کرده کسوت حدوث بر خود بپوشاند و یکی از آحاد مخلوقین به شمار آید، بلکه عجز بر وی لازم آید اگر نتواند کسی را برای ارشاد عباد و تکمیل نفوس بفرستد. پس به حکومت عقل و نقل کسی را باید برانگیزاند که ذوجنبتین باشد یعنی: جنبه تجرد و ملکوتی داشته باشد و جنبه تجسد و بشری، از جهتی استفاضه کند و از جهتی افاضه نماید، از رضاء و سخط حق کما ینبغی آگاه باشد، و حقوق موظفه حق را به طریق کمال، اخبار به مردمان کند، و لابد است که چنین کسی به جهت جنبه ملکوتی که دارد لسانش صدق و قولش حق بوده باشد، بلکه اعضاء و جوارحش مستوعب و مستغرق در احکام الهیه شود، و اگر این قسم نباشد آن ثمره ای که از ارسال و بعث وی خواسته اند مرفوع می شود. و لهذا از بدو ایجاد عالم خداوند عطوف رؤوف، انبیاء و رسل و حجج چند فرستاد و به مقتضای هر عهد و زمان به ابناء آن زمان تا آنکه بدانند مکلفند و فایده و ثمره ای هم بر تکلیفات ایشان مترتب است، و آن فایده راجع به ماهاست مانند رسیدن به رضاء حق و رستن از سخط حق یا از برای حفظ نظام و دماء نفوس و اموال بندگان که هرج و مرج نشود و ظلم به یکدیگر روا ندارند. و این فایده ثانیه هم راجع به مطلب اول است از آنکه نظم امور متفرع بر تکلیف است و اداء تکلیف موجب خوشنودی و رضاء حضرت واجب الوجود است و همان موجب استنفاذ از مهالک است. پس می گوئیم: همه عباد قابل برای تلقی احکام از ملک علام نبوده اند و شایسته به تبلیغ و ابلاغ اوامر الهیه بر آنان نداشته اند مگر آن کسان را که خداوند خواست و برانگیخت و حلال اصطفا بر ایشان پوشانید، و آن شخص شریف نبی است که وجوه خیر و شر و نظام و قوام بقاء و دوام معایش خلایق به تدبیر و تنسیق اوست. به عبارت دیگر انسان چون مدنی بالطبع است لابد است در بقاء خود مشارکت بکند

در اینکه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله در مکه ظاهر گردید و دعوی نبوت کرد و بر حسب ادعاء خود معجزه آورد

و معاونت نماید از مأکل و ملبس و مسکن خود از آنکه خود انسان بالانفراد تمام آن را نتواند بدون اعانت غیر انجام دهد . پس در این معاونت و مشارکت که بین اثنین است سُنَّت خاصّه و قانون مُتقنی می خواهد که از فساد دور باشد ، و آن قانون ، مقنّنی و مؤسّسی و مُعدّلی لازم دارد که آگاه و بصیر باشد و غرض هم نداشته باشد الاّ تعدیل و تسویه ، و اگر مرایشان را به آراء خودشان گذارد البته برای جلب نفع و دفع ضرر ظلمها کنند و آنچه مقصود کلیّ در بدو ایجاد بوده است باطل و عاقل شود . و هر یک از این بیانات موجزه اشاره به اخبار صحیحّه است که مستفاد از آثار ائمه اطهار است ، و اثبات نبوت مطلقه نزد عارف دقیق بصیر در کمال سهولت است ، کلام در اثبات نبوّت خاصّه است که وعده کرده ام .

در اینکه حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله در مکه ظاهر گردید و دعوی نبوت کرد و بر حسب ادعاء خود معجزه آورد مجملّاً بدان : بعد از ثبوت نبوّت انبیاء و بعثت ایشان باید دانست که آیا در مکه محترمه پیغمبری محمد نام صلی الله علیه و آله پیدا شد یا نه ؟ و دعوی نبوت نمود یا نه ؟ و بر طبق دعوای خود آیا برهانی و بیّنه ای اقامه کرد یا نه ؟ و اگر معجزه باهره و برهان قاطع آورد به چه نحو بوده است ؟ پس از تمهید این مقدّمه عرض می کنم که : عقیده شیعه اثنا عشریّه و ائمت مرحومه محقّه عموماً آن است که محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب علیهم السلام بعد از مَضیّ پنجاه و پنج روز از عام الفیل در روز دوشنبه هفدهم ربیع الأول در محلّ معروف به ارقاق المولّد در مکه معظّمه که أمّ القری است از آمنه بنت وهب وقت صبح متولّد گردید ، کما قیل : فَمَوْلِدِ النَّبِيِّ عَامُ الْفَيْلِ مَكَّةَ وَالْحَرَمِ الْجَلِيلِ ۱ و بعد از انقضاء چهل سال از سنّ مبارکش هم دعوی رسالت کرد و در این مدت هم نبیّ بود ولی مأموریت نداشت که به سوی مردمان بیاید و شریعت الهیّه را بیاورد ، و در این مدت چهل سال هم در کنف حمایت و اتقان دین از ایشان ظاهر کرد تا القاء حجت از هر جهت نموده باشد و بر خدا بحثی نکنند ، پس هر که قابل نیست هر گونه معجزات ساطعه لایمعه از وی بروز و ظهور نکند ، یعنی : معجزه واقعه الهیّه از دست کاذب ظاهر نمی شود بلکه عقلاً ممنوع است اگر چه در نزد اشاعره ممکن است ، و معتزله می گویند : ایجاد معجزه در دست دروغگو مقدور خداست به جهت آنکه قدرت حقّه عام است ولیکن وقوعش از روی حکمت ممتنع است . و بعضی رفته اند که : خلق معجزه به دست کاذب غیر مقدور است فی نفسه از آنکه معجزه باید دلیل صدق باشد نه کذب ، و دلالتش قطعیّه است که تخلف از آن روا نیست والاّ کاذب صادق می شود .

در مذهب امامیه و انکار ظهور معجزه از ید کاذب

در مذهب امامیه و انکار ظهور معجزه از ید کاذباما در نزد امامیه محال است که معجزه از دست شخص کاذب ظاهر شود از آنکه منافعی با حکمت و معارض با مصلحت است ، پس احتمال می رود که به انبیاء عظام احتمال کذب دادن اگر چه معجزه از ایشان ظاهر شده باشد و اگر به فردی از افراد انبیاء این احتمال رود هر آینه در جمیع ایشان می رود ، پس می گوئیم : صدق معجزات انبیاء بدین مثال مبرهن می شود که : اگر مردی در حضور سلطانی مدعی شود بر جمعی از ارکان و اعیان و رجال

دولتش که من وزیر این پادشاه هستم و دلیل بر صدق قول من آن است که من به سلطان می گویم بر خلاف عادت برخیزد و به جائی که هرگز ننشسته است بنشیند . بعد از اشاره آن مرد سلطان امتثال کند . معنی عمل سلطان همان تصدیق است و قرینه حالیه مفید صدق قول وزیر است ، و البته از برای مردمان علم ضروری عادی حاصل می شود . انبیاء مرسلین هم به طبق مراد مردمان معجزات باهرات آوردند . و این مثل را که تقریر کردم برای تفهیم مراد بوده است از این جهت که بدانی برای تصدیق قول انبیاء این گونه معجزه را خداوند جاری می فرماید ، پس معلوم می شود خداوند از ایشان راضی است که به میل و اراده شان هر چه بخواهند بر خلاف عادت جاری می کند و اگر برای کاذب فاسقی ظاهر نماید آنچه را که برای نبی صادق ظاهر است لازم می آید بر حکیم عمل قبیح و عمل زشت و بی جا ، و قبیح بر حکیم بصیر دانا جایز نیست ، و اگر کسی شبیه به عمل نبی معجزه ظاهر ساخت و امر غریبی اظهار نمود ، خداوند سبحان دعوی کذب وی را بر مردمان ظاهر سازد تا مردمان گمراه نشوند و اطوار و کردار آن کس هم خبر بر کذبش می دهد و از خداوند هم توفیقی نمی یابد ، اگر چه ادّعا نبوّت و رسالت نماید مانند سحر و کهنات ؛ از آنکه علماء اعلام و حکماء ذوی الاحترام گویند : یک فرق بین معجزه و سحر (۱) آن است که نبی به قوّه نفیس خویش که مرتبط به عالم قدس است در هیولای وجود امکانی متصرّف است و تماماً فرمان بردار او هستند بدون حیل و آلات و ادوات ، یعنی : اگر خواهد هوا را به یک اشاره ابر می کند و ابر را بارنده می نماید ، مرده را زنده و زنده را مرده ، مریض را شفا و تشنه را سیراب ، و گرسنه را سیر می نماید ، مانند اطاعتی که مملکت بدن مر نفس را دارند .

۱- در فرق بین معجزه و سحر و شعوزه رجوع کنید به : خرائج راوندی ۳/۱۰۳۲ ، بحار ۵۶/۳۰۶ و ۶۰/۳۶ ، ۴۰ ، ۸۹/۱۵۶ ، التبیان ۴/۴۹۳ .

در آثار و علایم معجزه که دلالت بر صدق نبوت می کند

در آثار و علایم معجزه که دلالت بر صدق نبوت می کند از این جهت است صاحب « مقاصد » این بیان را در علایم نبی ذکر کرده است : الثانی : ان یتَظَهَرُ مِنْهُ الْأَفْعَالُ الْخَارِقَةُ لِلْعَادَةِ لِيَكُونَ هَيُولَى عَالَمِ الْعَنَاصِرِ مُطَابَقَةً لَهُ مُنْقَادَةً لِتَصَرُّفَاتِهِ انْقِيَادَ يَدِهِ لِنَفْسِهِ . بعد می گوید : فَإِنَّ النَّفُوسَ الْإِنْسَانِيَّةَ بِتَصَوُّرَاتِهَا مُؤَثَّرَةٌ فِي الْمَوَادِّ الْبَدَنِيَّةِ كَمَا يُشَاهِدُ مِنَ الْإِحْمَارِ وَالْإِضْيَافِ . بعد می گوید : فَلَا يَبْعُدُ أَنْ يَقْوَى نَفْسُ النَّبِيِّ حَتَّى يَخْدُثَ بِإِرَادَتِهِ فِي الْأَرْضِ رِيَّاحٌ وَزَلَزْلٌ وَحَرَقٌ وَغَرَقٌ وَهَلَاكٌ أَشْخَاصٍ ظَالِمَةٍ وَخَرَابٌ أَبْدَانٍ فَاسِدَةٍ . . . إلى ما قال : أما ساحر هر آنچه می کند در معرض زوال و اضمحلال است و متوسل به اسباب و حیل و آلات و ادوات می شود مثل سحره زمان موسی علیه السلام ، و آنچه از ریسمان و عصا کردند از قراری است که در کتب تواریخ و سیر محرر است ، و تخیلات صرفه که ممّا لا وجود لها است از سلسله سحره که تبعه شیاطین اند عموماً در مؤلفات کثیره عامه مدوّن است . و عجب آن عارف بصیر را تمثیل خوشی است که : روح القدس مانند آتش است و نفوس قدسیّه مانند کبریت احمر ، به مجرّد مجاورت با آتش ، صورت آتشی از آن احداث می شود . البته بین این دو مناسبت من حیث الجنسیّه والماده هست که به زودی آتش او را به صورت خود می کند و هر چه از آتش دورتر است کمتر قبول اثر از وی می نماید تا دوری بجائی می رسد که مثل آب و آتش مناسبت برداشته می شود و مباینّت کلیّه حاصل می گردد . و اگر حوارین حضرت عیسی علیه السلام دارنده کرامات بوده اند یا اولیاء و اصحاب ائمه هدی علیهم السلام ، برای مجاورت به روح مقدس عیسویّه و محمدیّه علیهما السلام بوده به قدر صفا و صقالت جوهر ذاتی خودشان و به مقدار قربی که داشتند تناسب پیدا کرده اند ملکات

حمیده و افعال پسندیده از ایشان مانند نفوس قدوسیّه انبیاء ظاهر و آشکار گردید . و نظیر این بیان به جهتی در اطاعت حق مَثَل حدید محماه است که گفته اند : گوید آتش این به آهن تو منمن تو ولیکن تو توئی من منم ذات ما باشد زیکدیگر جدافعل ما فعلی است واحد بی دوتا چونکه خود را در اطاعت سوختیاتش حَبَم به دل افروختی ۱ ولیکن مباینت حقیقه آهن با آتش معلوم است . و صاحب « مقاصد » گفته است : *وَيُشَاهِدُ مِثْلَهَا مِنْ أَهْلِ الرِّيَاضَةِ وَالْإِخْلَاصِ* یعنی *مِثْلَ مُعْجَزَاتِ الْأَنْبِيَاءِ* . پس هر آنکه از ساحت قدس غیب الغیوبی و از حضرت اقدس روح القدس دور و مهجور است منشأ آثار و مظهر انوار حق نمی شود ، و در عنوان این آیه کریمه است : *« لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ »* (۱) . خلاصه دامنۀ این گفتگو بسیار طویل است ، غرض اصلی احقر به نحو اجمال و ایجاز ، ثبوت نبوت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله بود خاصّه نه به طریق عموم و اطلاق ؛ از آنکه براهین قاطعه ، اساطین و اساتید حکماء در این خصوص اقامه کرده اند ، و در نبوت خاصّه سُروح و فصولی از ایشان در کُتب کثیره منضبط است ، این اقل هم بضاعه مزجانی از معرفت و دانش اندک خود اهداء حضور موفور السُروح خوانندگان می نماید ، و استدعای تأمل و تعقل در آن می نماید .

در معنی « نبی » و « رسول » است

در معنی « نبی » و « رسول » استبدان که « نبی » بر وزن فعل معنی فاعل دارد یعنی مُنبئ و مُخبر ، و اشتقاق وی از نَبَأ است . و معنی فارسی رسول که پیغامبری باشد نزدیک با معنی انباء و اخبار است ، و حضرت احدیت فرموده است : « يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً » (۱) یعنی : ای خبر دهنده ! بدرستی که ما فرستادیم تو را برای گواه و بشارت و انداز . و بعضی نبی را از نبوه و نباه که مکان مرتفع از زمین است نیز گرفته اند ، و این معنی هم منافی مقصود نیست از آنکه نبی برتر است در زمان خود از ما سوی الله تعالی ، و مراتب و درجات نبوتی که منقسم به چهار قسم است از حدیث اصول کافی باید یافت که طبقه چهارم دارنده دین مستقل و شریعت خاصه است ، و از علامت وی آن است که تابع دین پیغمبر دیگر نیست مثل پنج نفر انبیاء اولوالعزم یعنی : نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و خاتم الانبیاء علیهم السلام ۲ . پس به عقیده حقه امامیه افضل از مردمان پیغمبرانند ، و افضل پیغمبران اولوالعزم ، و افضل اولوالعزم ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که بر مذهب صحیح ، دارنده تمام مراتب و کمالات صوریّه و معنویّه تمام انبیاء و مرسلین و غیرهم بوده و عبودیت حقیقیّه که آن فقر کلی و احتیاج تمام است و اشرف صفات و اقدم کمالات به نحو اشرف از وی کاملاً ظاهر شد به قسمی که قاطبه سکنه بقعه امکان از آن مرآه مجلوه و مظهر کلی اسم رحمان در

در اینکه این دین و قرآن شریف اعظم برهان است**برای حقیقت دعوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله**

نهایت عجز بودند و عجب داشتند ، و آحاد رُسل از آن صاحب دایره رساله جامعه کلیه در شگفت بودند ، چنانکه در معنی خاتم النبیین ان شاء الله ذکر می شود .

در اینکه این دین و قرآن شریف اعظم برهان است برای حقیقت دعوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خلاصه ادله و براهین حالیه که داعی اقامه می نماید برای منکر مخالف و خصم غیر مؤالف به شرط انصاف دادن و از اعتساف تجاوز نمودن و درست غور کردن در آن از این قرار معلوم است ماها امامیه متشرع به شریعت و متدین به دینی هستیم که می گوئیم آن دین تماماً از خداست و به توسط محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله به ماها رسیده است ، و منشأ این شریعت هم از کتابی است موسوم به قرآن که به عقیده ماها به توسط جبرئیل روح الامین علیه السلام جبرئیل بر آن بزرگوار نازل نمود . و معنی شریعت هم وضع الهی است که برای رفع فساد و اصلاح حال عباد و طلب نفع و دفع ضرر (۱) مقرر شده است که خواص آن برای عامه بندگان در دنیا و آخرت می رسد ، چه از تعریف عقلیات و چه از چه تعلیم شرعیات . بعباره آخری : این عبادات موظفه اقتباس از تقریر پیغمبری است که در قرآن تحریر یافته است که من حیث المجموع از خداوند مهربان است که « وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ » (۲) . پس می گوئیم به یهود : آیا شما معتقد نبوت حضرت ابراهیم علیه السلام هستید که قبل از حضرت موسی علیه السلام بود یا نه ؟ و شریعت و کتابی هم داشت یا نه ؟ البته یهود به نبوت حضرت خلیل معتقدند . بعد به نصاری می گوئیم : آیا شما معتقد به نبوت حضرت موسی علیه السلام هستید که صاحب

۱- در چاپ سنگی : ضرر .

۲- نجم : ۴۳ .

و شریعت بود؟ البته نصاری هم در این فقره اذعان می نمایند و کتمان نمی کنند. آنگاه می گوئیم: در هر عصر و زمانی پیغمبری بعد از پیغمبر دیگر مبعوث شده است؟ می گویند: یک مصلحت کلیه اندراس و انطماس شریعت سابقه است، پس مادامی که تکلیف باقی است، به حکومت عقل، بعث نبی و رسول لازم است تا ثمرات تکلیفه از عباد مرتفع نشود. پس در زمان بنی اسرائیل تخیلی در تکالیف بندگان پیدا شد که حضرت موسی علیه السلام برانگیخته شد، یعنی: فرعون که ملقب به قابوس بود ظاهر شد، و مردم را به عبادت خود خواند و شریعت خلیفه مندرس گردید، و مردم به چاه غوایت و ضلالت افتادند و بالمره روی دلشان از خدا برگشت و جنود شیطانی و تسویلات نفسانی کمال قوت و قدرت یافته، پس تجدید دین متین حق به واسطه ظهور وجود موسی علیه السلام با ید بیضا گردید. و هم چنین در زمان حضرت عیسی علیه السلام مردمان بالمره از شریعت حقّه موسویّه فراموش کردند و فتنه بخت النصر ایشان را از توجه به خدا منصرف کرد. پس ذهول و غفلت، طایفه بنی اسرائیل را فرا گرفت و طبقات سابقین از اولیاء نبی هم در معرض هلاک افتادند اخلاف ایشان به خلاف اسلاف، سیرت و طریقه شیطنت و غوایت را پیش نهاد خود کردند، پس بنا [بر] حکمت کامله حضرت عیسی علیه السلام روح الله مانند موسی بن عمران از ابتداء تولد، آیات بینات و معجزات باهرات ظاهره (۱) فرمود برای آنکه متدرّجاً مردم را از این آثار غریبه و اطوار عجیبه الهیه روی به خود کنند که زمان بعث و تبلیغ احکام دیگر ایشان را محلّ انکار نباشد، و برای متابعت اوامر الهیه مهیا و موجود باشند. و شاید یک جهت امتداد نبوت حضرت ختمی مآب تا چهل سال همین باشد که صیت نبوت وی از این کرامات مشهوره بر تمام عالمیان برسد تا زمان ابلاغ، ادعاء جهل نکنند و نگویند ما مطلع نشدیم.

و این مطلب واضح است که اگر از کسی امر عجیبی و خارق عادت‌ی در بلدی ظاهر شود به فاصله اندکی بر تمام ممالک و اهل آنها می‌رسد. پس به اعتقاد امامیه از زمان تولد حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا زمان رسالتش چه قدر معجزات ساطعه ظاهر شد، و همچنین از حضرت ابراهیم علیه السلامو حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام. خلاصه بعد از مضمی ششصد سال از عروج و صعود حضرت عیسی علیه السلام به عالم اعلی در مکه معظمه نبی مکی مدنی مبعوث شد برای آنکه تمام شرایع یهود و نصاری و مجوس در معرض انحاء و انطماس بوده بلکه بر حسب واقع غالب ناس مشرک و بت پرست بودند، خصوص در مکه و اطراف آن مثل زمان بعث حضرت خلیل علیه السلام که بسیار مشابه به زمان آن بزرگوار است، پس اهل آن زمان احتیاجشان به نبی بیش از ازمینه دیگر بوده از آنکه زمان فترت رسل و تفرق سبل و انحراف ملل و اختلاف دول، و نائره ضلال مشتعل بود و مردمان به امور باطله مشغول، شغل اعراب عبادت اوثنان، و کار عجم تعظیم نیران، و سعی اتراک تخریب بلاد، و عمل تاجیک تعذیب حجاج، و دأب هنود عبادت بقر، و عادت ارمیه پرستش صنوبر و سجود شجر، و سنت اکراد تعظیم حجر، یهود در جُحود، و نصاری حیاری، و سایر فرق در بوادی ضلال، و جمهور امم در اودیه خیال حیران و سرگردان؛ پس بر خداوند لازم بود ارسال نبی و بعث رسولی مانند محمد که کسر اصنام و ابطال مذهب عبیده کواکب و اجرام و اجسام نماید، و جز خدا نگوید، و قدم جز در راه خدا نگذارد. پس چنانکه انبیاء اولوالعزم بدون آلائش با کمال فقر بر تمام خلق مبعوث شدند و بر همگی غالب گردیدند از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام، آن جناب هم بدون پدر و مادری با کمال پریشانی با کثرت اعداء و کُفّار خارج و داخل از خویش و بیگانه، در مدت قلیله بدون معین و معاون، غلبه بر تمام ملوک و سلاطین روی زمین یافت، و حال آنکه لشکرش محصور و معدود بود، مع هذا مقاومت با آلاف و الوف جیوش دول و پادشاهان روی زمین داشت.

در اینکه شریعت نبویه دلالت بر حقیقت مدعابه می کند

با وجود این قیصر در قصرش متزلزل، کسری از هیئتش منکسر، نجاشی در طاعتش بهر ضراعت (۱) به زیر، خاقان بنده وار به درگاهش مستجیر، و اکنون هزار و دویست و نود و شش از هجرتش گذشته است، از مشارق و مغارب ارض اسم مبارکش به اصقاع (۲) و اسماع ملکوتیان عالم اعلی می رسد، و با کمال عظمت در تلو نام نامی حضرت احدیت اسم گرامی او را می برند. پس می گوئیم: چنین کسی در آن زمان وجودش لزوم داشته، بعد از تثبیت این مطلب که وجودش را لازم دانستیم مانند ازمنه سالفه، باید او را چون انبیاء دیگر با کتاب و شریعت بدانیم تا ثمره وجودش که جود وجودت بر خلیقه است معلوم شود.

در اینکه شریعت نبویه دلالت بر حقیقت مدعابه می کند پس همین شریعت موضوعه موجوده را دلیلی بر صدق دعوی آن جناب می دانیم؛ از آنکه اسرار و حکم هر یک را برای هر که مخالف است ذکر می نمائیم می گوید ناشی از معرفت و حکمت است، و کسی بدان وضع و طور قدرت ندارد بیاورد مگر آنکه حکیم و علیم و دانا باشد. و عجب است اصول و فروع این شریعت به تصدیق اهل کتاب از حساب بیرون است چگونه این پیغمبر برگزیده در اندک زمان این همه احکام و اوامر و نواهی مفروضه و محرّمه و مباحه و مندوبه و مکروهه را آورد مثلاً از برای یک نماز که فریضه واجبه است چهار هزار مسأله از طریق وحی به ائمه هدی القاء شده و اکنون در کتب فقهاء امامیه اثنا عشریه مضبوط است، جز اینکه از خلاصه علم حضرت احدیت این گونه دقایق و حقایق و مسائل و احکام افاضه شده باشد مطلبی دیگر نیست. و هم چنین احکام دیگر هر یک را که به دقت نظر ملا حظّه می نمائیم همین قسم است که

۱- ضراعت: شیر خوردن.

۲- اصقاع: شنوایدن. همچنین است معنای اسماع.

از عامه و خاصه از یک کرور علاوه کتابها در بسط و شرح عقلیات و شرعیات این شریعت بیضاء و ملت غرا نوشته شده است ، باز عشری از اعشار دقایق آن را ندانسته اند ، و عقلاء و حکماء و ادباء و فقهاء و علماء از فهم دقایق و درک حقایق آنها عاجز شده اند . و عجب آن است که تمام آنها اقتباس از کتاب الله مجید شد از آنکه قرآن ذو محامل و وجوه است و این تفصیلات را به نهج حق و صواب از آن کتاب مستطاب استفاده و استفاضه کرده اند . پس یک دلیل بر حجیت خاتم النبیین محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله همین شریعت موجوده است که تمام آن در این کتاب مجید است ، و در آن خداوند سبحان فرموده است : « إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنْهُ » (۱) . و آخره . و ایضاً فرموده : « قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً » (۲) . و ایضاً فرمود : « وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيراً » (۳) . و بلغاء و فصحاء عرب تمام عاجز شدند از آوردن آیه ای مثل آیات قرآنی و اقرار به عجزشان نمودند . و بدان اصول و فروع این شریعت از این قرآن است هر کس تواند مثل یکی از جزئیات این دین را بیاورد که کسی را مجال انکار نباشد چنان است در کلمات قرآن نیز متصرف و مقتدر است تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً . کجا مخلوق عاجز با خالق قادر می تواند معارضه کند ! و کجا عقل قویه حکم می نماید که تمامت ائمه طاهرین معصومین و علماء راسخین و حکماء متألّهین و عرفاء مرتاضین از متقدمین و متأخرین مجموعاً در این هزار و دویست و نود و شش سال بر خطا و غلط رفته

۱- بقره : ۲۳ .

۲- اسراء : ۸۸ .

۳- نساء : ۸۲ .

در اینکه این شریعت محفوظ و باقی است تا روز قیامت بر حسب وعده صادق الهیّه

باشند! و چنانکه در مقام معرفت اسماء و اوصاف الهیّه کامل شدند در معرفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و شریعت مرضیه اش نیز عالم و کامل بودند و تا به حال شنیده نشده است که جمعی از علماء اولوالالباب والبصائر که متدین به این دین بوده اند به مذهب دیگر غیر از مذهب جعفری علیه السلام مائل و راغب شده باشند یوماً فیوماً بر اتقان عقیده ثابت شده اند و افزوده شد. و مراد من آن کسانی است که ریاضات نفسانیه کشیده اند و ترک علائق دنیویّه نموده اند بدون غرض و تعصب حقیقت این دین را بدون تقلید خواسته اند بدانند و بفهمند و درست رسیدگی کنند، و البته اجماع اینگونه خواص از اهل علم و حق بر سهو و خطا نیست.

در اینکه این شریعت محفوظ و باقی است تا روز قیامت بر حسب وعده صادق الهیّه خداوند هم وعده فرموده است که دین آن جناب را حفظ فرماید که از وساوس و شرور شیاطین جنّ و انس مصون و مأمون باشد و رخنه و ثلمه بر وی نتواند وارد آورند، و اندراس دین وقتی است که قرآن مندرس شود، و آن به آیه کریمه «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۱) هرگز مندرس نمی شود، و عجب مولوی توضیح کرده است: مصطفی را وعده داد الطاف حق که بمیری تو نمیرد این ورق کس نیارد بیش و کم کردن در اوتو به از من حافظ دیگر مجو رونقت را روز روز افزون کنمنام تو بر زرّ و بر نقره زنم منبر و محراب سازم بهر تودر محبت (۲) قهر من شد قهر تو چاکرانت شهرها گیرند و جاهدین تو گیرد زماهی تا به ماه هست قرآن مر تو را همچون عصاکفرها را ردّ کند چون ازدها

۱- حجر: ۹.

۲- در چاپ سنگی: در محبت من.

ص: ۹۱

پس شریعت نبویه که منتزع از کتاب الهی است مادامی که آسمانها برپاست و زمینها منبسط الی یوم القیامه در تلو حمایت و حراست حق است . و اگر بعد از رسول مختار صلی الله علیه و آله پیغمبر دیگر می آمد البته این دین و کتاب در معرض نسخ و زوال بود . و یک جهت اینکه این دین مندرس نمی شود به واسطه نیامدن پیغمبر دیگر است ، چنانکه سابقاً عرض کردم ، انبیاء اولوالعزم مبعوث شدند برای آن بوده که دین الهی به واسطه امتداد وقت و زمان و غلبه هواهای نفوس شریره خبیثه و اغواء شیطان و اتباع ضالّه مضلّه اش روی به انمحاء بود ، پس خداوند برای صلاح احوال عباد ایشان را با شریعت تازه فرستاد تا بدانند و غافل نشوند . و چنانکه برای انبیاء اولوالعزم دوازده وصی بوده به روایات صحیح که زمانی بعد از زمانی علی حسب الوصیه جلوه می کردند و احکام حقّه نبی سابق را گوش زد مردم می نمودند ، و در وقت رحلت و وفات به وصی خودشان توصیه در حفظ دین می نمودند ، بعد از اینکه وصی دوازدهم از دنیا رحلت می کرد خلق در فترت و جهل بودند و اهل آن زمان انتظار پیغمبری دیگر داشتند تا بیاید و تجدید دین کند ، چنانکه در ششصد سال مدّت ممتده از زمان عیسی روح الله تا سید انبیاء علیهم السلام همین قسم بوده ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله را هم اوصیاء به امر حق معین شد تا در مقام حفظ دین باشند ولی فرقی که دارد آن است نبوت به حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله ختم شد و دیگر نبی و شریعت علی حده نخواهد آمد ۱ .

در ابقاء وجود حجت برای حفظ دین و تجدید آن در رأس هر مائه به ید عالمی و بقاء عترت طاهره با قرآن

در ابقاء وجود حجت برای حفظ دین و تجدید آن در رأس هر مائه به ید عالمی و بقاء عترت طاهره با قرآن از این جهت به عقیده امامیه اثنا عشریه و بعضی از عامّه خداوند مانند خضر و الیاس عمر طویل به وصی دوازدهم آن بزرگوار که سلطان عالم و خلیفه الله فی الأرض است مرحمت فرمود تا حافظ دین باشد و اگر ظاهر می شد احتمال قتل آن بزرگوار می رفت و مصلحت منظوره و حکمت حتمیه منتفی می گردید . البته و برای همان است که امام فرمود : « در رأس هر صد سال یک نفر از رجال ذوالقدره والاجلال برانگیخته می شود تا این دین را نگهبان باشد » (۱) . پس علماء و رجال مخصوصین از علماء ماضین و لاحقین آمدند و می آیند که امر ایشان منتهی به امام عصر عجل الله فرجه الشریف می شود ، و از خاتم الاوصیاء نیز این رشته به خاتم النبیین کشیده می شود ، و از آن حضرت مهز طلعت به ساحت بارگاه احدیتی ، و از این جهت است که فرمودند : « از خدا خواسته ام این کتاب و عترت زکیه ام که همین اوصیاء هستند از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه بر من در کنار حوض کوثر وارد شوند » . و دعاء آن بزرگوار برای حفظ دین بوده است تا دو ترک رسول الله صلی الله علیه و آله ، در دنیا با هم باشند و کسی نتواند این دو را مهجور کند با وعده های الهی و دعاء جناب ختمی پناهی صلی الله علیه و آله ، و چگونه متمکن از این عمل شوند حاشا لله !

۱- . خاتمه المستدرک ۳/۲۷۳ ، مستدرک سفینه البحار ۳/۴۰۹ ، معجم أحادیث الامام المهدي علیه السلام ۱/۶۹ ، حاشیه مجمع الفائده ، وحید بهبهانی : ۴۶ ، المجموع ، نووی ۱/۵۰۹ حاشیه رد المختار ، ابن عابدین ۲/۵۷۸ ، کنز العمال ۱۲/۱۹۳ ح ۳۴۶۲۳ .

ص: ۹۳

پس مدلول کریمه « کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ » (۱) به تفاسیر معتبره معتمده ، دین آن سرور است که هر چیزی و شریعتی در معرض زوال است مگر دین آن بزرگوار . و همچنین در این مدت متمادی که دوازده تن اوصیاء مکرمین وصایت و خلافت کرده اند اگر بنا بر حکمت کامله صدمه و بلیه ای دیده اند و نتوانستند بنا بر حسب ظاهر کما ینبغی انفاذ و اجراء احکام الهیه نمایند در آخر زمان و پایان عصر و دهر نبوت آن سید مکرم معظم را به اعتقاد ثابت جازم اثنا عشریه امام عصر عجل الله فرجه از پرده خفا ظاهر می شود ، و مانند آفتاب درخشنده این دین متین را ظاهر می نماید و [. . .] (۲) می فرماید ، و خصوصیات دین و امور مخفیّه که تعلّق بدین شریعت داشته آشکار می کند ، و دیگر در وجه ارض هوا پرستی نمی ماند هله عاشقان بشارت که نماند این جدائیرسد زمان دولت بکند خدا خدائی . و فرقه یهود و نصاری و امم دیگر در مقام طوع و تسلیم برمی آیند ، و این مدت زمان هم مهلت ایشان بوده چنانکه شیطان و اتباع وی را مهلت دادند ، و آنها آخر الامر به دست آن حضرت کشته می شوند ، و بعد از آن جناب دیگر زمان فترت و جاهلیتی نیست به عکس ازمنه سابقه که مجملّاً اشارتی کردم ، پس هنیئاً لأرباب النّعیم نَعِیمُهُمْ . خوشا به حال کسانی که از این دین بهره مند و خرسندند ، و در دار دنیا سعادت‌مند ! و این کلمات موجزه را که در اثبات نبوت خاصّه تحریر کردم در شروح کثیره منظوم است ، در آراء و ادله دیگر بر اثبات این مطلب می توانیم استظهار کنیم ، حال رجوع کنیم به آنچه حضرت عبدالعظیم علیه السلام والتکریم عرض کرد .

۱- .قصص : ۸۸ .

۲- . دو کلمه مشوش است ، شاید « ملاقی ملائک » باشد .

در معنی « خاتم النبیین » است و فرق بین « خَاتَمَ » و « خَاتَمَ »

در معنی « خاتم النبیین » است و فرق بین « خَاتَمَ » و « خَاتَمَ » اولاً گفت: آن کسی که نبی من است محمد صلی الله علیه و آله نام است که بنده خداست یعنی: مقام نبوت و رفعت قدر و ستایش شایسته، برای بندگی و اطاعت حق کردن به وی اعطا شد و رسول پروردگار گردید. و بدان که خداوند مجید در کتاب حمیدش فرموده است: « مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ » (۱). اما « خَاتَمَ » به کسر تاء دو نقطه معنی آخر است، یعنی آن بزرگوار آخر پیغمبران بوده است و بعد از آن جناب دیگر پیغمبری نیست، و « خَاتَمَ » به فتح تاء و جمع آن خواتیم است، و صاحب « مجمع البحرین » (۲) فرمود: کسر آن مشهورتر است، و هو حَلَقَهُ ذَاتُ فُصٍّ مِنْ غَيْرِهَا فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا فُصٌّ فَهِيَ فَتَحَهُ كَقَصَبِهِ بِالْفَاءِ وَالْخَاءِ الْمُعْجَمَةِ وَالتَّاءِ. پس در آیه کریمه هم فتح جایز است و هم کسر، اگر به فتح خوانده شود به معنی زینت است چنانکه انگشتر زینت دست است آن وجود مبارک هم زینت وجودات شریفه انبیاء بوده، و اگر به کسر خوانده شود اسم فاعل است و آن به معنی آخر است. و خاتم الطین آن چیزی است که با موم بر سر کاغذها و پارها و امثال آن می زنند (۳)، معروف است. و مرحوم قاضی ابو سعید علیه الرحمه فرموده است: وهو صاحبُ دائِرَةِ الرِّسَالَةِ الْكُلِّيَّةِ لِمَجْمَعِ آحَادِ الرِّسَالَاتِ فَهُوَ الرُّسُولُ أَوَّلًا وَآخِرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا؛ لِأَنَّهُ كَانَ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ

۱- احزاب: ۴۰.

۲- مجمع البحرین ۱/۶۲۲ ماده (ختم).

۳- عبارت مجمع البحرین ۱/۶۲۲ چنین است: والخاتم: الطین الذی یختم به علی رؤوس الآئیه والشمع الذی یختم به الکتاب.

در جهت خاتمیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

در معنی مهر نبوت است و مضمون شریف آن

وَالطَّيْنِ ، وَهَذَا مَعْنَى (۱) كَوْنِهِ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ بِالْفَتْحِ حَيْثُ يَكُونُ فُضُوصَ الثُّبُوتِ كُنُقَاطٍ فِي مُحِيطِ تِلْكَ الدَّائِرَةِ أَوْ كَجَوَاهِرٍ فِي اطْرَافِ ذَلِكَ الْخَاتَمِ بِالْحَقِيقَةِ وَكَذَا الْخَاتَمُ بِالْمَلَكَةِ إِذَا كَانَ مَعْنَاهُ .. إِلَى آخِرِهِ .

در جهت خاتمیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله علّت خاتمیت اشرف موجودات را اهل علم و کمال متعرّض شده اند که هر کس در وجود مقدّم است باید در ظهور متأخّر باشد و هر آنکه در ظهور مقدّم است در وجود مؤخّر است . و برای این بیان مؤکدات و مؤیّدات بسیار است . خلاصه لقب خاتم النبیین را خداوند سبحان در کلام مبین به پیغمبر خود مرحمت فرمود و از برای خاتمیت رسالت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله آله قاطعه بسیار است ، یکی از آنها هم خاتم النبوه است که بر کتف مبارکش بود ، و آن ادلّ دلائل حسیّه است بر خاتمیت و آخریت آن جناب .

در معنی مهر نبوت است و مضمون شریف آن در بعضی از کتب مروی است که : بزرگی و برآمدگی آن به مقدار سیبی بود یا به قدر کف دستی که مادرش آمنه بنت وهب ذکر کرد : چون آن جناب متولد شد ، ملکی او را در آبی فرو برد و از آب بیرون کرده ، آنگاه کیسه ای برآورد که در آن مهری بود . پس بر کتف آن جناب زد . و آن به مانند تخم مرغی و به مثابه زهره درخشانده بود . قولی آن است که در او نوشته بود : تَوَجَّهَ حَيْثُ شِئْتَ فَإِنَّكَ مَنْصُورٌ (۲) . و در بعضی کتب است که : مَكْتُوبٌ بُوْدَ : مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله (۳) .

۱- در چاپ سنگی : المعنی .

۲- عبارت ابن شهر آشوب در مناقب ۱/۱۰۸ چنین است : كان بين كتفيه خاتم النبوه كلما أبداه علا نوره الشمس ، مكتوب عليه : لا إله إلا الله وحده لا شريك له توجّه حيث شئت فأنت منصور . نیز بنگرید : بحار الانوار ۱۶/۱۷۷ .

۳- خصال : ۵۹۹ ضمن حدیثی مفصل بدین عبارت : كان بين كتفيه خاتم النبوه مكتوب على الخاتم سطران أما أول سطر : فلا إله إلا الله ، وأما الثاني فمحمّد رسول الله صلی الله علیه و آله ..

ص: ۹۶

بهتر آن است انجام عرض ثانی داعی از عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام که در ثبوت نبوت حضرت خاتم الانبیاء بوده است استطراف از منثور و منظوم اقاویل علماء و حکماء و شعراء شده در این کتاب فی الجمله تحریر شود تا بهره خوانندگان از مناقب نبویه احمدیه زیاده شود و تکمیل مقالات سابقه را هم که ناقص بوده کرده باشیم . پس بدان حضرت رسول صلی الله علیه و آله امی است و مکی از آنکه در امّ القرى متولد شد ، و این وجه از وجه دیگر اولی است . کما قال الله تعالی « هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ » (۱) و جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله هم نیز یکی از امیین است و محل تولدش نیز در بدو این عرض ذکر شد . و اکنون در روز میلادش ساکنین خیر البلاد ضیافتها و شادمانیها می کنند و زمان انعقاد نطفه طیبه اش در ماه جمادی الثانیه در ایام تشریق نزدیک جمره وسطی بود به جهت اینکه عرب به مقتضای فصل حج می گزاردند . اما روز تولدش یوم جمعه در هفدهم ماه ربیع الأول و هفدهم دی ماه فرس در بیستم درجه جدی بعد از پنجاه و پنج روز از عام الفیل در بیست و هشتم نisan و بیستم شباط رومی بود ، و پدر بزرگوارش عبدالله بن عبدالمطلب و مادرش آمنه بنت بره که پدرش وهب است ، و در فصل و ماه تولدش گفته اند : فَوَجَّهِيَ وَالزَّمَانُ وَخَيْرُ شَهْرِ رَبِيعٍ فِي رَبِيعٍ فِي رَبِيعٍ ۲۳

در روز و ماه وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آلهو بیان اسم مبارک آن جناب

و مرحوم شیخ المحدثین کلینی در دوازدهم شهر مذکور، تولّد آن بزرگوار را ذکر فرموده (۱) و این قول مطابق عقیده مخالف است. و در کتب اهل سنت و جماعت مروی است که در زمان ولادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود: « رَبِّي الرَّفِيعُ الْأَعْلَى » (۲). و ایضاً در گاهواره فرمود: « الْحَمْدُ لِلَّهِ كَبِيرًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا سُبْحَانَ اللَّهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ». و عباس عمّ اکرم حضرت خاتم در قصیده اش فرموده است: وَأَنْتَ لَمَّا وُلِدْتَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ ضَاءً ثَبُورِكَ الْأَفْقُ فَتَحْنُ فِي ذَلِكَ الضِّيَاءِ وَفِي النُّورِ [و سُبُلَ الرِّشَادِ نَخْتَرُ] (۳). مناقب آل ابی طالب ۱/۲۷ هفت بیت ذکر کرده، دو بیت فوق در بحار الانوار ۱۶/۱۱۵ منقول است. و تا چهل سال آشکارا مأمور به تبلیغ احکام نشده، بعد از چهل سال، ده سال چیزی علاوه در مکه علی رؤس الاشهاد والعلانیه، ابلاغ دعوت خود را فرموده سودی نبخشید، جمعی قلیل اجابت نمودند و جمعی کثیر تکذیب وی کردند، و ده سال دیگر هم با قدری از شهر در مدینه توقف فرمود بعد از هجرت، و شصت و سه سال و ماهی به قولی کم یا تمام این عدد مذکور از عمر شریفش گذشت.

در روز و ماه وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بیان اسم مبارک آن جنابو عاقبت جزاء ارشاد و هدایت نفوس از اهل ضلال و عبده اوئان و مشرکین آن شد آن

۱- کافی ۱/۴۳۹ باب مولد النبی صلی الله علیه و آله ووفاته.

۲- آخر چیزی که حضرت بدان تکلم فرمود نیز در منابع اهل سنت این عبارت نقل شده است: « جلال ربی الرفیع ». رجوع کنید به: مستدرک حاکم ۳/۵۷، فتح الباری ۸/۱۰۶ ح ۴۱۷۳، الجامع الصغیر ۲/۳۹۶ ح ۷۱۹۱، البته اقوال مخالف در این مسأله زیاد است.

۳- در چاپ سنگی: تخترق.

بزرگوار را به زهر شهید نمودند و در روز دوشنبه وقت عصری الی الرفیق الاعلی گویان در کنف حضانت و کفایت حضرت امیر علیه السلام در بیست و هفتم ماه صفر یا بیست و هشتم از دنیا رحلت فرمود ، و از آب چاه غرس بر سریر امّ سلمه حضرت امیر علیه السلام آن جناب را غسل داده ، و به بُردی که از سُحُولِیهِ یمن آورده بودند کفن کرد و در همان مکان که از دنیا رحلت فرموده بود مدفون گردید ، و آفتاب تابنده جان جهان که از آسمان امکان طُلُوع فرموده بود در توده خاک یثرب غروب نموده ، و اسم مبارکش را خداوند محمد صلی الله علیه و آله گذارد و احدی به این اسم موسوم نشد (۱) ، وَ رَجُلٌ مَحَمَّدٌ عِلْمٌ مَنْقُولٌ است یعنی : کَثِیرُ الْخِصَالِ الْمَحْمُودَهِ (۲) . و سِهیلی گفته است : محمد مبالغه در حمد است (۳) دَفْعَهُ بَعْدَ دَفْعِهِ وَ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ ، وَ اسْمُهُ مَمْدُوحٌ وَ هُوَ مِنْ أَعْلَامِ نُبُوَّتِهِ ، یا آنکه صاحب مقام محمود است . و قال ابوطالب علیه السلام : وَ شَقَّ لَهُ مِنْ إِسْمِهِ لِجَلَلِهِ (۴) فَذُو الْعَرْشِ مَحْمُودٌ وَ ذَاكَ مَحْمَدٌ (۵) و به فارسی هم گفته اند : احد نام خود احمد نام او کرده او از راه وحدت گفتگو کرد محمد کافرید ایزد تمامش نام خود برون آورد نامش (۶)

- ۱- در روایت امالی شیخ صدوق : ۷۲۳ ح ۹۸۹ چنین آمده : « ورقی بی سمائه و شقّ لی اسماً من اسمائه الحسنی ، اُمتی الحمادون فذو العرش محمود و أنا محمد » . نیز : معانی الاخبار : ۵۵ ح ۲ .
- ۲- اللّمعنة البيضاء : ۴۲۴ ، مجمع البحرين ۱۰/۵۷۰ ماده (حمد) .
- ۳- بنگرید : تفسیر الثعالبی ۵/۴۲۶ .
- ۴- در بعضی منابع : « لیجلّه » ، یا « لجلاله » .
- ۵- در مواهب الجلیل ۱/۱۹ شعر را به حسان نسبت داده ، در مناقب ابن شهر آشوب ۱/۶۲ ضمن ابیاتی از بحیر بن زهیر نقل شده و در ۱/۱۴۳ از حسان بن ثابت ، علامه مجلسی در در بحار الانوار ۱۶/۱۲۰ آنرا به ابوطالب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده و سپس می گوید : و قیل إنه لحسان من قصیده . . ظاهراً حسان همان بیت ابو طالب را در قصیده خویش تضمین کرده چنانچه در حاشیه بحار بدان تصریح شده است .
- ۶- و چه زیبا فرموده علامه مجلسی در بحار ۱۶/۹۳ : و أما أحمد فی اللغة فأفعل مبالغه من صفة الحمد ، و محمد مفعّل مبالغه من کثرة الحمد ، فهو صلی الله علیه و آله أجّل من حمد ، و أفضل من حمد ، و أكثر الناس حمداً ، فهو أحمد المحمودین الحامدین ، فأحمد إما مبالغه من الفاعل أو من المفعول .

و در مدح حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله قصیده صیمری معروف به « بُرده » (۱) بهتر مدایح و قصاید است: مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْكَوْنَيْنِ وَالْثَّقَلَيْنِ الْفَرِيقَيْنِ مِنْ عُرْبٍ وَمِنْ عَجَمٍ نَبِيُّنَا الْأَمْرُ النَّاهِي وَمَا أَحَدًا بَرُّ مِنْ قَوْلٍ لَا مِنْهُ وَلَا نَعَمَ هُوَ الْحَبِيبُ الَّذِي تُرْجَى شَفَاعَتُهُ لِكُلِّ هَوَلٍ مِنَ الْأَهْوَالِ مُقْتَحَمٍ هُوَ الَّذِي تَمَّ مَعْنَاهُ وَصُورَتُهُمْ اصْطَفَاهُ حَبِيبًا بَارِئُ النَّسَمِ مُنَزَّهٌ عَنْ شَرِيكَ فِي مَحَاسِنِهِ فَجَوْهَرُ الْحُسْنِ عَنْهُ غَيْرُ مُنْقَسِمٍ دَعَا إِلَى اللَّهِ فَالْمُسْتَمْسِكُونَ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ بِحَبْلِ غَيْرِ مُنْفَصِمٍ دَعَا مَا ادَّعَتْهُ النَّصَارَى فِي نَبِيِّهِمْ وَاحْكُم بِمَا شِئْتَ مَدْحًا فِيهِ وَاحْكُم فَاَنْسِبَ إِلَى قَدْرِهِ مَا شِئْتَ مِنْ شَرَفٍ وَانْسِبَ إِلَى ذَاتِهِ مَا شِئْتَ مِنْ عَظَمٍ فَمَبْلَغُ الْعِلْمِ فِيهِ أَنَّهُ بَشَرٌ وَأَنَّهُ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ كُلِّهِمْ كَالزَّهْرِ فِي ظَرْفٍ وَالنَّبَا فِي شَرْفِ الْبَحْرِ فِي كَرَمٍ وَالْدَّهْرُ فِي هِمَمٍ (۲)

۱- از قصائد بسیار معروف در مدح حضرت نبوی صلی الله علیه و آله که بسیار مورد اهتمام و توجه قرار گرفته علمای شیعه و سنی شروح فراوانی بر آن نگاشته اند جمله ای از شروح شیعی را مرحوم علامه تهرانی در ذریعه ۱۴/۶ ۷ نقل کرده غیر از شروحي که نام خاصی دارند. نام اصلی قصیده « الکواکب الدریه فی مدح خیر البریه » از شیخ شرف الدین ابو عبدالله محمد بن سعید بوسیری مصری در گذشته سال ۶۹۴ در اسکندریه می باشد و مشتمل بر ۱۶۲ بیت می باشد. درباره کتاب و مؤلف آن و سبب شهرت به قصیده برده رجوع کنید به کشف الظنون ۲/۱۳۳۱ ۱۳۳۲، الکنی والالقباب ۲/۹۷، الاعلام، زرکلی ۶/۱۳۹.

۲- برخی از ابیات این قصیده را محدث قمی در انوار البهیة: ۳۵ ۳۶، و ابیات مختلفی از آن بصورت پراکنده در مصادر گوناگون نقل شده. شرح فارسی زیبایی از این قصیده به نام « خلاصه المناقب » تألیف زواره ای توسط دوست دیرینم جناب حجه الاسلام سید حمید مهری خوانساری تحقیق شده که امیدوارم هر چه زودتر دیده طبع بدان زینت یابد.

در خصایص حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ثبوتیه و سلبیه اجمالاً

و سنائی در مدح حضرت نبوی صلی الله علیه و آله هر دلی را مسرور دارد: احسنت یا بدر الدجیلیک یا وجه العرب ای روی تو سلطان روزای موی تو سلطان شب شمس الضحی ایوان تو بدر ظلم دیوان [تو] فرمان همه فرمان توای مهتر عالی نسب فردوس اعلا گوی تو حکم تجلی روی تو ای در خم گیسوی توجانها همه جانان طلب بر نه قدم ای شمع دینبر شهر روح الامین کرویانت بر یمینرو حانیانت بر است و چپ در جان جانها دست کنچون نیست کردی هست کن ما را ز کوثر مست کنس بود این نار عنب

در خصایص حضرت رسول صلی الله علیه و آله از ثبوتیه و سلبیه اجمالاً و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را خصایصی بود ذاتاً و صفه و خارجاً که غالب آن متفق علیه است، و بعضی محل کلام است (۱): اول: وجوب مسواک کردن. دوم: وجوب صلاه لیل و صلاه عید و جمعه و نحر. سوم: اداء دین از آنکه بمیرد و نتواند بدهد. چهارم: وجوب مشورت با اصحاب. پنجم: حرمت صدقه.

۱- درباره خصائص النبی صلی الله علیه و آله رجوع کنید به: شرائع الاسلام ۲/۴۹۷ (۱۵ خصلت)، تحریر الاحکام ۳/۲۹۷ در چهار قسم واجب و محرم و مباح و کرامت، مسالک الافهام ۷/۶۹ (۱۵ خصلت)، جواهر الکلام ۲۹/۱۱۹.

ص: ۱۰۱

ششم: حرمت کتابت خط و انشاد شعر. هفتم: حرمت اکل سیر و پیاز و هر غذای بد بوی. هشتم: جواز نکاح علاوه از چهار زن به عقد دائم. نهم: دخول مگه بدون قتال با سلاح جنگ. دهم: جواز صوم وصال. یازدهم: وجوب اجابت زنان با میل حضرت خاتم صلی الله علیه و آله اگر چه مزوجه باشند بعد از رها شدن. دوازدهم: جواز بخشیدن زن خود را به آن جناب، و جواز دخول بدون عقد، و در آن قول بعضی را تأمل است. سیزدهم: عدم جواز دخول زوجه خود مگر بعد از دادن صداق. چهاردهم: حرمت نکاح ازواج آن جناب از برای اتمیت. پانزدهم: ازواج آن جناب امهات مؤمنین باشند. شانزدهم: محسنات ازواج را دو اجر و مسیئات را نیز دو عقوبت. هفدهم: حرمت رفع صوت فوق صوت آن بزرگوار. هیجدهم: سبقت و انشاء سلام بر نساء و اطفال و ارامل و ایتام. نوزدهم: ختم نبوت. بیستم: سایه نداشتن (۱). بیست و یکم: مخصوص به معراج جسمانی بودن. بیست و دوم: مؤید به روح القدس بودن. بیست و سوم: جامع معجزات انبیاء است. بیست و چهارم: جواز تصرف در نفوس و اموال و ممالیک مردم.

۱- وجهت این است که جناب ختمی مآب سایه نداشت برای آنکه کسی قدم بر سایه آن بزرگوار نگذارد. سلام الله علیه و من یلیه!
(حاشیه مؤلف رحمه الله).

در ازواج حضرت رسول است

بیست و پنجم: جواز اخذ غنایم قبل از قسمت کردن و دیگر خصائص نبویه از ثبوتیه و سلویه بسیار است که اسرار بعضی آشکار و فهم بعضی دشوار، این رو سیاه خواست در این محل اشعاری کرده باشد.

در ازواج حضرت رسول است و ازواج رسول صلی الله علیه و آله در حین وفات بنا بر این سه بیت که ابوالحسن بن فضل حافظ عامی گفته است نه تن بودند (۱). تَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ عَنْ تِسْعِ نِسْوَةٍ إِلَيْهِنَّ تُعْزَى الْكُرْمَاتُ وَتُنْسَبُ فَعَايِشُهُ مَيْمُونُهُ وَصِيَّ فِيْهِنَّ حَفْصَةُ تَتْلُوْنَ هِنْدٌ وَزَيْنَبُ جَوِيْرِيَّةٌ مَعَ رَمْلَةٍ ثُمَّ سُودَ هَيْثَلَاثٌ وَسِتُّ ذِكْرُهُنَّ مُهَذَّبٌ وَخُوشٌ دَارِمٌ خَتَمَ كَلَامِي دَاعِي فِيْ هَذَا مَقَامٌ بِهَذَا آيَةُ كَرِيْمَةٍ شُود: « وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ » (۲). خلاصه از ایجاز و اجمال فضایل نبویه محمدیه صلی الله علیه و آله خجل و معتذرم، و بهتر آن است ختم این محزرات به الفاظ قصار و امثال حسان خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله شود که علی بن حسین مسعودی برخی از آن را جمع کرده است در کتاب « مروج الذهب » برای رفع اشتباه با اقوال حکماء و فصحاء عرب می نویسم: « الارواح جنود مجنّده فما تعارف منها ائتلفت وما تناكر منها اختلفت ». « يا خيل الله! اركبي وأبشري بالجنّة ». « الآن حمى الوطيس » (۳).

۱- شافعی نیز در کتاب الام ۵/۲۰۳ همین تعداد را ذکر کرده، نیز رجوع کنید به: عوالی اللثالی ۱/۱۷۵ ح ۲۱۲، سنن النسائی ۶/۵۳.

۲- آل عمران: ۸۵.

۳- در حاشیه من لا یحضره الفقیه ۴/۳۷۷ ذیل حدیث چنین آمده: الحمی: الحر، والوطیس: التنور. وهو مثل للعرب تعنون به شده الحرب، قال صلی الله علیه و آله هذه الكلمة يوم حنین.

ص: ۱۰۳

« مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ » . « الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ السُّفْلَى » . « قِيدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ » . « الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ » . « الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ » . « السَّعِيدُ مَنْ وَعَظَ لِغَيْرِهِ » . « وَأَنَّ مِنَ الْبَيَانِ سِحْرًا » . « الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلُهُ » . « الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ » . « حُبُّكَ لَشَيْءٍ يُعْمَى وَيُصَمُّ » . « لَيْسَ مَنَّا مَنْ لَا- يَرْحَمُ صَاحِبَنَا وَلَا- يَعْرِفُ حَقَّ كَبِيرِنَا » . و « كُلُّ مَعْرُوفٍ صِدْقَةٌ » . « السَّيْفُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعِذَابِ » . « الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ » . « الرَّجُلُ أَحَقُّ بِصَدْرِ مَجْلِسِهِ وَصَدْرِ دَابَّتِهِ » . « تَمَامُ التَّحِيَّةِ الْمُصَافَحَةُ » . « الشَّاهِدُ يَرَى مَا لَا يَرَى الْغَائِبُ » . « الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ » . « أَرْحَمَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمُكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ » (۱).

۱- اکثر این احادیث را با اضافه احادیثی دیگر مرحوم شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه ۴/۳۷۵ به بعد از شماره ۵۷۶۳ نقل فرموده بدین عنوان: ومن الفاظ رسول الله صلى الله عليه وآله الموجهة التي لم يسبق اليها. نیز رجوع شود به: شهاب الاخبار قاضی قضاعی.

ص: ۱۰۴

و خوب است به شرح جملتی از معنی امامت و لیاقت امام و ستایش حضرت شاه ولایت علیه السلام و عترت طاهرینش به نحو اجمال و اختصار برایم از آنکه امامت در تلو نبوت است چنانکه عدالت در ضمن توحید . قوله علیه السلام : « و اقول : إِنَّ الْأَمَامَ وَالْخَلِيفَةَ وَوَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ » علیه السلام (۱) . یعنی : می گویم بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشوا و خلیفه و متولی امر آن جناب ، شاه ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است . بدان که امام بعد از سید انام بر تمام خواص و عوام حضرت امیر علیه السلام است و مذهب صحیح حق همین است ، و اگر کسی بعد از رسول مختار صلی الله علیه و آله غیر آن بزرگوار دعوی خلافت و امامت کرد بر خلاف حق بود بلکه بر باطل و عاطل است ، و ما طایفه امامیه را در اثبات این دعوی و عقیده براهین قاطعه است ، خداوند توفیق فهم و درک تمام آنها را بدهد تا تحریر و تقریر شود و امام به فارسی پیشوا را گویند و آیه کریمه « يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ » (۲) مثبت مطلوب است ، و حدیث نبوی صلی الله علیه و آله : « مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ فَقَدْ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ » (۳) در افواه فریقین مشهور است . و از مفهوم مخالف این حدیث که متفق علیه و مقبول طرفین است می توان استنباط کرد که هر کس جاهل به مقام مرد فاسق فاجر جاهلی باشد و در آن جهل بمیرد هر آینه موت وی موت اهل جاهلیت نیست یعنی : نقصی برای وی نمی آید ، مثلاً کسی معاویه و یزید

۱- ادامه حدیث عرض دین عبدالعظیم علیه السلام است .

۲- اسراء : ۷۱ .

۳- از احادیث بسیار مشهور که از طرق مختلف شیعه و سنی نقل شده است . از باب نمونه رجوع کنید به : کفایه الاثر : ۲۹۶ ، مستدرک الوسائل ۱۸/۱۸۷ ح ۲۲۴۶۷ ، الایضاح ، ابن شاذان : ۷۵ ، مقتضب الاثر : ۱۷ ، الغدیر ۱۰/۳۶۰ بنقل از شرح المقاصد تفتازانی ۲/۲۷۵ ، الجواهر المضية ۲/۵۰۹ و جز آن .

ص: ۱۰۵

و امراء جور را از امویّه و عباسیّه را نشناخت و مُرد ، حرجی بر دین وی نخواهد بود . و معنی زمان فترت و جاهلیت آن است که مردمان امام و پیشوائی نداشته باشند که به توسط وی اخذ علوم و مسائل و احکام الهیه که ناشی از رضاء و خوشنودی اوست نمایند و معلوم است به مدلول آیه مبارکه « أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ » (۱) مراد از اطاعت اولو الامر مرد عاصی شارب زانی لائط نیست که خداوند در تلو اطاعت خود و رسول صلی الله علیه و آله قرار داده ، آن وقت معنی آیه این است که خداوند می فرماید مرا اطاعت کنید و اطاعت نبی معظم معصوم نمائید و دیگر اطاعت فاسق فاجر کنید برای آنکه صاحب امر و حکم است . بدان که در مسأله اثبات امامت روی خطاب و سؤال جز عامه عمیا نداریم اگر چه معتقد به امامت حضرت امیر علیه السلام می باشند اما در مرتبه چهارم و تفضیل جمعی از مردم را بر جناب او . و در این خصوص فریقین و طرفین را کتب و دواوین مفضله است . پس لابدیم ماها که مأخذ و سندی بجز کتاب و سنت و اجماع و عقل نداریم و بدین ادله اربعه متمسکیم با کمال انصاف بنشینیم و استمداد و استنصار از آنها بجوئیم ، و آنچه باعث ایقاز از منام غفلت می شود و منقذ از ورطه ضلالت است چنگ زنی ، و دو روزه دنیا را به نعیم دائمه عقبی ترجیح و تفضیل ندهیم . پس این ادله اربعه که هر یک رکن محکم و حصن متقن دین و ایمان است به سنتی ناصبی عامی می گوئیم : اولاً: قائل به امامت حضرت امیر علیه السلام هستی ولی در مرتبه چهارم ، ولی ما امامیه را اعتقادی بدین وسائط که ائمه شماسست نیست ، پس امامت جناب ولایت علیه السلام به اتفاق آراء ثابت ، اما ادعاء خلفاء بر حقیقت خودشان بر ما غیر ثابت است پس باید توئی که مُبْتَنی این

در دلیل نقل و عقل بر خلافت محقه شاه ولایت علیه السلامو عدم لیاقت غیر

مطلب را بر بنده که نافی و منکر معلوم کنی که چگونه از این ادله الیق و احقّ به امامت و امارت بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شدند ، و از کدام دلیل و برهان سزاوار بوده اند که باید بر حضرت امیر علیه السلام مقدم باشند .

در دلیل نقل و عقل بر خلافت محقه شاه ولایت علیه السلام و عدم لیاقت غیرو اگر بخواهم با تو همراهی کنم می گویم : من مدّعی امامت آن بزرگوارم بدون فصل و واسطه . پس مدّعی مثبت است دلیل و بیان و بینه و برهان با من است ، چون موضوع مدّعا به در کمال سهولت است به واسطه کتاب و براهین نقلیه و اجماعیه و عقلیه لهذا مضایقه و دریغ ندارم که خود مدّعی گردم و برای تثبیت دعوی خود از هر یک که بخواهی بینه قویه اقامه کنم بعون الله و حوله ، اما بطریق اختصار و اجمال این آیه کریمه را بخوان که فرمود : « إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ » (۱) . یعنی : خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود : من تو را امام از برای مردمان قرار دهنده ام ، عرض کرد : ذریّه من بدین مقام مفتخر می شوند ؟ فرمود : ظالم بدان مقام نتواند رسید . پس خلاصه آیه وافی هدایت آن است که امام نباید ظالم باشد بلکه امام معصوم از معاصی است از آن که ظلم به تمام مراتبه و درجاته را که از شخص مکلف دور نمائی همان عصمت باقی می ماند ، و ظلم اعم است از هر عملی که مخالف رضاء و میل حق بوده باشد . و هر آنکه تمام آنها را تارک باشد و در حالتی تابع و مطیع امر مولای خود گردد البته جنبه ملکوتی الهی در وی غالب و قاهر است ، و چنین کسی از جنس ماها نباید باشد و الاّ

داخل در این عنوان است « وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ » (۱) حال بینیم اعظم مراتب ظلم و فسق کدام صفت است ، در حال به اتّفاقی آراء هیچ ظلمی اعظم و اشدّ از شرک نیست به دلیل قوی « إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ » (۲) . و به حکومت عقل آیا هیچ ظلمی بدتر از آن هست که عبد مملوک که در هر حال متّعم به نعم ظاهریّه و باطنیه مولای خود است خود را از قید رقیت و عبودیت آقای خود برآورد و نافرمانی کند و امتثال اوامر و نواهی وی نکند و کفران ورزد . پس به عقیده شماها عامه ، خلیفه بلا فصل پیغمبر ما صلی الله علیه و آلهابی بکر تا چهل سال مشرک بوده و عبادات اصنام و اوثنان می نمود ، و در این مدت بر سیره و شیمه اهل شرک مشی می کرد و از قواعد این شریعت غرّاء بیضاء بهره نداشت ، بعد از ورود و وفور اسلام در بقیّه عمر ظاهراً متشرّع و متدّین بود . و اگر از کتابهای خودشان این مطلب را بخواهید بهتر از فخر رازی که امام المسلمین شماست ندارند ، به بینّه تصریح بر کفر و شرک وی کرده است ، و سائرین هم نوشته اند و عقیده ایشان است بر آنچه می گویم . و ما امامیه هم در این عقیده با ایشان شرکت داریم و حق همین است که ابی بکر از چهل سال علاوه مشرک بود ، بعد ظاهراً ایمان آورد ، پس شرک ایشان مستصحب و ثابت ، اما اسلام و ایمان آوردن به طریق حتم و قطع محتاج به دلیل علی حده است که شماها ثابت نمائید مگر آنکه اسلام به محض تفوّه به شهادتین کافی باشد و کفر را ماحی . و مذهب حق آن است که خدا و رسول صلی الله علیه و آله این گونه مسلمانی نخواستند بلکه هر چیز را معنویت و حقیقتی شرط است .

۱- . طلاق : ۱ .

۲- . لقمان : ۱۳ .

در اینکه شرک و کفر مانع عصمت است و توحید خالص حضرت امیر علیه السلام

در اینکه شرک و کفر مانع عصمت است و توحید خالص حضرت امیر علیه السلام، فخر رازی شما می گوید: امامت در حالت شرک ظلم است. یعنی: چندین سال اگر امام مشرک باشد، بعد همان امام مؤمن شد و دیگر او را با بود ایمان ظالم نتوان خواند. و هم چنین گفته است: مراد از امامت نبوت است در این آیه، یعنی: نبی ظالم نمی شود و انبیاء عظام که از ذریه ابراهیم علیه السلام بوده اند ظالم نبوده اند. بسیار خوب، با او هم همراهی کرده می گوئیم: به بیان تو این آیه دلالت بر عصمت انبیاء می کند پس در این موضوع ابتداءً شبهه نداشته باشید که انبیاء باید معصوم باشند از آنکه هر فاسقی ظالم است به نفس خود، و هر آنکه متّصف به صفت فسق و ظلم شد لایق مرتبت نبوت نیست، و مراد از عهد هم عدم شرک است و ایمان به خدا چنانکه فرمود: «أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» (۱) و شرک عموم دارد، پس اگر طرفه العین نبی کافر بوده باشد لیاقت امامت البته ندارد از آنکه در روز الست با خداوند خود عهد بست که مشرک نشود. پس خلاف امر و عهد قدیم نمود و شک آورد و غافل شد دیگر لایق این مقام نیست پس می گوئیم این قول منافی است با عصمتی که شماها در انبیاء کرده اید مگر آنکه شرک و کفر را که ظلم واقعی است منافی با عصمت ندانید، و عاقل این گونه معتقد نمی شود، و بدین قول سخیف تفوّه نمی کند. حال انصاف می خواهم از کسی که دین خواه است و منصف بصیر، آیا خبری هست که دلالت کند بر اینکه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در زمانی قلیل یا کمتر یک ماه یا یک روز فرضاً مشرک شده باشد؟ و آیا کسی می تواند بگوید که آن جناب علیه السلام در کنف حمایت

حضرت رسول صلی الله علیه و آله تربیت نیافت؟ و آیا خبری هست که هیچ وقتی از اوقات حضرت ختمی مآب بت پرستش کرده باشد؟ یا آنکه انبیاء ماضین از مرسلین و غیرهم ستایش غیر خدا را کرده باشند؟ به شماها که عامه اید و عصمت را بعضی در نبی شرط نمی دانید این رأی فاسد کاسد را در کتابهای خودتان ذکر ننموده اید، مثلاً حضرت ابراهیم علیه السلام در طفولیت چه شد که هیچ بت نپرستید و عاقبت بتها شکست و همه مردمان را به سوی خدا خواند جز مدد الهی به آن جناب. آیا چیز دیگر تصوّر می شود؟ و همچنین حضرت موسی در خانواده کفر و شرک مزبّی شد، برای چه بوده است که اظهار توحید و خداشناسی در بدو تولّد خود نمود؟ جز اعانت خداوندی چیزی دیگر نبود. و کذلک حالت حضرت مسیح و انبیاء دیگر را به خاطر بیاور و بگو این حالت که ترک شرک و کفر است در زمانی که همه عالم کافر و مشرک بودند همان عصمت خفیه و لطف مکنون خداوند متعال است که در آن هیاکل شریفه قرار داد و در سایرین مقرّر نفرمود تا دامن طهارت و عصمت ایشان آلوده به هوا ستائی نشود. و معلوم است این طایفه به مدلول «وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» (۱) بسیار اندکند یعنی: از تمام بنی نوع بشر، یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بدان صفت حسنه و وصف مستحسن متّصف و موصوف شدند، و این خصوصیت موجب شرافت ایشان است که عاصی نشده اند، و استعداد این فیض عظیم و فوز عمیم به ایشان مرحمت گردید و به سائرین داده نشد. پس رعایا نباید با پیغمبر خودشان در ظلم و شرک به خدا مساوات داشته باشند و الا امتیازی بین ایشان نخواهد بود.

در اینکه ایمان و توحید حضرت امیر مؤمنان علیه السلام به اراده الهیه و حسن استعداد حضرت مرتضویه بوده است

در اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تربیت جناب امیر علیه السلام تکمیل این حدیث مأموریت داشت

در اینکه ایمان و توحید حضرت امیر مؤمنان علیه السلام به اراده الهیه و حسن استعداد حضرت مرتضویه بوده استحاله بنگریم چه شد که حضرت امیر علیه السلام در طفولیت مشرک نشد و به سنّ ده سالگی ایمان آورد ، جز مدد الهیه البته نبوده است . بلی ، در نبی معظم مکرم صلی الله علیه و آله به توسط روح الامین بود ولی در آن جناب ، آن فیض به توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد که تربیت آن جناب را از کوچکی متحمّل و متقبّل گردید ، و جهت اینکه تخصیص بدان بزرگوار یافت نه اطفال دیگر همانا خواست خدا بوده است ، یا به قول شماها به دعاء رسول صلی الله علیه و آله بود که به حضرت امیر علیه السلام قابلیت و استعداد داده شود تا در جمیع اطوار مانند رسول مختار صلی الله علیه و آله باشد ، یکی از آنها ترک بت پرستی بود و معلوم است به منطوقه « وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ » (۱) از روی هواء نفسانی نبوده است و آن بزرگوار در مدت چهل سال به تسدید روح القدس از برای نفس خود میلی نگذارد که او را از رضا حق خارج نماید ، و حضرت امیر علیه السلام هم به تسدید و تأیید آن جناب در این مدت ممتدّه وضعی تربیت یافت که متأدّب به آداب نبویه صلی الله علیه و آله گردید ، یعنی : علی نبی شد و نبی علی .

در اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تربیت جناب امیر علیه السلام با تکمیل این حدیث مأموریت داشتو البته متعلّم و متأدّب از آثار معلّم و مؤدّب متأثر می شود و فرا می گیرد ، پس بعد از اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مأموریت بر تربیت آن وجود مبارک داشته باشد و تکلیفی الهی شود برای او البته مانند اداء فرائض موظّفه باید موع و حریص بوده باشد که مأمور به را به حدّ کمال برساند و معنی تربیت همان است که مُرَبّی مُرَبّی را به حدّ کامل خود کما ینبغی

ص: ۱۱۱

برساند و الاً کاملاً تربیت نکرده است و با قدرت ، تقصیر نموده است چنانکه در معنی ربّ العالمین مفصلاً فرموده اند پس ابتداء بعثت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله منتهای تربیت و تأدیب شخص حسنی (۱) حضرت ولایت مآب بود . یعنی : آن جناب در بدو چهل سال بود و حضرت امیر علیه السلام ده ساله ، و در این مدت ده سال به مدد حق ، لیلاً و نهاراً جوهر فطرت و ماده حقیقت ولایت مآب صلی الله علیه و آله را به نحوی مستعد فرمود که در حین رهاق برای استفاضه علوم غیبیه از تمام مستعدین و قوایل کلیه بنی آدم اقوی و اشرف گردید ، و سبقت و قدمت در اسلام آوردن ورزید . قطع نظر از قبول کردن اسلام به تمام احکام مسائل حلال و حرام عالم شد . پس با این حالت پسندیده و بدین تربیت شایسته تو را نمی رسد که بگوئی در کوچکی و خردسالی ایمان آورد ، پس ایمان وی مقبول نیست اما ابی بکر در زمان کهن سالی ایمان به خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله آورد پس ایمان وی قبول شد ! بلی طفل خردسالی که قریب به بلوغ باشد با شیخ کثیر السن ابتداءً در قبول تکالیف شرعیه الهیه علی السویه اند مثل طفلی که تازه بالغ شده باشد و بخواهد مکلف به تکلیفی گردد ، بین این دو نفر فرقی نیست حال ملاحظه کنیم کدام یک از این دو استعدادشان بیشتر است البته قوه استعداد اطفال به واسطه آنکه در ترقی است بیشتر است تا مرتبه وقوه کهنیت ، اما شیخوخیت در ضعف وانحدار است از این تعبیر اسفل کملین (۲) به حالت کبر سن ، و مفاد « الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ وَالْعِلْمُ فِي الْكِبَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْمَدَرِ » (۳) شاهد خوبی است ، و البته قوای مشایخ و مشاعر و حواسشان به قوه قوای شبان نمی رسد .

۱- کذا ، شاید « شخیص » صحیح باشد .

۲- از این جهت اسفل السافلین را تعبیر به حالت (آلت) کبر کرده اند . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۳- الطرائف : ۵۱۵ ، الاربعین ، قمی شیرازی : ۴۲۶ هر دو به حدیث نسبت نداده اند ، در بحار الانوار ۱/۲۲۴ ح ۱۳ به نقل از کثر الفوائد کراجکی صدر روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است .

در ایمان امیر مؤمنان علیه السلام است ایضاً

در ایمان امیر مؤمنان علیه السلام است ایضاً پس از تربیت آن وجود مبارک و تأدب به آداب نبویه محمدیه صلی الله علیه و آله در اوایل بلوغ چنان در مراتب ایمان مائل گردید که در آن زمان جز شخص شدید القوی که همان وجود معلّم کل و عقل اوّل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کسی دیگر به مقام و استعداد وی نمی رسد ، و در آن وقت سائرین را جز اسلام ظاهری اجمالی بهره ای نبوده است باید بدان این متدرجاً خود را برای ایمان و مراتب آن کامل نمایند تا چه شوند و به کدام یک از مراتب ایمان رسند . حال چه قدر فرق دارد ایمان پیرمرد بیگانه ای نادان با جوانی که هر زمان و مدت در کنف و حجر تربیت حقیقه ایمان مؤدّب شده است خود می دانی که تربیت و تأدیب بر حسب معنی حقیقی روحانی است اگر تربیت هیکل جسمانی باشد بسیار سهل و آسان است . و در حدیث است : « اِنَّ اللَّهَ اَدَبَ مُحَمَّدًا اَرْبَعِينَ سَنَةً » (۱) . تأدیب خدایی چگونه بوده است برای جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله ، همان قسم هم تأدیب برای وجود محترم علوی قائل می شویم فرق نمی کند ، چنانکه در آن مورد از تعلیم استفاضه علوم و تعلیم احکام و تکمیل نفس مراد است در این مورد هم چنین می گوئیم ، بلکه این مورد آکد و اشدّ و اقوی است . پس حضرت امیر علیه السلام دست پرورده کسی است که وی دست پرورده خداست ، و علوم و کمالات نفسانیه اش لایتناهی . شیر را بچه همین ماند به اوتو به پیغمبر چه می مانی بگو پس از شرح این مقدمات و نقل این مقالات انصاف بده دست پرورده رسول صلی الله علیه و آله که سیف الله المسلول است اولی به امامت بود یا بیگانه (۲) بحث و جهل صرف بود و مکرّر

- ۱- حدیث مروی از امام باقر علیه السلام در بحار ۲۵/۳۳۱ ح ۶ چنین است : « اِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا عَبْدًا فَادَّبَهُ حَتَّى اِذَا بَلَغَ اَرْبَعِينَ سَنَةً اَوْحَى اِلَيْهِ وَفَوَّضَ اِلَيْهِ الْأَشْيَاءَ . . . » .
- ۲- در چاپ سنگی : یگانه .

ص: ۱۱۳

در اینکه حضرت امیر طرفه العینی شرک نیاورد و خود حقیقت ایمان بود

« أَقِيلُونِي » ۱ به زبان خویش راند و عمل به دعوی خود کرد ، و آن مردمان را جز اغراض فاسده در سر چیزی دیگر نبوده است که وی را اقاله نکردند و برای دواعی نفسانیه او را ازاله نمودند و بر حقیقت ولایت که یمین نبوت است ظلم کردند . پس می گوئیم : چنانکه انبیاء در کوچکی به هیچ وجه شرک نیاوردند و بت نپرستیدند برای شأنی که در مرتبه نبوت می باشد ، و همچنین اوصیاء انبیاء هم آلوده به این معصیت که اعلی مراتب ظلم است نشدند تا استعداد حمل ودایع نبوتی داشته باشند .

در اینکه حضرت امیر طرفه لعینی شرک نیاورد و خود حقیقت ایمان بود کذلک به عقیده شماها عامه حضرت امیر علیه السلام طرفه العینی به عبادت غیر خدا توجه نفرمود بلکه همت و توجهات قلبیه اش به سوی حق بود و مستغرق در بحار اطاعت چه در حالت صغر و چه در حالت کبر . پس ظالم نبود و همه وقت خدا را ستود ، لهذا بنا بر مطابقت انبیاء و اوصیاء ماضین این نبی و وصی هم باید چنین باشند ، و هر که غیر این است لیاقت امامت و خلافت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ندارد ، و داخل در عنوان « لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ » (۱) می باشد و تقدم و تفوق

شخصی که سالها از حدود الهی تعدی کرده و غالب عمر خود را صرف بر ظلم نفس خود نموده بر معصوم بزرگواری که جز تغذی و تشفی از غذاهای رحمانی روحانی نداشته روا نیست. البته هر آنکه عاصی است می داند کدام یک از این دو نفر محبوبترند در نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله البته آنکه تربیت کرده حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و مخاطب به خطاب «لَحْمُكَ لَحْمِي وَدُمُّكَ دُمِّي» (۱) اولی است در محبوبیت، و هر آنکه محبوب رسول است محبوب خداست. پس عرض می کنم: حدیث «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفِ إِمَامَ زَمَانِهِ...» صحیح و مراد از معرفت امام هم شخص معصوم مؤمن است نه عاصی مشرک از آنکه معرفت مشرک؛ کافر لازم و واجب نیست و به عقیده شیعه امامیه اگر در اواخر عمر ابی بکر و امثال وی ایمان آوردند برای امارت و ریاست عامه و طمع و حب جاه بوده و الا امامت که ریاست کلیه و سلطنت الهیه است بر هر جاهل نادان شایسته نیست، و عقل بر منع آن حاکم است، و در صورتی که به قول شماها بر حسب واقع ایمان آورده باشد کجا به مقام آن بزرگوار می رسد، و از کجا حوادث سن مانع از تلبس به لباس امامت است، همان حکایت علی بن جعفر است و حضرت جواد ابا جعفر علیه السلام که سابقاً عرض شد که: ریش سفید خود را گرفت و گفت: «خداوند مرا شایسته این عمل ندانسته است و حضرت جواد علیه السلام با این صغر سزاوار دانست! چه باید کرد؟ و در نظایر مناقشه نتوان کرد پس مناط خواست خداست نه میل و خواست بندگان و اجماع گروهی از اهل عناد و غرض. پس وقعه غدیر و نصب امیر علیه السلام کجا رفت که اتفاق فریقین است بر آن، و چه شد وقعه

۱- در نقلهای مصادر مورد مراجعه «لحمك من لحمي ودمك من دمي» آمده مانند: امالی صدوق: ۳۴۲، اکمال الدین: ۲۴۱، مائه منقبه: ۴۱، مزار ابن المشهدی: ۵۷۶، در بخشی از روایت امالی صدوق: ۱۵۷ چنین آمده: «الایمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمي»، نیز الغارات ۱/۶۲، مناقب ابن المغازلی: ۲۳۷، المسترشد: ۶۳۵.

غدیر را فراموش کردند؟ و محقق است در آن روز هفتاد هزار نفر از رجال و نساء حضور داشتند و هجوم آوردند و تبعیت نمودند و اقرار به امامت و خلافت آن بزرگوار کردند، پس حجیت آن اجماع چه شد؟! و معنی حدیث «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الْخَطَاءِ» (۱) و آنچه اهل سنت و جماعت گفته اند: یری الحاضر ما لا یری الغائب، در این مقام اجتهاد در برابر نص است. (حاشیه مؤلف رحمه الله). با حضور جناب رسول الله صلی الله علیه و آله به کجا رفت و آخر دلیل شرعی و شمشیرکشی از کجا آوردند و چه فتنه و غوغا بر پا کردند و عجب است از عوام انعام کالأنعام وَهَمَّيْجَ رَعَا (۲) که خلافت را چون سلطنت به زور اعوان و انصار و میل خودشان فراهم آورده قرار دادند و حضرت امیر علیه السلام را به مسجد کشیدند و با بضعه نبویه و دو ریحانه ابو الریحانین کردند آنچه کردند، و مصافحه با ابی بکر کردند و دست او را بوسیدند. بیت وَكَمْ مِنْ يَدٍ قَبْلَتْهَا عَنْ ضَرْوَرِهِوَكَانَ مُنَائِي قَطْعُهَا لَوْ أُمَكُنَّ یعنی: چه دستی را که من به حسب ضرورت بوسیدم و آرزوی من جدا کردن او بوده است، نعوذ بالله من انغمار عقولهم. خلاصه، اگر تمسک ایشان به نماز کردن ابی بکر است در مسجد زمان اشتداد حضرت

- ۱- بدین لفظ بیشتر در نزد علمای متأخر خصوصاً اصولیین و اهل کلام مشهور است چنانچه در قوانین الاصول: ۳۵۴ و ۳۸۴ به حضرت نبوی صلی الله علیه و آلهنسبت داده شده ولی از قدمای اهل سنت نیز نقل شده مانند نووی در مجموع ۱۰/۴۲، البته آنچه از عامه مشهور است «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ» می باشد. رجوع کنید به: سنن ابن ماجه ۲/۱۳۰۳ ح ۳۹۵۰، مواهب الجلیل ۳/۶۴، الصراط المستقیم ۱/۱۱۳ (در رد این حدیث)، نیز ۳/۱۲۵. ۱۲۶.
- ۲- اشاره به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مردم که الناس ثلاثه: فعالم ربانی، و متعلم علی سبیل نجاه و همج رعا اتباع کل ناعق... رجوع کنید به نهج البلاغه ۴/۳۵ (عبده) خطبه ۱۴۷.

در فضائل امیر مؤمنان علیه السلام از عامّه و خاصّه نظماً و نثراً

نبوی صلی الله علیه و آله این قول مخدوش است از آنکه عایشه محرّکه و مدعیه و مخبره بوده است ، و قول مدعی که جلب نفع خود را می خواهد غیر مقبول ، و اگر هم بر حسب اجماع و قبول عوام است نیز به دلیلهای واضح مردود است پس ولی امر و حاکم بر خلق و مطاع بر کل و خلیفه بلا- فصل و وصی بر حق ختمی مآب صلی الله علیه و آله و موصوف در کتاب الله وجود مبارک حضرت شاه ولایت علیه السلام است و منکرین آن جناب در این آیه کریمه شریک اند و هر یک مشرک « وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ » (۱). ونعم ما قیل : کَمْ بَیِّنَ مَنْ شَكَّ فِي عَقِيدَتِهِ وَبَيِّنَ مَنْ قَالَ إِنَّهُ اللَّهُ . پس می گوئیم : « عَلَيَّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ كَيْفَ مَا دَارَ » (۲) ، و حدیث « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ » (۳) اقوی دلیل بر خلافت آن بزرگوار . و هو المُنَادِي يَوْمَ بَدْرٍ وَأُحُدٍ مِنَ اللَّهِ الْقَوِيُّ : لَا سَيِّفَ إِلَّا دُوالْفَقَار لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ ، وَهُوَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، وَهُوَ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَى الْأَبْرَارِ وَنَقَمَتُهُ عَلَى الْفَجَّارِ ، وَهُوَ مَخْدُومٌ جَبْرِئِيلُ وَصَاحِبُ السَّطَلِ وَالْمِنْدِيلِ ، وَهُوَ أَمِيرُ التَّحْلِ وَخَاصِصُ النَّعْلِ ، لَا يُجِبُّهُ إِلَّا أَهْلُ الْهُدَى وَلَا يُبْغِضُهُ إِلَّا أَوْلَادُ الزَّنا . و بهتر از آیات قرائیه که کمال جلالت قدر حضرت شاه ولایت علیه السلامی فهماند علاوه از آنچه منظور اهل نظر و خبر است این آیه مبارکه است : « قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ » (۴) .

در فضائل امیر مؤمنان علیه السلام از عامّه و خاصّه نظماً و نثراً و گواه رسول اکرم صلی الله علیه و آله است بعد از خداوند عالم، حضرت امیر مؤمنان

۱- سجده : ۲۰ .

۲- مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام ، کوفی ۲/۵۳۰ ، الفصول المختاره : ۹۷ ، مناقب ابن شهر آشوب ۲/۲۶۰ .

۳- الهدایه : ۱۵۰ ۱۵۷ ، رسائل المرتضی ۴/۱۳۱ ، مصباح المتهجد : ۷۴۸ ، اشاره السبق : ۵۲ ، الغدير ۱/۸ و ما بعد آن به طرق مختلف .

۴- رعد : ۴۳ .

ص: ۱۱۷

علیه السلام است که در نزد وی علم کتاب است ، پس جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله به جهتی مرتبط به الوهیت است و جهتی رشته اش متصل به ولایت است و خداوند علی اعلی و شاه اولیاء علیه السلام و شاهدند بر صدق دعوی سید انبیاء و دیگر اغیار را جز غرض فاسد راه و گواهی نیست . خوش فرمود حکیم سنائی : گویند چه پیغمبر ما رفت ز دنیا میراث خلافت به فلان داد و به بهمان هرگز ملکی ملک به بیگانه نداده استرو دفتر شاهان جهان جمله تو برخوان با دختر و داماد بنی عم و دو فرزند میراث به بیگانه دهد هیچ مسلمان ! و این بیت هم منسوب به شیخ است که در دیوان وی دیده شده : سعدیا ! باکی مدار آخر چه می پرسی بگو نیست بعد از مصطفی مولای ما الا- علی و ابن ابی الحدید گفته است : عَجَباً لِقَوْمٍ أُخْرُوكَ وَكَعْبِكَ الْعَالِيُوْخَدَ سِوَاكَ اضْرَعْ أَسْفَلَ (۱) و أيضاً در قصیده لامیه اش گفته : وَقُلِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَى الْوَرَيْنَصِيّاً بِهِ نَطَقَ الْكِتَابُ الْمُنَزَّلُ وَخِلَافَهُ مَا إِنَّ لَهَا لَوْ لَمْ تَكُنْمُنْصُوصَةً عَنْ جِدِّ مَجْدِكَ مَعْدِل (۲) نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ خَتَمِ الْقُلُوبِ وَعَمَى الْأَبْصَارِ ! و [عجب است] از مثل ابن ابی الحدید که می گوید : حضرت امیر علیه السلام افضل اصحاب است من جميع الوجوه و من جميع الحیثیات لكن حکمتی در تقدیم شیخین است (۳) ! خلاصه صفات ثبوتیه آن بزرگوار مانند صفات سلبیه اش بسیار است و جواب صواب

۱- الروضه المختاره (شرح القصائد الهاشمیات والعلویات) : ۱۵۳ .

۲- الروضه المختاره (شرح القصائد الهاشمیات والعلویات) : ۱۵۲ .

۳- و متأسفانه در ابتدای شرحش می گوید : الحمد لله الذي قَدَّمَ المفضول على الفاضل !!

در شرح حال حضرت امیر علیه السلام از یوم ولادت و وفات و عمر شریف آن جناب

همان است که صدوق طاب ثراه در بغداد به خلیفه گفت و همه را ساکت نمود ، و ملخص آن از این قرار است : چنانکه خداوند شریک ندارد و یکی است و یکتای بی همتا ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلمدر سلسله مخلوقات بی مثل و نشان است و مرتبه ولایت و امامت هم در تلو این دو مرتبه است ، همانا وحدت مطلوب و مرضی است شرکت مقتضی نیست و این سه مرتبه در تلو یکدیگرند . پس هر کس در یکی از این مراتب به نحو صحیح موخّید است در دو مرتبه دیگر هم موخّید خواهد بود یعنی : محبّت امیر مؤمنان علیه السلام شریک بر نمی دارد . و عجب فرمود بهلول عاقل : لا إله إلا الله لقد رزق الله حبّ علی بن أبی طالب علیه السلام کُلّ ذی لب . و از منظومات بهلول است : برئت إلى الله من ظالمیة بطن النبی أبی القاسم وددتُ الهی بحبّ الوصی وحبّ النبی أبی فاطم وذلک حرز من النائبات ومن کُلّ متهم غاشم بهم أرّجى الفوز یوم المعاد وامن من نقمه الحاکم خلاصه همان دلیل و برهان که بر نبوّت پیغمبران و پیشوای ایشان اقامه می شود در امامت اوصیاء و خلفاء ایشان بعینها توان اقامه کرد . بلی ، در این اوراق در نبوّت خاصّه و امامت خاصّه جز اشاره اجمالی و اختصار قولی چاره نبود . غیر علی هیچ در اندیشه نیستجز اسدالله در این بیشه نیست

در شرح حال حضرت امیر علیه السلام از یوم ولادت و وفات و عمر شریف آن جناب خوب است به نحو ایجاز و اختصار از کنیه و اسم و لقب و مدّت عمر و مدفن شریف

أئمه طاهرين المعصومين اشاره شود و آن چه قطعيات از احاديث مرويه و اخبار صحيحه است برای تکميل شرح عرض دين آن جناب متعرض شويم . بدان که بر شيعيان اعتقاد به امامت امير مؤمنان عليه السلام بلا فصل لازم است . و آن بزرگوار مولدش در خانه کعبه است ، به روايت اصول کافی سی سال بعد از وقعه عام الفيل نزديک رکن يمانی به رخامه الحمراء از فاطمه بنت اسد متولد گرديد و در آن شبهه نيست ، و اين فضل و شرف اختصاص به ايشان دارد و بس ، كما قيل : وَمَوْلِدُ الْوَصِيِّ أَيْضاً فِي الْحَرَمِ كَعَبَةِ اللَّهِ الْعَلِيِّ ذِي الْكَرَمِ مِنْ بَعْدِ عَامِ الْفِيلِ فِي الْحِسَابِ عَشْرٌ وَعَشْرِينَ بِلَا اَرْتِيَابٍ وَفَاتُهُ بِالْهَجْرَةِ الْمَعْرُوفِهِامِ اَرْبَعِينَ قَبْرُهُ بِالْكُوفَةِ (۱) و آن وقت از عمر شريف سيد مختار نیز سی سال چند روزی گذشته بود . با مادرش فاطمه بنت اسد سه روز هم در خانه کعبه ماندند و از غذاهاي آسمانی هم خوردند ، بعد از سه روز از خانه خدا برآمدند و به زيارت سيد انبياء صلى الله عليه و آله وسلم مشرف شدند و چندی هم در کنف رسالت غنودند و از آن بزرگوار سيد مختار حضانت فرمودند و ايشان را به اسم آسمانی که مشتق از اسم حق شد موسوم کردند . چنانکه در حديث مشهور مذکور است که (۲) : ابو طالب پدر بزرگوارش قنடைه آن جناب را آورد در برابر کعبه و اين دو بيت خواند : يا رَبَّ لَيْلِ الْغَسَقِ الدَّجِيِّ (۳) وَالْقَمَرِ الْمُبْلَجِ (۴) الْمُضَىءِ بَيْنَ لَنَا مِنْ حُكْمِكَ الْمَرْضَى (۵) ماذا ترى [لی] فی اسم ذَا الصَّبِيِّ .

۱- اشعار از سيد حسين بن شمس حسینی است چنانچه بياضی در صراط المستقيم ۲/۲۱۵ نقل فرموده .

۲- رجوع شود به : الانوار العلويه والاسرار المرتضويه ، نقدی : ۳۲ ۳۳ ، فضائل ابن شاذان : ۵۶ ۵۷ .

۳- در انوار : الدجی ، در فضائل : يا رب رب الغسق الدجی .

۴- در انوار : المبتلج .

۵- در انوار : القضي .

ص: ۱۲۰

آنگاه شنیدند هاتفی فریاد کرد: **خُصِّصْتُمَا بِالْوَلَدِ الزَّكِيَّ الطَّاهِرِ الْمُتَّجِبِ (۱)** المرضی وَاِسْمُهُ **(۲)** مِنْ شَامِخٍ عَلِيٍّ اشْتَقَّ مِنَ الْعَلِيِّ پس معلوم شد که اسم مبارکش از آسمان نازل گردید. و در حدیث دیگر است: هاتفی فریاد کرد در خانه کعبه که فاطمه شنید: **سَمَّيْتُهُ عَلِيًّا، فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَهُوَ الْعَلِيُّ (۳)** . . . **(۴)** إِلَى آخِرِهِ . و پانصد لقب آن بزرگوار دارد که أحسن القاب وی أمير المؤمنين علیه السلام است که در روز غدیر جبرئیل امین از جانب حضرت احدیت این لقب را آورد که: **« سَلِّمُوا عَلَيَّ عَلِيٍّ بِأَمِيرِ (۴) الْمُؤْمِنِينَ »** **(۵)** . و أشرف کنای ایشان أبو تراب است که در مسجد زمانی که امیرمؤمنان علیه السلام خوابیده بودند بر روی خاک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: **« ای أبو تراب! برخیز (۶) »** . و حضرت امیر علیه السلامین کنیه را بسیار دوست داشت، و مانند رسول مختار صلی الله علیه و آله وسلم به روایت « کافی » شصت و سه سال از عمر شریفش گذشت و در سنه چهل از هجرت گذشته در ماه مبارک رمضان در شب بیست و یکم وفات فرمود و به درجه شهادت فایز گردید،

۱- در انوار: المطهر .

۲- در انوار: ان اسمہ . بنا بر روایت متن ، باید همزه «اسمه» قطع خوانده شود .

۳- در حدیث: کمال الدین: ۲۵۲ چنین آمده: وشققت له اسماً من أسمائی، فأنا العلی الاعلی وهو علی . . ، نیز کفایه الاثر: ۱۵۲ . در روایت امامی شیخ طوسی: ۷۰۷ چنین آمده: فلما اردت أن اخرج وولدی عی یدی هتف بی هاتف وقال: یا فاطمه! سمیه علیاً فأنا العلی الاعلی فانی خلقتہ من قدرتی . . واشتقت اسمہ من اسمی . .

۴- کذا، در روایات: «إمره» .

۵- الکافی ۱/۱۳۱، تلخیص الشافی ۲/۴۵، النکت الاعتقادیه: ۴۱، الارشاد ۱/۴۸، مناقب ابن شهر آشوب ۲/۲۵۲، بحار ۱۰۹/۲۰، الفضائل: ۱۳۳ .

۶- العمده ابن بطریق: ۲۵ ۲۶ بنقل از صحیح بخاری ۱/۹۲، عمده الطالب: ۵۹، الصراط المستقیم ۲/۵۷ .

ص: ۱۲۱

و در پشت کوفه بین زکوات بیض ۱ در همین محلی که مزور است به طریق تحقیق مدفون گردید (۱). و هو أول هاشمی ولده هاشم مرتین (۲). و هر یک از این فقرات را مشروحاً باید رجوع به کتب فضائل نمود. أبو الأسود دلی که از فصحاء و فضلاء طبقه اولی است از شعراء اسلام و از شیعیان خاص در مدح شاه ولایت علیه السلام گفته است: يَقُولُ الْأَزْدَلُونَ بَنُو قُشَيْرٍ طَوَالَ الدَّهْرِ لَا تَنْسَى عَلَيَّاهُ فَقُلْتُ لَهُمْ وَكَيْفَ يَجُوزُ تَرْكِيمُنَ الْأَعْمَالِ مَفْرُوضاً عَلَيَّاهُ أَحَبُّ مُحَمَّدًا حُبًّا شَدِيداً وَعَبَّاساً وَحَمَزَةً وَالْوَصِيَّاءُ أُحِبُّهُمْ لِحُبِّ اللَّهِ حُبِّيَّاجِي إِذَا بُعِثْتُ عَلَى هَوِيَّاهُ إِذَا اخْتَرْتُهُ مِنْذُ اسْتَدَارَ تَرَحُّا الْإِسْلَامَ لَمْ يَعْدَلْ سَوِيَّاهُ بَنَوُا عَمَّ النَّبِيِّ وَأَقْرَبُوهُ أَحَبُّ النَّاسِ كُلُّهُمْ إِلَيَّاهُ فَإِنْ يَكُ حُبُّهُمْ رُشْدًا أَصْبَهُو لَسْتُ بِمَخْطِيٍّ إِنْ كَانَ غَيًّا (۳)

۱- رجوع کنید به: کافی ۱/۴۵۶ ح ۵، کامل الزیارات: ۸۲، شرح اصول کافی، مازندرانی ۲۰۸/۷/۲۰۹، ارشاد شیخ مفید ۱/۹، از حسن اتفاق نگارنده در شبهای ضربت خوردن و شهادت امیر عرب و عجم و قسیم بهشت و دوزخ امیر مؤمنان علیه السلام به تعلیق این صفحات اشتغال دارم.

۲- عبارت مرحوم کلینی است در کافی ۱/۴۵۲ باب مولد امیرالمؤمنین علیه السلام، در شرح آن بنگرید: شرح اصول کافی، مازندرانی ۱۹۶/۷/۱۹۷، نیز: ارشاد شیخ مفید ۱/۶.

۳- امالی شریف مرتضی ۱/۲۱۳ فقط چهار بیت آنرا ذکر کرده، العمده، ابن بطریق: ۱۰.

در فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام از ذکور و اناث

در فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام از ذکور و اناث به روایت «ارشاد» (۱) اولاد امیرمؤمنان علیه السلام از ذکور و اناث بیست و هفت تن بودند، پنج تن از فاطمه زهرا علیها السلام و ما بقی از ازواج دیگرند، و افضل اولاد و اعقاب آن جناب امام حسن و امام حسین علیهما السلام می باشند، و سائرین بدین ترتیبند: محمد مکتی به ابوالقاسم، مادرش خوله حنفیه بنت جعفر بن قیس. و عمر و رقیه، مادرشان یکی است موسومه به أم حبیب دختر ربیعہ. عبدالله و جعفر و عثمان و حضرت عباس علیه السلام شهداء کربلاء، مادرشان یکی است معروفه به أم البنین، موسومه به فاطمه دختر حزام بن خالد بن دارم. و بنا بر قولی محمد اصغر و عبیدالله در کربلاء نیز شهید شدند، مادرشان بنت مسعود دارمیّه است. و یحیی مادرش اسماء بنت خثعمیه است. أم الحسن و رمله، مادرشان ام سعید بنت عروه بن مسعود ثقفی است. و نفیسه و زینب صغری و رقیه صغری و ام هانی و ام الکرام و ام جعفر و امامه و ام سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه رحمه الله علیهنّ از مادرهای مختلف هستند ۲.

۱- ارشاد ۱/۳۵۴ باب ذکر اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام و عدددهم و أسمائهم و مختصر من أخبارهم.

در بقیه حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام

و بعضی بیست و پنج نفر ذکر کرده اند و بعضی سی و پنج تن . عمر نسابه در « شافی » بیست و سه نفر ذکر گردیده است ، پانزده پسر و هشت دختر (۱) . و در « عوالم » از کتاب « قوت القلوب » ده زن برای آن جناب علیه السلام معین نموده و شرح حال هر یک به کتب انساب صحیحه راجع است (۲) .

[در بقیه حدیث عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام] قوله : « ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي ثم أنت يا مولاي ! فقال عليه السلام : « و من بعدى الحسن ابني ، فكيف الناس بالخلف من بعده ؟ » . قال : فقلت : فكيف ذلك يا مولاي ؟ قال عليه السلام : « إنه لا يرى شخصه ولا يحل بذكر اسمه حتى يخرج فيملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً » . قال : فقلت : أقررت ، وأقول : إن وليهم ولي الله وعدوهم عدو الله وطاعتهم طاعة الله ومعصيتهم معصية الله . يعني : حضرت عبدالعظیم بعد از اقرار به نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و اعتراف به امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ، یک یک از ائمه طاهرین علیهم السلام را تا حضرت امام علی النقی علیه السلام اذعان کرده و تصریح به اسامی شریفه ایشان نمود و عرض کرد اجداد مکرمین

- ۱- ابن عنبه در عمده الطالب : ۶۳ بنقل از شیخ الشرف عیدلی اولاد امیرمؤمنان علیه السلام را نوزده تن دانسته که شش نفر در حیات حضرت وفات کردند و از سیزده تن باقیمانده ، شش نفر در کربلا شهید شدند ، سپس می گوید : پنج نفر از اولاد ذکور امیر مؤمنان علیه السلام دارای نسل بودند : حسن ، حسین علیهما السلام ، محمد بن حنفیه ، عباس شهید کربلا و عمر اطرف .
- ۲- و بدان افضل اولاد امیرمؤمنان علیه الصلاه والسلام من الله الملك المّان بعد از امامین همایین ، حضرت ابوالفضل شهید یوم الطف و محمد بن حنفیه علیهما و علی أخویهما سلام الله می باشند . (حاشیه مؤلف رحمه الله علیه) .

در شرح احوال ابامحمد امام حسن مجتبی علیه السلام است

شما ائمه من اند والاین امام زمان من که مفترض الطاعه و لازم الاتباع است شما هستید . پس آن بزرگوار به حضرت عبدالعظیم آموخت که بعد از من ، امام تو فرزندم حضرت حسن عسکری علیه السلام است ، پس چگونه خواهد بود حال مردمان در آن زمان با فرزند خلفم که بعد از حضرت عسکری علیه السلام است و از صلب اوست . عرض کردم : چگونه خواهد ای آقای من ؟ فرمود : «شخص وی دیده نمی شود و بردن اسمش هم حلال نیست تا وقتی ظاهر شود ، پس زمین را از قسط و عدل پر می کند وقتی که از ظلم و جور پر شده باشد» . پس حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمودند : عرض کردم : من اقرار می کنم و می گویم دوست ائمه هدی دوست خداست ، و دشمن ایشان نیز دشمن خدا ، و اطاعت امر ایشان اطاعت امر حق است ، و نافرمانی ایشان نافرمانی امر پروردگار است .

در شرح احوال ابامحمد امام حسن مجتبی علیه السلام استایضاً خوب است پس از شرح حال حضرت ولایت مآب علیه السلام خوانندگان را به اصول حامدت حضرت امام حسن علیه السلام و ائمه دین آگاه و بینا نمایم . حضرت امام حسن علیه السلام فرزند ارشد اکبر امیرمؤمنان علیه السلام و امام دوم شیعیان اثنی عشریه است ، و اسم سامی آن بزرگوار نیز به تعیین پروردگار شد . و در حدیث است : « حسن اسم درختی است در بهشت یا معنی اسم شُبْر فرزند هارون برادر موسی علیهماالسلام است (۱) ، و کنیه شریف آن جناب ابا محمد ، و لقب شریف آن جناب

۱- مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام ، کوفی ۲/۲۵۴ ش ۷۲۰ ، موارد الضمآن ، ابن حبان : ۵۵۱ باب فضائل الحسن والحسین علیهماالسلام ش ۲۲۲۷ ، الهدایه الکبری : ۱۸۳ و ۲۰۱ ، الصراط المستقیم ۱/۲۰۸ . البته به روایتی که تصریح کرده باشد حسن نام درختی در بهشت است برخورد نکردم ، در باره تسمیه امام حسن و امام حسین علیهماالسلام تحقیق تاریخی روایی جامعی توسط مرحوم شیخ باقر شریف قرشی صورت گرفته که قابل ملاحظه است . رجوع کنید به : کتاب حیاه الامام الحسین علیه السلام ۱/۳۰ و ما بعد آن .

در نیامه محمد بن حنفیه به کنار قبر حضرت امام حسن علیه السلام

مجتبی و زکی . و تولدش بعد از دو سال یا سه سال از هجرت در مدینه طیبه در شب نیمه رمضان بود ، و از سن مبارکش چهل و هفت سال گذشت ، هفت سال با جدّ والا تبارش بود و سی و هفت سال با پدر بزرگوارش ، و ده سال دیگر زیست فرمودند و بعضی از آن ده سال را خلافت کرد به نحوی که در کتب فضایل و مناقب ایشان مکتوب و مضبوط است . و در روز بیست و هشتم ماه صفر به روایت مشهور شهید شد از زهری که جعه (۱) بنت اشعث زوجه اش به وی خورانید و داغ بر دل برادران و فرزندان و دوستان خود گذاشت و دنیا را برای اهلش گذارد و به اعلی درجه علّین خرامید . و نجاشی شاعر در شعر خود خطاب به جعه ملعونه کرده و عجب گفته است : جُعده بکّیه وَلَا تَشْأَمِیْعِد (۲) الْبُکَاءِ الْمَعُولِ الثَّاکِلِ لَمْ یَسْبِلِ الشَّعْر (۳) علی مثلهفی الأرض من حافٍ وَلَا ناعِلٍ (۴) و مدفنش در بقیع غرقه در جوار مادرش صدیقه طاهره علیها السلام است .

در نیامه محمد بن حنفیه به کنار قبر حضرت امام حسن علیه السلام به روایت علی بن حسین مسعودی که از علماء امامیه است در « مروج الذهب » (۵) فرمود : محمد بن الحنفیه به کنار قبر حضرت امام حسن علیه السلام ایستاد و این کلمات فصیحه مفعجه را خواند :

- ۱- جعه بنت اشعث ، مادرش ام فروه خواهر ابو بکر بن ابی قحافه است . (حاشیه مؤلف رحمه الله علیه) .
- ۲- در چاپ سنگی : جعد .
- ۳- در الغدیر : الستر .
- ۴- الغدیر ۱۱/۹ ، مروج الذهب ۲/۵۰ ، با اختلافاتی در تاریخ مدینه دمشق ، ابن عساکر ۱۳/۲۸۴ نیز نقل شده است .
- ۵- مروج الذهب ۲/۴۲۸ (دار صادر) سیره الامام الحسن علیه السلام ، جواهر المطالب ۲/۲۰۲ .

ص: ۱۲۶

لئن عزّت حیاتک ولقد هدّت وفاتک ، وَلَنِعْمَ الرُّوحُ رُوحٌ تَضَمَّنَهَا کَفْنُکَ ، وَلَنِعْمَ الْکَفْنُ کَفْنٌ تَضَمَّنَهُ بَدْنُکَ (۱) ، وَکَيْفَ لَا یَکُونُ هَذَا وَأَنْتَ عَقِبُهُ الْهَدَى وَحَلِيفُ أَهْلِ التَّقْوَى وَخَامِئُ أَصْحَابِ الْکِسَاءِ ، غَدَّتْکَ بِالتَّقْوَى أَكْفُ الْحَقِّ وَارْضَ عَتَکَ نَدَى الْإِيْمَانِ وَرُئِیتَ فِی حَجَرِ الْإِسْلَامِ ، فَطَبَّ حَيًّا وَمِيتًا وَإِنْ کَانَ أَنْفُسُنَا غَیْرَ سَیِّئَةٍ بِفِرَاقِکَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ رَحِمَکَ اللَّهُ ! وَتَمَثَّلَ وَیَقُولُ : ءَادَهُنَّ رَأْسَى أُمِّ أَطِيبُ مَحَاسِنِیَوْحَدَّکَ مَعْفُورٌ وَأَنْتَ سَلِيبٌ وَدَر کتاب « بحار » (۲) این شعر و اشعار دیگر از حضرت امام حسین علیه السلام مذکور است (۳) ، لیکن در این مورد به نحو تمثیل از محمد بن حنفیه منقول شده است . و فارسی نیاحه محمد بن حنفیه از این قرار است : اگر چه زندگانی تو عزیز بود لیکن مرگ او را ویران کرد چه خوب جانی است آن جانی که کفن تو او را فرا گیرد ، چه خوب کفنی است آن کفنی که بدن شریف تو را در بر گیرد ، و چگونه چنین نباشد و تو عقبه هدایت ، و ملازم تقوی و پنجمین اصحاب کساء بودی ، و دستهای حق تو را به پرهیزکاری غذا داده اند ، و تو را به پستان ایمان شیر داده ، و در دامن اسلام تربیت یافته ای ، و تو در زندگی و بعد از آن نیکی و پاکی داشتی و داری اگر چه جانهای ما بعد از تو سخی نیست یعنی : بیرون نمی آید ای ابا محمد ! خدا تو را رحمت کند پس چگونه روغن به سر بمالم و محاسن خود را خوشبو کنم و سرت بر خاک است و بدنت سپرده و افتاده بر آن . و به روایت سابق الذکر شانزده نفر اولاد از ذکور و اناث یا پانزده نفر داشتند و آن جناب ازواج کثیره داشت و عقب وی از دو تن ماند : یکی زید که جدّ حضرت عبدالعظیم علیه السلام است ، و دیگری حسن مثنی به نحوی که سابقاً مذکور شد . و از اشعار حضرت امام حسن علیه السلام است در وقتی که جوانهای قریش در حضور معاویه

۱- .در جواهر المطالب : وَلَنِعْمَ الْجَسَدُ جَسَدٌ تَضَمَّنَهُ کَفْنُکَ ، وَلَنِعْمَ الْکَفْنُ کَفْنٌ تَضَمَّنَهُ لِحَدَّکَ .

۲- .بحارالانوار ۴۴/۱۶۰ ح ۲۹ .

۳- .نیز در مناقب ابن شهر آشوب ۴/۴۵ .

ص: ۱۲۷

فخریه می کردند و آن جناب ساکت بود . پس معاویه گفت : یا حسن ! والله ! ما انت بکلیل اللسان ولا بمأشوب (۱) الحسب فلم (۲) لا تذکر فخرکم و قدیمکم ؟ پس آن جناب فرمود : فیم الکلام وقد سبقت مبرزات بق الجواد من المدی المتباعد نحن الذين اذا القروم تخاطروا طینا علی رعم العیدو الحاسد (۳) و از بیانات فصیحہ ایشان است : الحق ابلج ما تخیل (۴) سیلها الحق یعرفه ذووا الالباب (۵) و از فرمایشات آن بزرگوار است : و کثیره من خسیس الخبز تشبعنیو شربه من قراح الماء تسقینی و طمره من رقیق الثوب تسترنیجیاً فان متت تکفینی لتکفینی (۶) و ایضاً فرمودند : نحن اناس نوالنا خضلیر تع فیہ الرجاء (۷) والامل تجود قبل السؤال أنفسنا خوفاً علی ماء وجه من یسل لو علم البحر فضل نائلنا لغاص (۸) من بعد فیضه خجل (۹) و بعضی نقل کرده اند (۱۰) : فرزدق شاعر این سه بیت را نوشت و برای حضرت امام

- ۱- . در چاپ سنگی : شوب .
- ۲- . در چاپ سنگی : فألا . البته اگر « أفلا » باشد صحیح است .
- ۳- . قضیه را اربلی از کشف الغمه ۲/۱۷۴ نقل کرده است .
- ۴- . در عدد قویه : یحیل ، که مناسبتر بنظر می رسد .
- ۵- . کشف الغمه ۲/۱۹۷ .
- ۶- . مناقب آل ابی طالب علیه السلام ، ابن شهر آشوب ۳/۱۸۱ ، بحار ۴۵/۳۴۱ .
- ۷- . در چاپ سنگی : الرجال .
- ۸- . در مناقب : لغاض .
- ۹- . مناقب ابن شهر آشوب ۳/۱۸۲ ، بحار ۴۳/۳۴۱ .
- ۱۰- . این ابیات در تاریخ مدینه دمشق ۱۷/۲۵۵ به دعبل خزاعی در نامه اش به عبدالله بن طاهر نسبت داده شده و در دیوان دعبل : ۲۶۷ ثبت شده است ، در همان تاریخ ۵۶/۴۶۴ اشعار به انشاء ابوتمام طائی نقل شده است .

در طریقه زهد حضرت امام حسن علیه السلام است

حسن علیه السلام فرستاد: ما ذا أقول إذا سُئِلْتُ وقيل ليما ذا أصبت من الجواد المفضل إن قلت أعطاني كذبت وإن أفلج الجواد بماله لم يجمل (۱) فاختَرْتُ لِنَفْسِكَ ما بدا لك إني لا بدّ مُخبرهم وإن لم أسأل يعني: چه بگویم در جواب مردم اگر بگویند از آن بزرگوار چه نفع برده ای؟ اگر بگویم به من عطا کرده ای دروغ گفته ام و اگر بگویم بخل کرده ای خوب نیست، خودت اختیار کن که من ناچار باید خبر دهم اگر سؤال هم نکنند. پس حضرت امام حسن علیه السلام هزار دینار برای او فرستاد و این دو شعر را در جواب او مرقوم فرمود: عاجلتنا فأتاك عاجلٌ برّناقلاً (۲) فإن امهلتنا لم نَقْلِلْ وَخُذِ الْقَلِيلَ كَأَنَّكَ لَمْ تَسْأَلِ ۳ حَتَّى يَكُونَ كَأَنَّا لَمْ نَفْعَلِ (۳) یعنی: تعجیل کردی پس احسان عاجل ما به تو رسید و اگر مهلت می دادی بیشتر می دادیم، بگیر این قلیل را گویا تو سؤال نکردی و ما هم ندادیم.

در طریقه زهد حضرت امام حسن علیه السلام استو این بنده در خاتمه شرح حال حضرت امام حسن علیه السلام به نظر آوردم طریقه زهد آن بزرگوار را پس از آن چه منظور آمد بنگارم در این اوراق خوانندگان را نصیحتی است:

- ۱- در چاپ سنگی: يحمل .
- ۲- در چاپ سنگی: قللاً .
- ۳- تاریخ مدینه دمشق ۴۹/۱۴۱ و ۲۹/۲۲۳، تاریخ بغداد ۸/۳۸۰.

در شرح احوال ابا عبدالله حضرت امام حسین علیه السلام است

وكان الحسن عليه السلام اذا ذكر الموت بكى واذا ذكر القبر بكى واذا ذكر البعث والنشور بكى واذا ذكر الممتر على الصراط بكى و اذا ذكر العرض على الله بكى وشهق شهقه يغشى عليه منها ، وكان اذا قام على صلاته ترتعد فرائضه بين يدي ربه عز وجل ، وكان اذا ذكر الجنة والنار اضطرَب اضطرَب السليم وسأل الله الجنة ويعوذ به من النار ، وكان لا يقرأ من كتاب الله عز وجل « يا أيها الذين آمنوا » إلا قال : لبيك اللهم لبيك ! ولم ير شيئا من احواله الا ذكر الله ، وكان أصدق الناس لهجته ، وأفصحهم منطقاً ، وحج عشرين حجة ماشياً ، ويساق معه المحاميل والرحال ، وكان الحسن عليه السلام حسن البدن دقيق المسربته كث اللحية ذا وفرة أدعج العينين سائل الخدين عظيم المنكبين ما كان طويلاً ولا قصيراً وأشبه الناس برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم (۱). و در بعضی از کتب معتبره مرثیه از حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در مصیبت آن سید و خلاصه ناس دیده ام بعضی از آن را می نویسد : مات الامام ومات العلم والكرمو صارت الشمس يحكى نورها الظلم بكى الخليل وموسى والمسيح معاً والعرش أبكاك والكرسى والحرم اليوم مات علي ثم فاطمه وأحمد الطهر والمعروف مُنعدِم اليوم مات عقیل ثم حمزه والطيار جعفر والاسلام منخرم يا عين! ابكى على المسموم حين ثولدى البقيع ودمعى بعده سيجم يا عين! ابكى الامام ابن الامام أخا الامام وأهل الحج والحرم طابت نفوس الذى عادوك يا حسن! وأهل بيتك بعدك زادهم همم صلوات الله عليه وعلى جده وأبيه وامه وأخيه ، رزقنا الله زيارتهم والبكاء عليهم !

[در شرح احوال ابا عبدالله حضرت امام حسین علیه السلام است] و امام حضرت امام حسین علیه السلام فرزند فرخنده شاه ولایت علیه السلام و امام سوم شیعیان است ،

۱- .امالی شیخ صدوق : ۲۴۴ ، بحار ۴۳/۳۳۱ ، الانوار البهیه ، قمی : ۸۷ ، مستدرک سفینه البحار ۲/۳۰۴ .

ص: ۱۳۰

دم الهی

در معنی «ثار الله» و فقرات مفیده دیگر

و کنیه آن بزرگوار ابو عبدالله، و لقب مبارکش التابع لمرضات الله و الدلیل علی ذات الله است، و القاب دیگر هم دارد، و اسم شریف آن مظلوم شهید حسین است (۱) به نام شبیر یا (۲) درختی که در بهشت است. و از القاب خاصه آن جناب «ثار الله» است که در زیارات زائرین می خوانند، و احدی از شهداء بزرگ و بحر بدین لقب مفتخر نشد. و چون این بنده شرمنده از کلاب عاویه خدام آستان سید مظلومان خود را می داند در این مقام مناسب آن است قدری ابسط و اطول از سائرین ائمه دین علیهم السلام اطاله لسان کند و معنی «ثار الله» را توضیح و تبیین نماید.

دم الهیدر معنی «ثار الله» و فقرات مفیده دیگر بدان مرحوم مجلسی طاب ثراه در کتاب «مزار» (۳) در فقره زیارت «إِنَّكَ ثَارُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ مِنَ الدَّمِ الَّذِي لَا يَدْرُكُ ثَارَهُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا بِأَوَّلِيَّائِكَ» فرموده است: ثائر به همزه خون است، و معنی دیگر آن طلب خون کردن، و در کتب لغوین مهموزاً مضبوط است. اما در نسخ زیارات بدون همزه خوانده می شود، و می گویند: ثار مخفف ثائر است، و در اصل (ثأر) بوده است. پس معنی این فقره آن است که: تو ای فرزند پیغمبر! خون خدائی یا آن که خون خواه تو خداست یا آن که در رجعت به امر خدا خون خودت را می خواهی.

- ۱- امالی شیخ صدوق: ۲۴۴، بحار ۴۳/۳۳۱، الانوار البهیة، قمی: ۸۷، مستدرک سفینه الحبار ۲/۳۰۴. در باره کیفیت تسمیه حضرت به حسین و اقوال دیگر مؤرخان به حیاة الامام الحسین علیه السلام، قرشی ۱/۳۰ رجوع شود.
- ۲- در چاپ سنگی: با.
- ۳- مراد مزار بحار است. رجوع کنید به: بحار الانوار ۹۸/۱۴۸.

ص: ۱۳۱

و حضرت قائم عجل الله فرجه که ظاهر می شود ولی دم آن بزرگوار است و به امر آن سید سعید شهید ، طلب دم می نماید و می فرماید : « نَحْنُ أَهْلُ الدَّمِ طُلَّابُ الثَّرَةِ » (۱) یعنی : ما اهل خون آن بزرگواریم و طلب خون می نمائیم . و این بیان اشاره است به فقره « لَا يُدْرِكُ ثَارَهُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا بِأُولِيائِكَ » . و أيضاً وارد است : « وَبِكُمْ يُدْرِكُ اللَّهُ ثَرَهُ كُلِّ مُؤْمِنٍ » (۲) . و صاحب « مجمع البحرين » ۳ در لغت (ثار) بیان امام عصر صلوات الله علیه را با این فقره (ثره) به ثاء مثلثه نوشته است ، و آن را به معنی خون دانسته است ، و ثره به این معنی قلیل الاستعمال است بلکه به معنی ثروه وجده آمده است ، و گویا در هر دو مورد « ثره » به تاء دو نقطه که جمع آن ترات است بر وزن عده وعدات خوانده شود انسب باشد ، و آن چه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در خطبه اش در شهر کوفه فرمود : « أَنَا ابْنُ الْمَقْتُولِ مِنْ غَيْرِ ذَحْلٍ وَلَا تَرَاتٍ » ۴ اقوی شاهدهی است . و « ذحل » به ذال وحاء به معنی ثار است و کلمه ثره مشتق از وَتَرَ يَتَرُ می باشد و مصدر آن وتر است ، و در فقره زیارت است : « السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ وَالْوَتَرَ الْمُؤْتور » . و در فقره دعاء امام علیه السلام عرض می کند : اللَّهُمَّ اطْلُبْ بِذَخْلِهِمْ وَوَتَرِهِمْ وَدِمَائِهِمْ ، و « موتور » کسی است کشته شود و خونس را نخواستند ، و بعضی موتور را تأکید از برای وتر گرفته اند . خلاصه ، اگر « ثار » به اصطلاح لغویین ثائر باشد معنی آن از این قرار است که : آن

۱- مجمع البحرين ۱/۳۰۵ ماده (ثار) .

۲- عوالم العلوم : ۱۷/۳۸۱ (حیاه امام حسین علیه السلام) بدین عبارت : « انا ابن المذبوح بشط الفرات من غير ذحل ولا تراث ، انا ابن من انتهك حریمه و سلب نعیمه . . » نیز رجوع کنید به : لواعج الاشجان : ۲۰۲ ، قریب بدین عبارت از فاطمه صغری پس از بازگشت از کربلا نیز نقل شده که « اُن ولده ذبحوا بشط الفرات بغیر ذحل ولا تراث » ، رجوع کنید به : بحار الانوار ۴۵/۱۱۰ .

ص: ۱۳۲

جناب علیه السلام به امر پروردگار خون خود را می‌خواهد در زمان رجعت که یوم القصاص است. و مرسوم و معمول این است سلطان عادل چون خواهد احقاق حق نماید احتراماً و اجلاً ظالم را به نزد مظلوم و قاتل را نزد مقتول فرستد و بدست وی دهد تا هر آن چه می‌خواهد بنماید و قصاص کند و اگر خونخواه خداوند است بنا بر معنی سابق ناچار به دست اولیاء حق باز قصاص می‌شود، و ولی خاص خدا امام عصر علیه السلام است که در زمان رجعت حق هفتاد هزار نفر از ذراری قاتلین آن بزرگوار را می‌کشد، باز این معنی راجع به معنی اول است. اما برای آن که آن سید مظلوم خوانخواهی نداشت و موتور بود برای شرافت و افتخار این نسبت، مناسب تر آن است خداوند خونخواه بوده باشد اگر چه در تمام موارد ولی دم از روی حقیقت حق است، و منتقم حقیقی اوست و آیه کریمه «مَنْ قُتِلَ مُظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَاناً فَلَا يُشْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً» (۱) در حق جناب سید الشهداء علیه السلام مؤول است که کمال ظلم بر آن جناب وارد آمد و ولی دم آن بزرگوار در زمان رجعت سلطنت حق ای است که با کمال نصرت و تأیید انتقام خواهد کشید، پس مقتول مظلوم در راه خدا جناب سید الشهداء علیه السلام است، و ولی دم منصور با سلطنت و استیلاء امام عصر صلوات الله علیه است. و در حدیث زیارت عاشورا مرویست: اگر می‌خواهید به یکدیگر تعزیه گوئید به این طریق شایسته است: «أَعْظَمَ (۲) اللَّهُ أَجْرَنَا بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَعَلَنَا وَائِيَاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بِثَارِهِ مَعَ وَلِيِّهِ الْأَمَامِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» (۳).

۱- اسراء: ۳۳.

۲- در مصباح: أعظم. نگارنده در اکثر موارد نقل شده در واژه (عظم) و «أَعْظَمَ» به صیغه باب افعال دیده است نه آنچه به تشدید (عَظَّمَ) از باب تفعیل مشهور می‌باشد.

۳- مصباح المتعجد: ۷۷۲ ح ۸۴۶، وسائل الشیعه ۱۴/۵۰۹ ح ۱۹۷۰۹.

ص: ۱۳۳

در معنی «قتل صبر» است

در معنی «قتل صبر» استو بدان اشدّ قتلات قتل صبر است ، و معنی قتل صبر آن است انسان یا حیوانی را در محلی حبس نمایند و آن قدر از آهن و چوب و سنگ و چیزهای دیگر بر او بزنند تا بمیرد ، و حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم این قتل را نهی فرمود (۱). و در حدیث است : انّ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لم یقتل رجلاً - صبراً (۲). و جناب سید مظلومان را بدین گونه به درجه شهادت رسانیدند . و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود : «أنا ابن من قُتِلَ صبراً وكفى بذلك فخراً» (۳). پس یک جهت در مظلومیت آن بزرگوار کشته شدن بدین گونه است ، و از این جهت در زیارت آن بزرگوار خوانده می شود : وأشهد أنك قتل الله وابن قتيله ، یعنی : شهادت می دهم تو کشته در راه خدائی و پسر آن که در راه خدا کشته شد پس کسی که در راه خدا این قسم کشته شود باید جزاء و بهاء او خدا باشد ، و اگر خوانخواهی نداشته باشد أيضاً ظلمی است علی حده ، باید خداوند خونخواهی فرماید . و این بیت از مرحوم وصال در حین تحریر به خاطر آوردم : ای فدا گشته که جانها به فدای تو بودای شهیدی که خدای تو بهای تو بود و در حدیث قدسی است : «الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أُجْزَى بِهِ» (۴) ، یک معنی این حدیث شریف آن

- ۱- منتهی المطلب (چاپ سنگی) ۲/۹۲۷ ، تذکره الفقهاء ۹/۱۵۷ ، مسالك الافهام ۳/۴۲ ، از منابع اهل سنت رجوع کنید به : المحلي ۱۰/۳۷۶ ، مسند أحمد ۵/۴۲۲ .
- ۲- مگر عقبه بن ابی معیط لعنه الله که در منابع پیشین به آن اشاره شده . نیز رجوع کنید به : ریاض المسائل ۷/۵۳۷ ، جواهر الکلام ۲۱/۱۳۱ . و شیوه امیر مؤمنان علیه السلام نیز همچنان بود و هنگامی که اسیری در روز صفین خدمت حضرت آوردند فرمود : «لا اقتلك صبراً ، إني اخاف الله رب العالمين» ، رجوع کنید به : الخلاف ، شیخ طوسی ۵/۳۴۱ مسأله ۶ .
- ۳- احتجاج طبرسی ۲/۳۲ ، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۶۱ ، بحار الانوار ۴۵/۱۱۳ .
- ۴- کافی ۴/۶۳ ح ۶ ، الجامع للشرایع : ۱۶۲ ، من لا يحضره الفقيه ۲/۴۴ ح ۱۹۸ ، تذکره الفقهاء ۶/۱۸۸ .

در وجوه مظلومیت جناب سیدالشهداء علیه السلام

است: روزه مخصوص من است و من خود جزاء روزه دارم در صورتی که جزاء روزه دار حضرت پروردگار باشد سزاوار است سزا و جزاء این بزرگوار در تحمیل این بلاهای عظیمه خداوند متعال بوده باشد، و به ذات اقدس خویش در مقام خونخواهی برآید و احدی از اولیاء خود را خونخواه وی نداند و نخواند و شاعری این رباعی را خوش گفته است: با درد بساز چون دواى تو منمبر کس منگر که آشنای تو منم چون کشته شدی بر سر کوی عشقمشکرانه بده که خون بهای تو منم پس عرض می کنم: در فقره دعاء صحیفه سجادیه است که حضرت علی بن الحسین علیه السلامی فرماید: «إِلَهِي! اَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِنْ مَظْلُومٍ قَدْ ظَلِمَ بِحَضْرَتِي فَلَمْ أَنْصُرْهُ» (۱) یعنی: ای خدای من! به سوی تو معذرت می خواهم از مظلومی که به حضور من ظلم کرده شود و من او را یاری نکنم. هان هان! چگونه می شود خداوند عادل که سلطان قاهر و منتقم حقیقی است در دار دنیا از خون این مظلوم مقتول مذبح بگذرد و خود متولی و متصدی قصاص و انتقام نشود. و در حدیث است: «اگر اهل آسمانها و زمینها شریک در خون مرد مسلمانی شوند خداوند همه ایشان را به روهای ایشان به آتش می اندازد» (۲).

در وجوه مظلومیت جناب سیدالشهداء علیه السلامو در حین تحریر برای اشتداد و حزن خوانندگان و اشتعال اندوه شیعیان ده وجه برای

۱- الصحیفه السجادیه الکامله: ۱۸۸ دعای ۳۸.

۲- روضه الواعظین: ۴۶۱، بحار ۱۰۴/۳۸۲ ح ۷۰، مستدرک الوسائل ۱۸/۲۱۲ ح ۲۲۵۳۱، قریب به آن در ثواب الاعمال: ۲۷۹.

ص: ۱۳۵

در دفاع آن جناب قبل از ظهر و جهاد بعد از ظهر بر حسب فرموده حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم

مظلومیت سید مظلومان ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء بخاطر آوردم: اول: همان قتل صبر است که حضرت باقر علیه السلام فرمودند: قُتِلَ حِیدَى الْحَسَنِ بِالسَّيْفِ وَالْحَسْبِ وَالْحِجَارَةِ وَالْعَصَا، وَبَعْدَ ذَلِكَ... إِلَى آخِرِهِ (۱). و نمی دانم حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «وَكَفَى بِذَلِكَ فَخْرًا» برای این بود که فرزند آن بزرگوار است یا برای آن که پدر بزرگوارش را بدین گونه شهید کردند یا آن که فخر برای آن سید مظلوم شهید بود که بدین گونه به عزّ شهادت فائز گردید. پس باید گفت هر کس در راه خدا به صعب ترین کشتنها کشته شود او را فخری دیگر است و اجری زیاده تر، و این قسم قتل برای هیچ یک از انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام میسر نشد. بلی حضرت یحیی علیه السلام مظلوم بود و مقتول شد از روی ظلم و عدوان، اما بدین گونه نبوده است، و کسی مانند مظلومی وی نشنیده است، بلی: عشق تو منسوخ کرد ذکر اوائل مصیبه الحسین أعظم المصائب

در دفاع آن جناب قبل از ظهر و جهاد بعد از ظهر بر حسب فرموده حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم دوم: در جهاد، علماء اعلام فرموده اند: مجاهدین و مقاتلین پیش از ظهر شروع به جهاد و قتال نمایند، بلکه وقت عصر ممدوح است تا آن که مقاتله طول نکشد و مستأصل نشوند، و شب حائل شود بین ایشان. و اهل کوفه به امر عمر بن سعد قدرقلیلی از روز عاشوراء که گذشت توجّه به خیام مهر احتشام نمودند و در حمله اولیه پنجاه نفر از اصحاب و یاران آن بزرگوار را شهید کردند و بر سوزش و حرّقه قلوب عیالات محمّديه و بنات مرتضویه افزودند، و بر این عمل شنيع

۱- در روایتی از امام باقر علیه السلام مروی در کافی ۶/۴۵۲ ح ۹ چنین آمده: «قتل الحسین بن علی علیهما السلام علیه جبه خز و کناء فوجدوا فیها ثلاثه و ستین من بین ضربه بالسيف و طعنه بالرمح أو رمیه بالسهم».

ص: ۱۳۶

کبائر کثیره عدیده مرتکب شدند که اعظم آنها خوف و وحشت نسوان و قتل مشایخ و جوانان از ایشان بود . پس بنگر چگونه آن بزرگوار مقهور و محصور آن فقره لثام گردید و در مقام دفاع و طرد ایشان برآمد و حمایت از عترت نبویه فرمود ، و از ایشان منفک نگشت تا آن که حق جهاد را بعد از اداء فریضه ظهر مقرر داشت از آن که خواست تمام مستحبات جهاد را بجا آورده باشد . پس عرض می کنم : از ابتداء روز عاشوراء که ابن سعد با تیراندازان حمله آوردند به سوی خیام سید انام ، بنای آن بزرگوار بر دفاع بود ، و هنوز به مبارزت اقدام ننموده بودند و می فرمود : « من کراحت دارم ابتدا به قتال نمایم » . و صاحب « مناقب » (۱) و ابن اثیر فرموده اند : اول قتیل از مبارزین حر بن یزید ریاحی بود چنانکه خدمت آن بزرگوار عرض کرد : فَأَذِنَ لِي لِأَكُونَ أَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ وَأَوَّلَ مَنْ يُصَافِحُ حَيْدَكَ غَدًا . و قبل از شهادت حر بن یزید از عبارتی که در « بحار الأنوار » (۲) نقل شده معلوم می شود پنجاه نفر در رمیه و حمله اولی کشته شدند ، و آن عبارت را می نویسم : قِيلَ : فَلَمَّا رَمَوْهُمْ قَلَّ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقُتِلَ فِي هَذِهِ الْحَمْلَةِ خَمْسُونَ رَجُلًا . و سید طاب ثراه در « لهوف » (۳) فرمود : جناب سید الشهداء به اصحاب اطياب فرمود : « قُومُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ » فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمْلَةً وَحَمْلَةً حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةٌ . و آن چه در « بحار الانوار » (۴) است ایضاً می نویسم تا زمان دفاع و جهاد مقتولین از

۱- بحارالانوار ۴۵/۱۳ بنقل از محمد بن ابی طالب و صاحب مناقب و ابن اثیر در کامل .

۲- بحارالانوار ۴۵/۱۳ .

۳- لهوف : ۶۰ (با ترجمه فارسی صفحه ۱۲۶) .

۴- بحارالانوار ۴۵/۲۰ ، العوالم : ۲۶۴ .

ص: ۱۳۷

در ترجمه حدیثی که بسیار موجب قلب مؤمن است وجهات مظلومیت آن جناب

شهداء و فزع و وحشت آل طه و یاسین معلوم شود: فدعا عمر بن سعد بالحصین بن نمیر فی خمس مائه من الرماه فاقتتلوا حتی دنا الحسین علیه السلام وأصحابه فرشفوهم بالنبل فلم یلبثوا أن عقروا خیولهم وقاتلوهم حتی انتصف النهار واشتد القتال ولم یقدروا أن یأثوهم إلا من جانب واحد لاجتماع أبتیتهم وتقارب بعضهها من بعض، فأرسل عمر بن سعد الرجال لیقتلوا عن یمانهم وشمائلهم لیحیطوا بهم، أخذ الثلاثة والأربعه من أصحاب الحسین علیه السلام یتخللون فیشدون علی الرجل یرض وینهب فیرمونه عن قریب فیضربوه فیقتلونه، فقال ابن سعد: أخرجوها بالنار! فأضرموها فیها، فقال الحسین علیه السلام: «دعوهم یحرقونها فإنهم إذا فعلوا ذلك لم یجوزوا إلیکم» فكان كما قال. وقیل: أتاه شعث بن ربیع وقال: أفرعنا النساء ثكلتک أمک! فاستحیی وأخذوا لا یقاتلونهم إلا من وجه واحد.

در ترجمه حدیثی که بسیار موجب قلب مؤمن است وجهات مظلومیت آن جناب چون این خاکسار هیچ مصیبتی از مصائب آن بزرگوار را اصعب و اوجع از این مصیبت نمی داند و هیچ مظلومی را بدین گونه محصور و مقهور نیامده است و نشنیده است، لهذا در این مورد به جهت اثبات مظلومیت آن قتیل الله این عبارت را ترجمه می نماید، یعنی: عمر بن سعد، حصین بن نمیر و پانصد نفر تیر انداز مقاتله کردند تا آن که رسیدند نزدیک جناب امام حسین علیه السلام و اصحاب کرامش، پس اصحاب ایشان را تیر باران کردند و اسبهای آنها را پی نمودند و جنگ کردند تا آن که نصف روز شد و شدید گردید مقاتله ایشان، و چون خیام آل رسول صلی الله علیه و آله وسلم با هم پیوسته و با یکدیگر بسته بود نتوانستند از هر طرف به سوی ایشان بیایند. پس حکم نمود عمر بن سعد خیمه ها را از طرف راست و چپ بخوابانند تا آن که دست بیابند. و از اصحاب هم در این هنگامه کشته می شدند. با وجود قلت عدد نگذارند خیمه ها بیفتند.

در نهی شارع از سوزانیدن زراعات کفار و مشرکین

پس عمر بن سعد گفت: خیام را بسوزانید. حال دوستان سید مظلومان بنگرند و بگریند برای وحدت و غربت آن مظلوم که از جهتی آتش از عقب خیام مشتعل، و از جهتی آتش به سوی اهل بیت وی ملتهب، و از جهتی داغهای پیایی، و از جهتی غلبه تشنگی، و از جهتی اشتداد مرض علی بن الحسین علیه السلام، و از جهتی فزع و جزع آن زنهای پریشان، و از جهتی سوزش قلب آن جناب برای نظر کردن به آن اجساد پاره پاره یاران و دوستان، و از جهتی گرمی هوا، و از جهتی تجری اعداء، اعظم از همه آنها غوایت و ضلالت ایشان بود از اغواء شیطان که چرا این امت بدین گونه جری در معصیت و نافرمانی پروردگار خود باشند، و رعایت حق رسول اکرم را نمایند، و خون فرزند ارجمندش را بریزند و هتک حرمت عترتش کنند، و نعم ما قیل: بِمُصَابِكُمْ تَزَلْزَلُ الْأَطْوَادُ وَلَقَتَلَكُمْ تَنْفَتُّ الْأَكْبَادُ كُلُّ الرِّزَايَا بَعْدَ حِينٍ حُلُولِهَا تُنْسَى وَرُزُوكُمُ الْجَلِيلُ يُعَادُ

در نهی شارع از سوزانیدن زراعات کفار و مشرکینسوم: از شرع شریف نهی رسیده است سوزانیدن زراعات کفار و مشرکین و قتل نسوان و اطفال ایشان را. و عجب است از سقوت و قساوت قلوب اهل کوفه بنابر حدیث مسطور در حضور و حیات آن سید مقهور، می خواستند اطفال و عیال حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را بسوزانند، و به نحوی آن بیچاره ها به فزع و فریاد آمدند که حصین بن نمیر به عمر بن سعد گفت: از فزع و جزع این زنهای داغیده دلهای ما به سوزش آمده، اگر چه در حیات آن بزرگوار متمکن نشدند، اما بعد از شهادت آتش ظلم در خیام ایشان فروختند که شاعر گفته است: هِيَ خِيْمَةُ جَبْرِيلَ (۱) يَخْدِمُ أَهْلَهَا وَالرُّوحُ وَالْأَمَلَاكُ خِدْمَةَ قَتْبَرِ هِيَ خِيْمَةُ خَضَعَتْ لَهَا (۲) خِيَمُ الْمُلُوكِ كَتَبُوعٍ وَكَفَيْصَرِ هِيَ خِيْمَةُ لَوْ كَانَ أَحْمَدُ حَاضِرًا لَبَكِيَ لَهَا مِثْلَ السَّيْحَابِ الْمُطَرِّ بِسِ كَيْسَتْ مَظْلُومٌ تَرَجَزَ أَنْ بَزَرَ الْغَوَارُ كَهْ بِهِنَّ فِي الْقِسْمِ بِهِنَّ أَهْلُ بَيْتِ أَطْهَارِشْ فِي حَالِ حَيَاتٍ وَبَعْدَ مِنْ شَهَادَتِ صَدَمَةِ عَظْمَى زَدْنَدَ .

۱- در چاپ سنگی: جبرئیل .

۲- ظاهراً کلمه ای در این مصراع جا افتاده است .

ص: ۱۳۹

مظلومیت جناب امام حسین علیه السلام است از جهت تشنگی و آثار آنچهارم: مظلومی آن بزرگوار برای کمال تشنگی و شدت عطش بود که در چهار عضو شریفش اثر کرده بود: اوّل: در چشم مبارکش چنانکه خداوند فرمود: «فَلَوْ تَرَاءُ يَا آدَمُ! وَهُوَ يَقُولُ: وَاَعْطَسَاهُ! حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ» (۱). و از این عبارات نهایت تشنگی آن جناب واضح است، و در کتب مقاتل ضبط است: والعین مظلّمه من شدّه الظّمأ. دوّم: در لب مبارکش اثر کرده بود، چنانکه گفته اند: وَالشَّفْه ذَابِلَةٌ مِنْ شِدَّةِ الْعَطَشِ يَعْنِي: لبهای مبارکش از تشنگی خشک شده بود. سوّم: در زبان مبارکش اثر کرد، چنانکه در حدیث است: «وَهُوَ يُلَوِّكُ لِسَانَهُ مِنَ الْعَطَشِ وَيَطْلُبُ الْمَاءَ» (۲). لوک: گردانیدن چیزی است در دهان یا به معنی مضغ و خائیدن است، و آن شدت از

۱- بحار الانوار ۴۴/۲۴۵ ح ۴۴، عوالم العلوم ۱۷/۱۰۴ ح ۱ بنقل از الدر الثمین.

۲- بحار الانوار ۴۵/۵۶، عوالم العلوم ۱۷/۳۰۰.

ص: ۱۴۰

اضطرار است که رطوبتی شاید در زوایای دهان پیدا شود و از آن تسکین عطش نماید. و این حالت در شخص روزه دار در هوای گرم نزدیک افطار غالباً دیده شده است. چهارم: در جگر مبارکش اثر نمود ولیکن اظهار نفرمود مگر زمانی که مأیوس از حیات خود گردید، آنگاه ندا کرد: «أَشْقُونِي شَرْبَهُ مِنَ الْمَاءِ فَقَدْ نَشَفْتُ كِبْدِي مِنَ الظَّمَا» (۱). و معنی این حدیث گذشت در احوال قاسم بن حسن علیه السلام. پس بدان در تمام آب های دنیا آن بزرگوار را حقی است معلوم، هر وقت دوستانش ببینند یاد از تشنگی وی کنند و چون بیاشامند حق ثابت آن مظلوم را از چشمه چشم جاری نمایند که امام علیه السلام فرمود: «إِنِّي مَا شَرِبْتُ مَاءً بَارِدًا إِلَّا وَذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (۲). و در زیارت آن بزرگوار است: «يَا صَرِيحَ الدَّمْعَةِ السَّائِبَةِ» (۳). و ایضاً فرمودند: «مَا ذُكِرْتُ عِنْدَ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ إِلَّا بَكَى وَاعْتَمَ لِمَصَابِي» (۴). پس جناب سید الشهداء علیه السلام از دوستانش خواسته است هر جرعه آبی که می آشامند حقی که در آن دارد از مجرای چشم جاری کنند و اگر نه بخل ورزیده اند و حلاوت محبت آن جناب را نیافته اند، و جگر پاره پاره آن جناب را به قطره اشک خود سیراب نکرده اند، و از این جهت روایت شده است: «اشك چشم گریه کننده آن بزرگوار در بهشت به آب حیات ممزوج می شود بر عذوبت وی می افزاید و هر آن کس قطره ای از آن بیاشامد دیگر تشنه نمی شود». نعم ما قیل: ما خِلت قَبْلَكَ بَحْرًا مَاتَ مِنْ ظَمًا كَلًّا وَلَا أَسَدُ تَرْوِيهِ أَجْمَالُ

۱- کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۴۹۵.

۲- از کلمات امام صادق علیه السلام به داود رقی است. رجوع کنید به: امالی شیخ صدوق: ۲۰۵ ح ۲۲۳، کافی ۶/۳۹۱ ح ۶، وسائل الشیعه ۲۵/۲۷۲ ح ۳۱۸۹۲.

۳- مزار شهید اول: ۴۵، بحار الانوار ۹۷/۲۸۷ و ۹۸/۲۳۶.

۴- المنتخب طریحی: ۶۹، بنقل از وی در کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۶۵۰.

ص: ۱۴۱

پس ای برادر! برای آسودگی روز محشر به مفاد « وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا » (۱) از آسمان دیدگان خود برای این شهید غریب بارانی بباران تا تو را از گناهان پاک کند و از آلائش معنویّه باطنه تو را شست و شو دهد که جز ولاء علی علیه السلام و بکاء بر حسین علیه السلام ما را در نشأتین وسیله ای نیست. پس هر آن که در زیارت آن جناب عرض می کند: « لَتِيكَ دَاعِيَ اللَّهِ إِنَّكَ لَمْ يُجِبْكَ بَدَنِي عِنْدَ اسْتِغَاثَتِكَ وَلِسَانِي عِنْدَ اسْتِصَارِكَ فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي وَسَمْعِي وَبَصَرِي » (۲). باید به مضمون « وَأَقْبَلْتُ بِكُلِّيَّتِي إِلَيْكَ » اعضاء ظاهره و باطنه هر یک بر حسب حال خود آن بزرگوار را نصرت و اعانت نماید. یعنی: دل بسوزد و گوش بشنود و زبان بگوید، و چشم بگرید، و اگر نه تلبیه ای که می گوید واقعیت و معنویت ندارد.

مظلومیت آن بزرگوار از کثرت جراحات و تعیین عدد آنپنجم: مظلومیت آن شهید سعید برای جراحات عدیده و زخمهای بسیاری بود که بر آن بدن شریف رسید و جراحات وارده بر آن بدن مبارک به دو قسم مروی است: قسم اول: تعیین عدد جراحات نشده است چنانکه ابو الفرج گفته است: ثُمَّ لَمْ يُقَايَلْ حَتَّى أَصَابَتْهُ جِرَاحَاتٌ عَظِيمَةٌ (۳) یعنی: جناب سید الشهداء علیه السلام جنگ می کرد تا آن که زخم های بزرگ بر وی رسید. قسم دوم: تعیین عدد شده است، چنانکه مرحوم سید بن طاوس فرمود: هفتاد و دو جراحت آن جناب یافت. و ابی مخنف گفت: سی و سه طعن نیزه و سی و چهار ضربت شمشیر داشت.

۱- فرقان: ۴۸.

۲- اقبال الاعمال ۳/۳۴۲، بحار الانوار ۹۸/۳۳۷.

۳- بحار الانوار ۴۵/۵۲: ۲۹۵.

و حضرت باقر علیه السلام فرمودند: بر بدن آن جناب سیصد و بیست طعن نیزه علاوه بود و یک ضربت شمشیر یا یک رمیه تیر بود. و قولی آن است: هزار و نهصد جراحت بر آن بدن وارد آمد. و کانت السهام [فی] درعه کالشوک فی جلد القنفذ (۱). و این بنده کراراً عرض کرده: تعداد این جراحات کثیره برای لشکر شقاوت اثر ممکن نبوده است از این جهت تعیین عدد و احصاء آنها اندک است. اما آن چه امام علیه السلام فرموده برای احاطه و اطلاع کاملی است که داشت لهذا تعداد آنها را بیشتر فرمود و البته هزار و پانصد جراحت را در یک بدن کسی نتواند بشمرد جز آن که امام علیه السلام خبر دهد. و بنابر حدیث صحیح که در مقاتل مسطور است: «فَأَخَاطُوهُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ» (۲)، معلوم می شود از هر طرف طعنه های نیزه های کوفیان بر آن جسد انور می رسید، و عبارت: «و کانت السهام فی درعه کالشوک» (۳)، هم رفع اختصاص می نماید اگر چه قولی است: تمام جراحات بر مقدمه بدن شریف آن بزرگوار رسید. و عجب تشبیه کرده است صنوبری (۴) شاعر زخمهای آن بدن را در شعر خود: نفسی الفداء المصطلینار الوغی أئى اصطلا (۵) حین (۶) الأسنه فی الجواشین کالکواکب (۷) فی السما فاخترار درع الصبر حیث الصبر من لبس السینا (۸) و أبی إباء الأسدان الاسد صاده الإبا (۹) و این بیت معروف از مرحوم محتشم: این کشته فتاده به دریای خون که هسترخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست بیان از بیت اول می کند، ای کاش! گاهی تصور آن جراحات کثیره را می کردیم و آن را ذاکر خودمان قرار می دادیم، و می گریستیم بر غریبی و مظلومی آن بزرگوار و تحملی که بر این بلایا فرمود، اگر چه مرحوم وصال گفت: جای دارد که بخندیم به زخم تو چو زخمگر بینیم همان قصر که جای تو بود خلاصه در هیچ جنگی هیچ بدنی به این نحو هدف و نشانه تیر و شمشیر و سنان نشد، و هیچ شهیدی در راه خدا به این قسم بلایا و رزایا مبتلا نگردید. و قیل فی حقّه: وَالْحَسین علیه السلام مُلْقَى عَلَى الثَّرَى فِي الرَّمْضاءِ مَجْرُوحَ الْأَعْضاءِ بِسَهَامٍ لَا- تُحصى، مع ذلك لم يتأوّه وقال: «صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ!». وعن السجاد علیه السلام: «كَلَّمَا كَانَ يَشْتَدُّ الْأَمْرُ يَشْرِقُ لَوْنُهُ وَتَطْمِئُنُّ جِوَارِحُهُ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: انْظُرُوا كَيْفَ لَا يَبَالِي بِالْمَوْتِ!». و اگر بخوای زخمهای بی شمار افزون از هزار آن بدن را بدانی از فقره حدیث نبوی صلی الله علیه و آله: «أَقْبَلُ مَوْضِعَ السُّيُوفِ مِنْكَ وَأُبْكِي». مضمون خطبه ای که خود آن جناب در زمان خروج از مکه فرمود: «و کأَنِّي بأوصالي

- ۱- تمامی این اقوال را مرحوم مجلسی در بحار ۴۵/۵۲ نقل فرموده است.
- ۲- بحار الانوار ۴۵/۸ و ۱۱ و ۲۰ و ۲۹ و ۵۰ و ۵۴ و ۵۵ به عبارات مختلف.
- ۳- بحار الانوار ۴۵/۵۲.
- ۴- ابوالقاسم صنوبری در گذشته سال ۳۳۴ از مادحین اهل بیت است. اشعاری از وی را علامه امینی در الغدير ۳/۳۶۶ به بعد، نقل فرموده است.
- ۵- در چاپ سنگی: اصطلام.
- ۶- در مناقب: حیث.
- ۷- در چاپ سنگی: کالکوکب.
- ۸- در انتهای همه ابیات همزه آمده (اصطلاء، السماء، السناء، الالباء) که ظاهراً با توجه به وزن شعری زائد بنظر می رسد.
- ۹- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۶۹ همراه با ابیاتی دیگر که قابل مراجعه است، بحار الانوار ۴۵/۲۵۲، عوالم العلوم: ۱۷/۵۵۷، الغدير ۳/۳۷۲.

ص: ۱۴۳

يَتَقَطَّعُهَا عَسْلَانُ الْفَلَوَاتِ .. (۱) وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ « غفلت مکن ، و متذکر شو از آن چه خبر داد واقع شد ، و از آن چه فرمود وفا کرد . تَرَكْتُ (۲) الْخَلْقَ طُرّاً فِي هَوَاكَ وَأَيْتَمَّتْ الْعِيَالُ لِكَى أَرَاكَ وَلَوْ قَطَّعْتَنِي فِي الْحُبِّ إِرْبَالَمَا حَنَّ (۳) الْفُؤَادُ إِلَى سِوَاكَ (۴) » .

- ۱- در شرح الاخبار قاضی نعمان ۳/۱۴۶ چنین آمده : الاوصال : الاعضاء ، عسلان : الذئاب الكثيره السريعه العدو . مثير الاحزان : ۲۹ ، ذوب النصار : ۳۰ ، بحار ۴۴/۳۶۷ و ۴۵/۷۵ .
- ۲- در تاريخ دمشق : هجرت .
- ۳- در تاريخ دمشق : جنّ .
- ۴- تاريخ مدينه دمشق ، ابن عساكر ۶/۳۰۶ .

در ذبح جناب امام حسین علیه السلام است و اسرار « المذبوح من القفاء »

در ذبح جناب امام حسین علیه السلام است و اسرار « المذبوح من القفاء » ششم: بالاترین مصیبتها که بالاترین دلائل این خاکسار است بر مظلومیت آن بزرگوار وضع شهادت و کیفیت قتل آن سرور است. و در حدیث است: « حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در قتل فرزندش اسماعیل علیه السلامعی ها فرمود کارد نبرید، و حنجر اسماعیل علیه السلامصدمه ای ندید. بعد از هفتاد مرتبه کشش و کوشش اسماعیل علیه السلام تمنا کرد تیزی کارد را بر گلویش وارد کند شاید مراد حاصل شود، پس تیزی کارد برگشت و عرض کرد: ای خلیل خدا! در نار نمرودی خداوند ودود یک مرتبه فرمود « يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ » (۱)، پس آتش سرد و سلامت شد اما امروز هفتاد مرتبه حق تعالی به من فرمود مبادا این گلوی نازک را ببری. اما یک طریق را که اصعب و اشق از تمام مراتب آن است برای آن بزرگوار گذاردند، و آن مضمون این بیت است: من فدای آن که از مهر و وفاشد شهید خنجر آنهم از قفا

اگر چه از عبارت مرحوم سید در کتاب « لهوف » (۱) این فقره معلوم نیست و عبارت او است : فَتَزَلْ سَنَا بْنُ النَّخَعِيِّ لَعْنَهُ اللَّهُ بِالسَّيْفِ فِي حَلِقِهِ الشَّرِيفِ .. إِلَى أَنْ قَالَ : ثُمَّ اجْتَرَّ رَأْسَهُ الْمُقَدَّسَ الْمُعْظَمَ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِ . اما أبو مخنف نقل کرده است : شمر ملعون ضبابی خدمت آن جناب عرض کرد : وَاللَّهِ! لَأَذْبَحَنَّكَ مِنَ الْقَفَاءِ جِزَاءً لِمَا شَبَّهَنِي (۲) جَدُّكَ ثُمَّ أَكْبَهُ عَلَى وَجْهِهِ .. إِلَى آخِرِهِ (۳) . و از آن چه صاحب « مناقب » نقل کرده است معلوم می شود که آن جناب مذبح از قفا گردیده با نشستن شمر لعین بر آن صندوق علوم اولین و آخرین و خندیدن آن جناب و قطع رأس مطهر از شمشیر به دوازده ضربت ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَمُقَاتِلَهُ وَالسَّائِرِينَ إِلَيْهِ بِجُمُوعِهِمْ . اما حمید بن مسلم گفته است : فَأَلْقَاهُ إِلَى قَفَاهُ ثُمَّ أَخَذَ بِلِحْيَتِهِ .. إِلَى آخِرِهِ (۴) . و شاید جهت « القاء بقفاء » آن باشد که از لقاء آن وجه شریف چنانکه در کتاب « لهوف » مسطور است : مخالفین مرتعش و متوحش بودند ، یا آن که ذبح از قفاء برای قاتل اسهل بوده است اگر چه بر مقتول کمال صعوبت داشته ، یا آن که آن جناب در حالت سجده و ضعف بودند که این جسارت را نمودند . و عجب است با آن جراحات کثیره و فوران دماء و فیره چگونه مجال گفتار برای آن بزرگوار بوده ، سیما در سواری اگر رگ و تین قطع شده بود دیگر حیاتی نباید داشته باشد اگر چه به ساعتی باشد . خلاصه مضایقه ندارم عرض کنم : چون قتل آن بزرگوار اشد قتلات بود بنا بر فقره

۱- لهوف : ۷۴ ، امالی صدوق : ۲۲۶ .

۲- چون حضرت فرمود : صَدَقَ جَدِّي فِيمَا قَالَ . شمر پرسید : وما قال جدك ؟ قال عليه السلام : يقول لأبي : يا علي ! يقتل ولدك هذا رجل أبقع أبرص أشبه الخلق بالكلاب والخنازير . فغضب الشمر من ذلك وقال : تشبهني بالكلاب والخنازير ؟ فوالله لأذبحنك من قفاك ..

۳- منتخب طریحی : ۴۵۱ ، ینایع الموده : ۴۱۹ ، الدمعه الساکبه ۴/۳۵۸ ، به نقل از آنها در کلمات الامام الحسین علیه السلام : ۵۱۲ .

۴- بحار الانوار ۴۵/۵۶ .

بیان مؤلف در باره حکمت ذبح

زیارت « المذبح من القفاء » باید بدین گونه ذبح صعب شدید که احدی مبتلا نگردد مبتلا شود ، و کسی گفت : بر تمام اعضاء امام علیه السلام صدمه ای وارد آمد مگر بر قفاء او و وراء گردن شریفش ، باید بر حسب خواست آن سید مظلوم از یدان شقی مشئوم ضربات عدیده وارد آید تا آن که تمام آن بدن مکسور و محطوم شود ، و به فرمایش خود آن بزرگوار قطعات منفصله آن بدن انور باعث روشنائی چشم و دل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گردد برای تنجیز عهد و وعد قدیم . باری عالم محبت و عشق و جانبازی جناب امام حسین علیه السلام را نمی توان به سائرین قیاس کرد ، و این بیت مناسب است در این مقام نوشته شود :
مَذَاهِبُ شَتَّى لِلْمَحْبِیْنِ فِی الْوَرِیْوَلِی مَذْهَبُ فَرْدُ أَعِیْشُ بِهِ وَحْدِی

[بیان مؤلف در باره حکمت ذبح] این بنده را در این گونه ذبح بیان دیگری است شاید به این دو نظیر (۱) بتوانم واضح نمایم : معروف است حضرت ابراهیم علیه السلام خواست دست و پای حضرت اسماعیل علیه السلام را ببندد ، عرض کرد : ای پدر ! در مقام تسلیم به وضعی خود را مهیا کرده ام که تو تیغ کشیده و من گردن کشیده ام . و در اسرار رکوع علماء اعلام فرموده اند : باید راکع در نماز گردن خود را بکشد ، یعنی : برای امتثال امر پروردگار اگر که به شمشیر برنده بر قفایش زند گردن نکشد ، حقیقت این فقره کما هی در آن جناب ظاهر گردید . و دیگر آن که به مفاد : « فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهِ لِلْحَبِیْنِ » (۲) همانا ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلامدر

۱- . کذا ، واژه « تنظیر » اصح است .

۲- . صافات : ۱۰۳ .

ص: ۱۴۷

در عریان کردن آن بدن شریف

مقام تسلیم بودند ، اما آن بزرگوار بعد از استقرار بر خاک کربلاء تعفیر جبین (۱) فرمود ، و به همان حالت بود تا آن که شهید گردید ، و از این حالت مقام تسلیم و رضاء آن ذبیح الله معلوم و بدیهی است . و حضرت صادق علیه السلام فرمود : « علامه المؤمن الرضا والتسليم ، ذلک فضل الله يؤتیه من یشاء » . چون مُقسّم اوست کفر آمد گله‌صبر کن الصبر مفتاح الصله اشترم من تا توانم می کشم چون فتادم زار با کشتن خوشم یعنی : « لقاءک قره عینی ، ووصلک منی نفسی ، وإلیک شوقی ، وفی محبتک ولہی ، وإلی ہواک صیاباتی ، ورضاک ابتغائی ، ورؤیتک حاجتی ، وجوارک طلبتی ، وقربک غایہ مسألتی ، وفی مناجاتک روحی وراحتی ، وعندک دواء علّتی وشفاء غلّتی وبرد لوعتی وکشف کربتی ، ولا تقطعنی عنک ، ولا تباعدنی منک ، یا نعیمی وجنتی ! ویا دنیای و آخرتی ! » (۲) .

در عریان کردن آن بدن شریفهفتم : برهنه کردن بدن شریف آن سرور نیز برهانی است بر مظلومیت وی ، بنگر بعد از شهادت چگونه آن بدن آغشته به خون را عریان و برهنه کردند و جامه هایش را بر آوردند !! و در حدیث است : حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند : « مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ سَلْبُهُ وَكَانَ عَلَيَّ يَتَوَرَّعُ مِنْ ذَلِكَ » (۳) یعنی : کسی ، کسی را که می کشد جامه مقتول از آن اوست ، اما حضرت

۱- و تعفیر جبین همان محض تسلیم است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۲- بخشی از مناجات المریدین امام سجاد علیه السلام است که مربوط به روز جمعه است . رجوع کنید به صحیفه سجادیه (تحقیق مؤسسه امام مهدی علیه السلام) : ۴۱۲ ۴۱۳ .

۳- مناقب ابن شهر آشوب ۱/۳۸۳ ، بحار ۴۱/۷۳ ، مستدرک سفینه البحار ۵/۹۳ .

در قتل امیر مؤمنان علیه السلام با عمرو بن عبدود

امیر مؤمنان علیه السلام به قنبر فرمودند: « لا تُعْرِ فرائسی » (۱) یعنی: « شکارهای مرا برهنه مکن ». بلی رسم شیر خوردن شکار است نه بردن جامه و شعار، نعم ما قیل: انّ الأسودَ أَسودُ الغابِ هَمَّتْها یومَ الکَریهَهِ فی المَسْلُوبِ لا السَّلْبِ (۲) و از صفات خاصه آن بزرگوار است که محمد بن الحنفیه فرمود: « کان اَبی تَراکاً لِلسَّلْبِ » (۳). [در قتل امیر مؤمنان علیه السلام با عمرو بن عبدود] و حکایت عمرو بن عبدود بن فهر معروف است (۴): چون در وقعه احزاب به دست حضرت ولایت مآب علیه السلام کشته شد، زره قیمتی او را برنیاورد، چون خواهر عمرو او را برهنه ندید گفت: یا اُخی! عَشَتْ طَویلاً- جلیلاً- مَکَرمًا وَقُتِلَتْ بِیَدِ جَلیلٍ مُحترَمٍ، فلا أَبکیکَ بل هَلَهَلْتُ فَرَحًا، یعنی: ای برادر! زندگانی طولانی با کمال احترام و خوشی کردی و اکنون هم به دست شخص جلیل محترمی کشته شدی، پس بر تو گریه نمی کنم بلکه اظهار فرح و شادی می نمایم. و به روایت مرحوم شیخ در کتاب « ارشاد » (۵) این ابیات را گفت: اسیدان فی ضیقِ المکر تَصاولوا وَکَلاهُما کُفُوَ کَریمٍ باسِلٌ وَکَلاهُما حَضَرَ القِرَاعِ [والمیشه عن ذاک شغلٌ شاعِلٌ فاذهب علی فما ظفرت بمثلهم قولٌ سدیدٌ لیس فیهِ تحاملٌ فالنارُ عِندی یا عَلیُّ فلیتَیادَرَ کُتُّهُ وَالْعَقْلُ مَنی کَامِلٌ ذَلَّتْ [قریش] بَعْدَ مَقْتَلِ فارسیفالدُّ مُهَلِّکُها وَخَزِیٌّ شامِلٌ یعنی: این قاتل و مقتول دو شیر بودند که در تنگ نای میدان به یکدیگر رسیدند و هر دو کف (۶) کریم با شجاعت اند و نیزه ها بر یکدیگر کوبیدند که هیچ یک دو تا نشد. ای علی! برو دیگر مثل عمرو برادر من نمی بینی ظفر بیابی و مشهور شوی و خونخواه عمرو منم، ای کاش! می توانستم خون او را بخوام، چه کنم؟ زنم، قریش از کشته شدن عمرو بن عبدود ذلیل شدند و فضیحت بزرگی به ایشان رسید. و چون از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال کردند: بدن عمرو را چرا برهنه نکردید؟ گویا مضمون این بیت را فرمودند: وَعَفَفْتُ عَنِ اثوابِهِ وَلَوْ أَنَّی کُنْتُ المَقْطَنَ (۷) بَرَّنی اثوابی (۸) خلاصه سید بن طاوس طاب ثراه فرمود: ثُمَّ اقْبَلُوا عَلَی سَلْبِ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلَامُ فَأَخَذَ قَمِیصَهُ اسحاقُ بن حویه الحَضَرَمِی فلبسَهُ فَصارَ أَبْرَصَ، وامتعط (۹) شعره. وَأَخَذَ سَیْرَ اَوَیْلِهِ بحُرِّ بن کعب فَصارَ زَمَنًا. وَأَخَذَ عَمامَتَهُ اخنس بن مرثد (۱۰) فاعتَمَّ بِها فَصارَ مَعْتوهاً. وَأَخَذَ نَعْلَیهِ الْأَسود بن خالِدٍ. وَأَخَذَ خَاتَمَهُ بجَدَل بن سلیم الکلبی.

۱- بحار الانوار ۴۱/۷۳ ح ۳، مستدرک سفینه البحار ۵/۹۴.

۲- شعر در عوالی اللثالی ۲/۲۳۹ و شرح نهج البلاغه ۱۴/۲۳۸ نقل شده است، شعر از قصیده ابو تمام حبیب بن اوس طائی است، و مرحوم حر عاملی در امل الآمل ۱/۵۱ شرح حال وی و قصیده ای که بیت مذکور در ضمن آن می باشد نقل نموده است.

۳- ضمن خطبه ای مفصل که محمد بن الحنفیه در مدح حضرت امیر علیه السلام خطاب به اهل شام فرمود. رجوع کنید به: المناقب، موفق خوارزمی: ۲۱۰ ۲۱۲.

۴- رجوع کنید به: ارشاد مفید ۱/۱۰۸، مناقب ابن شهر آشوب ۱/۱۷۱، بحار الانوار ۴۱/۹۷، کشف الغمه ۱/۲۰۵.

۵- ارشاد ۱/۱۰۸.

۶- در شعر « کُفُو » آمده که به معنای « همتا » و « بدیل » است، و با معنای کَفَّ فرق دارد.

۷- در ارشاد: المقطر. و در حاشیه نوشته: المقطر: الملقى على احد قطريه على الارض. والقطر: الجانب. بَرَّنی: سلبنی.

۸- ارشاد ۱/۹۹.

۹- در چاپ سنگی : واستعط .

۱۰- در چاپ سنگی : مرشد .

ص: ۱۴۹

وَأَخَذَ قُطِيفَةً لَهُ مِنَ الْخَزَّ قَيْسُ بْنُ اشْعَثَ . وَأَخَذَ دِرْعَهُ السِّبْرَاءَ (۱) . عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ ، فَلَمَّا قُتِلَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ وَهَبَهَا الْمُخْتَارُ لِأَبِي عَمْرَةَ قَاتِلِهِ . وَأَخَذَ سَيْفَهُ جَمِيعُ بْنُ خَلْقٍ (۲) الْأَوْدِي ، وَهَذَا [السيف] الْمَنْهُوبُ الْمَشْهُورُ لَيْسَ بِذِي الْفَقَارِ ، فَإِنْ ذَلِكَ كَانَ مَذْخُوراً وَمَصُوناً مَعَ أَمْثَالِهِ مِنْ ذَخَائِرِ النَّبَوِّهِ وَالْإِمَامَةِ (۳) . پس خوب است متذکر شویم مکارم سید افاخم واکارم امیرمؤمنان علیه السلام را با کفار مشرکین ، و بعد از آن جسارتهای کوفیان را بالنسبه به آن بدن لطیف عریان ، و این مصیبت عظمی از تمام مصائب آن بزرگوار اعظم است که چندی بر خاک آن قدوه اولاد سید « لولاک » افتاده باشد و کسی در مقام تجهیز وی برنیاید .

۱- در مصدر : البتراء .

۲- در چاپ سنگی : حلق .

۳- لهوف : ۷۷ با تلخیص بعض عبارات از مصنف ، نیز بنگرید به : اعلام الوری ۱/۴۶۹ ، العوالم : ۳۰۱ ، بحارالانوار ۴۵/۵۷ .

ص: ۱۵۰

تسلیه قلوب محزونہ شیعه

[تسلیه قلوب محزونہ شیعه] بلی ، آن چه قلوب محزونہ شیعه را تسلیه می دهد اواخر حدیث شریف قدامه بن زائده (۱) و فرمایش علی بن الحسین علیهما السلام است و آن چه زینب خاتون علیها السلام خبر داد (۲) ، و ملخص آن را به فارسی ترجمه می نماید : حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند : « خداوند متولی قبض ارواح شریفه شهداء کربلاء می شود ، و ملائکه از آسمان هفتم با ظرفهای یاقوت و زمرد که هر یک مملو از آب حیات است با حله های بهشتی بیایند ، و آن جثه های مطهره را بشویند و آن حله ها را بپوشانند و به حنوط بهشتی آنها را مطیب نمایند ، و ملائکه دسته دسته بر آنها نماز گزارند ، و بعد از

۱- در چاپ سنگی : رائده .

۲- رجوع کنید به : کامل الزیارات : ۲۶۵ ، مستدرک الوسائل ۱۰/۲۱۶ ح ۱۱۸۸۹ ، بحار الانوار ۹۸/۱۱۴ ح ۳۸ .

آن قومی از امت حضرت رسول صلی الله علیه و آلهیابند که کفار آنها را شناسند ، و شریک در این خونها نشده باشند نه از گفتار و نه از کردار و نه از قصد ، و آن اجسام را دفن کنند و نشانه و علامتی از برای قبر مطهر آن سرور قرار دهند ، و هر روز از هر آسمان یکصد هزار ملک تحفه ها بیاورند و به زیارت آن قبر شریف مشرف شوند ، و نماز گزارند و به تسبیح و استغفار از برای زائران آن بزرگوار مشغول شوند . . . » إلى آخر الحديث . خلاصه چنانکه جراحات بدن آن سید مظلوم را مانند عطش شدید وی نتوان وصف و احصاء کرد و چنانکه کیفیت صعوبت شهادت را از قتل صبر و ذبح از قفاء نتوان تصور نمود ، همین طریق است برهنه و عریانی آن جسد مطهر . و جناب زینب علیها السلام در محضر یزید فرمود : « الا فإلْعَجِبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلُقَاءِ ، فَهَذِهِ الْإِيدَى تَنْطِفُ مِنْ دِمَائِنَا وَالْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا وَتَلْمَسُكَ الْجُثُثُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاكِي تَنْتَابُهَا الْعَوَاهِلُ وَتَعْفُرُهَا (۱) أُمَهَاتُ الْفَرَاعِلِ » (۲) . و معنی فقره اخیر آن است : این بدن های پاک و پاکیزه را گر گهای درنده (۳) باید به خاک بمالند و آنها را بگزند . و خوش گفته است صنوبری شاعر : یا خَيْرَ مَنْ [لبس] النُّبُوهِمِنْ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَدَى عَلَى سِبْطِكَ وَجَدْلَيْسَ (۴) يُؤْذَنُ بَانْقِضَاءِ مَنْ ذَا لِمَعْفُورِ الْجَوَادِمُمَالِ أَعْوَادِ الْخَبَاءِ مَنْ لِلطَّرِيحِ الشَّلْوُ عَزِيَانًا مَخْلَى بِالْعَرَاءِ مَنْ لِلْمَحْطِّ بِالثَّرَابِ لِلْمُغْسَلِ بِالْدمَاءِ مَنْ لَا بِنِ فَاطِمَةَ الْمُغَيَّبِينَ عُيُونِ الْأَوْلِيَاءِ (۵) هشتم : غیر از برهنگی آن بدن جسارت های دیگر اهل کوفه است که بر کمال مظلومیت آن امام مظلومان کمال دلالت دارد . از آن جمله منقول است : چون حمزه سید الشهداء در غزوه احد شهید شد ابو سفیان بر شهداء احد عبور کرد ، چون جسد حمزه را دید نیزه را به دهان حمزه گذارد و قدری شماتت کرد و گفت : یا عاق ! یا شاق ! چون یافت او را مثله کرده اند و به اصابع و انامل و اعضاء و خارجه از بدنش اذیت کرده اند و جگرش را برآورده اند صیحه زد : یا اتباع محمد ! إن فی قتلکم مثله واللّٰه ما أمرکم بهذا ولا رضیت (۶) . یعنی : ای بستگان محمد ! در میان کشتگان شما یکی مثله شده است ، قسم به خدا من راضی نبوده ام و امر نکرده ام .

۱- در بحار : تعفوها ، ولی در لهوف مانند متن نقل شده است .

۲- اللهوف فی قتلی الطفوف : ۱۰۷ بحار الانوار ۴۵/۱۳۴ ، عوالم : ۱۷/۴۳۵ ، لواعج الاشجان : ۲۳۰ .

۳- در چاپ سنگی : دونده .

۴- لبس « منه » .

۵- قصیده ای نسبتاً مفصل است . رجوع کنید به : مناقب ابن شهر آشوب ۲/۲۳۲ ، الغدير ۳/۳۷۱ ، بحار ۴۵/۲۵۳ .

۶- اعلام الوری ۱/۱۸۱ ، به نقل از موسوعه التاريخ الاسلامی ۲/۳۲۱ .

ص: ۱۵۲

در نهی از مثله کردن است و اشاره به جسارت کردن اهل کوفه

در نهی از مثله کردن است و اشاره به جسارت کردن اهل کوفه حضرت امیر علیه السلام به حضرت امام حسن علیه السلام وصیت فرمود در حقّ ابن ملجم: « فَاِذَا مِتُّ فَلَا تَمَثِّلُوا بِهٖ بَعْدِی » (۱). و عجب دارم از خباثت ابن مرجانه بنابر روایت « بحار الأنوار » حکم نمود همان اعضائی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله کراراً بوسه داد و بر دیده می گذارد جدا نمایند، دیگر بعد از ضربات و طعنات سیوف و رماح، آن بدن لطیف چه جای این گونه جسارت و اذیت داشت؟! بلکه خواستند علاوه از این خیال فاسد، اسب بر بدن شریفش بتازند، بنا بر

۱- قرب الاسناد: ۱۴۳ ح ۵۱۵، وسائل الشیعه ۲۹/۱۲۷ ح ۳۵۳۱۴، تذکره الفقهاء ۹/۴۰۶، در مصادر تاریخی و حدیثی و فقهی عامه نیز نقل شده و بدان استدلالات فقهی شده، رجوع کنید به: الکامل فی التاریخ ۳/۳۹۱، المغنی ۱۰/۴۷، الشرح الکبیر ۱۰/۴۹، الجوهر النقی، ماردینی ۸/۵۸.

در اسیری اهل بیت اطهار و بزرگی این مصیبت عظمی

روایت « اصول کافی » خدا نخواست و مرحوم مجلسی فرمود : والمعتمد عندی [انه] لم یتیسر[لهم] هذا الأمر (۱) .

در اسیری اهل بیت اطهار و بزرگی این مصیبت عظیمینهم : در باب جهاد علماء اعلام ذکر فرموده اند : اگر مسلمین زنهای کفار را اسیر کردند و استرقاق نمودند ، اعزّه ایشان را از بنات ملوک و سلاطین در بازارها علی رؤوس الاشهاد نیاورند و نفروشدند ، و در مجامع ناس و مجالس عامّه مکشّفات الوجوه نگاه ندارند . و آن چه حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در حقّ شهر بانویه کرد در کتب فریقین مذکور است و مشهور (۲) ، و کدام مصیبت بالاتر است از اینکه آل رسول (صلوات الله علیهم) را در شهرها بگردانند و مردمان به تماشای ایشان آیند و بخواهند ایشان را ببینند ؟ ! و جناب زینب خاتون علیها السلام به یزید عنید فرمود : « أَمِنَ الْعَدْلُ يَابْنَ الطُّلُقَاءِ تَخْدِيرُكَ خَرَائِكَ وَإِمَاءَكَ ، وَسَوْفَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ هَتَكْتَ سِتُورَهُنَّ ، وَأَبْدَيْتِ وُجُوهَهُنَّ ، تَحْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ ، وَيَتَشَرَّفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَالْمَنَاقِلِ ، وَيَتَصَيَّفُحْنَ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ ، وَالْدُّنْيُ وَالشَّرِيفُ ، وَلَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ ، وَلَا مِنْ حِمَائِهِنَّ حَمِيٌّ » . . . إلى آخر ما قالت (۳) . همانا برای سوزش قلب شیعی این فقرات موجهه کفایت است که از لسان حق و بیان صدق ولیده از مشکاه نبوت جاری گردید ، و از حرقه قلب در آن محضر عام راضی شد که صدای خود را بلند نماید ، و مقام بلند برادر با جان برابرش را بر حاضرین بفهماند . و این بنده را اعتقاد آن است : چنانکه در شهادت جناب سید الشهداء علیه السلام نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : « يَا وَلَدِي! أَخْرِجْ إِلَى الْعِرَاقِ ، إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَى شَيْبَكَ مُخَضَّبًا بِدِمِكَ » (۴) .

۱- بحارالانوار ۴۵/۶۰ ، العوالم : ۳۰۴ ، شجره طوبی ۱/۳۵ .

۲- رجوع کنید به : ینایع الموده ۳/۱۵۲ .

۳- احتجاج ۲/۳۵ ، بحار ۴۵/۱۳۴ و ۱۵۸ ، لواعج الاشجان : ۲۲۷ .

۴- عبارت مشهور مروی چنین است : « يا حسين اخرج الى العراق فإن الله قد شاء أن يراك قتيلاً » . رجوع کنید به : عوالم ۱۷/۲۱۴ ، لهوف (با ترجمه فارسی) : ۸۵ ، در ینایع الموده ۳/۶۰ سپس این عبارت را اضافه دارد : « مخضباً بدمائك » .

در اسیری اهل بیت هم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَيِّبَا» (۱). پس همان حکمتی که در شهادت آن بزرگوار منظور بوده در اسیری عیالات و ذریه نبویه صلی الله علیه و آله هم منظور بود. اما جزء اخیر علت تأمه اسیری ایشان بود که اگر اسیر نمی شدند و زینب خاتون نبود آن شهادت تکمیل نمی شد. پس مطلب بزرگ دوتاست: یکی شهادت است که آن جناب تحمل آن را با قدرت و نصرت قبول نمود و یکی اسیری اهل بیت است که در عهده حضانت و حمایت آن مخدّره مقرر شد، و معاهده کراراً با جناب سید الشهداء در صبر این قسم بلایا از اسیری و فضیحت در بلدان و دیار نائیه و قریبه فرمود، لیکن به براهین واضحه لایحه کیفیت اسیری اهل بیت عصمت و طهارت از قتل و شهادت اعظم است. و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در ذیل خطبه ای که در شهر کوفه خواند فرمود: «لَا غُرُؤَ أَنْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ وَشَيْخَهُ (۲) قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَكَرَمًا فَلَا تَفْرَحُوا يَا أَهْلَ كُوفَانِ بِالَّذِي أُصِيبَ حُسَيْنٌ كَانَ ذَلِكَ أَعْظَمًا قَتِيلٌ بِشَطِّ النَّهْرِ رُوحِي فِدَاؤُهُ جَزَاءُ الَّذِي أَرْدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَ (۳)» پس عجبی در شهادت سید الشهداء علیه السلام و خبائث و شقاوت اعداء الله نیست. اما عجب اینگونه قتل و ذبح است و اعجب از آن اسیری دختران احمد است که لسان از شرح و بیان آن کلیل است، و عجب تر آن است که مسلمانان راضی شوند به ذکر فضائلی که به آل عصمت وارد آمد بخواهند بخوانند و بشنوند، سیما آن چه را که عصمت صغری

۱- لهوف (با ترجمه فارسی): ۸۵، ینابیع الموده ۳/۶۰، عوالم: ۱۷/۲۱۴.

۲- در چاپ سنگی: وشیحه. آنچه در متن آوردیم مطابق با نقل مصادر می باشد.

۳- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۶۱، احتجاج ۲/۳۲.

ص: ۱۵۵

زینب خاتون علیهاالسلام از لثام اهل کوفه و طغام اهل شام دید و شنید . پس نباید در مقام کشف و اظهار این گونه مطالب بر آمد و از کشف وجوه و رؤوس ایشان اشاره ای کرد از آن که تذکر و تصوّر مقهوریت و گرفتاری سبایای احمدیه خود روضه خوان و نوحه گر مبکی است ، دیگر احتیاج به تصریح ندارد سیّما اخبار ضعافی که دلالت بر هتک حرمت ایشان می نماید و منافی با عصمت این خانواده است . از حمید بن مسلم و ابو خلیق شاعر و امثال آنها که به محضر مختار بن ابو عبیده اقرار و اذعان نمودند نباید اعتقاد نمود . و این گونه اخبار غیر از اخبار به کثرت و قلت عدد لشکر شقاوت اثر است ، یا عدد جراحات ابدان شهداء ، یا عدد اشخاص اصحاب و اعوان آن بزرگوار ، یا طول و قصر روز عاشوراء ، یا عدد قتلی از شهداء و اعداء الله ، یا روز جمعه و شنبه بودن روز عاشوراء ، یا اختلاف بین قاتلین جناب سید الشهداء ، و شبهه بین شمر ضبابی و سنان نخعی و خولی اصبیحی . یعنی : قبول اخبار ضعاف در اینگونه موارد با عدم معارض ضرری ندارد به دین و دنیا . اما اخبار مراسیل و احادیثی که منتهی به اهل فسوق و غرض می شود ، و راجع به نسوان و دختران حضرت رسول صلی الله علیه و آله است ، و موجب تزلزل اعتقاد عوام می شود ، و معارض هم در مقابل است ، و عقل هم ابا دارد اگر چه بعضی از شنیدن آنها بگریند نباید گفت ، یعنی : دروغ گفتن برای جناب سید الشهداء مانند شراب خوردن است به جهت آن بزرگوار ، و در راه آن بزرگوار البته در این عمل دو معصیت است .

در کیفیت مصائبی که بر سر مطهر آن سرور رسیدهم : گردانیدن سر مطهر آن سرور است در کوفه و شام . نمی دانم چه اسم گذاردند بر این عمل شنیع ؟ ! و چه جزاء می خواهند از جد و پدر و مادر جناب سید الشهداء علیه السلام در روز جزاء ؟ ! وَیْلٌ لِّمَنْ شَفَعَاؤُهُ خُصَمَاؤُهُ

ص: ۱۵۶

و چگونه باید لعن نمود بر ابن مرجانه که لعین اهل آسمان و زمین، یزید بن معاویه، بر وی لعن و نفرین کرد و گفت: فَلَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانِهِ! إِذْ أَقْدَمَ عَلَى مِثْلِ حُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ، لَوْ كُنْتُ صَاحِبَهُ لَمَّا سَأَلَنِي خَصْلَهُ إِلَّا أَعْطَيْتُهُ وَلَدَفَعْتُ عَنْهُ الْحَتْفَ بِكُلِّ مَا اسْتَطَعْتُ وَلَوْ بَهْلَاكِ بَعْضُ وُلْدِي، وَلَكِنْ قَضَى اللَّهُ أَمْرًا فَلَمْ يُكُنْ لَهُ مَرَدٌ (۱). حال ملاحظه کن چه قدر ابن مرجانه سخت دل و شقی بود که بنا بر اخبار صحیحہ رحمی بر عترت طاهره ننمود، و اظهار ندامت و پشیمانی نکرد، و به امر او آن رأس شریف را به کوفه آوردند، و سه روز به روایت «ارشاد» در کوچه‌ها و بازارهای کوفه گردانیدند. و از بیان مرحوم سید در «لهوف» معلوم است در روز عاشوراء عمر بن سعد آن سر مطهر را با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم از دی روانه کوفه نمود ۲. و بنا بر قول ابی مخنف در روز عاشوراء آن سر مطهر را بر نیزه زدند، و عبارت او است: وعلاه علی قناه. و در مقاتل دیگر بنظر ندارم، ولیکن در کوفه بر نیزه بوده است علی التحقیق چنانکه شیخ فرمود (۲): فَلَمَّا اصْبَحَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَفْدِيًّا بِهِ فِي سُكَّكِ الْكُوفَةِ كُلِّهَا وَقَبَائِلِهَا، فَرُؤِيَ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ أَنَّهُ لَمَّا مَرَّ بِهِ وَهُوَ عَلَى رُمَحٍ وَأَنَا فِي غُرْفَةٍ لِي... إِلَى آخِرِهِ (۳).

۱- ارشاد مفید ۲/۱۲۲، بحار ۴۵/۱۳۱، عوالم: ۱۷/۴۳۱، البدایه والنهایه ۸/۲۱۲.

۲- شیخ مفید در ارشاد ۲/۱۱۷ و شیخ طبرسی در اعلام الوری ۱/۴۷۳.

۳- بقیه روایت چنین است: فلما حذانی سمعته یقرأ: «أُمِّ حَبِيبَتٍ أَنَّ أَصِيْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» فَقَفَّ وَاللَّهِ شَعْرِي وَنَادَيْتُ: رَأْسُكَ وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَعْجَبُ وَأَعْجَبُ. رجوع کنید به: ارشاد مفید ۲/۱۱۷، مقتل ابو مخنف: ۱۷۵.

ص: ۱۵۷

و عجب است از این مردم دون رذل که رأس شریف را می آوردند به نزد امیر و رئیس خودشان! و می گویند: اَوْفِرْ رِکَابِی فِضَّةً أَوْ ذَهَبًا إِنِّی قَتَلْتُ السَّيِّدَ الْمُحِبَّ جَا قَتَلْتُ خَیْرَ النَّاسِ أُمًّا وَأَبَاوَحَیْرَهُمْ إِذْ یَنْسُبُونَ النَّسَبَ (۱) مع هذا جائزه می خواهند! و بس است در بزرگی این مصیبت عظمی این ابیات را [که] منادی در جو هوا ندا کرد: فَجَاؤُوا بِرَأْسِکَ یَا بَنْتَ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهَارًا عَانِدِیْنَ رَسُولًا (۲) قَتَلُواکَ عَطْشَانًا وَلَمَّا رَقِبُوا فِی قَتْلِکَ التَّوَلَّی وَالتَّنَزَّلَ وَیُکَبِّرُونَ بِأَن قُتِلَتْ وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِکَ التَّکْبِیْرَ وَالتَّهْلِیْلَ (۳) اَجَالَهُ (۴) گردانیدن سر آن بزرگوار را در کوچه ها و بازارها برای آن بود که مردم بدانند آن کس که مخالفت از امر یزید عنید کند سزا و جزاء او این است، بلکه از جمله خارجیان و مارقین در دین خواهد بود، و در اسلام هیچ سری را بدین گونه با آن نسبت شریفه و سیادت منیفه با کمال افتضاح و جسارت نگردانید، ولیکن هیچ سری هم در اسلام بین مسلمانان بدین گونه مظهر کرامات و خارق عادات نگردید، و هیچ فرقه ای هم از فرق اسلامیان مانند اهل کوفه و شام اظهار خبث سریره و شقوت طویه خودشان را نکردند، و در مقام انکار بر نیامدند با آن که دیدند هُوَ رَأْسُ زُهْرَى قَمَرَى أَشْبَهُ الْخَلْقِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

- ۱- شعر سنان است لعنه الله خطاب به ابن زیاد دعی چنانچه در امالی شیخ صدوق: ۲۲۷ و روضه الواعظین: ۱۸۹ نقل شده است.
- ۲- این مصرع در روضه الواعظین و مناقب « مترملاً بدمائه ترمیلاً » نقل شده است.
- ۳- روضه الواعظین: ۱۹۵، شعر بنا بر نقل ابن شهر آشوب در مناقب ۳/۲۶۳ از خالد بن معدان است. در مناقب چهار بیت منقول می باشد.
- ۴- کذا، اظهر: عجلاله.

در مطابقت جسارت کردن یزید بن معاویه با عبیدالله بن زیاد به آن رأس مطهر

وَلِحَيْثُ كَسَادِ السَّبْجِ (۱) قَدْ انْتَصَلَ (۲) بِهَا (۳) الْخَضَابُ ، وَوَجْهُهُ دَارُهُ قَمَرٍ طَالِعٍ وَالزَّبْحُ (۴) تَلَعَّبَ بِهَا يَمِينًا وَشِمَالًا (۵) . و عجب گفته است این اشعار را : رَأْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيهِلِلنَّاطِرِينَ عَلَى قَنَاهُ يُرْفَعُ وَالْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ وَبِمَسْجِدٍ مُنْكَرٍ مِنْهُمْ وَلَا- مُتَفَجِّعٍ كَحُلَّتْ بِمَنْظَرِكَ الْعُيُونُ عِمَائَهُوَأَصَمَّ رُزُوكَ كُلَّ أذُنٍ تَسْمَعُ مَا رَوْضُهُ إِلَّا تَمَنَّتْ أَنْهَالَكَ حُفْرُهُ (۶) وَلِيَخْطُ قَبْرَكَ مَضْجَعُ أَيْقَضَتْ أَجْفَانًا وَكُنْتَ لَهَا كَرِيوَأَتَمَّتْ عَيْنًا لَمْ يَكُنْ (۷) بِكَ تَهَجُّعٌ (۸)

در مطابقت جسارت کردن یزید بن معاویه با عبیدالله بن زیاد به آن رأس مطهر پس بدان آن چه عبیدالله بدان رأس مطهر کرد یزید عنید هم متابعت نمود و از کردار وی آموخت از آن جمله : آن سر را به حضور ابن مرجانه آوردند و گذاردند ، چنانکه مرحوم

۱- در حاشیه بحار ۴۵/۱۱۵ آمده : السبج معرب شبه ، و هو حجر أسود شديد السواد براق وله فوائد طيبة ، وكثيراً ما يشبه به الأشياء سواداً كقول الحكيم الطوسي : « شبي چون شبه روی شسته به قیر » . . الى آخر ما قال ، فراجع .

۲- در چاپ سنگی : اتصل . متن را موافق نقل بحار آوردیم . وفي حاشيته : النصل والاتصال : فهو خروج اللحية من الخضاب ومنه لحيه ناصل .

۳- در بحار : منها .

۴- در بحار : الرمح .

۵- بحار الانوار ۴۵/۱۱۵ ، عوالم : ۱۷/۳۷۲ ، مستدرک السفينه ۴/۵ .

۶- در مناقب : منزل .

۷- در مناقب : تكن .

۸- اشعار از دعبل خزاعی است و مروی در مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۷۰ ، مثير الاحزان : ۸۵ .

سید بن طاوس فرمود: وَجِيَءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ (۱). ویزید هم حکم نمود آن سر مطهر را در طبقی برابرش گذاردند، و عبارت خبر است: وَوُضِعَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى طَبَقٍ مِنْ ذَهَبٍ وَهُوَ يَقُولُ: كَيْفَ رَأَيْتَ يَا حُسَيْنَ (۲)؟ از آن جمله عیدالله بن زیاد در زمان ورود آن سر مطهر غذا می خورد، چنانکه علی بن الحسین علیهما السلام فرمود... و خبر طولانی است. و یزید هم به روایت «عیون اخبار الرضا» (۳) غذا می خورد، و عبارت خبر است: لَمَّا حُمِلَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الشَّامِ أَمَرَ يَزِيدُ لَعْنَهُ اللَّهُ فَوُضِعَ، وَنُصِبَ عَلَيْهِ مَائِدَةٌ، فَأَقْبَلَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ يَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ الْفَقَّاعَ (۴). از آن جمله عیدالله بن زیاد به چوب اشاره به چشم و دماغ و دهان آن بزرگوار می نمود، و عبارت خبر در «بحار الانوار» (۵) است: يَضْرِبُ بِقَضِيهِ أَنْفَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَيْنَيْهِ وَيَطْعَنُ فِي فَمِهِ!! و در کتاب «لهوف» است: هُوَ يَضْرِبُ بِالْقَضِيبِ ثَنِيَاهُ (۶)! و یزید هم به روایت مشهور صحیح چوب خیزران خواست و جسارت کرد،

۱- لهوف: ۹۳.

۲- بحار الانوار ۴۵/۱۲۸، عوالم: ۱۷/۴۲۸.

۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۵ ح ۵۰، وسائل الشیعه ۲۵/۳۶۳ ح ۳۲۱۳۳.

۴- ادامه روایت چنین است (در عیون و وسائل): «فلما فرغوا أمر بالرأس فوضع طست تحت سريره و بسط عليه رقعه الشطرنج و جلس یزید علیه اللعنه یلعب بالشطرنج و یدکر الحسین و أباه و جدہ (ص) و یستهزئ بذکرهم، فمتی قمر صاحبه تناول الفقاع فشربه ثلاث مرات، ثم صب فضله ما یلی الطست من الأرض. فمن كان من شیعتنا فلیتورع شرب الفقاع واللعب بالشطرنج، و من نظر إلى الفقاع [و إلى الشطرنج فلیذکر الحسین علیه السلام و لیلعن یزید و آل زیاد یمحو الله عزوجل بذلك ذنوبه ولو كانت بعدد النجوم].»

۵- بحار الانوار ۴۵/۱۱۸، مثير الاحزان: ۷۲.

۶- عبارت را در لهوف نیافتم ولی در ارشاد شیخ مفید ۲/۱۱۴ و الخرائج والجرائح ۲/۵۸۱ و مثير الاحزان: ۷۹ و بحار ۴۵/۱۱۶ و جز آنها منقول است.

و عبارت خبر است: ثُمَّ دَعَا يَزِيدُ بِقَضِيبٍ خَيْرَانَ فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَائَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۱)! و زینب خاتون علیها السلام در نظم و نثر مقالاتش فرموده است: حَتَّى دَنَا يَدْرُ الدُّجَى رَأْسَ الْإِمَامِ الْمُؤْتَجِجَيْنِ يَدَيَّ شَرِّ الْوَرَى ذَاكَ اللَّعِينُ الْقَاتِلُ يَظْلُ فِي بَنَانِهِ قَضِيبُ خَيْرَانِهِ يَنْكُتُ فِي أَسْنَانِهِ قُطْعَتِ الْإِنَامِلِ (۲) و در خطبه اش فرمود: ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَثِّمٍ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ: وَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحَاتَكُمْ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشُلْ مَتْنِحًا عَلَى ثَنَائَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنْكُتُهَا بِمَحْضَرَتِكَ وَكَيْفَ لَا تَقُولُ... إِلَى آخِرِهِ (۳). از آن جمله در محضر عبیدالله بن زیاد، زید بن ارقم و جمعی او را از این جسارت فاضحه واضحه منع نمودند، و زید بن ارقم گفت: اِرْفَعْ قَضِيبَكَ عَنْ هَاتَيْنِ الشَّفَتَيْنِ، فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ! لَقَدْ رَأَيْتُ شَفَتَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِمَا مَا لَا أَحْصِيهِ يُقْبَلُهُمَا، ثُمَّ انْتَحَبَ بَاكِيًا (۴). آن گاه حدیث محبت و مهر بانی پیغمبر صلی الله علیه و آله را به آن جناب و حضرت امام حسن علیه السلام ذکر نمود، یزید هم چون به چوب خیزران بدان لب و دندان اشاره کرد، ابو بردّه اسلمی گفت: وَيَحْكُ يَا يَزِيدُ! أَتَنْكُتُ بِقَضِيبِكَ ثَغَرَ الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ؟! أَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ، وَيَقُولُ: «إِنَّمَا سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَقَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَكُمَا وَأَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (۵). از آن جمله به روایت ابی مخنف (۶) که از شعبی روایت کرده: در بازار صرافهای کوفه به

۱- لهوف: ۱۰۴.

۲- بحار الانوار ۴۵/۲۸۸، عوالم: ۱۷/۵۸۵.

۳- شرح الاخبار قاضی نعمان ۳/۲۵۲، بحار الانوار ۴۵/۱۳۴.

۴- ارشاد مفید ۲/۱۱۴، امالی شیخ طوسی: ۲۵۳.

۵- بحار ۴۵/۱۳۳، تاریخ طبری ۴/۳۵۶، مقتل الحسین، ابو مخنف: ۲۲۰.

۶- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۱۸، به نقل از ابو مخنف از شعبی، مدینه المعاجز ۴/۱۱۵ ح ۱۱۲۳، بحار ۴۵/۳۰۴.

أمر عیبدالله آن سر را آویختند و سوره کهف خواند ، و عبارت اوست : انه صُلب رأس الحسین علیه السلام بالصَّیَارِفِ فی الکوفه فتَنَحَّحَ الرَّأْسُ وقرأ سورة الکهف إلى قوله : « إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى » (۱) فلم یَزِدْهُمْ إِلَّا ضَلَالًا . و یزید عنید هم حکم نمود در شام آویختند آن رأس مطهر را ، و [رأس مطهر] فرمود : « لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ » (۲) . و به روایت « خرائج و جرائع » در شام آن رأس مطهر فرمود به آن کسی که این آیه کریمه را خواند : « أَنَّ أَصْحَابَ الْكُهْفِ وَالرَّقِیمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا » (۳) : حکایت حمل و قتل من عجیب تر است از اصحاب کهف و رقیم . و به روایت صاحب « مناقب » آن سر انور را به در قصر یزید آویختند ، و عبارت اوست : إِنَّ یزید لعنه الله! أَمَرَ بِأَنْ يُصَلَّبَ الرَّأْسُ عَلَى بَابِ دَارِهِ (۴) . و در آخر این حدیث است : هند دختر عبدالله بن عامر بن کریز که سابق در حباله جناب سید مظلومان بود پرده برداشت و فریاد کرد : یا یزید ! أَرَأْسُ ابْنِ فَاطِمَةَ مَصْلُوبٌ عَلَى فَنَاءِ بَابِي (۵) ؟ ! خلاصه از این گونه اخبار بسیار است که آن رأس شریف مدتی مصلوب بود در شهر شام ، با آن که ابی مخنف نقل کرده است : لَمَّا أُدْخِلَ بِالرَّأْسِ عَلَى یزیدَ كَانَ لِلرَّأْسِ طِيبٌ قَدْ فَاحَ عَلَى كُلِّ طِيبٍ (۶) . و در کتاب « قره العین فی قتل الحسین علیه السلام » یکی از فضلاء عامه نوشته است : نوری شبیه به عمود صبح از سر مبارک آن جناب ساطع بود ، علاوه از بوی خوشی که استشمام

۱- . کهف : ۱۳ .

۲- . بحار ۴۵/۳۰۴ .

۳- . کهف : ۹ .

۴- . به نقل از مناقب در بحار الانوار ۴۵/۱۴۲ .

۵- . بحار الانوار ۴۵/۱۴۳ .

۶- . مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۱۸ به نقل از ابو مخنف ، مدینه المعاجز ۴/۱۱۶ ح ۱۱۲۶ .

اقوال عدیده در مدفن رأس شریف جناب خامس آل عبا و قول حق

می شد که هر مخالف و مؤالف مشاهده می نمود ، اما : بر دل و جان ابو جهل عنود هیچ سود از گفته احمد نبود « ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً » (۱). دستشان کج پایشان کج چشم کج مهرشان کج صلحشان کج خشم کج هر قدر کرامات و تلاوت سور و آیات از آن رأس مطهر می شنیدند بر قساوت قلب ایشان افزوده می شد ، « وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا » (۲). و از نتیجه عمل عبیدالله بن زیاد و یزید عنید دندان شریف آن بزرگوار در مرتبه سوم بنا بر نقل بلاذری (۳) در « تاریخش » کوبیده شد به چوب مروان بن حکم در مدینه طیبه ، و این اشعار از اوست : يَا حَبْذَا بَرْدُكَ فِي الْيَدَيْنِ لَوْ نَكَتِ الْأَحْمَرُ فِي الْخَدَيْنِ كَأَنَّهُ بَاتَ بِمَسْجِدَيْنِ (۴) شَفِيتُ مِنْكَ النَّفْسَ يَا حُسَيْنَ

اقوال عدیده در مدفن رأس شریف جناب خامس آل عبا و قول حق از این نقل معلوم می شود آن رأس مطهر را به مدینه طیبه بردند ولیکن در « کامل الزیاره » (۵) منقول است که : حضرت صادق علیه السلام فرمودند : چون آن سر را عبیدالله بن زیاد به

۱- بقره : ۷۴ .

۲- اسراء : ۸۲ ، در متن « وما یزیدهم » آمده که خلط بین آیه فوق و آیه ۴۱ همین سوره است : « وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا » .

۳- رجوع کنید به : مثير الاحزان : ۷۵ به نقل از تاریخ بلاذری ، بحار الانوار ۴۵/۱۲۴ ، لواعج الاشجان : ۲۴۸ .

۴- کلمه در متن ناخواناست ، مطابق مثير الاحزان و بحار نقل شد ، در حاشیه بحار چنین آمده : المسجد مکرم و معظم : الأحمر من الثياب أو هو المصبوغ بالزعفران ، و کمبرد : ما یلی الجسد من الثياب .

۵- کامل الزیارات : ۳۶ ، بحار الانوار ۴۵/۱۷۸ .

ص: ۱۶۳

شام فرستاد باز یزید به کوفه فرستاد ، آن ملعون عنید گفت : أَخْرِجُوهُ عَنَّا حَتَّى لَا يَفْتَنَ بِهِ أَهْلُهَا ، یعنی : بیرون کنید این سر مطهر را تا در میان مردم فتنه نشود . پس در جوار امیرمؤمنان علیه السلام مدفون شد . و کلینی در « کافی » (۱) و شیخ طوسی در « تهذیب » (۲) همین طور فرموده اند (۳) . و صدوق طاب ثراه فرمود : و اعتقادُنا انَّ الْحَقَّ الرَّأْسَ بِالْجَسَدِ ، یعنی : اعتقاد ما آن است که سر به بدن ملحق شد (۴) . و از این دو قسم خارج نیست ، بلکه در جوار امیرالمؤمنین علیه السلام بودن همان مصرع و مضجع شریف آن بزرگوار است ؛ از آن که اجساد شریفه ایشان یکی است و متحدند و هر کجا هستند با هم اند و از یکدیگر جدا نیستند ، سلام الله علیهم ! و اقوال دیگر از عامه و خاصه برابری با این دو قول نمی کند ، و حق همان است که صدوق طاب ثراه و جمعی از قدماء علماء فرمودند . و آورنده آن رأس مطهر نیز غیر معین است : قولی هست حضرت رسول علیه السلام یا جبرئیل بردند آن سر مطهر را ملحق نمودند ، و قولی است به کوفه فرستادند به میل خاطر خودشان ، و قولی است یکی از غلامان و دوستان اهل بیت عصمت آورد و ملحق نمود ، و قولی است حضرت علی بن الحسین علیهما السلام با خود آورد و به بدن شریف ملحق فرمود .

۱- کافی ۴/۵۷۱ باب موضع رأس الحسین علیه السلام .

۲- تهذیب الاحکام ۶/۳۴ باب فضل الکوفه (۱۰) ح ۱۵ .

۳- ظاهر عبارت آن است که همین حدیث را فرموده اند ولی مراد مصنف آن است که همین مطلب را فرموده اند یعنی روایاتی که دلالت می کند رأس مبارک حضرت در نزد امیرمؤمنان علیه السلام دفن گشته است . عبارت مرحوم مجلسی پس از نقل خبر فوق چنین است : أقول : قد روی غیر ذلک من الاخبار فی کافی والتهذیب تدلّ علی کون رأسه علیه السلام مدفوناً عند قبر والده صلی الله علیهما ، والله یعلم .

۴- به بعضی از اقوال در حاشیه مقتل الحسین ، ابو مخنف : ۲۳۳ رجوع شود .

ص: ۱۶۴

و مرحوم مجلسی فرمود (۱): مشهور آن است اهل بیت در روز اربعین سرها را به ابدان مطهره ملحق نمودند و دیگر آن رأس مطهر به مصر یا باب الفردیس شام یا در مدینه نبویه صلی الله علیه و آله یا در خزانه بنی امیه بوده است خبری موثق و صحیح می خواهد ، و اگر هم به مدینه طیبه برده اند باز به بدن شریف ملحق گردید و جز آن نیست . خلاصه بنا بر این مصائب موجه که دانسته شد احدی از آحاد و افراد بشر بدین گونه مبتلا و مقتول نگشت ، پس احدی را جز آن بزرگوار نتوان مظلوم خواند ، یعنی : فرد کامل در مظلومیت جناب امام حسین علیه السلام است ، و از این جهت در کلام مجید بدین وصف موصوف گردید . بلی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند : « مَا أُودِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُودِيْتُ » (۲) مخصوص به حضرات انبیاء علیهم السلام است ، یعنی : « در سلسله انبیاء مانند من کسی اذیت ندید . و شاید یک جهت آن قتل و ظلم به فرزند اوست ، و حضرت ولایت مآب علیه السلام فرمودند : « لَقَدْ ظَلَمْتُ بِعَدَدِ الْمَدْرِ وَالْوَبْرِ » (۳) یعنی : « من مظلوم شدم به عدد سنگها و موهای بدنها » . و ایضاً فرمود : « من از کوچکی مظلوم بوده ام تا کنون » (۴) . و مراد از مظلومیت شاه ولایت علیه السلام آن غصب حق و ظلامه کثیره دیگر است .

- ۱- بحارالانوار ۴۵/۱۴۴ ، نیز بنگرید به : عوالم : ۱۷/۴۵۲ ، لواعج الاشجان : ۲۴۹ .
- ۲- مناقب آل ابی طالب (ابن شهر آشوب) ۳۰/۴۲ ، بحارالانوار ۳۹/۵۶ ، مستدرک سفینه البحار ۱/۱۰۲ .
- ۳- الغارات ۲/۴۸۸ ، مناقب ابن شهر آشوب ۱/۳۸۲ ، و در آن عبارت چنین است : « لَقَدْ ظَلَمْتُ عَدَدَ الْمَدْرِ وَالْمَطَرِ وَالْوَبْرِ » ، و سپس از روایت کثیر بن الیمان نقل کرده که فقره « وما لا يحصى » را اضافه دارد ، الصراط المستقیم ۳/۴۱ و ۱۵۰ ، الاربعین ، شیرازی : ۱۷۶ ، بحار ۲۸/۳۷۳ و ۲۹/۶۲۹ و ۴۱/۵۱ و ۱۰۹/۴۶ . تتمه آن در بعضی از روایات چنین نقل شده : فقال له : « ويحك ، وأنا والله مظلوم ، هات فلندع على من ظلمنا » . رجوع کنید به : بحار ۳۴/۳۳۷ ، مستدرک سفینه البحار نمازی ۷/۲۷ .
- ۴- در روایت احتجاج ۱/۲۷۹ از حضرت چنین نقل شده : « إني كنت لم أزل مظلوماً مستأثراً على حقى » ، و نیز : بحارالانوار ۲۹/۴۱۷ .

اما مظلومیت سید مظلومان علیه السلام از زمان رحلت جدّ بزرگوارش با ناملايمات وارده از ابناء زمان بود تا زمان شهادت علاوه از آنها که سائرین نداشتند این گونه قتل و بلا بود که بر آن جناب رسید ، پس هر آن کس را خداوند مظلوم خواهد باید در نوع بشر منحصر باشد و جز وی کسی را مظلوم خواندن نشاید . و بنا بر بعضی تفاسیر اهل البیت (۱) ذبح عظیم در آیه کریمه جناب سید الشهداء علیه السلام است که فداء برای حضرت اسماعیل ذبیح الله شد ، و اگر قائلی گوید : حضرت اسماعیل ذبح نگردید و مقتول نگشت چگونه بدین لقب مفتخر گشت ؟ گویا برای تهیّو ذبح شدن در راه خدا به جهت ذبح عظیم که ذبیح الله حقیقی است مجازاً افتخار یافت و بدین لقب ملقب گردید ، و الا در هر عالمی این لقب مانند « ثار الله » و « قتل الله » مخصوص به حضرت خامس آل عبا علیه السلام بود ، و هر یک از انبیاء که مهتّا برای این مقام شدند آن جناب خود را فداء نمود تا اختصاص مقام معلوم وی مرفوع نشود و به عهد قدیم خویش در منای کربلاء وفا کند . و آن چه در روز نخست خواست در یوم موعود که عمل است تنیجز نماید و در روز جزاء به مفاد : « انّ لک فی الجنه درجه مغشاه من نور الله لن تنالها الا بالشّهاده » (۲) ، وعده معهوده خود را بخواهد . پس خلاصه مضمون بلاغت مشحون « لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ » (۳) ، از روی حق و صدق از آن سید معصوم مظلوم ، معلوم گردید ، و اگر چنین کسی در هر یک از ازمه سالفه به لقب ذبیح الله یا قتل الله اختصاص داشته باشد استبعادی ندارد و اگر ذبح عظیم خوانده شود بنابر نصوص کثیره شاید و حزن حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در نظر کردن به نجوم و اطلاع به شهادت آن بزرگوار نیز برهانی دیگر است ، کما قال الله تعالی : « فَظَرَّ نَظْرَهُ »

۱- .تفسیر البرهان ۴/۳۰ ، مجمع البحرین ۲/۸۳ ماده (ذبح) .

۲- .ینابیع الموده ۳/۵۴ بدون عبارت « مغشاه من نور الله » .

۳- .آل عمران : ۹۲ .

ص: ۱۶۶

در اینکه جناب سید الشهداء علیه السلام خون خدا باشد ضرری ندارد

فِي النُّجُومِ * فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ « (۱) . و اخبار هر يك از پیغمبران و گریه و اندوه ایشان و تشریف به آن تربت مبارکه بیانی مفصل می خواهد (۲) . ۳

در اینکه جناب سید الشهداء علیه السلام خون خدا باشد ضرری ندارد عجله خوب است مطلبی که در آغاز این عنوان اشاره نمودم انجام دهم . علاوه از آن چه در معنی ثار الله بسط دادم پس بنابر آن معنی که « ثائر » همان ثار باشد یعنی : جناب سید الشهداء علیه السلام را خون خدا بخوانیم بدون اینکه خدا خونخواه باشد یا خود آن بزرگوار ، آیا معنی دیگر جائز است گفته شود که مناسبتی داشته باشد ؟ آن چه به فهم قاصر می رسد و در ذهن حاضر دارد آن است که : خداوند متعال برای تشریف و تکریم بعضی از مخلوق ذی شان را به خود نسبت می دهد ، نظیر آن تشبیه معقول به محسوس است برای تفهیم افهام و اذهان بندگان یعنی : هر عضوی از اعضاء انسانی را بنا بر ظهور و بروز صفت خاصه اضافه و انتساب به خود فرموده . مثلاً ظهور سلطنت و استیلاء سلطان بر سریر و تخت است ، و خداوند سبحان که سلطان السلاطین است و منزّه از جهت و زمان و مکان ، عرش عظیم را که اعظم اجرام و اجسام است و محیط بر تمام مخلوقات از مجرّادات و مادیات آن را عرش خود خوانده ، و اظهار استیلاء و استواء خود را که همان ظهور قدرت است بر آن فرموده که : « الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى » (۳) .

۱- صفات : ۸۹ ۸۸ .

۲- بطور نمونه رجوع کنید به : کامل الزیارات : ۱۷۰ ح ۲۲۰ ، بحار ۴۵/۲۰۸ ، مستدرک الوسائل ۱۰/۳۱۴ ، عوالم : ۱۷/۴۶۳ .

۳- طه : ۵ .

ص: ۱۶۷

یا آن که جنات ثمانیه را بر حسب وفور نعمت و ظهور رحمت و خلود لازم و اُبود دائم خانه جاویدان خود خوانده که : « اِنّھا داری وَاَنّھا جَنَّتِی ». یا آن که سکنه عالم علویه را مانند مقربین حضور و ملتزمین خلوت خاصه سلطانیه و رسالت و سفارتشان هر یک را بر حسب مقام و شأن سفراء و رسل خود خوانده ؛ از آن که ملائکه از « الوکه » است و « الوکه » به معنی رسالت و پیغام بردن است ۱ . و یا آن که مساجد را عموماً و خانه کعبه را خصوصاً به جهت ظهور ستایش و مراسم بندگی و نیایش خانه معموره خویش خوانده . یا آن که حجر الأسود را به ملاحظه استلام و تقبیل حاج مانند بوسیدن دستهای بزرگان و پادشاهان « یمین الله » خوانده . یا آن که ناقه صالح را بواسطه عظمت جثه و انحصار خلقتش در افراد جنس بهائم و وحوش و ایجادش بدون ماده مانند عالم امر « ناقه الله » خوانده . و یا آن که از سنخ روحانیات روح مخلوق منفوخ در هیکل حضرت آدم را « وَنَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِي » (۱) خوانده . یا آن که حضرت عیسی بن مریم را بر حسب تجرّده از علائق عوالم مادیه حسیه و تهذیبش از تکوّن نطفه منویه اصلیه و ارجاعش به عالم ملکوتیه که مقام اصلی اوّلی وی بوده « روح الله » خوانده . و یا آن که انبیاء عظام دیگر را که در زیارات نسبت به خداوند می دهند مانند « صفی الله » و « نجی الله » و « خلیل الله » و « ذبیح الله » و « کلیم الله » و « روح الله » و « حبیب الله » به

در معانی عبارات زیارات و القاب امام علیه السلام و جواز آنها

جهت ظهور و بروز صفات خاصه و اوصاف مخصوصه ای است که به تأیید و تسدید حق تبارک و تعالی در زمان بعثت و رسالتشان از ایشان هویدا و پیدا گردید، و به جهت آن است که ما رعایا بدانیم هر یک از پیغمبران و برگزیدگان از بندگان هر چه داشته اند و نفوس قدسیه و ذوات مقدسه ایشان به طریق استقلال نبوده است، بلکه همگی مرتبط و متفرع بر اراده الهیه و مشیت حقّانیه و قدرت حقه بوده.

در معانی عبارات زیارات و القاب امام علیه السلام و جواز آنها پس چنانکه پادشاه ظاهری مجازی بر حسب بعد و قرب و اختلاف مراتب فرزندان و نزدیکان و رجال دولتش از ارکان و اعیان یکی را چشم و یکی را زبان و یکی را گوش و یکی را دست و یکی را جگر و یکی را دل و یکی را سر و یکی را پای و یکی را عقل و نفس و روح و یکی را قوت بازی و یکی را شمشیر یا عصای دست خود می خواند، همین طور برای کاملیت و تمامیتی که در انسان اشرف کامل ولیّ الله اعظم امام همام از ملکات الهیه حاصل است، و جامعیتی که از عالم کبیر از بسائط و مرکبات مجردات مادیات دارد، مانند بحر خضم اعظم که مظهر و مرآت تمام انجم فلکیه و کواکب سماویه است تمام اعضاء و اجزاء وجودیه وی را از ظاهر و باطن خداوند مهربان اضافه به خود فرمود و نسبت به خود داد. مثلاً انسان کامل «عین الله الناظره» است برای آن که از جانب حق تعالی دیده بان و بینای به حال بندگان است مانند چشم ظاهری انسانی که دیده بان قلب است. و چون معنی ولایت احاطه کلیه است بر تمام خلق و رعیت، بناءً علی ذلک امام علیه السلام را باید در دنیا بینای به امور اخرویه که از مخلوقات موجوده است بدانیم تا کمال نظر و بصارت «عین الله الناظره» معلوم شود، و باید غشاوه و حجابی در نظر مهر انورش از مشاهده عوالم امکانیه از علویه و سفلیه نباشد و الاّ این نسبت و اضافت را لیاقت ندارد.

و همین قسم است معنی « اذن الله الواعیه » (۱) یعنی : گوش خدا که نگاهدارنده است ، و مراد از آن امتثال امر و حکم و فرمان حضرت یزدان است و مقصود از شنیدن و گوش کردن بنده اطاعت امر و نهی مولی است و آن به طریق اوفی در « ولی الله » بوده است . و معنی « يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ » (۲) بر حسب قوت و قدرت است ، یعنی : توانائی خدائی از آن هیکل بشری جسمانی ظاهر است . و معنی « لسان الله » چون زبان که ترجمان قلب است و از مکنونات و مطویات غیبیه قلبیه خبر می دهد انسان کامل هم از مغیبات و مخفیات عوالم ثلاثه که ملک و ملکوت و جبروت است با لسان حلو و لهجه صدق و سلامت منطق بدون کلاله اخبار می فرماید و عجزی ندارد . و معنی « نفس الله » آن تحریک و تدبیر اوست به هیولی و هیکل تمام عالم مانند تحریک و تدبیر نفس با بدن . و معنی « جنب الله المکین » آن قرب معنوی اوست به حضرت خداوندی که منزله از حد و جهت و جانب است . و معنی « وجه الله المضی » آن توجه کلی اوست ظاهراً و باطناً روحاً و بدنماً ، لساناً و قلباً ، قولاً و عملاً به سوی حق حی قادر توانا که گویا اعضاء بدنیه ظاهریه و قوای و مشاعر باطنیه معنویه بالکلیه به مثابه وجه اند ، و همیشه به مبدأ متوجه اند . پس هر آن کس چنین است روی خداست و بر ماست به سوی آن روی به مفاد : « مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ » (۳) متوجه شویم و روی عجز و نیاز به عتبه وی گذاریم .

- ۱- برگرفته از آیه شریفه « وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ » (سوره حاقه : ۱۲) . در روایات زیادی وارد شده که امیرمؤمنان علیه السلام « اذن الله الواعیه » است ، رجوع کنید به : مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام ، کوفی : ۱۵۸ ح ۹۴ ، بحار ۳۵/۳۳۰ ح ۱۱ .
- ۲- فتح : ۱۰ .
- ۳- مضمونی است از زیارت جامعه اهل بیت علیهم السلام . رجوع کنید به : من لا يحضره الفقيه ۲/۶۱۵ ، تهذیب ۶/۹۹ ، مستدرک ۱۰/۴۲۳ .

در انقلاب عالم امکان برای شهادت سید مظلومان علیه السلام است

و معنی «قلب الله» آن احاطه تامه و رسیدگی کلی اوست به اجزاء و اعضاء و قوی و اصول و فروع ما فی الـکون به مانند قلب محیط متصرف که مالک از مه قوای انسان است که «إِذَا ضَلَّحْتُ ضِلْحَ الْجَسَدِ» و انقلاب او موجب انقلاب احوال رعایای مملکت بدن و تعطیل امور عمال آن است. و همین طریق است معنی «ثار الله»، چون اطباء یکی از معنی نفس را خون دانسته اند آن را متولد از جگر می دانند، بلکه گفته اند: جگر مقسم غذا و خون است و دل هم از جگر به رابطه و واسطه عرقی تغذیه می کند با آن که یکی از ارکان ثلاثه بدن است. پس بر حسب حس و یقین نفس انسانی که منتزع و منفجر از محل قوت طبیعی است خون است، و اگر خون بر خلاف عادت معموله از بدن دفع شود رشته حیات انسان منقطع است، پس عالم امکان را به منزله بدن بدن که حیات و بقای وی به واسطه آن خون طاهر مطهر است و در جزء جزء وی از آن خون پاک بهره و نصیبی است که اگر در جزئی از اجزاء عالم از آن خون لطیف آنی نباشد مفلوج (۱) و معطل خواهد بود. بناءً علی هذا عرض می کنم: جناب خامس آل عباء علیه آلاف التحیه و الثناء علاوه از اینکه «وجه الله» و «عین الله» و «لسان الله» و «اذن الله» و «ید الله» و «نفس الله» و «جنب الله» و «روح الله» و «قلب الله» است، «ثار الله» و «دم الله» است. ایضاً از آن که بعد از شهادت آن شهید در راه خدا ارکان عالم بالکلیه متزعج و متضعض گردید و از اعلی علین تا تخوم ارضین از خروج آن ثار الله منکدر و منکسر شدند حتی بهشت از مسرت خود بهشت، و با جهنم هزاران حزن و غم منضم گردید.

در انقلاب عالم امکان برای شهادت سید مظلومان علیه السلام استو مضمون حدیث «بُنِيَ الْوُجُودُ عَلَى الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ، فَإِذَا حُرِّكَ حُرَّكَ جَمِيعُ الْعَالَمِ» (۲) مبرهن

۱- در چاپ سنگی: مفلوح.

۲- در مجامع حدیثی یافت نشد.

شد و رشته حیات امکان گسسته گشت و فرشتگان از عبادتشان بایستادند، آفتاب با رخساره تیره چون زن داغدار گیسوی پریشان کرد، و بر عذار ماه کلف پدیدار گردید و ستارگان در اقطار آسمان متفرق و پریشان شدند و برای کسوف آن نیر اعظم روز جانشوز عاشورا را لیل مظلم پنداشتند، وحشیان صحرا به اطراف زمین رمیدند، و مرغان هوا از آشیانها پریدند، نوع بشر فریاد و افضیحتاه! و واخجلتاه! برآوردند و طایفه جن بساط سوگواری گسترده، پیغمبر در حظیره قدس اقامه تعزیت کرد و جبرئیل در سدره المنتهی لوای عزا افراشت ساره و آسیه، مریم و خدیجه فاطمه مرضیه را تسلیه دادند، خون دل زمین به جوشش آمد، از دیدگان آسمان خون بارید، رخساره عالم گلگون شد، و خطه خاک دریای خون، هر گیاه و درخت و هر کلوخ و سنگ سخت که از بیت المقدس و مدینه نبویه صلی الله علیه و آله برداشتند خون تازه یافتند، دامن شفق سرخ، و چهره افق زرد شد، زندگان در انتظار نفخ صور بودند و مردگان گمان قیامت یوم النشور نمودند، ملکی عظیم الشأن در بحر اعظم بی پایان نداء « أَلْبَسُوا اثْوَابَ الْأَحْزَانِ » برآورد، و ماهیان دریا را از این مصیبت عظمی اخبار کردند، جغد در ویرانه مأوی گرفت، و پرستو ک فاتحه ماتم خواند. حال بنگر از بیکر این عالم این همه خون چرا آمد و چگونه این تن ناتوان گشت و از پا درآمد؟! پس می گوئیم: هر وقت از مدد قوه غضبیه خون بدن انسانیه به فوران و هیجان آید آثار غضب که علامت آن سرخی رخسار است پدیدار شود (۱). و همین قسم است قهر و غضب منتقم قهار هر وقت ظاهر شود به صورت و کسوه حمره

۱- و در حدیث مفصل امام رضا علیه السلام در روز اول محرم به ریان بن شیب می خوانیم: « یا بن شیب! لقد حدثنی ابی، عن ابیه، عن جده علیه السلام أنه لما قتل الحسین صلوات الله علیه مطرت السماء دماً وتراًباً أحمر ». رجوع کنید به: امالی شیخ صدوق: ۱۹۲، و در حدیث نضره عبدیه چنانچه در دلائل النبوه ۶/۴۷۱ (چاپ بیروت) آمده می گوید: لما قتل الحسین بن علی مطرت السماء دماً فأصبحت وكل شیء ملان دماً. نیز رجوع کنید به: شرح الاخبار ۳/۱۶۶ ح ۱۱۰۲ و قبل و بعد آن، ثقات ابن حبان ۵/۴۸۷، تاریخ مدینه دمشق ۱۴/۲۲۷.

ص: ۱۷۲

است چنانکه آیت رحمتش به رنگ حضرت و بیاض است تا بندگان آیت و نشان قهر و رحمتش را بشناسند و بدانند . اکنون شهادت جناب امام حسین علیه السلام سبب از برای قهر و غضب حق شد و آثار غضبش را در برّ و بحر عالم امکان همان به رنگ حمره و انقلاب بعضی از مادیات است به خون . و در حدیث است : « شهید آغشته به خون ، فردای قیامت با همان جامه خونین و رنگین برخیزد تا حضرت احدیت بر قاتل وی غضب فرماید ، و در مقام دادخواهی برآید » . پس خون اگر نبود غضب نباشد ، خون سبب است از برای ظهور غضب و همچنین آیات دیگر الهیه که بدین لون متلون می شوند غالباً بر این سمت و علامتند . عجاله عرض این بنده آن است : جناب خامس آل عبا اگر چه خود مظهر غضب نبود ، اما شهادت و ریختن خون گلویش سبب از برای قهر و غضب خداوندی گشت که مردمان دانستند اینگونه آثار غضب برای شهادت وی مهیا و مترتب است . و از این جهت برای انتقام ریختن خون آن مظلوم فرمود : « وَمَنْ قُتِلَ مُظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَاناً فَلَا يُشْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً » (۱) . پس توان گفت : وضع عالم رجعت غرّاء برای مطالبه دم و برای سلطنت پادشاهی آن بزرگوار است ، و توان گفت این آثار غضب باقی است تا وقتی که خدایش خونس را طلب کند . خلاصه در احادیث اهل البیت علیهم السلام مرویست : « قصری که در بهشت برای جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء مقرر شده است به رنگ یاقوت احمر سرخ است و قبه ای که در رجعت از برای آن بزرگوار زده می شود از یاقوت سرخ است » . و معروف است : میل قلبی آن جناب هم به جامه سرخ بوده برای آن که با بدن آغشته به

ص: ۱۷۳

در معنی « مهجه » و بذل آن و مراتب قلب است

خون ، خداوند بی چون را ملاقات می فرماید . و در وقتی که محاسن شریفش خضاب به آن خون مطهر گردید فرمود : « هکذا أَلْقَى جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ » (۱) . و زمانی که عبدالله رضیع مشهور به علی اصغر را دفن کرد جامه و بدنش را از خونس ملطخ نمود (۲) . و در این مقام خاطر آوردم آخر فقره خطبه ای که جناب امام حسین علیه السلام زمان خروج از مکه معظمه خواند : « مَنْ كَانَ بِأَذَلٍّ مُهْجَتَهُ وَمَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ فَلْيَرْحَلْ فَإِنِّي رَاحِلٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى » (۳) ، یعنی : هر که می خواهد خون دلش را بریزد و ببخشد در راه خدا و مهیا شود برای ملاقات وی پس فردا کوچ کند که من می روم .

در معنی « مهجه » و بذل آن و مراتب قلب استو مراد از « مهجه » بضم میم که جمع آن مُهْج است خون دل است و گاهی از « مهجه القلب » تعبیر به روح می شود (۴) . و « نجیع » خون سیاهی است که در دل یا جوف اوست (۵) .

- ۱- بحارالانوار ۴۵/۵۳ ، عوالم : ۱۷/۲۹۶ ، مقتل الحسین ، خوارزمی ۲/۳۴ .
- ۲- و در زیارت آن شهید بزرگوار می خوانیم : « السلام علی عبدالله بن الحسین ، الطفل الرضيع ، المرمی الصریع المتشطح دماً ، المصعد دمه فی السماء » . رجوع کنید به : بحار ۴۵/۶۶ و ۹۸/۲۷۰ .
- ۳- شرح الاخبار قاضی نعمان ۳/۱۴۶ ، مثير الاحزان : ۲۹ ، بحار ۴۴/۳۶۷ .
- ۴- چنانچه در شرح الاخبار ۳/۱۴۶ بدان تصریح شده است ، نیز رجوع کنید به : مجمع البحرين ۴/۲۴۲ ماده (مهج) .
- ۵- رجوع کنید به : القاموس المحيط ۳/۸۷ ماده (نجع) ، بحار ۳۵/۱۷۲ ، تاج العروس ۵/۵۱۹ قال ما ملخصه : والنجیع من الدم ما كان الى السواد أو هو الدم مطلقاً ، أو الدم المصبوب أو دم الجوف خاصه .

ص: ۱۷۴

و در حدیث است: « لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطُبُّوهُ وَلَوْ بِسَفْكِ الْمُهْجِ » (۱). پس عرض می شود: مراد از « ثار الله » و « دم الله » همان « مهجه القلب » است که از خروج وی حیات از تمام بدن خارج می گردد، و چون علت بقاء بدن اوست لهذا اشرف است از تمام خونهای که در اعماق بدن انسانی جاری است و اشرفیت آن خون برای شرافت محل اوست. پس سزاوار آن است برای شرف و محبوبیتی که دارد به کریمه « لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ » (۲) همان خون را انفاق و بذل کند در راه دوست خود. و اهل ایقان و عرفان گفته اند: از برای قلب هفت طور است: اول: صدر است و محل اسلام، « أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صِدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ » (۳) برهان ایشان. دوم: قلب است و آن محل ایمان است، « أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ » (۴) شاهد ایشان است. سوم: شغاف است و آن محل محبت مخلوق و شفقت بر خلق است، « قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا » (۵) دلیل ایشان. چهارم: فؤاد است و آن محل مشاهده و رؤیت است، « مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى » (۶) دلالت بر مرادشان کند. پنجم: جبه القلب است که معدن محبت حضرت احدیت است. ششم: سویداست که منبع مکاشفات غیبیه و علوم لدنی است.

۱- کافی ۱/۳۵، مجمع البحرین ۴/۲۴۲.

۲- آل عمران: ۹۲.

۳- زمر: ۲۲.

۴- مجادله: ۲۲.

۵- یوسف: ۳۰.

۶- نجم: ۱۱.

ص: ۱۷۵

هفتم: مهجه القلب است و آن محل برای ظهور و انوار تجلی صفات الوهیه است بتمامه. پس این طور سابعه اعظم اطوار و خاتم اسرار است، هر آن کس رشته حیات را برای دوست عزیز خود گسست حیات دائمه باقیه یافت، و برای بذل چند قطره خون سویداء مهجه القلب وی مطلع انوار آفتاب بقاء گردید و احدی از انبیاء و اولیاء بدین مرتبه اعلی ارتقاء نیافت مگر جناب خامس آل عباء علیه التحیه والثناء. و از این جهت نام خوشش تا دامن قیامت از زبانهای اهل ولا جاری و گویاست و محافل و مجالس تعزیه داری و سوگواریش برپا، و هر دوستی که نظر کردن به حمزه افق و سرخی شفق را برای خود مذکری صادق داند البته خونابه جگر و خون دل را از مردمک دیده بر رخساره فشانند. و عجب مدار از آن که زینب خاتون در خطبه کوفه فرمود: « أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَلَعَلَّ يَذَابُ الْآخِرَةُ أَشَدَّ وَأَخْزَى » (۱). پس از آن که آسمان خون گرید برای آن شهید غریب مظلوم سزاوار آن است دوستان و شیعیان ایشان از آسمان دیدگان نشان نیز خون ببارند. و از بیان آن مخدره علیها السلام معلوم است که از کربلا تا شهر کوفه باریدن خون را از آسمان دیده بود و سائرین هم دیده بودند که فرمود: عجیبی نیست آسمان خون گریه کند. عجاله معذرت می خواهم از تطویل ما جری مِنَ الْقَلَمِ، لیکن میل و خواهش اهل منبر و دعاء و ذاکرین محافل بکاء دعا گوی ایشان را امر به اطاله لسان و اطابه بیان نمود. الحال مقتضی است احادیثی که عامه و خاصه در خون گریه کردن آسمان و اهل آن نقل کرده اند بنویسد، و نتیجه مفیده بردارد؛ از آن که جمعی را از تمکین و قبول این آیه حقّه مدبر و منکر یافتیم.

۱- اللهوف (با ترجمه): ۱۷۶، لواعج الاشجان: ۲۰۱.

ص: ۱۷۶

اخبار علماء عامه در ظهور حمريت در روز شهادت آن سيد مظلومان

اخبار علماء عامه در ظهور حمريت در روز شهادت آن سيد مظلومانما از علماء عامه و مشاهير و نحارير ايشان كسى كه نقل كرده است ثعلبى است در ذيل آيه كريمه: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» (۱) گفته است: اين سرخى كه با شفق است پيش از شهادت آن جناب نبوده است، بعد از شهادت پيدا شد و عبارت اوست: «مُطْرْنَا دَمًا بَيَّامَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام» (۲). و يكى از علماء عامه نسوى است در «تاريخ» خودش نوشته است، و عبارت اوست: «هَذِهِ الْحُمْرَةُ فِي الْأُفُقِ مِنْ يَوْمِ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام» ۳. و يكى از علماء عامه ترمذى (۳) است. صاحب «مناقب» فرمود: ترمذى گفت: اين سرخى در افق از روز شهادت آن جناب عليه السلامظاهر شد. و يكى از ايشان ابونعيم است در «دلائل النبوه» (۴) گفته است: «لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام»

۱- دخان: ۲۹.

۲- الطرائف، ابن طاوس: ۲۰۳ ح ۲۹۵ به نقل از ثعلبى، الصواعق المحرقة: ۱۱۶، ذخائر العقبى: ۱۴۵، مقتل خوارزمى ۲/۸۹.

۳- در چاپ سنگى: ترمذى، و همچنين در مورد بعدى.

۴- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۱۲ به نقل از ابونعيم در دلائل النبوه و نسوى در كتاب المعرفه، بحار ۴۵/۲۱۵.

ص: ۱۷۷

أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَجَبَانًا وَجِرَارًا صَارَتْ مَمْلُوءَةً دَمًا » یعنی : آسمان خون گریه کرد به نحوی که کوزه ها و خمهای ما پر از خون شد . و قشیری یکی از ایشان است ، در « تفسیرش » (۱) در ذیل آیه کریمه گفته است : « لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَتِ عَلَيْهِ السَّمَاءُ ، وَعَلَامَتُهَا حُمْرُهُ أَطْرَافُهَا » . و جمعی از علماء سنت و جمهوری از اهل جماعت (۲) بر این فقره اذعان دارند و منکری نیافتم . اما از کتب شیعه امامیه احادیث صحیحه کثیره است (۳) . و در « کامل الزیاره » (۴) منقول است که روای گفت : یکسال و نه ماه است آسمان را مانند علقه یعنی : مانند پاره خون می دیدیم و آفتاب دیده نمی شد . و ایضاً مرویست : « آسمان بعد از شهادت آن بزرگوار خاک سرخ بارید » (۵) . و در کتاب « امالی » (۶) مرویست که : حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند در آخر خبر : « وَتَمْطُرُ السَّمَاءُ رَمَادًا وَدَمًا ، وَبِكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشُ فِي الْفَلَوَاتِ وَالْحَيْتَانُ فِي الْبَحَارِ » . و از این خبر معلوم است آسمان خاکستر و خون گریه کرد . و در کتاب « کامل الزیاره » (۷) است : آسمان بر یحیی بن زکریا خون گریه کرد و بر جناب

۱- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۱۲ به نقل از تفسیر قشیری و فتال ازسدی ، بحارالانوار ۴۵/۲۱۵ .

۲- نگاه کنید به : تفسیر قرطبی ۱۶/۱۴۱ ، تاریخ مدینه دمشق ۱۴/۲۲۸ ، سیر اعلام النبلاء ۳/۳۱۲ .

۳- رجوع کنید بروایات متنوعی که علامه مجلسی نقل فرموده در : بحارالانوار ۴۵/۲۰۱ باب ۴۰ ما ظهر بعد شهادته من بكاء السماء والارض عليه وانكساف الشمس والقمر وغيرها .

۴- کامل الزیارات : ۱۸۱ ح ۲۴۷ ، قریب بدین روایت در طرق عامی در مصنف ابن ابی شیبہ ۸/۶۳۳ ح ۲۶۲ چنین آمده : عن ام حکیم قالت : لما قتل الحسين بن علي وأنا يومئذ جارية قد بلغت مبلغ النساء أو كدت أن أبلغ مكثت السماء بعد قتله أياماً كالعلقة .

۵- امالی شیخ صدوق : ۱۹۲ .

۶- امالی شیخ صدوق : ۱۷۸ ح ۱۷۹ ، لهوف : ۱۱ ، بحار ۴۵/۲۱۸ ح ۴۴ .

۷- کامل الزیارات : ۱۸۲ ح ۲۴۸ ، بحار ۴۵/۲۱۰ .

ص: ۱۷۸

سيد الشهداء هم يك سال تمام. و حضرت عبدالعظيم روايت کرده است: « ما بَكَتِ السَّمَاءُ الاَّ على يَحْيَى بن زكريا والحسين بن على عليهما السلام » (۱). و صاحب « مناقب » (۲) نقل فرموده است: شش ماه بعد از شهادت جناب سيدالشهداء عليه السلام سرخی از مشرق و سرخی از مغرب برمی خاست و در وسط آسمان به يکديگر می رسیدند. و بعضی از علماء اعلام و رؤساء اسلام بکاء آسمان را به خون از اهل آسمان می دانسته اند (۳). و چند حديث صحيح نيز وارد است در بکاء آفتاب ۴. و مرويست: گريه آفتاب طلوع و غروب اوست به سرخی (۴). اما در گريه کردن زمين به خون اخباری کثيره از فريقيين روايت شده است: يکی روايت ام معبد است و عوسجه که حضرت نبوی صلی الله عليه و آله در کنار آن استنشاق فرمود سه مرتبه و وضو ساخت و فرمود: « لَهْذِهِ الْعُوسِجَةُ شَأْنٌ » و آن درختی عظيم شد و مردم از افنان و اغصان و ساق و اوراق و اثمار آن تبرک می جستند و برای امراض صعبه استشفاء می کردند تا آن که در روز عاشوراء از ساق آن دم عبيط يعنی: خون تازه و تر جاری شد.

۱- مدینه المعاجز ۴/۱۴۹ ح ۱۱۵۷، نیز: بحار ۴۵/۲۰۱، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۱۲، بحار ۴۵/۲۱۳ ح ۳۰.

۲- مناقب ۳/۲۱۲.

۳- رجوع کنید به: تفسير قرطبی ۱۶/۱۴۱.

۴- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۱۲.

ص: ۱۷۹

در حکایت غریبه که مرحوم میر محمد حسین از سنگ ریزه که بر آن مکتوب بود کلماتی شریفه نقل کرده است

و از ورق خشک شده آن خون به مانند آب گوشت متقاطر گردید و بکاء و فریاد جن را از زیر آن شنیدند که می گفتند: آیائِنَ النَّبِیِّ وَیَائِنَ الوَصِیَّوِیا من بقیه سادتنا (۱) الاکرمینا (۲) و یکی روایت حضرت باقر علیه السلام است که به هشام بن عبدالملک فرمود: « علامت موت امام آن است هر سنگی که بردارند خون تازه جاری شود » (۳). و یکی روایت معروفه است از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: « هر سنگ ریزه را که برداشتند در بیت المقدس خون تازه جاری شد » (۴).

در حکایت غریبه که مرحوم میر محمد حسین از سنگ ریزه که بر آن مکتوب بود کلماتی شریفه نقل کرده استو در حین تحریر حکایت غریبه در کتاب « زهر الریبع » و « روضات الجنان » به خاطر آوردم که مرحوم میر محمد حسین خلف مرحوم میر محمد صالح حسنی اصفهانی خاتون آبادی در کتابش نقل کرده است که: من در شهر شوشتر سنگ ریزه یافتم که در او به خط سرخ این کلمات نقش شده بود، و حاکم بلاد شوشتر آن را فرستاد برای مرحوم مبرور شاه سلیمان صفوی، و شاه سلیمان فرستاد برای مرحوم جدّ من رفع الله مقامه، و اغلب حکاکها و اهل صناعت ملاحظه کردند و تأمل و توغل نمودند آن را مجبول به آن کلمات و خطوط شریفه یافتند یعنی: شخصی خارج آن را نقش و رسم نکرده بود مگر قلم قدرت حضرت احدیت جلّ و علا، و آن کلمات بدین گونه منقوش شده بود:

۱- در چاپ سنگی: ساده.

۲- مدینه المعاجز ۴/۱۸۹، ۴/۱۹۱ ح ۱۲۱۷، بحارالانوار ۴۵/۲۳۳ ح ۱، وزن شعر اشکال دارد، و شاید شعر نباشد.

۳- روایت مفصل و جالبی است که قابل مراجعه است. رجوع کنید به: بحارالانوار ۴۵/۲۰۳ ح ۵ و ۴۶/۳۱۶ ح ۳.

۴- بحارالانوار ۴۵/۸۹ و ۱۴۰ و ۲۰۳.

ص: ۱۸۰

بسم الله الرحمن الرحيم لا- إله الا- الله مُحَمَّدٌ رَّسُولُ الله ، عَلَى وَلِيِّ الله ، قُتِلَ الامامُ الشهيد المظلوم الحسين بن الامام علي بن أبي طالب عليهما السلام ، وَكُتِبَ (۱) بِدَمِهِ بِإِذْنِ الله وَخُوْلِهِ عَلَى أَرْضٍ وَحْصَاءٍ : « وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ » (۲) . ترجمه بعد از شهادتین آن است : کشته شد شهید مظلوم پسر امام علی بن ابی طالب علیه السلامو نوشته شد به خون آن جناب به اذن و حول خداوند بر زمین و سنگ ریزه این آیه « وَسَيَعْلَمُ . . » إلى آخره . و نظیر آن بیان مرحوم شیخ حسین بن عبدالصمد والد ماجد مرحوم شیخ بهائی است که فرمود : در صحرای نجف درّی یافتند که بر او مکتوب بود : انا دُرٌّ من السماءِ نَثْرُونِيَوْمَ تَزْوِيجِ وَالِدِ السَّبْطَيْنِ كُنْتُ أَضْيَفِي مِنَ اللَّجَيْنِ بِيَاضًا حَمَرْتُ نِي دِمَاءِ نَحْرِ الْحُسَيْنِ یعنی : من درّ صاف شفافی بودم که ملائکه مرا در روز تزویج فاطمه علیها السلام به امیرمؤمنان نثار کردند و از نقره سفیدتر بودم اما خون گلوی حسین بن علی علیهما السلام مرا بدین گونه سرخ و رنگین کرده است (۳) . خلاصه این گونه نظائر و شواهد بسیار داریم و اگر هم بگوئیم بر حسب حکایت ثابته سابقه بر هر سنگ و حجری از خون شریف آن بزرگوار نوشته شده باشد به امر پروردگار ضرری ندارد و حکمتی در خفاء و عماء ماهاست ، و الاّ بر حسب تفسیر اهل بیت علیهم السلام « اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ فِي عَزَاءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ » وارد است و خلافی ندارد .

۱- مرحوم مؤلف به صورت صیغه مجهول ضبط و ترجمه کرده است ، البته به وجه معلوم نیز می توان خواند .

۲- شعراء : ۲۲۷ .

۳- شجره طوبی ۲/۲۵۱ ، مستدرک سفینه البحار ۹/۵۳۶ به نقل از مجموعه شهید و کشکول .

ص: ۱۸۱

اما تکمیل مطالبی که در این اوراق مسطور مذکور شد منوط است رجوع به اوراق مجموعه ای از دعا گوی که موسوم به « ثمرات الجنیه من حدیقه الحسینیه » است . اشاره مختصری در این مقام از آن چه در آن کتاب تفصیل داده ام نیز لازم است ، استدعاء می نماید که ملاحظه اجمالی فرمایند که مرحوم بحر العلوم سید مهدی طباطبائی در منظومه فقهیه اش که مشهور به « دره غرویه » (۱) است فرمود : أَكْثَرُ مِنَ الصَّلَاةِ فِي الْمَشَاهِدِ خَيْرُ الْبُقَاعِ أَفْضَلُ الْمَعَابِدِ وَالسَّرُّ فِي فَضْلِ صَلَاةِ الْمَسْجِدِ قَبْرٌ لِمَعْصُومٍ بِهِ مُسْتَشْهَدٌ بِقَطْرِهِ مِنْ دَمِهِ مَطْهَرٌ هُطَّهَرَهُ اللَّهُ لِعَبْدٍ ذَكَرَهُ (۲) یعنی : نماز بسیار کن در مشاهد کریمه که بهترین بقعه هاست و سرّ اینکه نماز در مسجد فضل دارد برای قبر معصومی است که در آن شهید شده است و خون پاکیزه ای از آن معصوم در آن ریخته شده است ، و خداوند پاک فرموده است از برای آن بنده ای که او را یاد کند . و آن چه روایت شده است خوب است عرض کنم : شخصی خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد : من کراحت دارم در مسجد سَنِّانِ نماز گزارم . آن جناب فرمود : « نه چنین است واللّه ! کراحت نداشته باش ، نیست مسجدی مگر آن که بنا شده است بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری که کشته شده است . پس رسیده است در این بقعه قطره ای از خون وی پس خدا دوست داشت که در آن بقعه یاد از وی کنند و فرائض حقه اش ادا نمایند و نوافل بجا آورند » (۳) . و این احقر بعد از منظومه بحر العلوم مرحوم ، و حدیث مرقوم ، این قسم می داند : هر مسجدی در هر کجا برپاست خون معصومی است و قبر شهیدی از بندگان خاص خدا که

۱- نام اصلی آن « الدرّه البهیّه » است از سید محمد مهدی بحر العلوم در گذشته ۱۲۱۲ ه . ق . رجوع کنید به : ذریعه ۶/۸۵ .

۲- الدرّه الغرویه : ۱۰۰ فی المشاهد ، نقل از اللّمعه البیضاء : ۹۰ .

۳- کافی ۳/۳۷۰ ح ۱۴ ، بحار الانوار ۱۴/۴۶۳ ح ۳۱ ، تهذیب الاحکام ۳/۲۵۸ ح ۴۳ .

ص: ۱۸۲

ثمره هر یک آن است مردم در آنها خدا یاد نمایند پس جناب سید الشهداء علیه السلام دو شبانه روز بنا بر قولی ده شبانه روز بدن اطهرش بر خاک افتاده بود تا آن که مرغ های هوا از خون های مطهر بال ها و پره های خودشان را آغشته نمایند و به اقطار زمین رشحات آن خون طاهر را برسانند تا بر حسب حکمت کامله الهیه محل ورود هر رشح و رشته ای معبد و مسجدی شود ؛ تا کریمه « فِی بُیُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ » (۱) صادق آید ، و غرض از ریختن خون شریف آن سرور اقامه لواء توحید و معرفت حضرت احدیت است ، و این فقره اختصاص به بعضی بلاد ندارد بلکه به تمام مشارق و مغارب ارضیه آن خون مطهر رسید . و در کتاب « بحار الأنوار » (۲) مرویست : « چون جناب امام حسین علیه السلام شهید شد و بر خاک افتاد و خونس بر زمین جاری شد مرغ سفیدی خود را به خون آن جناب آغشته کرد و طیران نمود در آن هنگام مرغهای چند دید در سایه درخت ها و سایه ها نشسته اند و یاد از حَبّ و دانه از علف و آب می نمایند . پس بر ایشان بانگ زد که : شما به ملاهی و ذکر دنیا و مناهی مشغول شده اید و الحسین علیه السلام مُلْقًی فی الأرض و جُثَّتْهُ بلا رأسٍ ولا غسلٍ ولا کَفْنٍ قد سفت علیه السَّوافی و بدُّهُ مَرَضُوضٌ . . . » « إلى آخر الخبر . » پس همه مرغ ها طیران کردند و صیحه زدند و گریستند و خودشان را به خون آن بزرگوار آغشته و رنگین نمودند ، و طارَ کُلُّ واحدٍ منهم الى نَاحِيَتِهِ يُعَلِّمُ أَهْلَهَا مِنْ قَتْلِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ » علیه السلام . یعنی : هر یک به ناحیه ای رفتند تا اهل آن ناحیه را اعلام نمایند که آن جناب علیه السلام شهید شد . « از قضا و قدر الهیه مرغی قصد مدینه نبویه صلی الله علیه و آله کرد ، و جاء يُزْفِرُفُ وَالدَّمُ يَتَقَاطِرُ مِنْ أَجْنِحَتِهِ وَ دَارَ حَوْلَ قَبْرِ سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : أَلَا- قُتِلَ الْحُسَيْنُ بِكَرْبَلَاءِ ! أَلَا ذُبِحَ الْحُسَيْنُ بِكَرْبَلَاءِ !

۱- نور : ۳۶ .

۲- بحارالانوار ۴۵/۱۹۱ ، مدینه المعاجز ۴/۷۳ ح ۱۰۹۲ ، عوالم : ۱۷/۴۹۴ .

ص: ۱۸۳

پس از اینکه اعلام و اخبار نمود و در اطراف قبر مطهر نبوی صلی الله علیه و آله طیران کرد مرغهای دیگر جمع شدند و گریستند و نوحه آغاز نمودند و مردم از وضع مرغ و خون بالهایش تعجب داشتند تا خبر قتل آن بزرگوار رسید . و توان گفت آن مرغ سفید یکی از ملائکه رحمت بود برای اینکه بر حسب اسباب آن خونهای طاهره مطهره را به توسط آن مرغ ها برساند مأمور باطلاع و اعلان شد و سفیدی بال و پر آن مرغ هم اشاره به ظهور رحمت است در کسوت بیاض و مظاهر رحمت الهیه ملائکه ، و همه ایشان هم به جامه های سفید معروف و موصوف اند و آنانکه مظاهر غضب اند سیاه و امثال آن شناخته می شوند . و توان گفت : این عمل از جبرئیل امین شایسته بود ، و در زمان رجعت هم به صورت مرغ سفیدی در خانه کعبه ظاهر می شود ، و اگر هم یکی از طیور بوده است کرامتی است علی حده « وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ » (۱) البته آنها را معرفتی است و تکلیف معلومی . پس می گوئیم : هیچ شهیدی از اولاد آدم علیه السلام آنقدر جراحت ندید ، و هیچ شهیدی آنقدر خون از بدن شریفش نرفت ، و هیچ شهید معصومی از رشحات خونس آنقدر آثار و بقاع ظاهر نشد که به مانند شهید مظلوم معصوم جناب امام حسین علیه السلام باشد . پس بعد از آن که آن بزرگوار « ثار الله » و « دم الله » باشد باید جبرئیل و ملائکه رحمانیه در خون چنین خداوندی خودشان را آغشته نمایند و از آن خون طاهر در آفاق و اطراف عالم منتشر کنند و قطره قطره به هر محلی که مأمورند برسانند . و البته این خدمت و تعزیت در خور جبرئیل امین بود با ارادت خاصه که به حضرت خامس آل عبا علیه السلام داشت .

در معنی شعر محتشم مرحوم است و فقره زیارت حضرت حجت‌الله الأعظم ارواحنا فداه

در معنی شعر محتشم مرحوم است و فقره زیارت حضرت حجت‌الله الأعظم ارواحنا فداهیکن مرحوم محتشم گفته است: با آن که سر زد این عمل از ائمت نبیروح الامین ز روی نبی گشت شرمسار و عجب دارم از این مضمون که باید حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله شرمسار باشد از روح الامین برای آن که نوع بشر که از سنخ و جنس آن سرور بودند چرا این گناه بزرگ را کردند؟! گویا بر حسب واقع شرمساری و خجلت روح الامین برای آن بود که آن بزرگوار را از شهادت فرزند دل‌بندش اخبار داد و رسم است خبر مرگ دهنده از اخبار موت متوفی شرمنده و خجل است. پس عرض می‌کنم: آن مرغی که به فاصله اندک خود را از کربلاء به مدینه منوره برابر قبر رسول صلی الله علیه و آله رساند جبرئیل امین بوده است، و وی خبر مرگ را آورد: برای بزرگی این مصیبت و مصاب، و شاید آن چه امام عصر عجل الله تعالی فرجه فرمود در این زیارت منعیّه مضجعه جبرئیل امین باشد: «فَقَامَ نَاعِيكَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّكَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَنَعَاكَ إِلَيْهِ بِالذَّمِّ الْهَطُولَ قَائِلًا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! قُتِلَ سَبْطُكَ وَفَتَاكَ وَاسْتَبِيحَ أَهْلُكَ وَحَمَاكَ وَسُبِّيَتْ عَتْرَتُكَ وَزُرَّارِيكَ وَوَقَعَ الْمَخِذُوزُ بِعَتْرَتِكَ وَذَوِيكَ (۱)، فَانْزَعَجَ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَكَى قَلْبَهُ الْمَهُولَ وَعَزَاهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَفَجَعَتْ بِكَ أُمُّكَ الزَّهْرَاءُ وَاخْتَلَفَتْ جُنُودُ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَأُقِيمَتْ لَكَ الْمَيَّاتُ فِي أَعْلَى عَلِيِّينَ وَلَطَمَتْ عَلَيْكَ الْحَوْرُ الْعَيْنُ» (۲). خلاصه از مضمون این فقرات معلوم می‌شود شهید در راه خدا جناب سید الشهداء علیه السلام بود، و ناعی که خبر مرگ دهنده است جبرئیل امین، و معزی و صاحب مصیبت حضرت

۱- در چاپ سنگی: ذریک .

۲- مزار ابن المشهدی: ۵۰۶، بحارالانوار ۹۸/۲۴۱ و ۳۲۳، صحیفه المهدی، قیومی: ۳۰۴.

در صیحه زدن جبرئیل امین روز عاشوراء و توبه بعضی از حاضرین

رسول و حضرت امیر و فاطمه زهراء علیهم السلام بودند ، و اهل تعزیه و تسلیه انبیاء و ملائکه مقربین بودند ، و مجلس عزاء در اعلیٰ علین و حظیره القدس بود ، و لطمه زن در این مصیبت و رزیه حور العین بودند ، و اختصاص لطمه زدن به حور العین بالنسبه برای رقت قلوبشان است ، سیما به جهت خاطر حضرت صدیقه طاهره که در این مصیبت عظمیٰ هر رواح و صباح گریان و نالان است . و مخفی نماناد : بر حسب اخبار صحیحه ، جبرئیل امین اول کسی بود که بر حسب وحی الهی خبر مرگ جناب سیدالشهداء علیه السلام را آورد به اینکه این امت مشؤومه وی را شهید می نمایند ، و بعد از آن شهادت آن بزرگوار هم اول کسی که خبر شهادت آن بزرگوار را در اعلیٰ علین نیز آورد جبرئیل امین بود ، و اخباری که در کتاب « بحار الانوار » است در خبر دادن جبرئیل مرات عدیده به حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله مطالعه آنها مفید است . و در حدیث صحیح صاحب « کامل الزیاره » نقل فرموده است بر می آید که جبرئیل هم در کربلا- بوده است . اما انبیاء و اوصیاء را بر حسب نصوص صحیحه عجاله خاطر ندارم تماماً در حین شهادت حاضر باشند مگر جناب نبوی صلی الله علیه و آله که ظاهر این حدیث ظهورش را می نماید و احاطه علمیه نبوت و ولایت بالنسبه به کلیات اشیاء مطلب محقق است ، و خوب است اهل بکاء و دعاء بودن جبرئیل را در کربلا از کتاب مذکور بدین گونه بخوانند و به اهل ولا- بفهمانند و بگریانند . و بهتر ذکر عبارات امام علیه السلام است بعینها ، و حدیث طولانی است محل حاجت آن را می نویسد :

در صیحه زدن جبرئیل امین روز عاشوراء و توبه بعضی از حاضرین « لَمَّا قُتِلَ أَتَاهُمْ آتٍ وَهُمْ فِي الْمَعْسَكِ فَصَرَخَ فَزَبَرَ فَقَالَ لَهُمْ : وَكَيْفَ لَا- أَصْرُخُ وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَائِمٌ يَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ مَرَّةً وَ يَنْظُرُ إِلَى حَزْبِكُمْ مَرَّةً ۚ ! وَ أَنَا أَخَافُ أَنْ يَدْعُوَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ

در تقسیم خون بدن و گلوی و مواضع سبع و دل شریف آن بزرگوار است

فَاهْلَكَ فِيهِمْ . فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : هَذَا إِنْسَانٌ مَجْنُونٌ ! فَقَالَ التَّوَّابُونَ : مَا صَيَّغْنَا بِأَنْفُسِنَا ؟ ! قَتَلْنَا لَابْنَ سَيْمِيَّةَ سَيِّدَ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ! فَخَرُّوا عَلَى عِيسَى اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِمُ الَّذِي كَانَ . قُلْتُ لَهُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ ! مِنْ هَذَا الصَّارُخُ ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « مَا نَرَاهُ إِلَّا- جَبْرِئِيلُ ، أَمَّا إِنَّهُ لَوْ أُذِنَ لَهُ فِيهِمْ لَصَاحَ بِهِمْ صَيِّحَهُ يَخْطِفُ مِنْهَا أَرْوَاحَهُمْ مِنْ أَبْدَانِهِمْ إِلَى النَّارِ وَلَكِنْ أَمْهَلَ لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابُ الْيَمِّ » (۱) . معنی اجمالی خبر آن است : « در عسکر ابن سعد شخصی را دیدند صیحه می زد او را منع کردند . گفت : من پیغمبر صلی الله علیه و آله را ایستاده می بینم گاهی به آسمان و گاهی به لشکر شما نگران است ، می ترسم بر شما و اهل زمین نفرین نماید و هلاک شوید بعضی گفتند این مرد دیوانه است و بعضی توبه کردند که چرا به امر پسر زیاد فرزند رسول صلی الله علیه و آله را کشتیم و خروج کردند بر عیسی الله مر جانه » . حضرت صادق علیه السلام فرمود : « آن صیحه زننده جبرئیل بود ، اگر اذن می دادند به صیحه ای همه را هلاک می کرد و ارواح ایشان را به آتش می فرستاد » (۲) .

در تقسیم خون بدن و گلوی و مواضع سبع و دل شریف آن بزرگوار است پس هر آن که می خواهد از مصیبتی که در این کتاب است فیضی برد و بر رخساره خویش افاضه فیض و رحمتی کند و بر این دعاگوی پریشان در ضمن آن ترخمی نماید خوب است این ورقه را بخواند تا بداند خون بدن جناب خامس آل عبا علیه السلام بر چهار قسم منقسم شد : یک قسم از تمام بدن و یک قسم از پیشانی نورانی و یک قسم از گلوی مبارک و یک قسم از قلب شریف .

۱- بحارالانوار ۴۵/۱۷۳ ، عوالم : ۱۷/۵۰۵ .

۲- ادامه خبر سابق که از بحار و عوالم نقل کردیم .

اما قسم اول : در سه وقت خون از بدن انور به خاک کربلا عجین شد : یکی در وقت حملات و کرات و اشتغال و استغراق آن سید مظلوم بود به جنگ کردن با اعداء ، و کانت السَّهْمُ فی دِرْعِه کَالشُّوْکِ فی جِلْدِ الْقُنْفُذِ (۱). پس در هر حمله هر قدر خون از آن بدن ریخته شد عطر فائح و بوی خوش از آن محل تا روز قیامت استشمام می شود ، و شاید فقره مشهوره چهار فرسنگ در محل جولان آن امام مظلومان صدق باشد . و یکی هم در مصرع شریف و اطراف آن یعنی : آن موردی که جناب امام علیه السلام از اسب قرار گرفت ، و البته خونی که از آن جسد مطهر در مصرع و مقتل آن بزرگوار ریخته شد در اطراف آن در وقت سواری و حرکت کردن میمنه و میسر و قلب و جناح و ساقه لشکر شقاوت اثر ریخته نشد ، مگر گفته شود مجموع من حیث المجموع دماء مطهره منتشر در اطراف مصرع حسینی علیه السلام شاید برابری کند ، از آن که در حدیث است : « هنگامی که خون بسیار از آن بدن شریف جاری گردید در وقت سواری ضعف غالب گردید و بر زمین قرار گرفت » . و یکی خونهایی که بعد از شهادت و جدا شدن آن رأس مطهر از آن بدن مبارک جاری گردید . علی ای حال ، با ضمیمه این خون در مصرع و مضجع آن بزرگوار خون آن بدن لطیف بیشتر از اطراف و اکناف بوده . پس عرض می کنم : بنا بر شعر مرحوم بحر العلوم و قواعد کلیه دیگر در هر موردی که خون آن بزرگوار بیشتر و زیاده ریخته شد آثار خیریه و برکات و رحمت و فیوضات رحمانیه و عبادات و اطاعت زیاده پدیدار و آشکارا گردید . حال بنگر بقعه حسینی علیه السلام را که چقدر مظهر خیرات و معبد عباد شده است و چه قسم

مَسْأَلَات و حاجات سائلین و محتاجین در آن مشهد شریف برآورده می شود ، و یک جهت در معنی فقره و « اجابهُ الدُّعاء فی تحِ قُتْبِهِ » ۱ برای اجتماع آن دماء طاهره مطهره است در آن موضع مقدس . و یکی از فقره زیارات که وارد است از معصوم باید زائر بخواند این دو فقره است : « اُنشدک بدم (۱) المظلوم » (۲) یعنی : تو را ای خداوند ! به خون مظلوم قسم می دهم . و معلوم است مراد از خون مظلوم خون کیست ، و هر آن که در این مقام و مقامات دیگر خداوند را به خون مظلوم سه مرتبه قسم دهد بالقطع بر حسب تجربه حاجتش برآورده می شود . و مرحوم شیخ بهائی طاب ثراه در کیفیت نماز شب و توسل به این فقره اصراری دارد . و علاوه از اجتماع دم کثیر به آن محل شریف و آثار متفرعه بر آن در کتاب مزار مرویست : « در کربلاء دویست نفر پیغمبر و دویست نفر وصی پیغمبر مدفون اند » (۳) . پس بر حسب حدیث سابق از قبر هر معصومی و از محل ریختن خون وی عبادات و خیرات کثیره در آن زمین عرش قرین بسیار باید ظاهر شود . پس از خداوند بخواهیم تا ما بندگان عصاه را روزی فرماید در آن مزار شریف حاضر شویم تا بواسطه توسل به ثار الله وابن ثاره خداوند قلم عفو و مغفرت بر گناهان ما کشد . ونعم ما قیل : اذا رُمْتَ النِّجَاهُ فَرَّزْ حُسَيْنًا لَکِی تَلْقَى الْاِلَهَ قَرِیرَ عَینٍ فَانَّ النَّارَ لَیْسَ تَمَسُّ جِسمًا عَلَیْهِ غُبَارُ زُؤَارِ الْحَسَنِ (۴) باز عرض می کنم : کانِ قدم ، نیستان شکر مهم زخود می رویم و خود می خورم یعنی : چون طینت طیبه حسینیّه علیه السلام از آن تربت زکیه مأخوذ و مقبوض شد از آن جهت در همان تربت زکیه هم مقبوض الروح گردید و خون بدن شریفش نیز عجین به آن تربت زکیه گشت . اما خون پیشانی آن بزرگوار با ضمیمه خون اعضاء ستّه که تماماً مواضع سبعة سجده اند به اطراف و نواحی عالم نشر یافتند و از این جهت در هر محلی که خون آن جناب رسید و ترشّحی در آن شد مساجد و معابد و مشاهد گردید . و در این زمان که بهترین ازمنه است بیوتات و تکایا و مساجدی که بنا می شود تماماً برای اقامه تعزیه آن بزرگوار است ، و در آنها جز بیان اصول و فروع دین و احکام و مسائل حلال و حرام سید انام علیه السلام نیست ، و یوماً فیوماً آثار کلیه ای بر آنها متفرع می شود ، و غالب از مردمان خداوند سبحان را از این طریقه و نهج قویم معرفت بهم می رسانند و عبادت می نمایند ، امید است ثبات کلیه عباد هم خالص شود . اما خون گلوئی مبارکش را که بعد از خون دل اشرف دماء بدن است منحصراً به او خون دل در اطراف آسمان برای اظهار غضب و قهر خداوند سبحان بماند تا روز قیامت هر وقت هر کس سرخی شفق و حمزه افق را می بیند متذکر مصیبت آن بزرگوار شود و غضبی که حق تعالی بر قاتلین وی دارد .

۱- در بحار : دم .

۲- بحار الانوار ۲۳۵/۲۳۶ و ۲۱۶/۹۸ .

۳- رجوع کنید به روایت مفصلی که نقل شده در : کامل الزیارات : ۲۷۰ ، تهذیب الاحکام ۶/۷۲ ح ۱۳۸ ، وسائل الشیعه ۱۴/۵۱۶ ح ۱۹۷۲۴ .

۴- اشعار از ابوالحسن جمال الدین علی بن عبدالعزیز خلعی (خلیعی) موصلی حلی است و در حدود سال ۷۵۰ رحلت کرده است چنانچه در الغدیر ۶/۱۲ مذکور است . این اشعار را حاج مهدی فلوچی حلی در گذشته سال ۱۳۵۷ تخمیس کرده و مقداری از آن را علامه امینی در الغدیر ۱۳/۶/۱۲ نقل کرده است .

ص: ۱۸۹

..

در نقل مرحوم اردبیلی از سرخی افق

در نقل مرحوم اردبیلی از سرخی افق علاوه از آن چه سابقاً عرض کردم از کتابهای عامه ، مرحوم مقدس اردبیلی از « صحیح مسلم » (۱) در تفسیر آیه « فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ » آورده است که : گریه آسمان همان سرخی است که پیش از شهادت آن نبود . و ابو مخنف گفت : وَأَمْطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا فَي ذَلِكَ الْيَوْمِ (۲) . و ایضاً گفت : وَلَمْ تُمَطِّرِ السَّمَاءُ دَمًا إِلَّا ذَلِكَ الْيَوْمَ وَيَوْمَ قَتْلِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَا عَلَيْهِ السَّلَام (۳) . و ایضاً از مسند احمد بن حنبل نقل کرده است : یک قطره اشک ریختن در مصیب جناب امام حسین علیه السلام باعث دخول جنت می شود . پس هر آن چه آن بزرگوار خون گلوی و دلش را به آسمان ریخت و قطره ای برنگشت ملائکه در اطراف و اکناف آسمان بدین گونه نگاه داشتند و جلوه می دهند . اما خون « مهجه القلب » که اعظم و اشرف و ألطف دماء بدن آن قلب عالم امکان بود بر دو قسم منقسم گردید : یک قسم از آن را بر صورت و محاسن شریف مالیدند ، و قسم دیگر را در دفعه اولی به آسمان پاشیدند . پس آن چه ابن شهر آشوب در « مناقب » فرمود و جمعی دیگر (۴) از قدماء علماء نقل کرده اند از این قرار است : جناب امام علیه السلام ساعتی خواست توقف نماید تا استراحت کند برای ضعفی که از قتال یافت ، پس سنگی بر جبهه مبارکش رسید جامه اش را گرفت تا خون پیشانی را پاک نماید ، ناگاه تیر محدد زهر آلوده سه شعبه بر سینه اش یا دل مبارکش

۱- العمدہ ، ابن بطریق : ۴۰۵ ح ۸۳۵ به نقل از صحیح مسلم در ابتدای جزء پنجم ، نیز : طرائف ابن طاوس : ۲۰۳ ح ۲۹۳ ، تفسیر طبری ۲۵/۷۴ .

۲- قریب به آن است در مقتل خوارزمی ۲/۸۹ ، الصواعق المحرقة : ۱۱۶ ، طرائف : ۲۰۲ .

۳- در صفحات پیشین روایاتی در این زمینه نقل کردیم . نیز رجوع کنید به : الدر المنثور ، سیوطی ۴/۲۶۴ .

۴- مانند ابن نما در مثير الاحزان : ۵۵ .

رسید پس فرمود: « بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله ». آن گاه سر مبارکش را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: « اللهم! انك تعلم انهم يقتلون رجلاً ليس على وجه الأرض ابن بنت نبي غيره ». پس آن تیر را کشید از قفایش خون مانند ناودان برآمد، پس دست مبارک را بر جراحت گذارد و خون را به آسمان ریخت قطره ای از آن برنگشت و قبل از آن حمرت نبود، پس دفعه ثانیه دست مبارک را گذارد چون پر از خون شد به سر و محاسن شریف مالید و فرمود: همین طور هستم تا جدم را ملاقات کنم و من مخضوب به خونم باشم و عرض کنم: یا رسول الله! فلان و فلان مرا کشتند (۱). و در کتاب مقتل « بحار الانوار » (۲) مرویست: سنان بن انس نخعی بی رحم سنگ دل، بعد از طعن سنان بر ترقوه و صدر شریف آن امام مظلوم، تیری بر گلو مبارک آن بزرگوار زد که از اسب بر زمین قرار گرفت، پس آن جناب نشست و از گلو مطهر آن تیر را کشید و دو دست مبارکش را با هم نگاه داشت، و هر وقت کفین پر از خون می شد بر سر و محاسن می مالید و می فرمود: « هكذا حتى ألقى الله مخضباً بدمي مخضوباً (۳) علی حقی ». و أبو مخنف نقل کرده است: مردی از بنی کنده ضربتی بر فرق مبارکش زد که خون بر صورت شریفش جاری یافت (۴). خلاصه آن خونی که از قلب آن قلب عالم امکان که تعبیر به مهجه القلب است کردیم، جزئی از آن در ملکوت اعلی مذخور و محفوظ شد و از آن قطره ای برنگشت برای آن که سید انبیاء یا ملائکه ملا اعلی آن خون را در شیشه ها ضبط و حفظ کنند.

- ۱- این بخش مقتل حضرت سیدالشهداء به گونه های مختلف نقل شده است. رجوع کنید به: مثیرالاحزان: ۵۵، عوالم ۱۷/۲۹۵، لواعج الاشجان: ۱۸۷، بحار ۴۵/۵۳.
- ۲- بحار الانوار ۴۵/۵۳.
- ۳- کذا، شاید: مغضوباً.
- ۴- مقتل ابو مخنف: ۱۷۱. نام این شخص را مالک بن النسیر آورده، نیز رجوع کنید به: تاریخ طبری ۴/۳۴۲.

ص: ۱۹۲

در اینکه خون آن سید مظلوم مرارا به بهشت جد بزرگوارش با ملائکه بردند و مطالب دیگر

اما بنا بر اینکه جدّ بزرگوارش آن خون را حفظ فرموده باشد . از مقتل کتاب « بحار الانوار » (۱) مرویست از ابن عباس که گفته : نیمه روزی پیغمبر را اَشْعَثُ اَعْبَر در خواب دیدم و در دستش شیشه ای بود که در آن خون بود . عرض کردم : این خون کیست و چیست ؟! فرمود : خون فرزندم حسین است که برداشته ام چون برخاستم شمردم روزها را معلوم شد که آن روز شهادت آن بزرگوار بوده است . و در کتاب مذکور است (۲) : از شخص کوری جهت کوری و عماء آن را پرسیدند ، گفت : من در کربلا بودم ، شبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را محزون و اندوهگین در خواب دیدم ، در برابرش نطعی و به دستش حربه ای بود و ملکی ایستاده شمشیری در دست داشت ، و در برابرش طشت خونی بود ، برای اینکه سواد لشکر شقاوت اثر بودم از خون آن طشت بر چشمهای من کشید به نحوی که دو چشم من سوخته شد چون برخاستم خود را کور یافتم .

در اینکه خون آن سید مظلوم مرارا به بهشت جد بزرگوارش با ملائکه بردند و مطالب دیگر اما بنا بر اینکه ملائکه برده باشند آن خون شریف را در کتاب « مناقب » (۳) ابن شهر آشوب مازندرانی مرویست که : در شب عاشوراء جناب خامس آل عباء علیه السلام فرمود : « اکنون جدم رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و با وی جماعتی از اصحابش بودند ، پس به من فرمودند : « أَنْتَ شَهِيدُ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَقَدْ اسْتَبَشَرَ بَكَ أَهْلُ السَّمَوَاتِ وَأَهْلُ الصَّفِيحِ (۴) الْأَعْلَى ، فَلْيَكُنْ افْطَارُكَ عِنْدِي اللَّيْلَةَ ، عَجَّلْ وَلَا تَوَخَّرْ ، فَهَذَا مَلَكٌ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ لِيَأْخُذَ دَمَكَ فِي قَارُورَةٍ .

۱- بحار الانوار ۴۵/۲۳۱ ، نیز رجوع کنید به : مشکاه المصابیح : ۵۷۲ ، الاصابه ۱/۳۳۴ ، اسد الغابه ۲/۲۲ ، عوالم : ۱۷/۲۳۵ ، المعجم الكبير ، طبرانی ۳/۱۱۰ ح ۲۸۲۲ .

۲- بحار الانوار ۴۵/۳۰۳ ، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۱۶ ، مدینه المعاجز ۴/۸۴ ح ۱۱۰۲ .

۳- به نقل از مناقب در بحار الانوار ۴۵/۳ مذکور است ولی عجاله در مناقب آن را نیافتم ، نیز رجوع کنید به : لواعج الاشجان : ۱۲۱ ، عوالم ، جلد امام حسین علیه السلام : ۱۷/۲۴۷ .

۴- در چاپ سنگی : الصفح .

ص: ۱۹۳

خَضْرَاءَ ، فهذا ما رأيت وقد آنف الأمر وقرب الرحيل في هذه الدنيا لا شك في ذلك » . ترجمه آخر حدیث آن است : ای حسین ! تعجیل کن و تأخیر نینداز ، این ملکی است با وی شیشه سبزیست ، می خواهد خونت را اخذ نماید ، پس از آن چه دیده ام وقت رفتن و کوچ کردن است از دنیا و شکی در آن نیست . حال بدانیم آن خون را پیغمبر صلی الله علیه و آله با ملائکه کجا بردند و برای چه نگاه داشتند . آن چه از فقره زیارت معلوم است می نویسد : « اشهد أنَّ دَمَكَ سَيَكُنْ فِي الْخُلْدِ واقشعرت له أظلة العرش » (۱) . یعنی : شهادت می دهم خون تو در خلد ساکن شد و از وی ما فوق عرش به لرزه در آمد . و ظاهر این نحو می نماید : مراد از « خلد » جَنَّت الخلد است ، و مراد از « عرش » فلک نهم و مراد از « اظله » آن چه در تلو و سایه عرش است . اما جهت اینکه به بهشت بردند برای آن که جَنَاتِ عالیه ثمانیه بأسرها به روایت عبداللہ بن مسعود به جهت آن بزرگوار خلق شد و شجره الخلد که در بهشت است به نام نامی حسین علیه السلام است ، و جزاء ریختن خون آن شریف همانا تملیک و سکون در آن است ، در فردای قیامت با ضمیمه شفاعت گناه کاران از اَمّت مرحومه و اصل اصیل و رکن انسان هم دل اوست ، چون مهجه القلب حسی بشری آن جناب در بدو تکوّن وجودش از جنه الخلد گرفته شد ، چنانکه بدن شریفش به تربت کربلا ملحق شد خون دل اطهرش نیز به جنّه الخلد معاودت کرد . پس بر این بیان توان گفت : « ثار الله » و « دم الله » همان « مهجه الله » است ، و اگر گفته شود تمام وجود سید الشهداء علیه السلام مهجه القلب حضرت ختمی مآب است تصدیق باید نمود ؛ از آن که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی فرمود : « انی رأیت کَلْبًا یلُغ فی دَمی » یعنی : « در

۱- کافی ۴/۵۷۶ ، کامل الزیارات : ۳۶۴ ، من لایحضره الفقیه ۲/۵۹۵ .

ص: ۱۹۴

خواب دیده ام سگی در خون من دهان می زند ». و خود آن بزرگوار فرمود: « مراد از « خون » فرزندم حسین است ، و مراد از « سگ » قاتل اوست ». و در کتاب « بحارالانوار » (۱) مروی است که : حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند : « عترت من خون من اند ». و کدام عترت اقرب به پیغمبر است از جناب سید الشهداء علیه السلامو برادرش امام حسن علیه السلام ؟ ! پس می گوئیم : جناب سید مجتبی علیه السلام کبد و جگر رسول صلی الله علیه و آلهاست ، و در جهت یمنی به مثابه همین پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرر شد ، و جناب سید الشهداء علیه السلامقلب و مهجه الرسول صلی الله علیه و آلهاست ، و در یسار واقع گشت . عصاه و عتاه این امت همت گماشتند جگر [و] دل پیغمبر صلی الله علیه و آلهرا از زهر قاتل و آهن زهر آلود از کام و جوف وی خون کرده بیرون نمودند . خلاصه نزدیک به فقره سابقه است آن چه مرحوم محتشم گفته است : چون خون حلق تشنه او بر زمین رسیدجوش از زمین به ذروه عرش برین رسید و مرحوم بحرالعلوم فرمود : وَاهْتَرَّ مِنْ رَهْشٍ (۲) عَرْشُ الْجَلِيلِ فَلَوْلَا اللَّهُ مَاسِكُهُ أَوْهَى إِلَى الْمِيلِ

- ۱- بحار ۲۳/۱۳۷ ح ۷۰ بدین عبارت : « وهم عترتی من دمی ولحمی » ، و مناسب تر آن است که چنین ترجمه شود : « عترت من از خون من اند و از گوشت من ». روایت در کفایه الاثر : ۴۲ نیز نقل شده است ، و البته روایت مفصلی است و قابل مراجعه .
- ۲- خلیل در کتاب العین ۳/۴۰۱ می گوید : الرَّهْشُ : ارتهاش فی الدابه ، وهو أن تصطك يداه فی مشیه فیعقر رواهشه ، أي عصب یدیه ، وكذلك فی یدالانسان . شبیه آن در لسان العرب ۶/۳۰۷ ماده (رهش) مذکور است .

تَتِمُّمٌ لِهَذَا الْأَمْرِ

در اینکه روز عاشورا سه خون از این بزرگوار به آسمان باشید

تَتِمُّمٌ لِهَذَا الْأَمْرِ در اینکه روز عاشورا سه خون از این بزرگوار به آسمان باشید بدان جناب سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا سه خون را به آسمان ریخت: یکی خون گلوی و قلب مبارکش بود. دوم خون گلوی علی اکبر مقتول بود بنا بر فقره زیارتی که در کتاب مزار «بحار الانوار» (۱) و کتاب «تحفه الزائر» منقول است عبارت زیارت را بعینها می نویسد، و آن زیارت علی اکبر است: «السلام علیک وعلی روحک وبدنک، بابی انت وامی من مذبوح ومقتول من غیر جرم، وبابی انت وامی! دمک المرتقی به الی حیب الله، وبابی انت وامی من مقدّم بین یدئ اَیّیک، یحسبک ویکّی علیک محترقاً علیک قلبه، یرفع دمه بکفه الی اعنان السماء، لا- ترجع منه قطره، ولا- تسکن علیک من اَیّیک زفره، ودّعک للفراق فمکانکما عندالله مع آبائک الماضین، ومع امهاتک فی الجنان منعمین، أبرء الی الله ممّن قتلک وذبحک». و ترجمه محل حاجت از این زیارت آن است که می فرماید: پدر و مادرم فدای تو باد ای علی اکبر! که خون تو را به آسمان به حضرت حیب الله پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله فرستادند، و خون تو را پدر تو به کف خود می گرفت و به عنان سماء بلند می کرد و قطره ای از آن برنگشت و از فراق و شهادت تو سوزش دل و جگرش ساکت و ساکن نمی شد سلام الله علیهما. و سوم خون گلوی علی اصغر است که موسوم به عبدالله رضیع بود چنانکه از فقره زیارت مستخرجه از ناحیه مقدسه معلوم است: «السلام علی عبدالله بن الحسین، الطّفل الرّضیع، المرمی الصّریع، المتشحطّ دماً، المصعّد دمه فی السماء، والمذبوح بالسّهم فی حجر اَیّیه، لعن الله رامیه حرمله بن کاهل الاسدی وذویه» (۲).

۱- بحار الانوار ۹۸/۱۸۵.

۲- اقبال الاعمال ۳/۷۴، بحار الانوار ۴۵/۶۶ و ۹۸/۲۷۰.

ص: ۱۹۶

و شیخ مفید طاب ثراه فرمود: بعد از ذبح آن طفل رضیع: «فَتَلَقَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَمَهُ حَتَّى امْتَلَأَتْ كَفَّهُ ثُمَّ رَمَى بِهِ إِلَى السَّمَاءِ» (۱). و حضرت باقر علیه السلام فرمودند: «از خون گلولی علی اصغر قطره ای برنگشت» (۲). و سید بن طاوس طاب ثراه نقل کرده است: آن بزرگوار بعد از ریختن آن خون به آسمان فرمود: «هَيَّوْناً عَلَى مَا نَزَلَ بِهِ أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ» (۳). و مخفی نماناد: جهت ریختن این خونها را به آسمان برای دفع عذاب و رفع عقوبت از عباد بوده، و برای معاهده ای بود که در روز نخست آن سید غریب شهید مظلوم با خداوند خود کرد، و معلوم و محقق است که خون آن جناب به خاک کربلا رسید و مخلوط با آن گردید. اما بعضی از خونهای دیگر برای آن که شرافت دیگر داشته اگر به زمین می رسید گیاه نمی روئید و عذاب و عقوبت الهی نازل می شد، و آن چه مراد معهود و مقصوده و عود بود موجود نمی شد. خلاصه آن چه در این اوراق مصیبت از خون آن جناب نقل ننمودم خونی است که به جامه های شریفش بود و به غارت بردند، و دیگر خونی که به اعضاء و یال اسب سواری آن جناب رسید، و در حدیث است: «إِنَّ فَرَسَهُ مُتَمَرِّغٌ (۴) فِي دَمِهِ» (۵) یعنی: مرکب آن جناب در خونش غلطید و غوطه خورد. و دیگر خونی است که از آن بدن شریف به شمشیر شمر و سنان و آلات و ادوات حربیه

۱- عبارتی که از شیخ مفید نقل شده از علامه مجلسی در بحارالانوار ۴۵/۴۶ اخذ شده، البته عبارت مفید در ارشاد ۲/۱۰۸ به همین مضمون است.

۲- لهوف: ۶۹ (و صفحه ۱۰۳ از چاپ دیگر)، بحارالانوار ۴۵/۴۶.

۳- لهوف: ۶۹، لواعج الاشجان: ۱۸۱، بحارالانوار ۴۵/۴۶.

۴- متمرغ بمعنای غوطه ور است. عبارت مجمع البحرین ۴/۱۹۳، در ماده (مرغ) چنین است: التمرغ فی التراب: التمعك والتقلب فیه.

۵- بدین لفظ در مجامع حدیثی نیافتم.

در معذرت خواستن از جسارت‌های خود و التجاء به جناب خامس آل عبا علیه السلام

سائرین از اعداء الله بماند ، و هر یک را مانند انقلاب و تربت و رمله و حصاه ام سلمه در شیشه اش شرحی اوفی می خواهد . « اللهم ربّ الحسین ! اشفِ صدر الحُسن . اللهم ربّ الحسین ! اطلبْ بدم الحسین . اللهم ربّ الحسین ! انتقم ممّن رضی بقتل الحسین . اللهم ربّ الحسین ! انتقم ممّن خالف الحسین . اللهم ربّ الحسین ! انتقم ممّن فرح بقتل الحسین علیه السلام » (۱) . « اللهم ! بحقّ الذی بذل مُهجّته فیک لیستنقذ عبادک من الضّلاله والجهاله والعمی والشک والارتیاب الی باب الهدی من الردی » (۲) .

در معذرت خواستن از جسارت‌های خود و التجاء به جناب خامس آل عبا علیه السلام استدعای داعی خدمت دعاگویان ملت و دولت ابد آیت آن است : هر وقت بر این اوراق مصیبت چه برای تذکر و چه برای تذکره نظری فرمایند این احقر عاصی و کلب عاوی را یاد نمایند و طلب مغفرتی فرمایند . و این ابیات خاقانی حسیان العجم را از لسان شکسته خود خدمت جناب مولی الموالی سید المظلومین امام الشهداء خامس آل عبا علیه آلاف التحیات والثناء عرضه می دارد : شاهی چه تو را سگی بیایدگر من بوم آن سگ تو شاید هستم سگکی ز حبس جستهر شاخ گل هوات بسته از مدح تو با قلاده زررنجیر وفا به حلقم اندر خود را به خودی کشیده از جلیپش تو کشیده از سر ذل بر جهت من خرد رمیده داغ تو به شکل لا کشیده نکنم دُم لابه بر درِ کسپیش تو کنم اگر کنم بس خود را به قبول را یگانتبستم به طویله سگانت احسنت شهی که پیش فرمانتازی سگ تو است پارسی دان در جمع ملائک افتد آواز کامد سگ آدمی صفت باز افکن نظری بر این سگ خویشسنگم مزین و مرانم از پیش

۱- تا اینجا مضمون زیارتی است که در کامل الزیارات : ۴۱۵ و بحار ۹۸/۱۸۵ منقول است .

۲- بخشی از زیارت منقول در کامل الزیارات : ۴۰۱ ، تهذیب الاحکام ۶/۵۹ ، المزار شیخ مفید : ۱۰۸ با اختلاف اندک .

تاریخچه ای از سید الشهداء علیه السلام

[تاریخچه ای از سید الشهداء علیه السلام] بدان از عمر شریف جناب سیدالشهدا علیه السلام پنجاه و پنج سال گذشت ، و تولّدش در مدینه نبویه صلی الله علیه و آله سال سوّم یا چهارم از هجرت در صبح روز جمعه سوم یا پنجم شهر شعبان المعظم بود ، و خروجش از مدینه طاهره در سال شصتم از هجرت شب بیست و هشتم ماه رجب المرجب ، و از مکه معظمه روز هشتم ذیحجه الحرام یوم الترویّه به عزم عراق نهضت فرمودند ، و دوّم محرّم الحرام یا هشتم در سنه شصت و یک وارد کربلا گردیدند . و به روایت ابوالفرج اصفهانی و تصحیح مرحوم مجلسی و شهرت معروفه ۱ در روز

جمعه دهم عاشوراء وقت عصری به درجه و عزّ شهادت عظمی فائز گردید . و امیر لشکر شقاوت اثر یزید بن معاویه و حاکم ایشان عبیدالله بن زیاد بن مرجانه ، و آمر آن فرقه لثام عمر بن سعد بن وقاص ، و مباشر در قتل آن سرور اوّل ، سنان بن انس و جمعی دیگر ، و قاطع رأس شریف شمر بن ذی الجوشن ضبابی ، علیهم لعائن الله جميعاً . و مدفن شریف آن بزرگوار به روایت مشهور در قطعه زمینی معروف به کربلا است ، و خود آن بزرگوار فرمودند : « لَقَدْ خُيِّرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا الْأَقْبَهُ بَيْنَ النَّوَاسِ وَ كَرْبَلَاءَ » (۱) . و « کربل » در نزد اهل لغت ارض رخوه را گویند ، برای تهاجم و تراکم بلایا و رزایا آن زمین را کرب و بلا خواندند ، و شاید مصرع آن بزرگوار کربلا بوده است (۲) . و بنا بر حدیث صحیح در رجعت مدفن وی « عمورا » شد ، و آن نیز در کربلا است ، و البته ارض نینوا و غاضریّه و شفیینه (۳) و شاطی الفرات غیر از کربلا- است ، و عجب است با آن که اهل کوفه علی ما هو المتیقّن سی هزار نفر بودند آن بدن شریف را با ابدان دیگر دفن نکردند ! بلی ، آن چه به هدیه بردند از کربلا- به کوفه سه چیز بود : اموال و رحال منهوبه و رؤوس مطهره مقطوعه ، و عیالات مأسوره مَسْبِيّه . پس از سه روز حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به اعانت بنی اسد بر آن اجساد طاهره

- ۱- المسائل العکبریه : ۷۱ ، مثير الاحزان : ۲۹ ، نزهه الناظر و تنبيه الخاطر ، حلوانی : ۸۶ ، لهوف : ۸۰ .
- ۲- خلیل در کتاب العین ۴۳۲ ۵/۴۳۱ (کربل) می گوید : الکربله : رخاوه فی القدمین ، يقال : جاء یمشی مکربلاً . و کربلاء الموضع الذی قتل به الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام . نیز رجوع کنید به : صحاح اللغه ۵/۱۸۱۰ ، لسان العرب ۱۱/۵۸۶ ، تاج العروس ۸/۹۷ . و روایتی که اسم زمین را حضرت پرسید معروف است . در معجم البلدان ۴/۴۴۵ چنین نقل کرده که وقتی حضرت نام قریه را پرسید گفتند : نام آن « عقر » است . فرمود : « نعوذ بالله من العقر » ، سپس پرسید : نام زمینی که در آن هستیم چیست ؟ گفتند : کربلاء . فرمود : « أرض کرب و بلاء » . به روایت دیگری که در ارشاد ۲/۸۴ نقل شده رجوع شود .
- ۳- کذا ، در متن ارشاد مفید ۲/۸۴ « شفنه » وارد شده و در حاشیه از بعضی از نسخه های خطی ارشاد « شفیینه » و « مسقیه » نیز نقل کرده ، و مطابق نسخه ای احتمال داده « شفاثا » باشد .

ص: ۲۰۰

در مرثیه زینب خاتون علیها السلام

در مرثیه رباب دختر امراء القیس بن عدی کلبی

زوجه جناب امام حسین علیه السلام

سلیبه نماز گزاردند و در حفره های موجوده هر یک را بدون سر دفن فرمودند .

در مرثیه زینب خاتون علیها السلام جناب زینب خاتون علیها السلام را در رثاء برادر بزرگوارش و شهداء یوم الطّف ابیات جیده است :
 عَلَى الطّفِ السَّلامِ وَسَاكِينِهِ وَروحِ اللَّهِ فِي تِلْكَ الْقُبَابِ نَفُوسًا قَدِّمَتْ فِي الْأَرْضِ قَدَمًا وَقَدْ خَلَصَتْ مِنَ النُّطْفِ الْعَذَابِ فَضَاجِعَ فِتْنَةٍ
 عَبِيدُوا فَنَامُوا هَجُودًا فِي الْعَدَائِدِ (۱) وَالشَّعَابِ عَلَتْهُمْ فِي مَضَاجِعِهِمْ كَعَائِبِهِ أَوْرَاقُ مَنْعَمِهِ رِطَابٌ وَصَيَّرَتِ الْقُبُورُ لَهُمْ قُصُورًا مَنَاخًا ذَاتَ
 أَفْتِيَةٍ رَحَابٍ لَثْنٍ وَارِدَتْهُمْ أَطْبَاقُ أَرْضِيكُمَا أَغْمَدَتْ سَيْفًا فِي قَرَابٍ كَأَقْمَارٍ إِذَا جَاسُوا رَوَاضِ (۲) وَأَسَادًا إِذَا رَكَبُوا غَضَابٍ لَقَدْ كَانُوا الْبَحَارَ
 لِمَنْ أَتَاهُم مِّنَ الْعَافِينَ وَالْهَلَكَى السَّغَابِ فَقَدْ نُقِلُوا إِلَى جَنَاتٍ عَدْنٍ وَقَدْ عِيَضُوا النَّعِيمَ مِنَ الْعِقَابِ (۳)

در مرثیه رباب دختر امراء القیس بن عدی کلبی زوجه جناب امام حسین علیه السلام ابوالفرج اصفهانی این مرثیه را برای جناب امام حسین علیه السلام از رباب دختر امراء القیس بن عدی کلبی مادر سکنیه خاتون دانسته است، خوب است برای ترقیق قلوب بنویسم:
 إِنَّ الَّذِي كَانَ نُورًا يُسْتَضَاءُ (۴) بِهِ كِرْبَلَاءُ [قَتِيلًا (۵) غَيْرَ مَدْفُونٍ سَبَطَ النَّبِيُّ جَزَاكَ اللَّهُ صَالِحَةً وَجُئِبَتْ خُسْرَانِ الْمَوَازِينِ (۶) يَعْنِي :
 به درستی که آن نور روشنائی دهنده ای که مردم از او طلب روشنائی می کردند و هدایت می یافتند در کربلا آن کس کشته شده
 است و کسی او را دفن نکرده ، ای فرزند پیغمبر ! خداوند تو را جزای خیر دهد که ما را از زیان کردن میزان قیامت نجات دادی و
 دور فرمودی . قَدْ كُنْتُ لِي جَبَلًا صَعْبًا أَلُوذُ بِهِو كُنْتُ تَصْحَبُنَا بِالرَّحْمِ وَالِدِينَ مَنْ لِّلْيَتَامَى (۷) وَمَنْ لِّلْسَائِلِينَ (۸) وَمَتَّقِي (۹) وَيَأْوِي إِلَيْهِ
 كُلُّ مُسْكِينٍ يَعْنِي : تو بودی از برای من کوهی بزرگ که به وی من پناه می آوردم و تو بودی با ما به رحم و شفقت ، و مرحمت
 می کردی ، پس بعد از تو پناه یتیمان و اهل سؤال کیست ؟ و کیست مقصود هر مسکین که به سوی او رود و مأوی گیرد ؟ وَاللَّهِ مَا
 أَبْغَى صَهْرًا بَصِيرًا كَمْحَتَّى أَعْيَبَ بَيْنَ الرَّمْلِ وَالطِّينِ وَ قَسَمَ بِهِ خُدا بعد از تو شوهری نمی خواهم تا آن که پنهان شوم به زیر خاک .

۱- در بحار : الفدافد .

۲- در چاپ سنگی : روا من .

۳- اشعار مفصل تر از ابیات مذکوره است . رجوع کنید به : بحار الانوار ۴۵/۲۸۵ ، عوالم : ۱۷/۵۸۱ .

۴- در چاپ سنگی : نور استضاء .

۵- در چاپ سنگی : قتیل .

۶- اشعار را در الجوهره فی نسب الامام علی وآله : ۴۶ نقل کرده به اضافه دو بیتی که پس از آن مؤلف افزوده است .

۷- در چاپ سنگی : الیتامی .

۸- در چاپ سنگی : السائلین .

۹- در چاپ سنگی : یعنی .

ص: ۲۰۱

در عدد اولاد آن بزرگوار

در عدد اولاد آن بزرگوار اما اولاد جناب خامس آل عباء علیه السلام بر حسب قطع شش تن بودند : چهار پسر و دو دختر .

.

ص: ۲۰۲

اما پسرهای آن بزرگوار دو تن صغیر بودند که رحلت فرمودند: یکی جعفر بود، چهار سال از سن وی گذشت و در مدینه اسیر خاک شد، و دیگری عبدالله رضیع است که در درب خیام شهید گردید، و مدفون گشت. و دو تن کبیر بودند: علی بن الحسین علیهما السلام سید سجاد که معروف به علی اوسط بود، و مادرش شاه زنان است که در مدینه ایام نفاس وفات کرد. و دیگری ابو الحسن علی اکبر مقتول است، و مادرش ام لیلی بنت ابی مره بن عروه [بن] مسعود ثقفی است (۱)، و وی دختر میمونه و وی دختر ابو سفیان بن حرب است. و به قول ابن ادریس (۲) طاب ثراه و جمعی از فحول علماء این عقیده نقصی به دین ما وارد نمی آورد، یعنی: از سن علی اکبر مقتول در روز شهادتش بیست و پنج سال بلکه علاوه گذشته بود مانند زبیر بکار در «انساب قریش»، و ابو الفرج در «مقاتل الطالبیین»، و صاحب کتاب «لباب اخبار الخلفاء»، و عمری (۳) نسابه در کتاب «مجدی» (۴)، و صاحب کتاب «زواجر»، و ابن قتیبه در «معارف» و ابن جریر طبری، و ابو حنیفه دینوری، و ابن همام. و علی اکبر صاحب عیال و اولاد هم بوده چنانکه فقره زیارت در کتاب «مزار» (۵) و «تحفه الزائرین» دلالت دارد: «صلی الله علیک وعلی عترتک واهل بیتک و آبائک و ابنائک و امهاتک الاخیار الابرار الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً» (۶). و این زیارت را فرمودند برای علی اکبر زائر بخواند نزدیک قبر مطهرش، و از عبارت

- ۱- مختار بن ابی عبیده را با ام لیلی قرابت است از جهت پدر، و داعی را عقیده نیست علی اکبر مقتول اکبر از حضرت سید سجاد بوده است. (حاشیه مؤلف رحمه الله).
- ۲- السرائر ۱/۶۵۵ به نقل از مواردی که مؤلف در عبارت پسین، بر شمرده است.
- ۳- در چاپ سنگی: عری.
- ۴- در چاپ سنگی: محمدی.
- ۵- مزار شیخ مفید: ۱۱۹، و مزار ابن المشهدی: ۳۸۸.
- ۶- نیز بنگرید: بحار الانوار ۹۷/۱۶۳ و ۹۸/۱۵۹، کامل الزیارات: ۲۰۳، ۲۰۴.

ص: ۲۰۳

عترت و اهل بیت و ابناء معلوم می شود آن بزرگوار عیال و اولاد داشت . و ابن ادریس (۱) در باب زیارات از سرائر هفت شعر در مدح علی اکبر نقل کرده و تمام آن شعرها نیز در « مقاتل الطالبین » (۲) مسطور است ، از آن جمله : لم تر عین نظرت مثلهم محتف یمشی ولا ناعل اعنی ابن لیلی ذا الندی و السدیاعنی ابن بنت الحسب الفاضل (۳) لا یورث (۴) الدنیا علی دینھولا بیع الحق بالباطل اما دختران آن بزرگوار : یکی فاطمه مزوجه حسن مثنی است ، و دیگری آمنه یا امیمه است که معروفه به لقب سکینه است ، و مادرش رباب دختر امرء القیس است ، و این ابیات را در روز عاشوراء جناب سید الشهداء علیه السلام به وی فرمودند و خطاب کردند : سیطول بعدی یا سکینه فاعلمیمنک البکاء اذ الحمام دھانی لا تحرقی قلبی بدمعک حسرهما دام منی الروح فی جثمانی فإذا قُتِلْتُ فَمَآئِیْ أُولَى بِالذِّیَاتِ یَنُیْهِ یا خَیْرَةَ النِّسْوَانِ (۵) و حالت این مخدّره در این ورقه بلکه در اوراق دیگر ننگجد . اما اشعاری که در کتب مقاتل از آن جناب نقل شده است بسیار است ، چند بیتی از آنها را می نویسد : مرحوم سید در « لهوف » (۶) فرموده : روزی که آن بزرگوار وارد زمین کربلا شدند فرمودند : یا دَهْرُ أَفَّ لَكَ مِنْ خَلِیْلِكَ لَكَ بِالْأَشْرَاقِ وَالْأَصِیْلِ مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبٍ قَتَلُوا الدَّهْرَ لَا یَقْنَعُ بِالْبَدِیلِ وَكُلُّ حَیٍّ سَالِکٌ سَبِیْلًا اقْرَبِ الْوَعْدِ الی الرّحیلِ وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إلی الْجَلِیلِ (۷)

۱- السرائر ۱/۶۵۵ .

۲- مقاتل الطالبین : ۵۳ .

۳- در چاپ سنگی : فاضل . متن مطابق نقل مقاتل است .

۴- در مقاتل : لا یورث .

۵- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۵۷ ، مقتل ابو مخنف : ۱۹۴ .

۶- لهوف : ۱۰۲ (با ترجمه فارسی) .

۷- نیز بنگرید : جواهر المطالب ، ابن دمشقی ۲/۲۸۳ ، ینابیع الموده ۳/۶۳ .

در اشعار جناب سید الشهداء علیه السلام و ختم مصائب و حالات آن بزرگوار

در اشعار جناب سید الشهداء علیه السلام و ختم مصائب و حالات آن بزرگوار و وقتی خبر شهادت مسلم بن عقیل را شنیدند فرمودند: « رحم الله مسلماً فلقد صار إلى روح الله وريحانه وجنته ورضوانه اما أنه قد مضى ما قدر عليه وبقى علينا ». ثم أنشأ يقول: فان تكن الدنيا تعدّ نفيسهً فإن ثواب الله أعلى وإن تكن الأبدان للموت أنشأت فتيل امرئ بالسيف في الله أفضل وإن تكن الأرزاق قسماً مقدراً فقله حرص المرء في السعي أجمل وإن تكن الأموال للترك جمعها فما بال متروك به المرء يبخل (۱)(۲) و از ابیات و اشعار غیر مشهوره آن بزرگوار که در کتاب « کشف الغمه » (۳) منقول است: انا الحسين بن علي بن أبيطالب البدر بارض العرب الم تروا وتعلموا انّ ابيقاتل عمرو و مبير مرحب ولم يزل قبل كشوف الكرب مجلياً ذلك عن وجه النبي اليس أعجب من عجيب العجب (۴) ان يطلب الأبعد ميراث النبي والله قد اوصى بحفظ الأقرب و أيضاً در آن کتاب (۵) است: يا نكبات الدهر دولي دوليواقصري ان شئت او اطيلى رميتني رميه لا- مقيل بكل خطب فادح جليل وكل عبء ايد ثقيلاول ما رزئت بالرسول وبعد بالطاهره البتولوالوالد البر بنا الوصول وبالشقيق الحسن الجليلوالبيت ذى التاويل والتنزيل وزورنا المعروف من جبريلفما له فى الرزء من عديل مالک عنى اليوم من عدلولوحسبى الرحمن من منيل

- ۱- .شهادت حضرت مسلم و اشعار در لهوف: ۴۵ (ص ۹۴ با ترجمه فارسی) مذکور است ، نیز بنگرید به : بحارالانوار ۴۴/۳۷۴ ، تاریخ مدینه دمشق ۱۴/۱۸۷ ، البدایه والنهایه ۸/۲۲۸ ، کشف الغمه ۲/۲۳۸ .
- ۲- .و این اشعار : وان تكن .. الى آخره ، در دیوان منسوب به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .
- ۳- .کشف الغمه ۲/۲۴۶ ، نیز در بحارالانوار ۷۵/۱۲۴ .
- ۴- .در کشف الغمه : « أليس من أعجب عجيب العجب » .
- ۵- .کشف الغمه ۲/۲۴۷ ، نیز در بحارالانوار ۷۵/۱۲۶ .

ص: ۲۰۵

در شرح حال حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و بیان اختلاف اخبار**در حق مادر آن حضرت شهربانویه**

در شرح حال حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و بیان اختلاف اخبار در حق مادر آن حضرت شهربانویهما حضرت علی بن الحسین علیه السلام که امام چهارم شیعه و فرقه امامیه اثنا عشریه است کنیه مبارکش ابا محمد است و ابو الحسن ، و اسم شریفش علی ، و از القاب مشهور آن جناب سید سجاد است ؛ برای آن که در دفع مکروه و اقبال نعمت و اصلاح بین اثنین و امور دیگر سجده می کرد و غالب روزها تا پانصد مرتبه خداوند را سجده نمود . و یکی هم زین العابدین است ، و آن لقب الهی است ، و روایت معروف در تعیین این لقب مسبوط است . و روز قیامت منادی ندا کند : « این زین العابدین ؟ » ، پس آن بزرگوار برخیزد (۱).

۱- .علل الشرایع ۱/۲۳۰ ح ۱ و ۲ ، امالی شیخ صدوق : ۴۱۰ ح ۵۳۲ .

ص: ۲۰۶

و لقب دیگر آن جناب ذوالثغفات است ، و در حدیث است : « ان علی بن الحسین علیهما السلام بقیه ابيه قد انخرم (۱) أنفه وثغنت جبهته وركبته وراحته اجتهاداً فی العباده » (۲) . وثغفات ثناء مثلثة ونون مفتوحه جمع ثغنه است به اسكان فاء و آن پینه است بر سینه و زانوی شتر که از مماس زمین پیدا می شود (۳) . و در جبهه آن جناب مانند همان پینه ظاهر بود . و در « نهج البلاغه » (۴) است در حق حضرت امیر علیه السلام : وکانت جبهته ثغنه بعیر . و از حدیث سابق معلوم است پیشانی و دو کف دست و دو زانوی آن بزرگوار از کثرت عبادت چنین بوده است . و از عمر شریفش پنجاه و هفت سال گذشت ، و سی و چهار سال بعد از پدر بزرگوارش زیست فرمود ، و روز شنبه هجدهم شهر محرم الحرام از دنیا رحلت فرمود (۵) . و در منظومه ای گفته شده است : ومولدُ السجاد فی شعبانِ ثامنِ ثلاثین لدی البیانِ میلاده مدینه الرسول رب الملک الجلیل وفاته فی الخمس والتسعين اوفی البقیع قبره یقینا (۶) و در بقیع در جوار عمّ بزرگوارش مدفون گردید و مادرش بطریق تحقیق شهربانویه

۱- در چاپ سنگی : انخرم .

۲- مناقب ابن شهر آشوب ۴/۱۴۸ ، الانوار البهیة ، قمی : ۱۱۱ ، حلیه الابرار ۱/۲۴۷ ، بحار الانوار ۴۶/۶۰ ح ۱۸ .

۳- رجوع کنید به : لسان العرب ۱۳/۷۹ ماده (ثغن) و القاموس المحيط ۴/۲۰۷ .

۴- نهج البلاغه ۲/۱۰۳ خطبه ۱۸۲ : وکأن جبینة ثغنه بعیر ، شرح نهج البلاغه ۱۰/۷۶ ، بحار الانوار ۹۹/۱۹۵ .

۵- و آن چه مشهور است حضرت علی بن الحسین علیهما السلام چهل سال بعد از پدر بزرگوار بماند ، و قول حق همان است که در متن آمد . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۶- تتمه ارجوزه سید حسین بن شمس حسینی است که مقداری از آن قبلاً نیز گذشت . رجوع کنید به : الاربعین ، شیرازی : ۳۳۷ ، الصراط المستقیم ۲/۲۱۶ .

ص: ۲۰۷

بنت یزدجرد بن شهریار بن کسری است . و این بنده برای اطلاع بعضی عرض می کند : عجب اختلافی در شهریانویه در سه کتاب معتبر است صدوق طاب ثراه در « عیون اخبار الرضا » نقل فرموده است : عامر بن عبدالله در خلافت عثمان بن عفان بعد از فتح خراسان دو دختر از یزدجرد اسیر کرده فرستاد به مدینه منوره یکی را حضرت امام حسن علیه السلام خواست و دیگری به حبالة حضرت امام حسین علیه السلام آمد و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از وی متولد گردید و در ایام نفاس وفات کرد . و شیخ مفید طاب ثراه در کتاب « ارشاد » (۱) نقل فرموده است که : حضرت امیر علیه السلام حارث بن جابر (۲) را به یکی از حدود خراسان روانه کرد و دختران یزدجرد خدمت آن جناب فرستاد یکی را بحضرت امام حسین علیه السلام مرحمت فرمودند و دیگری را به محمد بن ابی بکر دادند که از وی قاسم متولد شد ، پس قاسم بن محمد با علی بن الحسین علیهما السلام پسر خاله اند . و قطب راوند در کتاب « خرائج و جرائح » (۳) نقل فرموده است از حضرت باقر علیه السلام : دختر یزدجرد را در زمان خلافت عمر بن الخطاب به مدینه آوردند و عذارای و دختران مدینه به تماشای وی مشرف شدند و از نور جمالش مجلس و مسجد روشن شد ، پس دختر یزدجرد به فارسی گفت : امروزان (۴) . عمر غضب کرد و گفت : این عجله مرا دشنام می دهد . و معنی عجل مطلق گفتار است یا کافری از عجم که ضخیم باشد ، و از این جهت حمار وحشی ضخیم را عجل گویند (۵) ، پس عمر خواست او را بقتل رساند یا بفروشد حضرت

- ۱- ارشاد مفید ۲/۱۳۷ باب ذکر الامام بعد الحسین بن علی علیهما السلام ، نیز بنگرید به : مناقب ابن شهر آشوب ۳/۲۰۸ ، بحار ۴۶/۱۲ ح ۲۳ .
- ۲- در ارشاد : حریث بن جابر حنفی .
- ۳- کافی ۱/۴۶۶ ح ۱ ، مدینه المعاجز ۲/۲۲۵ ح ۵۲۵ ، حلیه الابرار ۲/۷ ، بحار ۴۶/۱۰ .
- ۴- کلام دختر یزدجرد در مدینه المعاجز ۲/۲۲۵ و غیره چنین نقل شده : أف ! بیروج بادا هرمز .
- ۵- رجوع کنید به : لسان العرب ۲/۳۲۶ ماده (عجل) قال : والعجل : حمار الوحش لاستعلاج خلقه وغلظه ، ويقال للعیر الوحشی اذا سمن وقوی : عجل ، وکل صلب شدید : عجل .

ص: ۲۰۸

امیر علیه السلام فرمود: «لا- یجوز بیع بنات الملوک وإن کن کافرات» و او را منع از قتل و فروختن فرمود، و جناب سیدالشهداء علیه السلام را خواست در آن مجلس و دست بر منکب آن بزرگوار گذارد، پس حضرت امیر علیه السلام به فارسی فرمودند: «چه نام داری؟». آن کنیزک عرض کرد: جهان‌شاه. فرمود: «بلکه شهربانویه است». عرض کرد: آن خواهر من است. باز به فارسی فرمود: «راست گفتی». پس حضرت امیر علیه السلام فرمودند به جناب امام حسین علیه السلام: «حفظ کن او را که از او مولودی متولد شود (۱) که بهترین موالید اهل زمین است». و در کتاب «مقتضب الأثر در احوال ائمه اثنی عشر علیهم السلام» (۲) منقول است: وقتی که یزدجرد خواست فرار کند آمد برابر ایوان کسروی ایستاد و گفت: السلام علیک ایها الایوان، من می روم و مراجعت می کنم به سوی تو با یکی از فرزندانم که زمانش نرسیده است. سلیمان دیلمی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد: مراد یزدجرد کیست؟ فرمود: «قائم آل محمد است که فرزند ششمین من است». و گویا مراد شهربانویه «امروزان» اشاره به این فقره باشد یعنی: روز وصل ما که وعده داده اند همان است و نزدیک است آن فرزند معهود بوجود آید. پس آن مخدره ام الائمة الطاهرین است. و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: «أنا ابن الخیرتین» (۳) یک خیره هاشم است و دیگر کسری است.

۱- در چاپ سنگی: شد.

۲- مقتضب الاثر، احمد بن عیاش جوهری در گذشته سال ۴۰۱ هجری صفحه ۴۰.

۳- کافی ۱/۴۶۷ ح ۱، شرح اصول کافی ۷/۲۳۶، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۳۰۴.

ص: ۲۰۹

و أبو الاسود دلی گفته است: «وَأَنَّ غَلاماً بَينَ كَسَري وَ هاشمَ لَکَرُمٌ مِّنْ نَّيْطٍ عَلَیْهِ تَماثُمُهُ (۱)» و معنی نیت آویختن است و نیاط رگی است که دل به وی آویخته شده است و تمیمه جمع آن تائم است و آن خرزات یا عوذاتی است که بر سر اطفال می آویختند (۲) و مراد از غلام که بین کسری و هاشم است و منتسب به خیرتین و بهتر کسی که بر او تائم آویخته شده است حضرت علی بن الحسین علیهما السلام است. و مرحوم مجلسی طاب ثراه از کتاب « مناقب » (۳) در سببی فرس حدیث مبسوطی ذکر فرموده است برای اختصار از نقل آن گذشتم. و آن چه محقق می دانم شهربانویه مادر علی بن الحسین علیهما السلام در کربلاء نبوده است و در ایام نفاس وفات یافت. و مرحوم سید نعمت الله جزائری فرمود: « و مزارها مشهوره فی الری » یعنی: قبر شهربانویه در ری مشهور است. علی ای حال، عقب و نسل باقی از جناب سیدالشهداء علیه السلام بواسطه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام شد اگر چه بر حسب فقره سابقه علی اکبر مقتول هم اولاد داشته است اما بقاء نسل آن قلیل مظلوم علیه السلام غیر معلوم است. و آن چه حمدالله مستوفی در « تاریخش » گفته است مجملاً- اشاره نمودم. قال الزهری: « ما رأیت هاشمياً أفضل من علی بن الحسین علیهما السلام ».

۱- در کافی و شرح آن و مناقب: التائم.

۲- این معانی و اصل مطلب در مدینه المعاجز ۲/۲۳۶ (و حاشیه آن) مندرج است.

۳- شاید همان حدیثی است که در بحار ۴۶/۱۵ و ۱۰۱/۲۰۰ به نقل از عدد قویه نقل کرده و در عدد قویه: ۵۸ ۵۶ (ص ۱۰ از چاپ دیگر) مندرج است و در مستدرک الوسائل ۸/۳۹۵ ح ۹۷۸۰ به نقل از بعض المناقب القدیمه و بحار (به نقل از عدد قویه) نقل فرموده است.

در اشعار محزونۀ حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و شکایت از وضع زمان و ابناء آن

در اشعار محزونۀ حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و شکایت از وضع زمان و ابناء آن مرحوم سید جزائری در « ریاض الابرار » (۱) این اشعار را از آن بزرگوار دانسته است: نحن بنو المصطفی ذوو غُصَصٍ یَجْرُعُهَا فِی الْأَنَامِ کَاظِمُنَا عَظِیمَهُ فِی الْأَنَامِ مِحْنَتُنَا أَوَّلُنَا مُبْتَلَى وَ آخِرُنَا یَفْرَحُ هَذَا الْوَرَى بِعِیدِهِمْ وَ نَحْنُ أَعْيَادُنَا مَا تَمُنَّا وَ النَّاسُ فِی الْأَمْنِ وَ السَّیْرُورِ وَ مَا یَأْمُنُ طَوَلَ الزَّمَانِ خَائِفُنَا وَ مَا خُصَّصْنَا بِهِ مِنْ الشَّرِّ فَالطَّائِلُ بَیْنَ الْأَنَامِ أَفْتَنَّا یَحْكُمُ فِینَا وَ الْحُكْمُ فِیه لَنَا جَاحِدُنَا حَقًّا وَ غَاصَّةً بُنَا خُوبٌ اسْتِ بَرَاى سُوْزِش قُلُوبِ اَهْلِ ولاء ترجمه مختصری کنم یعنی: ما فرزندان پیغمبر اطهریم صاحبان غصه‌ها، هر آن که از ماها بردبارتر است آنها را می‌چشد و محنت ماها بزرگ است در میان مردمان چه اول ما و چه آخر ما، این مردم در عید خودشان فرحنا کنند و عیدهای ماها اهل بیت مجلسهای عزای ماست، و مردم در امن و سرورند، و لیکن از ما کسی است از طول زمان خود ترسناک است. و ماها از قبول بلاء بین مردم مخصوص شده ایم از آن جمله حکم کننده بر ما منکر و غضب کننده حق ما است و حال آن که حکم کردن از آن ما است. سلام الله علیه. و ایضاً مرویست (۲): یزید عنید خواست با زینب خاتون تکلم کند، آن مخدره اشاره به علی بن الحسین علیهما السلام فرمود و گفت: « هو المتكلم » یعنی: حرف زننده آن بزرگوار است پس آن جناب این دو بیت را فرمودند: لا- تطمعوا ان تهینونا فنكرمكموأن نکف الاذی عنکم فتؤذونا والله یعلم إنا لا نجبکمولا نلوئکم ان لا تحبونا یعنی: طمع مدارید شماها که ما را اهانت نمائید و ما اکرام کنیم و اذیت از شماها برداشته شود و شما ما را اذیت کنید، خداوند می‌داند ما بنی هاشم شما بنی امیه را دوست نداریم و شما را ملامت نمی‌کنیم در دوست نداشتن (۳). و ایضاً از آن جناب مرویست در اختلال حال مردم و وفات اسلام و دین ابیاتی که دو بیت آنر می‌نویسد: أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْعُرْفَ قَدْ مَاتَ أَهْلَهُوَأَنَّ النَّدَى وَالْجُودَ ضَمَّهُمَا قَبْرٌ عَلَى الْعُرْفِ وَالْجُودِ السَّلَامُ وَمَا بَقِیْمِنَ الْعُرْفِ إِلَّا الْأَسْمُ فِی النَّاسِ وَ الذِّكْرُ (۴) و عاقبت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به زهر ولید بن (۵) عبدالملک عنید به درجه شهادت به مورخه مسطورۀ فائز گردید. و در روز وفاتش بنا بر خبری که داعی در کتاب « رجال و سبط » (۶) دیده است هر برّ و فاجر، هر صالح و طالح که در مدینه منوره بوده اند به تشیع جنازه اش حاضر شدند. و سعید بن مسیب گفته است: در آن روز صدای تکبیری از آسمان و تکبیری از زمین شنیده شده تا هفت مرتبه که من از هیبت آن افتادم و غش کردم، و تمام مدینه از شورش اهل آن به حرکت و فرع آمدند (۷).

۱- اصل این اشعار را مرحوم ابن شهر آشوب در مناقب ۳/۲۹۵ نقل فرموده و علامه مجلسی نیز در بحار ۴۶/۹۲ نقل کرده است.

۲- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۳۰۹، بحار الانوار ۴۵/۱۷۵.

۳- ادامه حکایت در مناقب ۳/۳۰۹ چنین نقل شده: فقال [یزید]: صدقت یا غلام! ولكن اراد ابوک وجدک أن یکونا امیرین والحمد لله الذی قتلهمَا وسفک دماءهما. فقال علیه السلام: لم تزل النبوه والإمره لآبائی و اجدادی من قبل أن تولد.

۴- حکایت کامل و اشعار را ابن شهر آشوب در مناقب ۳/۳۰۳ نقل کرده، نیز بنگرید به: بحار الانوار ۴۶/۹۷.

۵- در چاپ سنگی: « و »، بجای « بن ». آنچه درج کردیم مطابق نقل بحار ۴۶/۱۵۳ و دیگر منابع است مانند اقبال الاعمال: ۳۴۵ فی اعمال شهر رمضان.

۶- روایت مفصلی است که مرحوم کشی در رجالش: ۷۶ نقل فرموده، و به نقل وی در بحار ۴۶/۱۵۰.

۷- بحار الانوار ۴۶/۱۵۰ به نحوی مفصلتر ، نیز رجوع کنید به : تاریخ یعقوبی ۲/۳۰۴ .

ص: ۲۱۱

..

ص: ۲۱۲

در وفات حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و تسبیحات صحیحہ کہ از سعید بن مسیب مروی است و خواندن آن باعث مغفرت است

در وفات حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و تسبیحات صحیحہ کہ از سعید بن مسیب مروی است و خواندن آن باعث مغفرت است چون این تسبیحات شریفہ است از کتاب مسطور از سعید بن مسیب کہ تربیت شدہ امیرمؤمنان علیہ السلام بود می نویسد: پس زہری از وی روایت کردہ است کہ گفت: ہر وقت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بہ زیارت بیت اللہ الحرام عزیمت می فرمود ہزار سوار از قراء با آن جناب حرکت می کردند، چون بہ منزل «سقیاء» می رسید دو رکعت نماز می گزارد و سجدہ می کرد و در سجدہ اش این تسبیحات را بنحوی می خواند کہ ہر درخت و سنگ و کلوخی کہ در اطراف آن جناب بود با وی ہمراہی می کردند و ماہا تماماً بہ فرع می آمدیم، سر برداشت و فرمود: «ای سعید! بہ فرع آمدی؟». عرض کردم: بلی. فرمود: «این تسبیح اعظم است، از جدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ مرویست: کسی کہ این تسبیح را بخواند گناہان او باقی نمی ماند، و چون جبرئیل را خداوند خلق فرمود این تسبیح اعظم کہ در او اسم اکبر است تعلیم و الہام بہ وی کرد. چون جبرئیل خواند آسمانہا و ہر کس در آنہا بود ہمراہی کردند و جبرئیل خدمت حضرت ختمی مآب صلی اللہ علیہ و آلہ عرض کرد، خداوند متعال فرمود: ہر بندہ ای از بندگان من ایمان بہ من بیاورد و تصدیق نبوت تو کند و در مسجد تو خلوت کردہ این تسبیحات را بخواند گناہان گذشتہ و آیندہ اش آمرزیدہ شود» (۱). و سعید بن مسیب گفت: ہیچ وقت فرصت نکردم و مسجد رسول صلی اللہ علیہ و آلہ را خلوت ندیدم مگر آن وقتی کہ جنازہ علی بن الحسین علیهما السلام را برداشتند. احدی را در مدینہ و مسجد نیافتم خواستم نماز گزاردہ آن تسبیحات را بخوانم. تکبیرات سماویہ و ارضیہ را کہ

۱- بحارالانوار ۴۶/۱۴۹ ح ۸ بہ نقل از کشی در رجالش: ۷۶.

در فرزندان ذکور و اناث آن جناب که شش نفر از آنها اعقاب داشتند

شنیدم افتادم و غش کردم و افسوس می‌خوردم که نماز بر جنازه آن جناب از من فوت شد، و آن دو رکعت نماز را هم به خلوت بجا نیاوردم. و آن تسبیحات بدین گونه است: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَحَنَانِكَ. سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَعَالَيْت. سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَالْعِزَّ إِزَارَكَ. سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَالْعِظْمَةَ رِداؤُكَ، وَتَعَالَى سِرْبَالُكَ. سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَالْكِبْرِيَاءَ سُلْطَانِكَ. سُبْحَانَكَ مِنْ عَظِيمِ مَا أَعْظَمَكَ. سُبْحَانَكَ سَبَّحْتَ فِي الْأَعْلَى. سُبْحَانَكَ تَسْمَعُ وَتَرَى مَا تَحْتَ الثَّرَى. سُبْحَانَكَ أَنْتَ شَاهِدُ كُلِّ نَجْوَى. سُبْحَانَكَ مَوْضِعُ كُلِّ شَكْوَى. سُبْحَانَكَ حَاضِرُ كُلِّ مَلَأ. سُبْحَانَكَ عَظِيمُ الرَّجَاءِ. سُبْحَانَكَ تَرَى مَا فِي قَعْرِ الْمَاءِ. سُبْحَانَكَ تَسْمَعُ أَنْفَاسَ الْحَيَاتَانِ فِي قَعُورِ الْبَحَارِ. سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ الظُّلْمَةِ وَالنُّورِ. سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ الْفَيْءِ وَالْهَوَاءِ. سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ السَّمَوَاتِ. سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ الْأَرْضِينَ. سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ. سُبْحَانَكَ تَعْلَمُ وَزْنَ الرِّيحِ كَمْ هِيَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ. سُبْحَانَكَ قُدُّوسٌ قُدُّوسٌ قُدُّوسٌ. سُبْحَانَكَ عَجَبًا لِمَنْ عَرَفَكَ كَيْفَ لَا يَخَافُكَ. سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ. سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (۱).

در فرزندان ذکور و اناث آن جناب که شش نفر از آنها اعقاب داشتند اما اولاد ذکور و اناث حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بروایت مشهور پانزده تن اند یازده پسر و چهار دختر و از تمام ایشان شش تن عقب گذاردند. اول: حضرت باقر علیه السلام. دوم: عبدالله باهر و وی را برای نیکوئی جمال باهر خواندند و مادرش مادر حضرت باقر علیه السلام است و کنیه اش ابو محمد و پسرش محمد ارقط است و از احفاد او در زمان مستعین بالله خروج کردند و ابو الحسن و امثال وی در ری و قم و آمل نقیب شدند.

۱- بحارالانوار ۲۲۶/۸۳، اختیار معرفه الرجال ۱/۳۳۴ ح ۱۸۸، معجم رجال الحديث ۹/۱۴۳، الصحیفه السجادیه، ابطحی: ۲۳.
دعای چهارم با اختلافاتی در نقلها.

ص: ۲۱۴

سوم: ابو الحسین زید شهید حلیف القرآن است، که احوالش گذشت. چهارم: حسین ذوالدمعه است، و نسل او از یحیی است و از وی قاسم است و بنو المکارم به این سلسله منسوب اند. پنجم: عمر اشرف است و او را برابر عمر اطرف فرزند امیرمؤمنان علیه السلام اشرف خواندند از آن که عمر اطرف از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام نبود و عمر اشرف کریم الطرفین و شریف (۱) الجانبین است. ششم: حسین اصغر است و وی کثیر النسل بود و قاضی صابر ونکی مدفون در قریه ونک نزدیک به طهران بواسطه ها از فرزندان اوست. خوب است رفع زحمت نمایم از خوانندگان از آن که مناقب آن جناب و مصائب وارده از خلفاء جائزین معاصرین وی از یزید بن معاویه و مروان بن حکم و عبدالملک بن مروان و ولید عنید لا تحصی است. و نقش خاتم شریفش «خزى وشقى قاتلُ الحسین علیه السلام» (۲). و در حدیث دیگر است: «وما توفیقی الا بالله» (۳). و از مواعظ شافیه مفیده آن بزرگوار است: «ایاک والابتهاج بالذنوب فان الابتهاج به اعظم من رُکوبه» (۴). یعنی: از گناهی که کرده ای مسرور نباش که خوشحالی به گناه بدتر از گناه کردن است و گناه کار پشیمان امید بخشش دارد.

۱- کلمه در چاپ سنگی ناخواناست. آنچه استظهار کردیم ثبت شد.

۲- کافی ۶/۴۷۳ ح ۶، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۶۱ ح ۲۰۶.

۳- بحارالانوار ۴۶/۱۴ ح ۲۹ به نقل از فصول المهمه ابن صباغ: ۱۸۷ چاپ نجف.

۴- بحارالانوار ۷۵/۱۵۹ ضمن ح ۱۸، نزهه الناظر و تنبيه خاطر: ۹۲ ح ۱۷.

در شرح حال حضرت باقر علیه السلام و حضورش به محضر یزید و فرمایشات آن جناب علیه السلام

در شرح حال حضرت باقر علیه السلام و حضورش به محضر یزید و فرمایشات آن جناب علیه السلام امام محمد باقر علیه السلام که پنجم امام شیعیان است: کنیه اش ابا جعفر و اسم شریفش محمد و لقب اطهرش باقر است. همانا اسم و لقبش از جانب جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله تعیین یافت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله جابر بن عبدالله انصاری فرمودند ۱: «یا جابر انک تلقی رجلاً من ولدی یقال له محمد اسمه اسمی یهب الله له النور والحکمه فاذا رأیته فاقرء منی السلام» (۱). و در روایت دیگر است: «ستدرک ولداً منی اسمه اسمی [وشمائله شمائلی] یبقر العلوم بقرّاً» (۲). و معنی «بقر» شکافتن است (۳). و اسم مادرش فاطمه است معروفه به أمّ عبدالله دختر حضرت امام حسن علیه السلام است. پس آن بزرگوار علاوه بر آن که علوی و فاطمی و حسینی است حسنی است أيضاً. پنجاه و هفت سال از هجرت گذشته در روز سیم ماه صفر در مدینه طیبه نبویه صلی الله علیه و آله متولد شد و پنجاه و هفت سال از عمر شریفش گذشت و هشام بن عبدالملک یا ابراهیم بن ولید آن جناب را زهر خوراندند و در جوار عم بزرگوار و پدر والا تبارش مدفون گشت.

- ۱- روضه الواعظین: ۲۰۲، کافی ۱/۳۹۰ ح ۲، امالی صدوق: ۲۸۹ ح ۹، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، کوفی ۲/۲۷۵، ارشاد ۲/۱۵۸.
- ۲- کافی ۱/۴۶۹ ح ۲، شرح اصول کافی ملا محمد صالح ۷/۲۴۱، اختصاص شیخ مفید: ۶۲، خرائج ۱/۲۷۹ ح ۱۲.
- ۳- صحاح اللغه ۲/۵۹۴ ماده (بقر).

و علی بن حسین مسعودی در « اثبات الوصیه » در احوال حضرت علی بن الحسین علیهما السلام نوشته است : حضرت باقر علیه السلام در مجلس یزید دو سال و یک ماهه بود و عبارت اوست : « وکان لابنه أبی جعفر فی مجلس یزید سِتِّتَانِ وَشَهْرٍ » . آن گاه یزید به علی بن الحسین علیهما السلام عرض کرد : دیدی خداوند چه کرد ؟ فرمود : ندیدم مگر آن چه را قضای الهی پیش از خلق آسمانها و زمین بر آن جاری شد . پس یزید با جالسین محضرش استشاره کرد در حق آن جناب ، همگی گفتند : باید علی بن الحسین (ع) را کشت و گفتند : « لَا يَتَّخِذُ مِنْ كَلْبٍ سُوءَ جُرْأٍ » . پس حضرت باقر علیه السلام مبادرت جسته فرمود : حاضرین مجلس تو ای یزید به خلاف جالسین حضور فرعون تکلم کردند در وقتی که استشاره کرد برای کشتن حضرت موسی علیه السلام و راضی نشدند به قتل وی کما قال الله تعالى : « قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشَتَيْنِ » (۱) ، و در این باب سبب و جهتی است . یزید گفت : کدام است ؟ فرمود : انبیاء و اولاد انبیاء را نمی کشند مگر کسانی که اولاد زنا باشند ، آنها تأسی به فرعون کردند و این جماعت تأسی به تو کردند ، پس یزید ساکت شد و امر کرد ایشان را بیرون ببرند (۲) . اما در کتب دیگر دیده ام : چهار سال از عمر شریفش در روز عاشوراء گذشته بود . و ثعلبی در « تفسیرش » نوشته است : نقش خاتم آن بزرگوار بدین گونه بوده است : « ظنی بالله حسن وبالنبی المؤمن وبالوصی ذوالمنن وبالحسین والحسن » (۳) .

۱- اعراف : ۱۱۱ .

۲- رجوع کنید به : مقتل ابومخنف : ۲۲۴ ، مثير الاحزان : ۷۸ ، الجوهره : ۴۵ ، البدایه والنهایه ۸/۲۱۳ نزدیک به روایت فوق .

۳- بحار الانوار ۴۶/۲۲۱ به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۱۵ ، مکارم الاخلاق : ۹۲ ، در مناقب ابن شهر آشوب ۳/۱۵۹ عبارت فوق بصورت شعری در چهار مصراع درج شده است .

در معنی اشعار حضرت باقر علیه السلام است

و از اشعار آن بزرگوار است در طریق حج فرمودند: نحن علی الحوض ذوآده (۱) ندوّد ونسعدُ رُوآدهُ فَمَا فاز من فازَ الا بناؤما خَابَ مَنْ حَبَّنَا زَادَهُ فَمَنْ سَرَّنَا زَادَ مِنَ السُّرُورِ وَمَنْ سَاءَ نَا سَاءَ مِلَادُهُ وَمَنْ كَانَ غَاصِباً حَقَّنَا (۲) فَيَوْمَ الْقِيَامَةِ مِيعَادُهُ (۳)

در معنی اشعار حضرت باقر علیه السلام استو «ذوآد» در این شعر مشتق از ذود به ذال است و آن به معنی طرد و به فارسی راندن است کما قال الله تعالی: «وَوَجِدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ» (۴) همانا حکایت دختران حضرت شعیب علیه السلام است و گوسفندان ایشان. و بعضی این عبارت را از زود گرفته اند به زاء اخت الراء و صواب وجه اول است (۵)، و «زاده» نیز از ماده اول است، و آن به معنی حمایت است، و «روآد» در مصرع ثانی از شعر اول جمع رائد است چون زوآر و زائر. و روآد (۶) کسی است از قومی در بیابان جلو رود برای یافتن آب و جای نیک و مواردی که آب در آن است برای بینائی که دارد. ملخص معنی آن است: ما بر حوض کوثریم جمعی را می رانیم و جمعی را هدایت و حمایت کرده می خوانیم پس هر آن کس فائز شود به جهت ما است و هر آن کس توشه آخرت خواهد از دوستی ما است، پس مسرور کننده ما اهل بیت سرور دائم بیند و آن کس

۱- در ینابیع الموده: رواده.

۲- در ینابیع الموده: «کاتمنا فضلنا» در جواهر: «غاصبنا حقنا».

۳- ینابیع الموده ۳/۱۳۶ به نقل از جواهر العقدین ۲/۲۵۸ ۲۵۹.

۴- قصص: ۲۳.

۵- وجه سومی هم محتمل است که «روآده» باشد چنانچه در بعضی از منابع آمده است.

۶- مناسبتر آن است که بگوید: رائد کسی است... یعنی به صیغه مفرد.

قصیده جیده در مدح حضرت باقر علیه السلام و فرزندان آن جناب

بد ما را بخواهد ولادت او بد است و غضب کننده ما وعده گاهش در قیامت است .

قصیده جیده در مدح حضرت باقر علیه السلام و فرزندان آن جنابو در مدح حضرت ابا جعفر امام محمد باقر علیه السلام یکی از شعراء قصیده جیده ای گفته است ، بعضی از آن قصیده را خوب است بنویسم ، و هی هذا : عَرَّجَ عَلَى طَيْبِهِ وَانْزَلَ بِهَا وَقِفَ مَقَامَ الضَّارِعِ الصَّاعِرِ ۱ وَايْلُكَ رَسُولَ اللَّهِ خَيْرَ الْوَرَى عَنِّي فِي الْمَاضِي وَفِي الْغَابِرِ سَلَامٌ عَبْدٌ خَالِصٌ حَبَّ بَاطِنُهُ فِي الصَّدَقِ كَالظَّاهِرِ عَرَّجَ (۱) عَلَى أَرْضِ الْبَقِيعِ الَّذِي تَرَابُهُ تَجَلُّو (۲) قَدْزَى النَّاضِرُ وَبَلَّغَنِي عَنِّي سَيِّكَانَهُ تَحِيَّةً كَالْمَثَلِ السَّائِرِ قَوْمٌ هُمْ الْغَايَةُ فِي فَضْلِهِمْ فَلْأَوَّلِ السَّابِقِ كَالْآخِرِ وَاشْرَقَتْ فِي الْمَجْدِ اجْسَادُهُمْ اشْرَاقَ نَوْرِ الْقَمَرِ الْبَاهِرِ بَدَى بِهِمْ نَوْرُ الْهَدْيِ مُشْرِقًا وَمَيَّزَ الْبَرَّ مِنَ الْفَاجِرِ كَمْ لِي مَدِيحٍ فِيهِمْ (۳) شَائِعٌ وَهَذِهِ تَخْتَصُّ بِالْبَاقِرِ إِمَامٌ حَقٌّ فَاقٌ فِي فَضْلِهِ أَلْ عَالَمٍ مِنْ بَادٍ وَمِنْ حَاضِرٍ مَا ضَرَّ قَوْمًا غَضَبُوا حَقَّهُ وَالظُّلْمُ مِنْ شَنْشَنِ الْجَائِرِ فَرَعَ زَكِيَّ أَصْلًا وَاصِلٌ سَمِيَّ فَرَعَ عِلَّاهُ الْفَلَكَ الدَّائِرُ مُحَمَّدٌ الْخَيْرِ اسْتَمَعَ شَاعِرًا لَوْ لَا كَمْ مَا كَانَ بِالشَّاعِرِ قَدْ قَصَرَ الْمَدْحُ عَلَى مَجْدِكُمْ وَلَيْسَ فِي ذَلِكَ بِالْقَاصِرِ يَوْدٌ لَوْ سَاعَدَهُ دَهْرُهُتَقَبِيلُ ذَاكَ الْمَقْبَرِ الْفَاخِرِ (۴) اما فرزندان آن جناب به روایت ارشاد از ذکور و اناث هفت تن اند : اول : حضرت صادق علیه السلام است که مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است . دوم : عبدالله است که با حضرت صادق علیه السلام از یک مادر است . سوم و چهارم : ابراهیم و عبدالله است مادرشان ام حکم دختر اسید بن مغیره ثقفی است . پنجم و ششم : علی و زینب مادرشان ام ولد است . هفتم : ام سلمه است . و هر یک را اعقاب کثیره است و در زمان منصور دوانیقی به حدود ری توجه کردند و غالباً شهید شدند ، سلام الله علیهم اجمعین .

۱- در کشف الغمه : وعج .

۲- در کشف الغمه : یجلو .

۳- در چاپ سنگی : فهم .

۴- کشف الغمه ۲/۳۶۷ ، ظاهراً ابیات از مؤلف کشف الغمه ، علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی ، در گذشته سال ۶۹۳ هجری می باشد .

در شرح حال حضرت صادق علیه السلام و رحلت آن بزرگوار

در شرح حال حضرت صادق علیه السلام و رحلت آن بزرگوار اما حضرت جعفر بن محمد علیه السلام که امام ششم فرقه ناجیه امامیه اثنا عشریه است کنیه اش ابو عبدالله و نام شریفش جعفر و لقب مبارکش صادق است . و جعفر نام نهر کوچک است . و معاصر بود از خلفاء امویه با هشام بن عبدالملک و ولید بن یزید بن عبدالملک و یزید بن ولید بن عبدالملک ملقب به ناقص و ابراهیم بن ولید و مروان حمار ، و از خلفاء بنی عباس عبدالله سفاح و ابو جعفر منصور دوانیقی . و از عمر مبارکش شصت و پنج سال گذشت و در سال یکصد و چهل و هشت در ماه

ص: ۲۲۰

شوال از دنیا رحلت فرمود (۱). و شهید طاب ثراه در «دروس» (۲) روز رحلت آن حضرت را روز دوشنبه هفدهم از شهر مذکور دانسته است. و سال ولادتش بنا بر روایت «اصول کافی» (۳) هشتاد و سه سال از هجرت است. و آن چه صاحب مناقب و سید بن طاوس و کفعمی ذکر فرموده اند منصور دوانیقی آن جناب را زهر خوراند، و قولی است از انگور زهر آلوده شهید گردید. و در کتاب «اقبال» (۴) از فقره دعاء متعلق به شهر رمضان است: «فضاعف العذاب علی من شرک فی دمه» مراد منصور دوانیقی است. و آن چه در کتاب «فروع اصول کافی» (۵) است آن جناب را در دو جامه احرامش و پیراهن شریفش و عمامه ای که از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به وی ارث رسیده بود با ردائی که چهل دینار خریده بودند کفن کردند. و چون خبر شهادت و رحلتش را به منصور دادند بر کرسی نشست و گفت: «انا لله وانا الیه راجعون» کجا است مثل جعفر بن محمد (۶)! و عجب است که آن سرور پنج نفر را وصی خود فرمود: اول منصور، دوم محمد بن سلیمان، سوم فرزندش عبدالله، چهارم حمیده بربریه عیالش، پنجم حضرت موسی بن جعفر صلوات الله وسلامه علیه (۷).

۱- روضه الواعظین: ۲۱۲، الحقائق الناضره ۱۷/۴۳۶.

۲- الدروس ۲/۱۲.

۳- اصول کافی ۱/۴۷۲ باب مولد ابی عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام.

۴- اقبال الاعمال ۱/۲۱۴، بحار الانوار ۴۷/۸ ح ۲۴.

۵- فروع کافی ۳/۱۴۹ ح ۸ باب ما يستحب من الثياب للكفن وما يكره ح ۸، در اصول کافی ۱/۴۷۶ ح ۸ نیز نقل شده است، نیز در استبصار ۱/۲۱۰ ح ۳۷۴۲.

۶- کافی ۱/۳۱۰ ح ۱۳.

۷- کافی ۱/۳۱۰ ح ۱۳، شرح اصول کافی ۶/۱۸۰.

شرح اشعاری که ابوهریره در مرثیه آن جناب گفته است

وجهت این قسم توصیه برای حقن دماء و حفظ تقیه است .

شرح اشعاری که ابوهریره در مرثیه آن جناب گفته استوا از کتاب « مقتضب الاثر » می نویسد: وقتی که جنازه آن سرور را برداشتند تا در بقیع دفن نمایند . ابوهریره [ابار] در مرثیه آن بزرگوار این اشعار بگفت: اقول وقد راحوا به یحملونه علی کاهل من حاملیه و عاتق اتدرون ما ذا تحملون الی الثریثیراً ۱ ثوی من رأس علیاه شاهق غدها حتی (۱) الحاثون ۳ فوق ضریحه ترابا و اولی کان فوق المفارق ایا صادق بن الصادقین ألیه (۲) بآبائک الاطهار حلفه صادق لحقاً بکم ذوالعرش اقسام فی الوری فقال تعالی الله رب المشارق نجوم هی [اثنا] عشره کنَّ سُبَّقا (۳) الی الله فی علم من الله سابق ۶

۱- در چاپ سنگی: حتی .

۲- در چاپ سنگی: الیه . متن موافق نقل بحار است . در حاشیه بحار ألیه به معنای قسم آمده و جمع آن « ألیا » دانسته شده است .

۳- مقتضب الاثر: ۵۲، شرح الاخبار قاضی نعمان ۳/۳۰۸، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۳۹۸، بحار ۴۷/۳۳۳، اعیان الشیعه ۷/۲۶۱ .

در بیان مذهب جعفری و جهت اینکه به آن بزرگوار منتسب است

مناسب دانستم به فارسی ترجمه نمایم ، یعنی : می گویم برای آنان که رفته اند تا جنازه آن بزرگوار را بر گردنها و کتفهای خودشان بردارند آیا می دانند جنازه کیست این کوه بزرگی است که با کمال رفعت بزیر آمده و می خواهند خاک بر قبر وی بریزند ، سزاوار است خاک بر فرق عالم ریخته شود ، ای صادق پسر دو صادق قسم می خورم به پدران پاکان تو که قسم راست است و خداوند که صاحب عرش اعظم است قسم خورده است که شماها دوازده ستاره درخشنده می باشید و از همه خلق در ایجاد پیشی گرفتید و همین طور در علم ازلی الهی گذشته بود . ملاحظه نمائید که مخالفین چگونه در مدح و فضل آن امام مبین و آباء مکرمین آن جناب اذعان نمودند .

در بیان مذهب جعفری و جهت اینکه به آن بزرگوار منتسب استبدان در السنه خاص و عام مشهور است که گویند : مذهب جعفری . کسی از داعی نادان سؤال کرد : چرا مذهب جعفری گویند ؟ آن چه با ملا-حظه اجمال به نظر می رسد می نویسد : اولاً سن شریف حضرت صادق علیه السلام از تمام ائمه طاهرین علیهم السلام بیشتر بوده و از این جهت آن بزرگوار را شیخ الائمه خوانند و برای طول عمری که آن جناب داشتند ادراک زمانهای خلفای جور را به نحوی که اشاره نمودم بیشتر نمودند و هلاکت و موت هر یک از ایشان موجب توجه قلوب مردمان می شد به ایشان . پس آن جناب بر حسب تزلزل دوله امویّه بقدر مقدور بکافه رعایا و قاطبه انام تعلیم مسائل حلال و حرام و فضائل ائمه طاهرین علیهم السلام و اجداد مکرمین خود را می فرمودند و در این مدت متمادی اهالی بلدان بعیده و قریبه از علوم غریبه و احکام شرعیّه و احادیث نبویه صلی الله علیه و آله شدّ رحال کرده می آمدند و آشکارا منتفع می شدند و منعی هم از خلفاء جور

ص: ۲۲۳

نبوده بلکه نمی توانستند ممانعت نمایند از آن که رؤساء از علماء عامه و سنت از تلامیذ حضور حق منظور آن جناب علیه السلام بودند و برای رواج و رونقی که در علم و تعلیم بوده رواه و مقرّین و ناقلین احکام و احادیث بسیار شده بودند تا آن که ششصد نفر از مشایخ در مسجد کوفه نشستند و در هر روز از لسان معجز بیان آن بزرگوار نقل احادیث می نمودند . پس تفریق این حوزه از علم با اختلاط مخالف و مؤالف عامه و خاصه داخل و خارج امری صعب بود ، خصوص وقتی که بقضاء الله دولت بنی امیه منقرض گردید و ابتداء دولت بنی عباس شد و هنوز قوامی نداشت و مردم هم در کمال تزلزل . پس این احادیث کثیره و اخبار وفیره به توسط راویان بسیار از اخبار و غیرهم در کتب شیعه و سنی نشر یافت . بناءً علی هذا ، چند چیز باعث نشر مذهب حق شد یکی کثرت و طول عمر آن جناب و یکی تزلزل دولت امویه و مردن هر یک از ایشان به فاصله اندک و یکی انقراض دولتشان بالکلیه و یکی کثرت و هجوم علماء و اعیان از شیعیان و سنیان و تأسیس اصول اربعه و تصنیف و تدوین کتب عدیده که احصاء آنها غیر ممکن . و خواهی دانست ابن عقده کتابی نوشته است « اسماء الرجال » یعنی : چهار هزار نفر از رواه احادیث حضرت صادق علیه السلام را در آن کتاب جمع نموده (۱) . پس علوم آل محمد صلی الله علیه و آله در زمان امامین هم‌امین باقرین جعفرین صادقین علیهما السلام به توسط جماعتی از اهل علم که به فاصله و بدون فاصله شنیده بودند منتشر یافت و مردم آگاه و بینا شدند و حقیقت این مذهب بتفصیل واضح و لایح گردید . و بدین گونه در زمانهای ائمه طاهرین بر حسب اسباب ظاهره فراهم نیامد . بلی اختلافات در احادیث مرویه از آن بزرگوار بسیار است لفظاً و معنأ ، و این فقره چون محل ابتلاء اغلب مردمان شده است آن چه به فهم قاصر می رسد در شرح احادیث

۱- رجوع کنید به : خلاصه الاقوال : ۲۰۴ ، خاتمه المستدرک ۱/۴۴ ، وسائل الشیعه ۳۰/۲۸۹ ، سماء المقال ۲/۱۷۳ .

در اشعار حضرت صادق علیه السلام است

حضرت عبدالعظیم علیه السلام جهت اختلاف و چاره و علاج هر یک را بحول الله از کتاب و سنت زحمت می دهد إن شاء الله تعالی .

در اشعار حضرت صادق علیه السلام استوار از اشعار انشائی و انشادیه آن بزرگوار بسیار در کتب اخبار یافته ام و مجموعه ای فراهم کرده ام ، از آن جمله به سفیان ثوری فرمودند در فساد زمان و تغییر احوال اخوان : ذَهَبَ الْوَفَاءُ ذَهَابَ أُمِّسِ الذَّاهِبِوَالنَّاسُ بَيْنَ مُخَاتِلٍ وَمُؤَارِبٍ يَفْشُونَ (۱) بَيْنَهُمُ الْمَوَدَّةُ وَالصَّفَاوَقُلُوبُهُمْ مَحْشُوَّةٌ بِعَقَارِبِ (۲) یعنی : وفاء مانند شب گذشته رفت و مردم با یکدیگر خدعه و حيله می نمایند افشاء و اظهار دوستی و صفا کنند اما درونشان از عقربها پر است . و در کتاب « امالی » (۳) مرحوم شیخ منقول است : از هر مجلسی که آن جناب بر می خواست می فرمود : لِكُلِّ أَنْاسٍ دَوْلَةٌ يَنْظُرُونَهَا (۴) وَدَوْلَتْنَا فِي آخِرِ الدَّهْرِ تَظْهَرُ یعنی : هر طایفه از مردمان را دولتی است اما دولت ما در آخر روزگار پدیدار می شود . و در فوت اسماعیل فرزند ارشدش به شعرابی خراش هذلی تمثیل جست و فرمود : وَلَا تَحْسَبِي اِنِّي تَنَاسَيْتُ عَهْدَهُوَلَكِنَّ صَبْرِي يَا اِمَامَ جَمِيلِ (۵) و در تذکر موت فرمود : اَعْمِلْ بِلَا مَهْلٍ فَانَّكَ مَيِّتٌوَاخْتَرِ لِنَفْسِكَ اَيُّهَا الْاِنْسَانَا (۶) فَكَأَنَّ مَا قَدْ كَانَ لَمْ يَكْ اِذْ مَضِيْفَكَأَنَّ مَا هُوَ كَأَنَّ قَدْ كَانَا (۷) و اَيْضاً آن جناب علیه السلام تمثیل جستند : تَعْصِي الْاِلَهِ وَانْتَ تُظْهِرُ حُبُّهُهَذَا مُحَالٌ فِي الْفِعَالِ يَدْبُعُ لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقاً لِأَطْعَمْتَهُيَا الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعُ (۸) اما فرزندان آن سید انس و جان از ده تن علاوه نبودند : حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلامو اسماعیل اعرج [و] علی و عبدالله و اسحاق و محمد و فاطمه و ام فروه [و] عباس و یحیی . و عقب آن بزرگوار از چهار تن بماند : حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام و اسماعیل که اکبر اولاد آن جناب بود و اسماعیلیه منسوب به وی اند و او را قائم دانند ، و علی بن جعفر عریضی که کوچکترین فرزندان آن بزرگوار بود و حالت او مشروحاً بیاید ، و اسحاق مؤتمن . و بعضی محمد بن جعفر را ذی نسل می دانند ، و حمد الله مستوفی گفته است : وی در جرجان وفات کرد ، و او را حکایات بسیار است ، و بنو الوارث که سلسله ای از ساداتند در ری از اعقاب محمد و حسن و حسین فرزندان اسحاق مؤتمن اند .

۱- در عدد القویه : یغشون . هر دو لفظ صحیح بنظر می رسد ، ولی لفظ فوق اظهر بنظر می رسد .

۲- العدد القویه : ۱۵۳ ، بحارالانوار ۴۷/۶۱ ح ۱۱۶ ، نهج السعاده ، محمودی ۸/۴۹ .

۳- امالی شیخ صدوق : ۵۷۸ ح ۷۹۱ ، بحارالانوار ۵۱/۱۴۳ ح ۳ ، روضه الواعظین : ۲۱۲ .

۴- در امالی : یرقبونها .

۵- امالی شیخ صدوق : ۳۰۹ ح ۳۵۶ ، این اشعار را ابو خراش هذلی در مرثیه برادرش گفته است ، نیز رجوع کنید به : اکمال الدین : ۷۴ ، روضه الواعظین : ۴۴۴ .

۶- در امالی : الانسانُ .

۷- در امالی : کأن ، رجوع کنید به : امالی شیخ صدوق : ۵۷۸ ح ۷۹۳ ، بحار ۷۱/۱۷۲ ح ۳ و ص ۲۶۵ ح ۷ ، روضه الواعظین : ۴۹۱ .

۸- .امالی شیخ صدوق : ۵۷۸ ح ۷۹۰ ، بحار ۶۷/۱۵ ح ۳ ، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق ۳۲/۴۶۹ این اشعار را به عبدالله بن مبارک نسبت داده که بنا بر تصریح همو در تاریخ دمشق ۲۹/۲۱۹ متوفای سال ۱۸۲ می باشد ، و حال آنکه حضرت صادق علیه السلام در گذشته سال ۱۴۸ می باشد ، فتدبر .

ص: ۲۲۵

در قصیده سید اسماعیل بن محمد حمیری و مدح آن جناب علیه السلام

در قصیده سید اسماعیل بن محمد حمیری و مدح آن جناب علیه السلامو برای زینت این اوراق ، از قصیده رائیه سید اسماعیل بن محمد حمیری که به ارشاد

.

در شرح احوال حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است

آن بزرگوار از مذهب کیسانی عدول نمود و بر این مذهب حق جعفری ثابت بماند و آن قصیده را در مدح آن جناب انشاء کرد چند بیتی بنویسم شایسته است . تجعفرت باسم الله والله اكبر وأيقنت ان الله يعفو ويغفر ۱ و دنت بدین غیر ما كنت دایناً (۱) به و نهانی (۲) واحد (۳) الناس جعفر فقلت هب انی قد تهودت برهه والا و دینی دین من يتنصر فأتی إلى الرحمن من ذاك تائب وائی وقد اسلمت والله اكبر فليست بغال ما حييت وراجع إلى ما عليه كنت اخفی و اضمر ولا قائلًا حتى برضوی (۴) محمد وان عاب جهال مقالی واكثر ولكنه ممن مضى لسييله (۵) على أفضل الحالات يُعفى ويُجبر (۶) مع الطيبين الطاهرين الأولی له (۷) من المصطفى فرع زكى وعنصر ۹

در شرح احوال حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است اما امام هفتم طایفه ناجیه امامیه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است کینه اش ابو الحسن و ابو ابراهیم و اسم شریفش موسی و لقب اطهرش کاظم و عبد صالح است .

- ۱- در بعضی منابع : دیناً .
- ۲- در چاپ سنگی : یدونها فی .
- ۳- در بیشتر منابع : سید ، بجای : واحد .
- ۴- در چاپ سنگی : رضوی .
- ۵- در کمال الدین : یقفی و یخبر .
- ۶- م . کمال الدین : ۳۴ ، الفصول المختاره : ۲۹۹ ، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۳۷۱ ، الصراط المستقیم ۲/۳۶۸ .
- ۷- کمال الدین : ۳۴ ، الفصول المختاره : ۲۹۹ ، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۳۷۱ ، الصراط المستقیم ۲/۳۶۸ .

ص: ۲۲۷

روز تولدش یکشنبه هفتم شهر صفر در ابواء ۱ و آن منزلی است بین مکه و مدینه (۱) منوره بعد از یکصد و بیست و هشت سال از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله (۲). وفاتش در روز بیست و پنجم ماه رجب سال یکصد و هشتاد و سه. مدت عمر شریفش پنجاه و پنج سال و بعضی رحلت آن جناب را در سال یکصد و هفتاد و نه ضبط کرده اند. و مادرش حمیده بربریه است که در حق او امام علیه السلام فرمود: «انها حمیده فی الدنیا و محموده فی الآخرة» (۳). و از خلفاء بنی عباس با سه تن معاصر شد: موسی و هادی و مهدی، و عاقبت به امر هارون الرشید، سندی بن شاهک در خانه اش به زهر جفا آن جناب را شهید نمود و در مقبره قریش که آن به باب التین معروف بود مدفون گردید. و برای آنکه بدیهای مردم را به نیکیهای ذات شریف تحمل می فرمود و بردباری می کرد ملقب به لقب کاظم گشت یعنی: فرو نشاننده غیظ (۴). و در کتاب «مدینه المعاجز» (۵) منقول است: چون آن جناب می دید کسانی را که بعد از وی واقفیه می شوند و به علم امامت از حالاتشان اطلاع داشت معهدا در ملاقات ایشان

۱- معجم البلدان ۲/۲۶۱ و ۳/۲۳.

۲- رجوع کنید به: توضیح المقاصد شیخ بهائی: ۶.

۳- کافی ۱/۴۷۷ ح ۱، شرح اصول کافی ۷/۲۵۳، دلائل الامامه: ۳۰۸، الثاقب فی المناقب: ۳۷۹، خرائج ۱/۲۸۷ ح ۲۰.

۴- رجوع کنید به: بحار الانوار ۴۸/۱۰، مستدرک سفینه البحار ۹/۱۲۱.

۵- مدینه المعاجز ۶/۱۹۲ ح ۱۹۳۵، علل الشرائع ۱/۲۳۵ ح ۱، بحار الانوار ۴۸/۱۰ ح ۱، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۴۳۷.

ص: ۲۲۸

کظم غیظ می کرد (۱). و قول سوم آن است: هر یک از معاندین به آن جناب جسارت می نمود هدیه ای برایش اهداء می فرمود (۲)، و این فقره از خصایص آن جناب گردید. و از روی قطع مصائبی که از بنی عباس به آن بزرگوار رسید بر بعضی از ائمه هدی وارد نیامد سیما مهدی خلیفه عباسی چند مرتبه قصد قتل آن جناب را نمود عاقبت به دعاء آن بزرگوار به هلاکت رسید. چنانکه صدوق در «عیون اخبار الرضا» (۳) روایت کرده است: خدمت آن بزرگوار جمعی عرض کردند: مهدی عزیمت بر شهادت شما دارد، فرمود: شما چه می گوئید؟ عرض کردند: خوب است از وی دوری بجوئید تا شخص شما را نبیند و از شر او محفوظ بمانید. پس آن بزرگوار تبسم فرمود و این شعر بخواند: زَعَمْتُ سَخِيْنَهُ اَنْ سَتَغْلِبَ رَبِّهَا وَلَيَغْلِبَنَّ مُغَالِبُ الْغَالِبِ (۴) یعنی: گمان کرد سَخِيْنَهُ و آن زنی است که بر خداوند غالب می شود و خداوند بر هر غلبه کننده ای غالب و قاهر است. پس دست به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «إِلَّاهُمَّ كَمْ مِنْ عَدُوٍّ شَحَذَ لِي طُبَّةَ مَدْيَنَةٍ، وَأَرْهَفَ لِي شَبَا حَدِّهِ (۵)، وَدَافَ لِي قَوَاتِلَ سُومِيهِ وَلَمْ تَنْمَعْ عَنِّي عَيْنُ حِرَاسَتِهِ» ..إلی آخر هذا الدعاء.

- ۱- نیز بنگرید به: مناقب ابن شهر آشوب ۳/۴۳۷، خرائج و جرائح ۲/۸۹۷، القاب الرسول وعترة: ۶۳.
- ۲- مقاتل الطالبیین: ۴۹۹، تاریخ بغداد ۱۳/۲۷، بحارالانوار ۴۸/۱۰۴ ذیل ح ۷.
- ۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۷۷ ح ۷. در حاشیه می گوید: سَخِيْنَهُ اسم قریش است.
- ۴- شعر از کعب بن مالک یا حسان بن ثابت است. بنگرید: امالی شیخ صدوق: ۴۵۹ ح ۶۱۲ (و حاشیه آن).
- ۵- در عیون چنان است، در امالی: «سنان حده».

در حال محمد بن بشیر کوفی که مدعی الوهیت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شد و شعبه های

غریبه ظاهر کرد

چون حاضرین متفرق شدند خبر آوردند موسی بن مهدی به هلاکت رسید (۱). مخفی نماناد جمعی بعد از رحلت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام معروف به واقفیه شدند یعنی: توقف نمودند به امامت آن جناب (۲)، و دیگر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را امام ندانستند و گفتند: هر کس مدعی امامت شود چه حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام، و چه اولاد آن بزرگوار، بر باطلند و کاذبند و کافرنند، و ولادت ایشان پاک نیست، و هر کس هم به امامت امامی بعد از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام قائل شود خونش و مالش هدر است و حلال. و رئیس ایشان محمد بن بشیر کوفی از موالی بنی اسد بود، و وقتی که [۳] آن بزرگوار محبوس نشده بود و از دنیا رحلت نفرمود، می گفت: قائم اوست و در نظر اهل نور به نور و در نظر اهل کدورت به کدورت جلوه می نماید و موجود است با همان خلقت انسانیه لحنیه اش. و واقفیه منکر تمام فرائض شدند مگر نماز و روزه و تمام محارم و فروج و غلمان را مباح دانستند و دلیلشان آیه «أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا» (۴) شد. و بعد از آن به تناسخ قائل شدند (۵).

در حال محمد بن بشیر کوفی که مدعی الوهیت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شد و شعبه های غریبه ظاهر کرد عاقبت محمد بن بشیر کوفی به واسطه اینکه شعبه ها و مخاریق غریبه داشت مدعی

- ۱- نیز بنگرید به: امالی شیخ صدوق: ۴۵۹ ح ۶۱۲، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۷۹ ح ۷، امالی شیخ طوسی: ۴۲۱ ح ۹۴۴، مهج الدعوات: ۲۸.
- ۲- در باره واقفیه رجوع کنید به: الملل والنحل ۱/۱۵۰، المقالات والفرق: ۲۳۷، رسائل شریف مرتضی ۳/۳۱۰، تحریر الاحکام علامه حلی ۳/۲۸۳، طرائف المقال ۲/۲۰۰.
- ۳- متن ناخواناست.
- ۴- شوری: ۵۰.
- ۵- مطالب فوق در رجال کشی (اختیار معرفه الرجال) ۲/۷۷۵ ح ۹۰۷ نقل شده است.

ص: ۲۳۰

شد که حضرت موسی بن جعفر خدای عالم است و من هم پیغمبر او هستم و معجزه ای که می آورد آن بود: صورتی شبیه آن بزرگوار از حریر تصویر و تشکیل کرده بود و به دواها آن را علاج و طلایه کرده بر زمین نگاه می داشت و هر وقت می خواست ظاهر سازد در آن به حيله ها می دمید و بر پای می نمود و بعد از آن می پیچید و هر کس را می خواست می آورد در اطاق علیحده و می گفت: بنگرید کسی هست؟ پس آن کس را بیرون می نمود و آن صورت مطویه را ظاهر می کرد و پرده می آویخت چون نظر می نمود از وراء حجاب شخصی را به صورت آن جناب علیه السلام قائم می یافت و آهسته می آمد و با آن صورت نجوی می کرد و با آن شخص اشاره می کرد برو. و به همین طور شعبده های دیگر ساخته بود و عقول مردم عوام را متحیر نمود. بعضی از خلفاء او را گرفتند و خواستند بقتل رسانند محمد بن بشیر کوفی گفت: نکشید مرا و نگاه دارید تا صنعتی کنم که موجب رغبت ملوک و سلاطین شود، پس دوائی و الواح و اسبابی خواست و در آنها زیبق (۱) بسیار تعبیه کرد که بدون عامل و محرکی به تمام باغهای خلیفه آب از شط برداشته سیراب می کرد و همین طور کارهای غریبه عجیبه فراهم آورد تا آن که روزی آن لوح شکست و زیبقها ریخت و عمل وی معطل و مهمل بماند پس او را به انواع عذاب به درک فرستادند (۲). و آن چه در کتاب « رجال و سیط » است علاوه از آن چه ذکر نمودم، منقول است در زمان حضرت موسی علیه السلام این رجس نجس عقاید شیعه خودش را اظهار می نمود که آن جناب علیه السلام فرمود: « خداوند او را لعنت کند و حرارت آهن به وی بپشاند، خداوند او را از او بری هستم و هر کس معتقد است بعقیده او » (۳).

۱- در چاپ سنگی: زنبق. متن را موافق مصدر آوردیم، علاوه بر اینکه در سطور پائین تر نیز « زیبقها » درج شده است.

۲- رجال کشی ۲/۷۷۸ ح ۹۰۷.

۳- روایت را شیخ طوسی در اختیار معرفه الرجال معروف به رجال کشی ۲/۷۷۸ نقل فرموده، نیز رجوع کنید به: بحارالانوار ۲۵/۳۱۴ ح ۷۸، معجم رجال الحدیث ۱۶/۱۴۱.

ص: ۲۳۱

و أيضاً فرمود: « اللهم أرحني منه » (۱). آن گاه فرمود: هر کس بما اهل بیت دروغ نسبت دهد سزایش حرارت آهن است چنانکه بنان با علی بن الحسین علیهما السلام و مغیره بن سعید با محمد بن علی علیهما السلام و ابو الخطاب بر پدرم افتراء زدند، حرارت آتش و آهن را دیدند، محمد بن بشیر هم خواهد چشید. آن گاه عرض کرد: « خداوندا! مرا از شر این رجس نجس که شیطان شریک شده است با پدرش در رحم مادرش خلاص کن ». علی بن حمزه گفت: ندیدم کسی را که بدتر از محمد بن بشیر کشته شود (۲). خلاصه: حضرت جواد علیه السلام فرمودند: « واقفیه الاغهای شیعه اند، إِنَّهُمْ أَلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا » (۳). و أيضاً فرمودند: « آنها زنادقه اند » (۴). و أيضاً فرمودند: « آیه کریمه « مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ لَا » (۵) در حق واقفه نازل شد » (۶). و همین طور داعی عرض می کند: هر کس در حق امام دیگر از ائمه اثنا عشر علیهم السلام علاوه از آن چه شیعه قائل و معتقد است کافر و زندیق و سبّ به خدا و رسول صلی الله علیه و آله است و قتل وی لازم و واجب است.

۱- رجال کشی ۲/۷۷۸ ح ۹۰۹.

۲- اختیار معرفه الرجال ۲/۷۷۸ ۷۷۹ ح ۹۰۹.

۳- مجمع البحرین ۴/۵۳۷ ماده (وقف)، طرائف المقال ۲/۲۰۱ ش ۴۵۹.

۴- اختیار معرفه الرجال ۲/۷۵۶ ح ۸۶۱ عن الرضا علیه السلام، سئل عن الواقفه؟ فقال: « يعيشون حیاری ویموتون زنادقه »، نیز ۲/۷۶۱ ح ۸۷۶.

۵- نساء: ۱۴۳.

۶- اختیار معرفه الرجال ۲/۷۶۲ ح ۸۸۰، حضرت رضا علیه السلام در جواب نامه یحیی بن مبارک این مبارکه را مرقوم فرمودند و سپس مکتوب نمودند: « لیس هم من المؤمنین ولا من المسلمین... ».

در بی باکی بعضی از بستگان ائمه و افشاء اسرار کردن و ملاحظه تقیه ننمودن

و یکی از مصائب عظیمه آن جناب اینگونه نسبت‌های ما لا یرضی صاحب‌ه بود که باعث سفک دماء اهل ایمان شد و موجب ازدیاد حقد و عناد خلفاء جور شد بلکه حبس موسی بن جعفر علیهما السلام از تجزّی جهله عوام بود و عاقبت به درجه شهادت فائز گردید . و در کتاب « نهایه الانساب » نوشته است در شهادت آن بزرگوار بیان غریبی که عبارت آن را می نویسد ، و گویا قریب به این مضمون در « مقاتل الطالبیین » (۱) مذکور باشد . امام موسی کاظم علیه السلام : اُمّه حمیده اخذ من المدینه و اخرج من المسجد و حمل الی البصره و سلّم الی عیسی بن جعفر المنصور و حبس فی دار فضل بن ربیع و لَفّه سَندی بن شاهک فی بَساطٍ و اجلسَ علیه جَماعه مِنَ النّصارى حتّی مات و دُفِنَ فی مَقابرِ قُریش ، صِلّی علیه هِشَم (۲) بن عدی . خوب است ترجمه نکنم این عبارات را و بر همان وضعی که شهادت آن سید شهید مظلوم معصوم بین خواص و عوام معروف است بگرییم و بگریانیم و متذکر و ذاکر شویم آن چه را که صدوق طاب ثراه نقل فرموده است : پانزده سال از خلافت هارون الرشید که گذشت به امر وی سندی بن شاهک در حبس معروف به دار مسیب و باب الکوفه که در آن درخت سدره بود آن جناب را زهر خورانید و در روز جمعه بیست و پنجم ماه رجب در سال یکصد و هشتاد و سه به جنت شتافت و قبرش در غربی بغداد است . و باید به خداوند سبحان از این قسم دوستیها و محبت‌ها پناه بریم که عاقبت آن خزی و خذلان و اذاقه حدید و عذاب شدید است .

در بی باکی بعضی از بستگان ائمه و افشاء اسرار کردن و ملاحظه تقیه ننمودن بلکه عرض می کنم : غالب از ائمه هدی به دوستی بعضی از دوستان نادان بر حسب اسباب ظاهره شهید شدند امر باطن را بگذار و ملاحظه کن عمل اهل کوفه را با حضرت

۱- مقاتل الطالبیین : ۳۳۶ .

۲- در چاپ سنگی : هشتم .

ص: ۲۳۳

در مضمون حدیث که منظوم شده است عربیاً و فارسیاً

امیر علیه السلام با حضرت امام حسن علیه السلام و با حضرت امام حسین علیه السلام و با سائرین ائمه و آن چه زید بن علی و قتیل باخمیری و صاحب نفس زکیه و جماعتی از اجلاء سادات کردند آخر غرض امام علیه السلام با کمال قدرت از تقیه کردن، ابقاء شریعت مطهره و شرع انور و حقن دماء و حفظ نفوس مؤمنین بوده است. و از این جهت بعضی از خیار اصحاب را می راندند و مذمت صریح می فرمودند و تأکید می کردند ما را به بعضی القاب نخوانید و وجوه بریه علی رؤوس الاشهاد نیاورید که باعث اشتداد عداوت و عناد خلفاء جور می شود، و از جهتی شیعیان را تسلیه می دادند به ظهور فرج اعظم و وجود امام عصر عجل الله فرجه و تأکیدات اکیده به بعضی هم در کتمان سر می فرمودند.

در مضمون حدیث که منظوم شده است عربیاً و فارسیاً خوب است این حدیث را منظوماً که در غالب کتب مناقب است بنویسم از راوی آن شقیق بلخی: قَالَ لَمَّا حَجَّجْتُ عَائِشَةَ (۱) شَخْصًا شَاحِبَ اللَّوْنِ نَاحِلَ الْجِسْمِ أَسْمَرَ سَائِرًا وَحْدَهُ وَلَيْسَ مَعَهُ زَادٌ فَمَا زِلْتُ دَائِمًا (۲) أَتَفَكَّرُ وَتَوَهَّمْتُ أَنَّهُ يَسْأَلُ النَّاسَ وَلَمْ أَدْرِ أَنَّهُ الْحَجُّ الْأَكْبَرُ ثُمَّ عَائِشَةُ (۳) وَنَحْنُ نُزَوِّلُ دُونَ فَيْدٍ (۴) مِنَ الْكُتَيْبِ (۵) الْأَحْمَرِ يَضَعُ الرَّمْلَ فِي الْأَنْاءِ وَيَشْرِبُهُمْ فَنَادَيْتُهُ وَعَقَلِي مُحَيَّرٌ اسْقِنِي شَرْبَةً فَنَاوَلَنِي مِنْهُ فَعَائِشَةُ (۶) سَوِيْقًا وَسَيِّكْرٌ فَسَأَلْتُ الْحَجَّيْجَ مَنْ يَكُ هَذَا قِيلَ هَذَا الْإِمَامُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ (۷) [در اشعار مؤلف] اگر چه این بنده را فهم شعر و شعوری نیست چه رسد آن که بتوانم بیتی بگویم یا آن که استشهاد نمایم، اما در این مورد به نحو ترجمه آن چه به قلم آمد معانی این اشعار را نگاشت: به راه مکه شخصی را بدیدم تزار و زرد رنگ و ناتوان بود به تنهائی بدون توشه می رفت که از تنهائیش دل بد گمان بود خیالم آمد از اهل سؤال استندانستم که جان کعبه آن بود چو ما کردیم اندر فید منزل که در وی تل سرخی هم عیان بود به جام آب ریگی چند افکند بیاشامید و شکرش بر زبان بود مرا زان جام شیرین جرعه ای داد که گویا شکر در کام جان بود چو پرسیدم ز حالش قائلی گفتا امام هفتمین شیعیان بود و از اشعاری که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند اقتصار به این روایت مختصر می کنم: در کتاب «ریاض الابرار» مرحوم سید نعمت الله جزایری نقل فرموده است که: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: پدرم در خرد سالی به من لوحی دادند و فرمودند: «این

۱- در چاپ سنگی: عانیت.

۲- در مناقب: دائباً.

۳- در چاپ سنگی: عانیه.

۴- فی الحدیث: ماتت أبیه بفید وهو علی وزن بیع: منزل بطریق مکه ویقال بلیده بنجد علی طریق الحاج العراقی. وفی القاموس: فید بطریق مکه شرفها الله تعالی علی طریق الشام. «عن المجمع». (حاشیه مؤلف رحمه الله). رجوع کنید به: مجمع البحرين ۴/۴۴۲ ماده (فید)، معجم البلدان ۴/۲۴۸.

۵- در مناقب «الکتاب»، البته در بیشتر منابعی که مراجعه شد واژه به ثاء مثلثه ضبط شده است چنانچه در متن مذکور است، وهو الصحيح.

- ۶- در چاپ سنگی به تقدیم نون بر یاء . در مناقب بجای « فناولنی منه فعایتته » عبارت « فلما سقانی منه عایتته » درج شده است .
- ۷- مناقب آل ابی طالب ، ابن شهر آشوب ۳/۴۲۰ ، مدینه المعجز ۶/۴۳۱ ح ۲۰۸۱ ، بحار ۴۸/۷۸ .

ص: ۲۳۴

در اشعار مؤلف

مصرع را من گفته ام بر این بنویس و خودت مصرع دیگر را بگوی: « تَنْحَ عَنْ الْقَبِيحِ فَلَا تَرُدُّهُ » یعنی: از عمل بد دوری جو و بر او وارد مشو. پس عرض کردم: « وَمَنْ أَوْلَيْتَهُ ۱ حَسَنًا فَرَدُّهُ » یعنی: اگر حسنه یا احسان می کنی زیاد کن. پس فرمود: « سَتَلْقَى مِنْ عَدُوِّكَ كُلَّ كَيْدٍ » یعنی: هر کیدی را از دشمن خود می بینی. پس عرض کردم: « إِذَا كَادَ الْعَدُوُّ فَلَا تَكْدُهُ » یعنی: دشمن اگر کید کرد تو کید مکن. پس حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ » (۱). (۲) و ایضاً از بیانات آن بزرگوار است در حدیث مبسوط: « أَنْتَ رَبِّي إِذَا ظَمَأْتُ [إِلَى] (۳) الْمَاءِ وَقُوتِي إِذَا أَرَدْتُ الطَّعَامَ (۴) ».

۱- آل عمران: ۳۴.

۲- مناقب آل ابی طالب ۳/۴۳۴، بحار الانوار ۴۸/۱۰۹ ح ۱۰.

۳- از دلائل الامامه افزوده شد.

۴- در دلائل الامامه طبری: ۳۱۸ بصورت یک بیت شعری نقل شده است که ما نیز از آن پیروی کردیم، نیز رجوع کنید به: الاربعین شیرازی: ۳۸۲، قضیه بسیار جالب و خواندنی است، و اجمال آن اینکه حضرت سطل آب از دست موسی بن جعفر علیهما السلام درون چاه افتاد. حضرت این شعر را فرمودند. شقیق بلخی قسم می خورد که: پس از کلام آن جناب آب چاه بالا آمد. حضرت ظرف را پر کرده و وضو ساخته نماز گزارند. اصل قضیه را سبط ابن جوزی در تذکره الخواص: ۳۴۸ ۳۴۹ نقل کرده است.

ص: ۲۳۵

اما اولاد و فرزندان آن جناب سی و هفت تن بودند از ذکور و اناث و اگر کسی بخواهد حالات فرزندان آن جناب را بنویسد مشروحاً کتابی می شود آنچه منظور است در این وجیزه غالباً ذوی الاعقاب از اولادشان است . و سیزده تن از اولاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عقب گذاردند : اوّل : حضرت رضا علیه السلام . دوّم : ابراهیم مرتضی . سوّم : محمد عابد . چهارم : جعفر ، و این چهار نفر کثیر النسل شدند . و چهار نفر بالنسبه نسلشان وسط است : اوّل : زید النار . دوّم : عبداللّه . سوّم : عبیداللّه . چهارم : حمزه . و پنج نفر دیگر نسلشان اندک است : اوّل : عباس . دوّم : هارون . سوّم : اسماعیل . چهارم : حسن . پنجم : اسحاق . اما سائرین اگر عقبی داشتند به مرور ایام منقرض شد .

ص: ۲۳۶

در شرح حال حضرت رضا علیه السلام از ولادت و شهادت و قدر عمر و زهر دادن و مدفن آن جناب علیه السلام

در شرح حال حضرت رضا علیه السلام از ولادت و شهادت و قدر عمر و زهر دادن و مدفن آن جناب علیه السلام حضرت علی بن موسی الرضا علیه الصّلاه والسّلام امام هشتم فرقه ناجیه مهدیه است . کنیه شریفش ابوالحسن و نام مبارکش علی و لقب مرضیش رضا است .

.

ص: ۲۳۷

و جهت اینکه این لقب را یافتند در کتاب « عیون اخبار الرضا » (۱) مروی است: ابوبصیر بزنی از حضرت جواد علیه السلام سؤال کرد مردم می گویند: پدر بزرگوارت این لقب را یافت برای آن بود که راضی به ولیعهدی مأمون شد! فرمود: « واللّه دروغ می گویند! بلکه خداوند و رسولش از وی راضی بودند ». عرض کرد: نه آن بود از تمام شماها خدا راضی است؟ فرمود: « چنانکه موافقین از اولیای از وی راضی بودند مخالفین از اعداء نیز راضی بودند ». و در حدیث است: در خردسالی حضرت موسی بن جعفر علیه السلامی فرمود: فرزندم رضا بیاید و او را به کنیه ابوالحسن و لقب رضا می خواند و مادرش از اشراف عجم بود و در دین و عقل اشرف زنها و از حمیده بربریه مادر حضرت موسی علیه السلام بسیار احترام می کرد و در حضورش نمی نشست، اما اسمش یا سکن است یا اروی یا نجمه یا خیزران (۲)، و صحیح تکتّم و کنیه اش ام البنین است (۳). و این شعر دلالت بر مقصود می کند: **اَلَا اِنْ خَيْرِ النَّاسِ نَفْسًا وَّوَالِدَاوَرَهْطًا وَّاجْدَادًا عَلٰی الْمَعْظُمِ اَتَتْنَا بِهٖ لِلْحَلَمِ وَّالْعِلْمِ ثَامِنًا اَمَامًا يُّؤَدِي حُجَّهَ اللّٰهِ تَكْتَمُ (۴)** و آنچه در اواخر کتاب « عیون اخبار الرضا » (۵) مروی است: مأمون الرشید در سال

- ۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۲ ح ۱ باب العله التي من اجلها سمى على بن موسى الرضا عليه السلام .
- ۲- عبارت صدوق رحمه الله در عیون الاخبار ۲/۲۶ ح ۲ چنین است: وقد روى قوم أن أم الرضا عليه السلام تسمى سکن النویه وسميت أروى وسميت نجمه وسميت سمان وتكنى أم البنين . در کمال الدین: ۳۰۷ می فرماید: ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام أمه جاریه اسمها نجمه ، أبوجعفر محمد بن علی الزکی أمه جاریه اسمها خیزران . نیز در احتجاج ۲/۱۳۷ و صراط المستقیم ۲/۱۳۹ . بنا بر این خیزران نام مادر امام جواد علیه السلام است نه حضرت ثامن الحجج علیه السلام .
- ۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۴ ح ۲ .
- ۴- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۵ ح ۲ . «تکتّم» فاعل «أتتنا» می باشد .
- ۵- به احادیث باب ۳۹ عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۱۴۷ ۱۴۹ (باب خروج الرضا علیه السلام من نيسابور إلى طوس ومنها إلى مرو) رجوع شود و نیز ۲/۲۸ باب ۳ فی ذکر مولد الرضا علی بن موسی علیه السلام ، ۲/۲۶۷ ۲۷۹ باب ۶۱ ۶۴ .

ص: ۲۳۸

دویست و دوام حبیبه دخترش را به حضرت ابوالحسن علی بن موسی علیه السلام تزویج نمود و در وقتی که از خراسان توجّه به سوی عراق کرد در بین راه در ماه رجب در سال دویست و سه از هجرت گذشته در سناباد طوس رحلت فرمود ، و از عمر شریفش چهل و نه سال گذشته و ولادتش در مدینه روز پنجشنبه یازدهم ربیع الاول سال یک صد و پنجاه و سوم بود . و صدوق علیه الرحمه فرموده است : صحیح آن است در روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان از دار دنیا وفات فرمودند و از انگور و انار زهرآلوده شهید شدند . و راوی شهادت آن بزرگوار سه نفرند : اباصلت هروی و هرثمه بن اعین و یاسر خادم . بلی ، مرحوم سید بن طاوس طاب ثراه در مؤلفات خود اصراری دارد حضرت رضا علیه السلام با مهربانیهای مأمون مسموم نشد و بسیار این فقره را بعید می داند شاید بر حسب مصلحت ملاحظه از مخالفی کرده است ، و آنکه مخالف است گوید : آن بزرگوار را زهر خوراندند و گویا منکر حدیث « ما منّا الا مقتول او مسموم » (۱) باشد . شیعه در این خصوص احادیث کثیره مخالف عقیده اهل خلاف ذکر کرده اند و حق آن است هر یک از ائمه مقتول شوند به دو جهت : اول : آنکه انسان کامل بر حسب جامعیتی که به ملکات رحمانیه دارد باید دارای تمام مراتب اخروی باشد . یکی از مراتب مرتبه شهادت است پس امام نباید فاقد این درجه عظمی باشد ، حتی در حدیث است : « ماتت فاطمه علیها السلام شهیده » ۲ .

۱- . کفایه الاثر : ۱۶۲ ، بحارالانوار ۲۷/۲۱۷ ح ۱۸ ، روایت چنین است : خطب الحسن بن علی علیهما السلام بعد قتل ابیه ، فقال فی خطبته : « لقد حدثنی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله أن الأمر یملکه اثنا عشر اماماً من أهل بیده وصفوته ، ما منّا إلا مقتول أو مسموم » .

ص: ۲۳۹

دوم: می گویند قوای هیکل امام در کمال اعتدال است چون معتدل شد بدون صدمه خارجی از دنیا نمی رود و نمی میرد پس بر حسب صدمه خارجه قهراً اعتدال قوای منقلب می شود و آن یا به آهن است یا به زهر. و از این بیان اجمال توان فهمید و معتقد شد: علاوه از نصوص کثیره ائمه هدی مسموم شدند و به درجه شهادت ظلماً و قهراً رسیدند و میل هر یک از ایشان به شهادت خود

ص: ۲۴۰

دلیلی است علی حده . و در کتاب « عیون اخبار الرضا » (۱) مروی است : حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « یکی از اولاد فرزند من موسی اسمش اسم امیرالمؤمنین علیه السلام است بیاید در طوس و در آنجا به زهر کشته شود و مدفون گردد غریباً » . و أيضاً مروی است از اباصلت هروی عبدالسلام بن صالح که گفت : حضرت رضا علیه السلام فرمودند : « ما مِنَّا الْاَمَقْتُولُ شَهِيدٌ » . عرض کردم : کیست شما را به قتل رساند ؟ فرمود : « بدترین خلق خدا در زمان من مرا به زهر می کشد و در خانه غربت دفن می کند » (۲) . و أيضاً مروی است : حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند : « سَيُقْتَلُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي بَارِضِ خُرَاسَانَ بِالسَّمِّ ظُلْمًا اِسْمُهُ اِسْمِي وَاسْمُ اَبِيهِ اِسْمُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ .. » (۳) الی آخر الحديث ۴ . و أيضاً بیتی که حضرت رضا علیه السلام به دعل بن علی خزاعی فرمودند نیز دلالت دارد : و قَبْرُ بَطُّوسٍ يَأْتِيهَا مِنْ مُصِيبِهَا لَحْتُ عَلَى الْاَحْشَاءِ بِالزَّفَرَاتِ عَلَى بَنِ مُوسَى اَصْلَحَ اللَّهُ اَمْرَهُ وَصَلَّى عَلَيْهِ اَفْضَلَ الصَّلَوَاتِ (۴) یعنی : قبر دیگر در طوس است که حسرتها از مصیبت وی بر دلهای دوستانش رسید

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۸۵ ح ۳ ، امالی صدوق : ۱۸۰ ح ۱۸۱ ، روضه الواعظین : ۲۳۴ .

۲- من لا يحضره الفقيه ۲/۵۸۵ ح ۳۳۱۸ ، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۸۷ ح ۹ .

۳- روضه الواعظین : ۲۳۴ ، من لا يحضره الفقيه ۲/۳۴۹ ح ۱۶۰۵ ، بحار ۱۰۲/۳۴ ح ۱۱ ، امالی صدوق : ۱۸۱ ح ۱۸۵ .

۴- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۹۵ ، مصراع دوم از بیت اول در کمال الدین : ۳۷۴ چنین نقل شده : « توقد فی الاحشاء بالحرقات » .

در اعمال یومیه و لیلیه حضرت رضا علیه السلام

و معلوم است این بیان اشاره به شهادت آن بزرگوار است . و اشعار ابوفراس نیز دلالت بر شهادت آن جناب می کند : **بَأْتُوا بِقَتْلِ الرُّضَا مِنْ بَعْدِ بَيْعَتِهِوَابْصِرُوا بُغْضَهُ مِنْ رُشْدِهِمْ وَعَمُوا عَصَابَهُ شَقِيَّتٌ مِنْ بَعْدِ مَا سَعَدَتْوَمَعَشَرٌ مَلَكُوا مِنْ بَعْدِ مَا سَلِمُوا لَا بَيْعَهُ رَدَعَتْهُمْ عَنْ دِمَائِهِمْوَلَا يَمِينٌ وَلَا قُرْبٌ (۱) وَلَا رَحِمٌ (۲)** و خوب است قدری از وضع عبادت امام همام علی بن موسی علیه السلام از کتاب مسطور (۳) شرح دهم تا از کلیه عبادات آباء و ابناء کرام فخام آن سید انام هم مطلع و آگاه باشی ؛ از آنکه انوار طیبه ائمه اثنی عشر بر طریقه واحده خداوند را ستایش می نمودند .

در اعمال یومیه و لیلیه حضرت رضا علیه السلام که فوائد کثیره از برای کلیه عباد دارد بدان رجاء بن [ابی] (۴) ضحاک گفت : مأمور شدم آن جناب را از مدینه به خراسان بیاورم از راه بصره و اهواز و فارس ، و مأمور بودم حالات آن بزرگوار را در شبانه روز مواظبت نمایم . قسم به خدا مردی را اتقی و اکثر ذکراً و اشدّ خوفاً لله از آن سرور نیافتم . چون صبح می شد و اداء فریضه می کرد در مُصلای خود می نشست و تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می فرمود و صلوات بر محمد و آل او می فرستاد تا طلوع آفتاب آن گاه سجده طولانی می فرمود تا آفتاب بلند می شد پس روی به مردم می کرد حدیث و موعظه می فرمود آن گاه تجدید وضوء کرده به مصلای خود می آمد چون آفتاب می گذشت شش

۱- در مناقب : قریبی .

۲- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۴۸۳ ، بحار ۴۹/۳۱۴ ، الغدير ۳/۴۰۱ .

۳- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۱۹۴ ح ۵ ، نیز رجوع کنید به : مشکاه الانوار طبرسی : ۱۱۵ ، بحار الانوار ۴۹/۹۲ .

۴- اضافه از عیون الاخبار است .

ص: ۲۴۲

رکعت نماز می کرد ، در رکعت اولی الحمد و « قل یا ایها الکافرون » می خواند و در پنج رکعت دیگر الحمد و « قل هو الله احد » می خواند و در هر دو رکعت سلام می داد و قنوت می خواند قبل از رکوع ، پس اذان می فرمود و دو رکعت نماز می کرد آن گاه اقامه می گفت و نماز ظهر به جا می آورد بعد از سلام تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می فرمود الی ماشاء الله آن گاه سجده شکر به جا آورده یک صد مرتبه می فرمود : « شُکراً لله » چون سر از سجده برمی داشت شش رکعت نماز به جا می آورد و در هر یک سوره حمد و قل هو الله می خواند باز اذان می فرمود و دو رکعت نماز با قنوت ادا می نمود پس اقامه نماز عصر می گزارد بعد از فراغت باز تحمید و تسبیح و تکبیر و تهلیل می فرمود پس به سجده می رفت و یک صد مرتبه می گفت : حمداً لله چون آفتاب غروب می کرد وضوء می ساخت نماز مغرب را با اذان و اقامه و قنوت می گزارد . آن گاه تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می فرمود الی ماشاء الله باز به سجده شکر به جا می آورد . چون سر می داشت دیگر تکلم نمی کرد و برمی خاست و چهار رکعت نماز به دو سلام و دو قنوت به جا می آورد در رکعت اولی « قل یا ایها الکافرون » و در رکعات دیگر سوره الحمد و « قل هو الله احد » می خواند پس از تسلیم تعقیب می خواند الی ماشاء الله آن گاه افطار می فرمود و درنگ می کرد تا آنکه نزدیک می شد به ثلث از شب ، پس برمی خاست و نماز عشا می گزارد به یک سلام و یک قنوت آن گاه برای تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می نشست و سجده شکر بجا آورده به خوابگاه تشریف می برد . برای ثلث آخر شب با استغفار و تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل برمی خاست . آن گاه مسواک می کرد و وضوء می گرفت و هشت رکعت نماز می گزارد و دو رکعت اول یک مرتبه سوره « الحمد » می خواند و سی مرتبه سوره « قل هو الله احد » . آن گاه نماز جعفر طیار می گزارد ، هر دو رکعت به یک سلام با قنوت قبل از رکوع و از نماز شب محسوب می داشت . آن گاه دو رکعت باقی را بجا می آورد . در رکعت اولی سوره الملک را و در رکعت ثانیه سوره « هل أتى علی الانسان » می خواند . آن گاه برای نماز شفع برمی خاست در دو

در نماز و اعمال آن بزرگوار است

رکعت اول و دوم بعد از حمد سه مرتبه سوره « قل هو الله » می خواند با قنوت . آن گاه برای نماز وتر برمی خاست ، بعد از الحمد سه مرتبه « قل هو الله » یک مرتبه « قل اعوذ برب الفلق » و یک مرتبه « قل اعوذ برب الناس » می خواند . آن گاه در قنوت می فرمود : « اللهم! صل على محمد و آل محمد . اللهم اهدنا فيمن هديت وعافنا فيمن عافيت وتولنا فيمن توليت وبارك لنا فيما اعطيت وقنا شر ما قضيت فانك تقضي ولا يقضى عليك ، انه لا يذل من واليت ولا يعز من عاديت ، تباركت ربنا وتعاليت » . پس می فرمود هفتاد مرتبه : « استغفر الله واسأله التوبه » . پس از سلام تعقيب می خواند الى ماشاء الله چون فجر نزديك می شد دو ركعت فجر را بجا می آورد ، در ركعت اولی « قل يا ايها الكافرون » بعد از حمد و در ثانيه سوره « قل هو الله احد » قرائت می فرمود . آن گاه برمی خاست اذان و اقامه می گفت : نماز صبح بجای آورده برای تعقيب می نشست به نحوی كه گذشت .

در نماز و اعمال آن بزرگوار استو در تمام نمازهای واجبی در ركعت اولی بعد از الحمد سوره « انا انزلناه » و در ركعت ثانيه « قل هو الله احد » می خواند مگر در صبح و ظهر ، و عصر روز جمعه سوره جمعه و سوره منافقين تلاوت می كرد ، و در نماز عشاء شب جمعه نیز سوره جمعه قرائت می فرمود ، و در ركعت ثانيه از عشاء سوره « سبح اسم ربك » می خواند ، و در نماز صبح دوشنبه و پنج شنبه در ركعت اولی بعد از حمد سوره « هل اتی على الانسان » و در ركعت ثانيه سوره « هل اتاك حديث الغاشيه » مواظبت داشت و نماز مغرب و عشاء و نماز شب و نماز شفع و وتر و صبح را بلند می خواند و نماز ظهر و عصر را آهسته و در تمام نمازها این قنوت را می خواند : « رب! اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انك انت الاعز الاكرم » (۱).

۱- و بنا بر روایت دیگر : الأجل الأكرم . (حاشیه مؤلف رحمه الله)

ص: ۲۴۴

و در شهری که اقامه می فرمود ده روز، روزه داشت و در وقت افطار نماز را مقدم می داشت و در سفر نماز واجب را دو رکعت می گزارد مگر نماز مغرب. و در سفر و حضر نماز شب و شفع و وتر و دو رکعت فجر را بجای می آورد و در سفر نوافل روز را بجا نمی آورد و بعد از هر نماز قصر سی مرتبه «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر» می فرمود، و می گفت: تمام نماز در خواندن این فقرات است. و در سفر روزه نمی گرفت، و در دعاها نماز بسیار ابتدا به صلوات می فرمود، و هر شب در خوابگاه، قرآن بسیار تلاوت می کرد، و هر وقت به آیه ای که در آن جنت و نار بود می گذشت گریه می کرد و از آتش دوزخ پناه می خواست. و در تمام نمازهای روز و شب بلند «بسم الله الرحمن الرحيم» می خواند. چون سوره «قل هو الله احد» می خواند باز می فرمود: «قل هو الله احد» چون تمام می کرد سوره را سه مرتبه می فرمود: «كذلك الله ربنا»، چون سوره «قل يا ايها الكافرون» می خواند آهسته می فرمود: «يا ايها الكافرون»، چون این سوره تمام می شد می فرمود: «ربي الله وديني الاسلام»، چون سوره «التين» را تمام می کرد می فرمود: «بلى، وأنا على ذلك من الشاهدين»، چون سوره «لا اقسم بيوم القيامة» می خواند می فرمود: «سبحانك اللهم بلى». چون سوره الحمد را تمام می فرمود می گفت: «الحمد لله رب العالمين». و در سوره جمعه قرائت می فرمود: «قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِو وَمِنَ النَّجَارَةِ» (۱) للذين اتقوا «وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» ۲، چون سوره «سبح اسم ربك» را می خواند می فرمود: «سبحان ربّي الاعلى»، چون قرائت می کرد: «يا أيها الذين آمنوا» آهسته می فرمود: «لييك اللهم لييك!». چون وارد هر شهری می شد مردم هجوم می آوردند و از آن جناب عليه السلام معالم دین

ص: ۲۴۵

خودشان را استفتاء می کردند ، و آن بزرگوار جواب می فرمود و خبر می داد از پدران پاکانش . چون رجاء بن [ابی] ضحاک از آنچه دیده بود برای مأمون نقل کرد گفت : ای پسر ضحاک ! واللّٰه هذا خیر اهل الارض وَاَعْلَمُهُمْ وَاَعْبُدُهُمْ ، اما مردم را خبر مکن تا آنکه فضل وی بر زبان من نشر کند و باللّٰه اسْتَعِیْنْ عَلٰی مَا اقْوٰی (۱) من الرّفْعِ مِنْهُ والاساءه به . و عاقبت طینت و نیت خودش را بر حسب « لکل امرئ ما نوى » (۲) در اساءه به آن بزرگوار ظاهر نمود و داعی این حدیث را در این مقام که اعمال یومیه و لیلیه عباد است نگاشتم برای آنکه به سهولت بخوانند و بدانند و بجای آورند ، و بباره آخری از این روزنامه غفلت نورزند که نجات و ثواب و اجر جزیل و ایقاز از غفلت و دخول به جنت از این کردار شایسته است . و در « رجال و سیط » مروی است : حضرت رضا علیه السلام به ابوعلی دعل بن علی بن رزین بن عثمان بن عبدالرحمن بن عبداللّٰه بن بدیل بن ورقاء خزاعی (۳) شاعر آل محمد صلی الله علیه و آله انگشتر عقیق و دراهم رضویّه و پیراهنی از خز سبز مرحمت فرمودند که در آن در هزار شب در هر شب هزار رکعت نماز بجا آورده بود (۴) . و حدیثی فرمودند که آخر آن است : « انّ الله حرّم لحم ولید فاطمه علی النّار » (۵) .

۱- در چاپ سنگی : انوی .

۲- حدیث در منیه المرید : ۱۳۳ و بحار ۶۷/۲۱۱ ، و ۲۲۵ از نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله مروی است ، و در بحار ۶۷/۱۸۶ ضمن کلامی از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است .

۳- در بابه دعل خزاعی علمای رجال مفصل بحث کرده اند ، از جمله رجوع کنید به : رجال نجاشی : ۱۶۱ ش ۴۲۸ تحقیق سید موسی شبیری ، رجال ابن داود : ۹۲ ش ۶۰۱ .

۴- امالی شیخ طوسی : ۳۵۹ ، بحارالانوار ۴۹/۲۳۸ ح ۷ ، الغدیر ۲/۳۶۷ .

۵- رجال نجاشی : ۲۷۷ ش ۷۲۷ ، روایتی دیگر بدین مضمون روایت شده : « ان الله تعالی حرّم لحم جمیع من ولدته فاطمه وعلی من ولد الحسن والحسین علیهم السلام علی السباع » . رجوع کنید به : مدینه المعاجز ۷/۴۷۸ ، نظم در السمطین : ۲۴۱ ، ابن حجر متعصب نیز در لسان المیزان ۲/۵۱۳ این روایت و حکایت آنرا نقل کرده است .

در زیارت مختصری از برای حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

و دوستان آن بزرگوار بدانند بعد از آداب زیارت خامس آل عبا اخباری کثیره در ثواب زیارت آن بزرگوار رسیده است که یکی از ثمرات زیارت آن بزرگوار ریختن گناهان کبیره است بنا بر روایتی که در مزار از « بحارالانوار » (۱) مروی است و یکی ضمانت شفاعت تمام ائمه طاهرين است از برای زائر و یکی به طریق عموم رفع مکروه و کشف مکروب و اداء دیون و شفاء امراض و قضاء حوائج و مهمات کلیه است و هر یک را اخباری است کثیره .

در زیارت مختصری از برای حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام زیارت مختصر آن بزرگوار که بسیار اعتبار دارد می نویسد :
 « اللَّهُمَّ! صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرضا الامام التقي النقي وَحَبِّبْكَ عَلَى مَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَنْ تَحْتَ الثَّرَى الصِّدِّيقِ الشَّهِيدِ صَلَاةً كَثِيرَةً تَامَةً زَاكِيَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَوَاتِرَةً مُتَرَادِفَةً كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ » (۲). عجب گفته است علی بن عبدالله شاعر خوفاً (۳)
 : يا قَبْرِ طُوسٍ سَيِّدَاكَ [اللَّهُ] رَحِمْتُهُمَا ذَا ضَمِنْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ يَا طُوسُ طَابَتْ بِقَاعُكَ فِي الدُّنْيَا وَطَابَ بِهَا شَخْصٌ عَزِيزٌ ثَوِيٌّ بِسِنَاآبَادِ
 (۴) مَرْمُوسٌ شَخْصٌ عَزِيزٌ عَلَى الْإِسْلَامِ مَصِيرُهُنِي رَحِمَهُ اللَّهُ مَغْمُورٌ وَمَغْمُوسٌ يَا قَبْرَهُ أَنْتَ قَبْرٌ قَدْ تَضَمَّنْهُمْ عَلِمٌ وَحِلْمٌ وَتَطْهِيرٌ وَتَقْدِيسٌ
 فَخْرًا بِأَنَّكَ مَغْبُوطٌ بِجُتْهِهِ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَطْهَارِ مَحْرُوسٌ فِي كُلِّ عَصِيرٍ لَنَا مِنْكُمْ إِمَامٌ هَدَيْدُفِرْبَعُهُ أَهْلٌ مِنْكُمْ وَمَأْنُوسٌ أَمَسَتْ نُجُومُ سَمَاءِ
 الدِّينِ آفَلَهُوَضَلَّ اسْدُ الثَّرَى قَدْ ضَمَّهَا الْخَيْسُ غَابَتْ ثَمَانِيَةٌ مِنْكُمْ وَأَرْبَعُهُتُجِي مَطَالِعُهَا مَا حَنَّتِ الْعَيْسُ حَتَّى مَتَى يَظْهَرُ الْحَقُّ الْمُبِينُ
 بِكُمُفَالْحَقُّ فِي غَيْرِكُمْ دَاجٍ وَمَطْمُوسٌ (۵) پس عرض می کنم آنچه را که صاحب بن عباد طاب ثراه در آخر قصیده اش فرمود : بَلَّغَهُ
 اللَّهُ مَا يُؤْمَلُّهُحَتَّى يَزُورَ الْأَمَامُ فِي طُوسِ (۶) اللهم! ارزُقْنَا وَجَمِيعَ إِخْوَانِنَا الْمُؤْمِنِينَ زِيَارَتَهُ بِحَقِّهِ وَبِحَقِّ آبَائِهِ الْمَعْصُومِينَ وَأَبْنَائِهِ الْمُكْرَمِينَ
 . و بهتر ختم حال آن بزرگوار است از قول ابو نواس که به محضر مامون گفت : قِيلَ لِي أَنْتَ أَوْحَيْدُ النَّاسِ طُرَافِي فُنُونٍ مِنَ الْكَلَامِ
 النَّبِيِّ لَكَ مِنْ جَوْهَرِ الْكَلَامِ بَدِيعُثُمُ الدَّرُّ مِنْ يَدَيِّ مُحِبِّهِ فَعَلَى مَا تَرَكْتَ مَدَحَ ابْنِ مُوسَى الْخِصَالِ الَّتِي يَجْمَعُنَ (۷) فِيهِ قُلْتُ لَا أَهْتَدِي
 لِمَدَحِ إِمَامِيكَانَ جَبْرِيلُ خَادِمًا لِأَبِيهِ (۸) اما فرزندان آن بزرگوار بنابر قول صاحب کتاب « فصول المهمه » چهار پسر و یک دختر
 بودند و بعضی از علماء اعلام مانند شیخ مفید طاب ثراه برای حضرت رضا علیه السلام فرزندى بجز حضرت جواد علیه السلام قائل
 نشدند . و از « تاریخ گزیده » حمدالله مستوفی قزوینی نقل کرده اند : شاهزاده حسین مدفون در قزوین از فرزندان آن بزرگوار است
 . و آنچه تصریح شده است از اسامی شریفه اولاد آن بزرگوار حضرت جواد علیه السلامو جعفر

۱- .بنگرید به : بحارالانوار ۹۹/۳۱ باب ۴ فضل زیاره امام الانس والجن ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه وفضل مشهده .

۲- .کامل الزیارات : ۵۱۳ ش ۸۰۰ ، مستدرک الوسائل ۱۰/۴۱۰ ح ۱۲۲۷۰ .

۳- .در مناقب شاعر آن « علی بن احمد خوفاً » دانسته شده ، و در عیون به « علی بن ابی عبدالله خوفاً » منسوب است .

۴- .در چاپ سنگی : بسناباد . متن را موافق با نقل بحار آوردیم که با وزن شعری نیز سازگار است .

۵- .بحارالانوار ۹۹/۵۳ ، مناقب ابن شهر آشوب ۴۶۸/۳ ، عیون الاخبار ۲/۲۵۱ (فقط پنج بیت نقل کرده) .

۶- .عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۱۴ .

۷- در بعضی از نقلها: تَجَمَّعْنَ .

۸- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۱۵۴ ، بحار ۴۹/۲۳۵ و ۱۰۴/۷ ، مناقب اهل البیت علیهم السلام ، شیروانی : ۲۸۰ .

ص: ۲۴۷

و حسن و ابراهیم و حسین و دختری موسومه به عالیّه است .

.

ص: ۲۴۸

در مرثیه و مدح حضرت رضا علیه السلام که مرحوم شیخ عبدالحسین شاعر غروی فرمود

در مرثیه و مدح حضرت رضا علیه السلام که مرحوم شیخ عبدالحسین شاعر غروی فرمود و برای خاطر بعضی از اهل علم چند بیتی از قصیده مرحوم فاضل ادیب شیخ عبدالحسین نجل مرحوم علامه شیخ احمد شکر نجفی غروی که در مدح و مرثیه آن بزرگوار است می نویسد: ماذا أَطَّلَ عَوَالِمُ التَّكْوِينِ فَتَجَلَّيْنَا فَاقْهَهَا (۱) بِشُجُونِ أَقْيَامِهِ لِلْحَشْرِ قَامَتْ أَمْ تَرِيبُ بَيْعِ الطَّبَاقِ هَوَتْ عَلَى الْأَرْضِينَ أَمْ غَابَ عَنْ آفَاقِهَا بَدْرُ الرِّضَا شَجَسَ الْهِدَايَةِ مِنْ بَنِي يَاسِينَ لَا غَرَوْا إِنْ حَزَنَ الْوُجُودُ عَلَى الْفَتْهَةِ عَلَيْهِ الْإِيْجَادِ وَالتَّكْوِينِ لِلَّهِ رِزٌّ هَذَا أَرْكَانَ الْهُدَيْمِ بَعْدَهُ قُلْ لِلرِّزَايَا (۲) هُوْنِي حَطَمْتَ قَنَاهُ الشَّرْعَ حُزْنًا بَعْدَ هَوَايَكَتْ بِقَانِي الدَّمْعِ عَيْنُ الدِّينِ لِلَّهِ يَوْمَ لَا بِنَ مُوسَى زَلَزَلَ السَّبْعُ الطَّبَاقَ فَاعْوَلَتْ بَرَزِينَ (۳) يَوْمَ بِهِ أَشْجَى الْبُتُولَةِ خَائِنٌ يُدْعَى بِعَكْسِ الْأَمْرِ بِالْمَأْمُونِ يَوْمَ بِهِ أَضْحَى الرِّضَا مُتَجَرِّعًا سَمًّا بِكَأْسِ عِدَاوِهِ وَضَعُونَ جَعْلُوهُ فِي عَنَبٍ وَرَمَّانٍ لَكَي يَخْفَى عَلَى عَلَامٍ كُلِّ مَصُونٍ أَوْ مَا دَرَوْا إِنْ الْخَلَائِقُ طَوْعَهُ فِي عَالَمِ التَّكْوِينِ وَالتَّيْدُونِ لَكِنَّهُ لُبِّي نَدَاءٌ مَنْ ارْتَضَى مَثْوًى لَهُ فِي دَارِ عَلِيٍّ فَمَنْ الْمُعْزَى الْمُرْتَضَى إِنَّ الرِّضَا نَالَ الْعِدَى مِنْهُ قَدِيمٌ دُيُونٍ وَمَنْ الْمُعْزَى مِنْ لُوى أَسْوَهَالِفَتْ شَبَابُ بِيضٍ وَقَبْ بُطُونِ ۴ اذْوَى الْحَمِيَّةِ مِنْ يَبِينُ ابَائِهِمْ فِي كُلِّ أْبِيضٍ مَفْرَقٍ وَجَبِينِ تَرَكْتَ بَنِي طَهٍ وَهُمْ أُمَرَاؤُكُمْ بَيْنَ مَسْمُومٍ وَبَيْنَ طَعِينٍ فَبَطِيئَةً وَثَرَى الْغَرَى وَكَرْبَلَاءَ قَدْ غُيِّبَتْ مِنْكُمْ شُمُوسُ الدِّينِ وَبَارِضِ بَغْدَادٍ وَسَامِرَا (۴) لَكُمْ حَفَرٌ بِهَا (۵) الْإِيْمَانُ خَيْرٌ دَفِينٍ وَبَطُوسٌ قَبْرِ ضَمَّ أَى مُعْظَمِ آبَاكِ الْأَمِينِ عَلَيْهِ أَى خَوْونٍ هُوَ آيَةُ أَوْصَافِهَا جَلَّتْ عَنِ الْإِحْصَاءِ بَلْ غَرَّتْ عَنِ التَّيْبِينِ يَا ضَامِنَ الْجَنَاتِ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ (۶) فِيهَا وَمَنْ قَدْ شَاءَ فِي سَجِينٍ خُذْنِي إِلَى مَثْوَاكَ فِي الْأُولَى وَفِي الْآخِرَى إِلَى مَاوَاكِ عَلِيٍّ وَصَحِيفَتِي مَشْحُونَةٌ وَزَرًّا فَفَضْلًا نَجْنِي فِي فُلُوكِكَ الْمَشْحُونِ وَعَلَيْكَ صَلَّيْ دُو الْجَلَالِ مُسْلِمًا دُمْتَ عَلَيْهِ عَالَمِ التَّكْوِينِ

۱- کذا.

۲- کلمه ناخواناست.

۳- در چاپ سنگی: بزنین.

۴- در چاپ سنگی: وسامراء.

۵- در چاپ سنگی: بهما.

۶- در چاپ سنگی: يشاء.

ص: ۲۴۹

در شرح حال امام محمد تقی علیه السلام است

در شرح حال امام محمد تقی علیه السلام استامّا حضرت محمد بن علی بن موسی علیه السلام امام نهم زمره شیعه اثنی عشریه است کنيه اش و نام شریفش مطابق است با اباجعفر اول امام محمد باقر علیه السلام و لقب مشهورش جواد است و نام مادرش سبیکه نوبیه و جاریه ای از اهل بیت ماریه قبطیه مادر ابراهیم فرزند حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و در روز نوزدهم سال یک صد و نود و پنج در مدینه نبویه صلی الله علیه و آله متولد شد و در سال دویست و بیست از هجرت گذشته در بغداد رحلت فرمود ، و از عمر شریفش

.

حدیث شریفی در اجتماع قافه خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام

بیست و پنج سال و چند ماه گذشت ، و در جوار جدّ بزرگوارش در مقابر قریش مدفون گردید . و از خلفاء بنی عباس دو نفر با او معاصر شدند : یکی مامون و دیگری برادرش معتصم بالله علیهما لعائن الله . بدان در لون و رنگ رخساره حضرت جواد علیه السلام سُمّره ای بود که بعضی از اهل خلاف آن بزرگوار را مانند ابی داود اسود خواندند و نسبتش را از حضرت ابوالحسن علی بن موسی علیه السلام قطع کردند سیّما سادات بنی هاشم با یکدیگر گفتند : امام حائل اللون (۱) یعنی : [امام] متغیر و سیاه رنگ نمی شود .

حدیث شریفی در اجتماع قافه خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلامعلی بن جعفر عریضی رحمه الله علیه برای حسن بن علی بن الحسین نقل کرد : اعمام و بنی اعمام و اخوه و اخوات و عمّات از سادات بر آن حضرت در حق حضرت جواد علیه السلامشفاهاً جسارت کردند فرمود : حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله به حکومت اهل قیافه حکم فرمود (۲) خود شماها بروید و چند نفر را از اهل قافه اختیار نمائید و اطلاع ندهید ایشان را ، من با فرزندم حاضر شوم به هر جامه ای که بخواهید تا حکومت ایشان در حق ما آشکار شود پس حضرت رضا علیه السلامرا جبّه ای از پشم پوشانیدند و قلنسوه ای بر سرش گذاردند و بیلی بر کتف مبارکش

۱- عبارت روایت چنین است : «ما کان فینا إمام قطّ حائل اللون» . رجوع کنید به : کافی ۱/۳۲۲ ح ۱۴ ، مازندرانی در شرح خود بر اصول کافی ۶/۲۱۱ ذیل روایت می گوید : قوله : حائل اللون . . کل حائل متغیر ، سَمّی به لأنه یحول من حال إلى حال ، والمقصود أن لونه لیس مثل لونک ولون آبائک الطاهرین ؛ لأن لونه علیه السلام کان أَسْمَر .

۲- چنانچه در حکایت اسامه بن زید نقل شده ، رجوع کنید به : صحیح مسلم ۲/۱۰۸۱ ح ۳۸ ، مرآه العقول ۳/۳۷۹ .

گذارند و در باغی انجمن شدند و حضرت جواد علیه السلام را حاضر کردند . پس اهل قافه هر یک از مردان و زنان را نسبت به حضرت جواد علیه السلام دادند و بالصیراحه گفتند : یکی عم است و دیگری عمه . پس سادات به اهل قیافه گفتند : حال پدر این طفل را به ما بشناسانید . تماماً به اتفاق عرض کردند : در میان شماها پدر بزرگوار حضرت جواد علیه السلام نیست و اگر هست همان که صاحب باغ است و بیل بر دوش اوست ؛ از آنکه دو قدم این طفل را بعینه قدمین صاحب باغ می دانیم . پس علی بن جعفر گفت دویدم و آب دهان حضرت جواد علیه السلام را مکیدم و گفتم : شهادت می دهم که تو امام من می باشی عند الله . پس حضرت رضا علیه السلام گریست و فرمود : « ای عمو! نشیدی پدرم فرمود که : حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله فرمودند : « بابی ابن خَیْرِهِ الْإِمَاءِ ، [ابن] النُّوْبِيَةِ الطَّيْبَةِ الْقَمِّ ، الْمُتَنَجِّهِ (۱) الرَّحِم . » الى آخر الحديث (۲) . و مرحوم شیخ الفقهاء الاعلام شیخ محمد حسن طاب ثراه در کتاب « متاجر » از « جواهر الکلام » (۳) این حدیث را نقل فرمود . و محمد بن جریر طبری (۴) نقل کرده است : حضرت جواد علیه السلام شدید الادمه یعنی : گندم گون بود بعضی در حق وی شک کردند و آن وقت از سنّ شریف آن بزرگوار بیست و پنج سال گذشته بود حتی آن ملاعین شاگین گفتند : حضرت ابو جعفر جواد علیه السلام از شنیف سیاه غلام آن بزرگوار است .

۱- در بعضی از نقلها : المنتحبه .

۲- علاوه بر کافی ، بنگرید به : وسائل الشیعه ۱۷/۱۷۴ (چاپ اسلامیة) ، مدینه المعاجز ۷/۲۶۱ ح ۲۳۱۱ ، الوافی ، فیض ۲/۳۷۹ ح ۱۸ ، بحار الانوار ۵۰/۲۱ ح ۷ ، اعلام الوری : ۳۳۰ .

۳- جواهر الکلام ۲۲/۹۳ ، در کتب دیگر فقهی نیز بدان استشهاد شده ، مانند : الحقائق الناضره ۱۸/۱۸۳ ، ومکاسب شیخ انصاری ۲/۹ .

۴- در نوادر المعجزات : ۱۷۳ باب ۱۰ ح ۱ و دلائل الامامه : ۳۸۴ .

و بعضی گفتند: از غلامی دیگر لؤلؤ نام است. و وقتی است که حضرت رضا علیه السلام نزد مأمون است پس اهل قافه را خبر کردند و آن جناب را در مسجدالحرام حاضر نمودند. چون چشم اهل قافه بر جمال آن بزرگوار افتاد همگی به سجده افتادند و گفتند: وای بر شما! این کوكب درّی و نور مّضیء را بر امثال ماها عرضه می دارید؟! واللّٰه! حَسْبَ زَكَاةٍ وَ نَسْبٍ مَّهْدَبٍ طاهر دارد و در اصلاّب زاکیه و ارحام مُطَهَّره قرار گرفته است، واللّٰه! از ذرّیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام است، برگردید و استغفار کنید و شک ننمائید در مثل آن بزرگوار. پس حضرت جواد علیه السلام به لسان فصیح که برنده تر از شمشیر بود فرمود: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَنَا مِنْ نُورِهِ وَاصْطَفَانَا مِنْ بَرِيَّتِهِ وَجَعَلَنَا أُمَنَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَوَحِيهِ. مَعَاشِرَ النَّاسِ! أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَابْنِ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى، فَفِي مِثْلِي يُشَكُّ وَعَلَى أَبِي يُفْتَرَى؟! أَأَعْرَضَ عَلَى الْقَافَةِ؟!». وقال: «وَاللّٰهُ إِنِّي لَأَعْلَمُ بِهِمْ أَجْمَعِينَ وَمَا هُمْ إِلَيْهِ صَائِرُونَ أَقُولُهُ حَقًّا وَأَظْهَرُ صِدْقًا وَعِلْمًا، وَرَثَتْنَا اللَّهُ قَبْلَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَبَعْدَ بِنَاءِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، لَوْلَا تَظَاهَرُ الْبَاطِلُ عَلَيْنَا لَقُلْتُ قَوْلًا- يَتَعَجَّبُ مِنْهُ الْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ». آن گاه دست مبارکش را بر دهانش گذارد و فرمود: «ماي محمّد! ساکت شو و صبر کن چنانکه پدران تو و پیغمبران اولوالعزم صبر کردند و تعجیل مکن». پس آن جناب پای بر کتف مردم گذارد و از مسجدالحرام بیرون آمد، و مشیخه و پیر مردمان از قبیله بنی هاشم از اولاد عبدالمطلب به آن قامت موزون نگران بودند و از گفتار و کردار و رفتار آن جناب با کمال خردسالی و صغر سنّ و کوچکی رشک می بردند و می گفتند: «اللّٰهُ اعْلَمْ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ!» (۱).

در اختلاف رنگها و بیان صبغه الله و تغییر رنگ امام علیه السلام

چون در خراسان اجتماع قافه و جمعی از اهل مکه را به آن سرور خبر دادند و از نسبت‌های واهیه ایشان مطلع گردید بسیار گریه کرد ، آن گاه حکایت جریح قطی و ماریه مادر ابراهیم را بیان فرمود که بعضی از ازواج نبی صلی الله علیه و آلهبه توسط پدران ایشان چگونه شفاهاً جسارت کردند و خاطر عاطر آن جناب را آزرده نمودند و عاقبت هر قدر در مقام استغفار و توبه و انابت و قبول معذرت برآمدند . آیه کریمه نازل شد : « **إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ** » (۱) . پس حضرت رضا علیه السلام فرمود : « مرا در این عمل زشت و نسبت قبیح به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله اسوه و سلوه است چنانکه آن جناب می فرمود من هم صبر می کنم » (۲) .

در اختلاف رنگها و بیان صبغه الله و تغییر رنگ امام علیه السلامو داعی در ذیل این خبر بیانی در نظر دارد به نحو اجمال آن را می نویسد : بدان اختلاف اشکال و صور سنخ بشر و مخلوقات دیگر برای اظهار قدرت حقّ الهیه است که اگر تمام آحاد اولاد آدم به یک شکل و رنگ خلق می شدند احتمال عجز به خداوند قادر علی الاطلاق می رفت ، و همین نحو است اختلافی که در طباع بنی نوع انسان مشاهده می شود که طبیعت دو نفر به یک طرز و طور مجبول نیست و در حدیث است اگر فرزند به پدر مشابّهت نداشته باشد ملامتی ندارد شاید به یکی از اجداد و پدرانش تا حضرت آدم علیه السلام شبیه باشد پس عرض می نماید : **أَوَّلًا** : ائمه دین را باطناً به سائرین نمی توان قیاس نمود ؛ **أَمَّا ظَاهِرًا** پس می گوئیم : ایشان یک کسوه و صورت بشریّه مصوّر و مشکّل بودند و البته ایشان هم روح و نفس و طبیعت و جسم و صورت و لون و حرکت و سکون ، اکل و شرب ، نوم و یقظه ، حیات و موتی داشته اند .

۱- توبه : ۸۰ .

۲- نیز بنگرید به : الهدایه الکبری ، خصیبی : ۲۹۵ ، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۴۹۳ .

بناءً علی هذا، آنچه باعث اختلاف الوان و اشکال سائرین از رعایاست در ایشان هم آن باعث و سبب موجود است و کرامت و معجزه آن است با اختلافی که در الوان بعضی از ائمه بوده است کمال شباهت به اجداد اکارم و آباء افاحم خودشان داشته اند بلکه بگویم: قدرت بر ایجاد الوان و اشکال عموماً داشته اند. صدق عرض کرده ام و خود می دانی الوان بعینها اعراضند و ایجاد آنها برای ائمه هدی صلوات الله علیهم در کمال سهولت بوده است. پس در جواهر عوالم امکانیه تکلم کن که چگونه اقتدار در انقلاب و انتقال آنها باذن الله یافتند و اگر کتابهای مناقب ائمه اطهار را بخوانی خواهی دانست چگونه سیاه را سفید و جوان را پیر و لاغر را ضخیم و مرد را زن و مرده را زنده و هر یک را به عکس می نمودند و در این حدیث یافتی اهل قیافه وقتی که آن جمال را زیارت کردند به سجده افتادند و علی نحو الاتفاق عرض کردند: حضرت جواد علیه السلام از ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آلهو فاطمه اطهر است، و شهادت دادند که آن جناب فرزند حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام است اگر چه آن جماعت خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شرفیاب نشده بودند اما از زیارت مهر آسای رضوی علیه السلاماز شکل و شمائل نبوی صلی الله علیه و آله کما هی اطلاع بهم رسانیده بودند. همانا ظهورات و جلوات ائمه اطهار بر حسب لون و رنگ حقیقه روحانیه نورانیه شان بوده است اگر چه در آن عالم رنگی و لونی نیست و آن عالم، عالم بی رنگی است. عجب گفته است: وما الوجه الا واحد غیر انھاذا أَنْتَ عَدَدْتُ الْمَرَايَا تَعَدُّدًا * * * آفتابی در هزاران آبگینه تافتھیس به رنگی هر یکی تاب دگر (۱) انداخته جمله یک نور است لیکن رنگهای مختلفاختلافی در میان این و آن انداخته گویند: تابش آفتاب بر شیشه های ملون که قوایل و مظاهرنند باعث ظهور الوانشان

در حکایت صوفی و رنگ رز

می شود ، اما آفتاب روح ولایت بر هر عنصری که بتابد هر رنگی که بخواهد از آن عضو ظاهر شود ، و این آفتاب ولایت با آنکه رنگ دارد بی رنگ است ، و با آنکه ظاهر است مخفی است ، یعنی : رنگ روح و حقیقت ولایت اگر چه از هر چیزی اجلی است اما با کمال ظهور و جلوه ای که دارد خفاء دیگری دارد ، و یکی از مظاهر آفتاب تابنده ولایت حقه هیکل مخلوق محسوس اوست . چون ابر جسد حسی عنصری را ربط دیگری است و خود جوهر اظهر و انوری ؛ لهذا ظهورات و تلونات مرئیة اش در انظار و ابصار بر حسب اختلاف قوایل مختلف و مرئی می شود تا آن هم کرامتی مخصوص باشد . پس می گوئیم : هر رنگی که نیک است از هر یک از اولیاء خدا توان پذیرفت و یافت مگر لون قبیح و رنگ زشت ؛ از آنکه هیچ عضوی از اعضای بدنیه ایشان را زشک و قبیح نمی دانیم ، بلکه طینت کل وجودشان را بالکلیه از طینات اعلی علین و عرش برین یافته ایم ، و آیه کریمه « فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ » (۱) شاهی است .

در حکایت صوفی و رنگ رز گویند : صوفی کبود پوشی به در دکان رنگ رزی جامه های رنگارنگ یافت ، گفت : ای استاد در این کارخانه یک رنگ می باید این همه رنگ به چه کار آید ؟ ! رنگ رز مرد عارفی بود ، در جواب گفت : ای صوفی ! از عشق بوئی نداری اگر نه بایست همه را یک رنگ بشماری . صبغه الله چیست رنگ خم هورنگها یک رنگ گردد پیش او و محیی الدین در « فتوحات مکیه » گفته است : کدام رنگ از رنگ وجود زیباتر است که

ص: ۲۵۶

با وجود بی رنگی منشأ همه رنگها است . یار بی رنگ و ز او هر دو جهان یافته رنگهیچکس آگه از این نوع معما نشود و مرحوم آخوند فرمود : انسان مخلوق حق است قوای و مشاعر انسانیّه بر حسب خواست و اراده خالق حقیقی باید صرف عبادت حق شود ، پس هر قوه و عضوی اطاعت حق را بیشتر کرد تقویت معنوی به او بیشتر از قوای دیگر می شود ، و اگر انسان کامل پیدا شود که تمام قوای او مجبول در پرستش مولای خود گردد البته در تقویت معنویه که به او شده است در قوای ظاهره اش آثار و انوار الهیه ظاهر می گردد ، و معنی حدیث « لم یزل عبدی یتقرب إلیّ بالنوافل حتّی أحبّته فاذا أحبّته کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذی یسمَعُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذی یتکلمُ بِهِ وَعَیْنَهُ الَّذی ُیُبصرُ بِهِ وَیَدُهُ الّتی ُیُطیشُ بها (۱) » (۲) . و مولوی خوش فرمود : خلق کان نبود سزای آن شرابکاو بریده به به شمشیر و ضراب چشم کان نبود زووصلش با فرهآن چنان چشمی سفید و گور به گوش کان نبود سزای راز او برکنش که نبود آن بر سر نکو اندر آن دستی که نبود آن نصابان شکسته به به ساطور قصاب و در سوره مبارکه بقره در ذیل آیه کریمه « صَبَّغَهُ اللّٰهُ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صَبْغَهُ وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ » (۳) مروی است : نصاری اولاد و فرزندان خودشان را در چشمه عموریه (۴) فرو

۱- در چاپ سنگی : به .

۲- مشرق الشمسین : ۴۰۲ ، مفتاح الفلاح : ۲۸۸ ، الثمر الدانی ، آبی ازهری : ۶۷۹ ، عوالی اللآلی ۴/۱۰۳ ح ۱۵۲ ، و در هامش به نقل از مسند احمد بن حنبل ۶/۲۵۶ و الجواهر السنیة : ۱۲۰ ۱۲۱ .

۳- بقره : ۱۳۸ .

۴- در مراصد الاطلاع ۲/۹۶۳ می گوید : عموریه : بلد من بلاد الروم غزاه المعتصم . . والعموریه أيضاً بلیده علی شاطئ العاصی فیها آبار خراب ولها دخل وافر . ولی در اکثر منابع : « عمودیه » با دال یا « معمودیه » مندرج است .

ص: ۲۵۷

می برند تا ایشان را پاک نمایند ، خداوند در ردّ عملشان فرمود : رنگی بهتر از رنگ ایمان و معرفت نیست (۱). و گویند : استفهام انکاری است . و مخفی نماند : مراد از معرفت همان ولایت است و امامت که هر معرفت و ایمان و یقینی در تلو و حقیقت آن مندرج است و هر آن کس می خواهد از حُجْم ولایت رنگی بیابد ناچار به مفاد « أَوْ مَن كَانَ مِثْلًا فَأَخْبَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ » (۲) به دربِ خانه محمد و آل محمد علیهم السلام رود و الا در دنیا و عقبی بی نور و بی رنگ است . آن گاه حدیده محماه را از مثنویات مولوی بخوان : رنگ آهن محور رنگ آتش استر آتشی میلafd و آتش وش است شد به سرخی رنگ همچو زرکانپس انا النار است و لافش بی زبان صبغه الله .. الی آخره . و ایضاً در « تفسیر منهج » مروی است : نصاری فرزندان خودشان را به جای ختنه بعد از هفت روز در آب عموریّه غوطه می دادند به خیال آنکه مولودشان از غیر دین مسیحی پاک می شود ، و رنگ آن آب زرد بود ، و می گفتند : او [را] به آب مَلّت نصرانیّه رنگ کردیم (۳). و یهود نیز در برابر نصاری برای امتیاز مولودشان را در آب دیگر رنگ می کردند ، خداوند سبحان فرمود : « صبغه الله » .. الی آخره . و معنی « صبغه » فطرت خداست که همه مردمان بر آن مَفْطُور و مخلوقند چنانکه صبغت زینت و حلیه مصبوغ است ، فطرت اسلام هم زینت انسان است یعنی : رنگ اسلام از اصل خلقت و آفرینش اوست کفوله : « كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَيُنَصْرَانِهِ وَيُمَجْسَانِهِ » .

۱- رجوع کنید به : محاسن برقی ۱/۲۴۱ ، بحارالانوار ۳/۲۸۰ ح ۱۴ به نقل از محاسن ، و ۶۴/۱۳۰ ، التبیان ۱/۴۸۵ ، فتح الباری ۸/۱۲۳ .

۲- انعام : ۱۲۲ .

۳- تا اینجا در اسباب النزول واحدی : ۲۶ و زاد المسیر ابن جوزی ۱/۱۳۵ منقول می باشد .

در فرزندان حضرت امام محمد تقی علیه السلام است

ونصب « صبغه الله » بر این تقدیر است ، یعنی : صَبَغْنَا اللَّهَ صَبْغَهُ (۱) ، یا نصب آن بر اغراء است مانند : « اخاك اخاك » ای : الزم اخاك ، یعنی : الزموا صبغه الله ، مراد آن است : ملازم دین اسلام شوید و جدا نگردید ، یا : اتبعوا صبغه الله ، همانا « فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا » اشاره به آن (۲) ، پس : بی رنگ است یار دلخواه ای دلqانع نشوی به رنگ ناگاه ای دل اصل همه رنگها از آن بی رنگی استمن احسن صبغه من الله ای دل

در فرزندان حضرت امام محمد تقی علیه السلام استاما فرزندان حضرت جواد علیه السلام اندک اند و این بزرگوار در قلت اولاد بین علماء نسابه معروف است ، و آنچه عجاله از کتاب « عمده الطالب » (۳) به نظر دارم حضرت جواد علیه السلام چهار فرزند داشتند : دو پسر و دو دختر . و حمد الله مستوفی قزوینی دو پسر و چهار دختر نقل کرده است . اما بنا بر قول اول : دو پسر آن بزرگوار یکی حضرت امام علی النقی علیه السلام است و دیگری موسی مبرقع است . اما دو دختر یکی فاطمه و دیگری امامه است . و نسل و عقب از حضرت هادی و موسی مبرقع بماند ، و موسی مبرقع فرزندان عدیده داشت یکی محمد و دیگری احمد است و نسل سادات رضویه از احمد است (۴) . و برادرش محمد دارج و بدون عقب ماند . و موسی مدفن وی در قم است و او را حکایات بسیار است ، و حدیثی که بر سوء حال

۱- شرح اصول کافی ۸/۴۳ ، بحار ۳/۲۸۰ به نقل از بیضاوی .

۲- رجوع کنید به : فتح الباری ۸/۱۲۳ ، زاد المسیر ۱/۱۳۵ .

۳- دو پسر برای حضرت در عمده الطالب : ۱۹۹ مذکور است ، ولی محقق کتاب در حاشیه می گوید : ولد الجواد [علیه السلام] محمداً و علیاً و موسی و الحسن و حکیمه و بریهه و امامه و فاطمه . یعنی چهار پسر و چهار دختر که قول سوم در مسأله می شود و صحت آن را باید از اهل فن استفسار کرد .

۴- عمده الطالب : ۲۰۱ .

در شرح حال امام علی النقی علیه السلام است

وی دالّ است در کتاب «مدینه المعاجز» است. و مرحوم سید قاضی نورالله شوشتری فرموده: نسب شریف سادات عظام رضویه مشهد مقدّس منور و سادات رضویه قم مجموع به ابی عبدالله احمد نقیب قم ابن محمّد بن احمد بن موسی مبرقع بن الامام محمد تقی علیه السلام منتهی می شود، و سید نقیب امیر شمس الدین محمد که به سیزده واسطه به ابی عبدالله احمد نقیب قم می رسد در زمان سلطنت میرزا شاهرخ از مدینه قم به مشهد مقدّس آمد، و میرزا ابوطالب مشهور از اولاد امجاد اوست.. الی آخره.

در شرح حال امام علی النقی علیه السلام است اما امام دهم جماعت امامیه حضرت علی بن محمد الهادی علیه السلام است، کنیه شریف: ابوالحسن، اسم مبارکش مانند اجداد کرامش علی، لقب ممدوحش هادی است، تولد آن جناب در ماه رجب المرجب (۱) در سال دویست و چهارده از هجرت گذشته، و مدّت عمرش چهل و یک سال و شش ماه علاوه بوده است، و معاصر بود با متوکل بالله به اصرار بسیار از جوار جدّ بزرگوارش به سرّ من رأی آمد، و در همانجا مسموم شد و در خانه اش مدفون گردید، و اسم مادرش سمانه است و جاریه ام ولد بوده است. و شیخ مفید طاب ثراه فرمود: در مدینه الرسول صلی الله علیه و آله نیمه ذی حجه الحرام در سال دویست و دوازدهم از هجرت حضرت هادی صلوات الله علیه و علی آبائه متولد شد، و در سرّ من رأی در سال دویست و پنجاه و چهارم وفات فرمود. و یحیی بن هرثمه بن اعین آن جناب را از مدینه به سرّ من رأی آورد، و سی سال هم امامت نمودند و از مآثر و مفاخر عظیمه آن بزرگوار تحمل کردن بر جسارتهای متوکل است، و بر سیره مرضیه آباء و اجداد خود مشی نمودن سیما اعمال منهیه که از وی در

۱- بنا بر روایت ابن طاوس در اقبال ۳/۲۲۱ فصل ۳۱: روز سوم ماه رجب.

در اشعاری که حضرت امام علی النقی علیه السلام در حضور متوکل خواندند

غیاب و حضور آن بزرگوار پدیدار می شد و بر تمام آنها صبر می نمود و تقیه می کرد و زبان نفرین نمی گشود .

در اشعاری که حضرت امام علی النقی علیه السلام در حضور متوکل خواندند از آن جمله بعضی بنگرند بر این خبر و بگریند سزاوار است ؛ از آنکه این خبر ، اخبار از اعظم و اصعب حالات آن بزرگوار می کند ، و مجمل از آن بدین گونه است از قراری که علی بن حسین مسعودی (۱) نقل کرده است : روزی حضرت هادی علیه السلام بر متوکل وارد شد ، پس آن عاصی لاهی حکم کرد شراب آورده و آن جناب را تکلیف به شرب خمر نمود ، پس فرمودند : « واللّه ما تخامر جسدی قطّ » یعنی : « قسم به خدا بدن من شراب ندیده است » ، پس استدعاء کرد چند بیتی بخواند . آن گاه برای تذکر و تنبّه متوکل اییاتی که در دیوان منسوب به امیر مؤمنان صلوات الله علیه است به وضع مَبکی خواندند که متوکل و حاضرین گریستند . باتوا علی قُللِ الاجبال تحرُّهمْ غُلْبُ الرّجال فلم ینفعهم القلّل « قُلل » جمع « قُلّه » و آن سر کوه است ، و « اجبال » جمع « جبل » است و آن خود کوه ، « غُلْب » جمع « اِغلب » و آن به معنی سطر و توانائی است ، یعنی : کسانی بر سرهای کوهها مأوی گرفتند و مردمان توانا نگاه داشتند با کمال سختی جا و توانائی نگاهبانان هیچ نفعی به ایشان نرسانید . وَاسْتَزَلُّوا بعد عزٍّ عن معاقلهمالی مقابرهم یا بئس ما نزلوا

۱- در مروج الذهب ، چنانچه در بحار ۵۰/۲۱۱ منقول می باشد ، نیز رجوع کنید به : الانوار البهیة : ۲۹۶ . قریب به آن در کنز الفوائد ، کراچکی : ۱۵۹ و البدایه والنهایه ۱۱/۲۰ در حوادث سال ۲۵۴ . هیچیک از مصادر مذکور ، اشعار را کامل ذکر نکرده اند ، بلکه بعضی آن را از اشعار امام هادی علیه السلام دانسته اند .

« معاقل » جمع « معقل » است ، و آن پناهگاه است ، یعنی : فرود آمدند از پناهگاه خودشان پس از عزّتی که داشتند به گورستانهای خودشان و بسیار بد فرود آمدند . نَادَاهُمْ صَارُخٌ مِنْ بَعْدِ دَفْنِهِمَا مِنَ الْاِسْرَةِ وَالتَّيْجَانُ وَالْحُلُّ « اسره » به کسر سین بر وزن « ادله » جمع « سریر » است ، و آن تخت است ، و « تیجان » به کسر جمع « تاج » است و « حُلُّ » جمع « حله » است ، و آن جامه است ، یعنی : بانگ زد فریاد کننده ای : آن تخت و تاج و جامه ها کجاست ؟ ! این الوجوه الّتی کانت محببهمّ دونهّا تُضَرَّبُ الاستار وَالْكُلُّ « کُلُّ » جمع « کله » است ، و آن پشه خانه و پرده زنان است ، یعنی : روهای که همیشه پوشیده بود و پرده ها در پیش روی ایشان زده می شد کجاست ؟ ! فافصحَ القبر عَنْهُمْ حِينَ سَأَلْتَهُمْ تِلْكَ الْوُجُوهُ عَلَيْهَا الدُّودُ تَنْتَقِلُ « افصح » مصدر است برای « أَفْصَحَ » و آن به معنی (۱) آشکار کردن است ، و « دود » کرم است . یعنی : گورشان آشکارا کرد آن روها را آن دم که کرمها بر آن روها حرکت می کردند و از جائی به جائی دیگر نقل می نمودند . قد طال ما اكلوا فيها وهم شربوا فاصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا یعنی : چه در زمان دراز در آن منازل خوردند و آشامیدند پس آن کرمها ایشان را بخوردند . وطالما كثروا الاموال وادخروا و خلفوها على الاعداء وارتحلوا (۲) یعنی : چه در زمانهای دراز اموال بسیار ذخیره و اندوخته کردند عاقبت آنها را برای

۱- لفظ « یعنی » در متن آمده که با توجه به « به معنی » زائد به نظر می رسد .

۲- وقال على عليه السلام : « وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّابِقَةِ لَعِبْرَةً : أَيْنَ الْعِمَالِقَةُ وَأَبْنَاءُ الْعِمَالِقَةِ ؟ ! أَيْنَ الْفِرَاعْنَةُ وَأَبْنَاءُ الْفِرَاعْنَةِ ؟ ! أَيْنَ أَصْحَابِ مَدَائِنِ الرِّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ وَأَطْفَأُوا سِنْنَ الْمُرْسَلِينَ وَأَخْيَرُوا سِنْنَ الْجَبَّارِينَ ؟ ! أَيْنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجِيُوشِ وَهَزَمُوا بِالْأُلُوفِ [الألوف] وعسكروا العساكر ومدنوا المدائن ؟ ! .. إلى آخره . (حاشیه مؤلف رحمه الله) . رجوع کنید به : نهج البلاغه ۲/۱۰۷ خطبه ۱۸۲ ، شرح ابن ابی الحدید ۱۰/۹۲ ۹۳ .

دشمنان گذاردند و کوچ نمودند . و طالما شیدوا دوراً لِّتُحْصِنَهُمْ فارقوا الدُّور والاهلین وانتقلوا یعنی : چه در زمانهای دراز خانه های بلند سخت برای نگاهداری خودشان بنا کردند ، پس از آنها جدا شدند و از اهالی آنها چشم پوشیدند . اُصْحَتْ مَسَاكِنُهُمْ وَحِشاً مَعْظَلُهُمْ سَاكِنُوها إِلَى الْاَجْدَاثِ قَدْ رَحَلُوا ۱ یعنی : محلّ سکنای ایشان به جهت نبودن سکنه مَعْظَل مانده و ترسناك است و ساكنین آنها به سوی قبرها رفتند و مأوی گرفتند . سَلِ الْخَلِيفَه اذْ وَاَقْتِ مَبِيتَهُمَا يَنْ الْجُنُودُ وَاَيْنَ الْخَيْلِ وَالْخَوَلُ مراد از « خلیفه » پادشاه است ، و « موافات » رسیدن به چیزی است و « خول » به فتح خاء حَشَم (۱) پادشاه است ، یعنی : بپرس از پادشاه چگونه مرگ او را رسید و کجاست لشکر و اسبها و خدمتکاران او ؟ ! اَيْنَ الْكُنُوزِ الَّتِي كَانَتْ مَفَاتِحُهَا تَنْوُّ بِالْعُصْبَةِ الْمُقْوِينَ لَوْ حَمَلُوا

« کُنُوز » جمع کنز است ، و « مفاتح » جمع « مفتاح » ، و آن کلید است ، و « تنوء » از « نوء » مشتق است و آن به معنی گرانی و سنگینی است ، و « مقوین » صاحبان زور ، یعنی : کجاست گنج‌هایی که کلیدهای کران آنها را صاحبان قوت و زور برمی داشتند ؟ ! اِنَّ الْعَبِيدَ الَّتِي ارْصَدْتَهُمْ عَدَدَايْنِ الْحَدِيدِ وَاَيْنَ الْبَيْضِ وَالْاَسَلِ ۱ « ارصاد » مصدر « الرصد » است ، و « رَصَد » نگاهبانی راه است ، و « حدید » تیغ تیز ، و « اسَل » به فتح نیزه است ، و « بیض » جمع « ایض » است ، و آن شمشیر و خوزه (۱) است یعنی : کجا هستند بندگانی که نگاهبان راهها بودند و به شمار می آوردی ؟ ! و کجاست تیغ تیز و کلاهخود و نیزه خون ریز ؟ ! این الفوارس والغلمان ما صَيَّعُوا اَيْنَ الصَّوَارِمِ وَالْخَطِيئَةُ الدُّبُلُ « فوارس » سوارها صوارم شمشیرهای برنده و دبل بضم‌تین جمع ذابل است مراد نیزه باریک است ، یعنی : کجاست سوارها و غلامها از آنچه کردند ؟ ! و کجاست شمشیرهای برنده و نیزه های باریک تیز ؟ ! این الکفاه الم یکفوا خلیفَتُهُمْ لَمَّا رَاَوْهُ صَرِيعاً وَهُوَ يَبْتَهِلُ یعنی : کسانی که از پادشاه کفایت کارها می کردند اکنون چه شده است ؟ ! افتاده و تضرع می نماید و کسی از او کفایت نمی کند وی را و نگرانند . اَيْنَ الْكُفَاهُ الَّتِي مَاجُوا لَمَّا غَضَبُوا اَيْنَ الْحُمَاهِ الَّتِي تُحْمِي بِهَا الدُّوَلُ « کماه » جمع است و « کمی » شجاعی است که خود را در سلاح پنهان می کند و بر او نگرانند ، و « ماجوا » از « موج » است ، یعنی : شجاعان و دلیران چون به یکدیگر می رسیدند و غضب می کردند چه شدند ؟ ! و کجا رفتند آنان که دولتها را نگاهبان بودند و از ایشان حمایت کرده می شدند ؟ ! اَيْنَ الزَّمَاهُ الْمَ يَمْنَعُ بِأَسِيهِمْ لَمَّا أَتَتْكَ سَيِّهَاتُ الْمَوْتِ تَنْتَصِلُ « زماه » تیراندازان ، « انتصال » پیایی به یکدیگر تیرانداختن است ، یعنی : کجا هستند تیراندازان آیا باز نداشتند با آنها تیرهای مرگ را که پیایی بر تو می آمد ؟ ! هیئات ! ما مَنَعُوا ضَيْمًا وَلَا دَفَعُوا عَنْكَ الْمَتِيَّةَ اذْ وَا فِیْ بَکِ الْاَجَلُ « ضیم » ستم ، « منیه » و « اجل » مرگ است ، یعنی : بسیار دور است که رفع ظلم و دفع مرگ نکردند در وقتی که زمان وی رسید . وَلَا الرُّشَى دَفَعْتُهَا عَنْكَ لَوْ بَدَلُوا وَلَا الرُّقَى نَفَعَتْ فِيهَا وَلَا الْحَيْلُ ۳

«رُشی» جمع «رشوه» و «رقی» جمع «رقیه» به ضمّ، و آن افسون است، یعنی: رشوه‌ها و افسون‌ها و دام‌ها برای مرگ سودی ندهد. ما ساعدوک ولا واساک اقربهمبل سلّموک لها یا قبح ما فعلوا یعنی: یاری نکردند تو را و نزدیکتر تو مواسات نکند بلکه تو را به خاک بسپارند و زشت است آنچه به جا آوردند. ما بال قبرک لا یأتی به احدٌ ولا یطوف به من بینهم رجلٌ یعنی: چرا به گور تو نمی‌آید احدی و طواف نمی‌کند؟! ما بال ذکرک منسیّاً ومُطرحاً وکلّهم باقتسام المال قد شغلوا یعنی: چرا یاد کردن تو را فراموش کرده‌اند و همه ایشان به بخشیدن مال مشغول شده‌اند. ما بال قصرک وحشاً لا انیس بهیغشاک من کنفیه الزّوج والوَهْلُ یعنی: چرا کوشک و خانه تو خالی است از انس گیرنده‌ای؟ که از دو طرف برای نبودن کسی به فزع و ترس می‌آید هر آنکه می‌بیند. لا- تُنکرَن فما دامت علی ملکاً لا اناخ علیه الموت والوَجَلُ یعنی: انکار مکن در زمانی که پادشاهی و دولت بر پادشاه استقرار دارد، مرگ می‌خواباند شتر خودش را به در خانه اش. و کیف یرجو دوام الملک متّصلاً وروحه بحبال الموت متّصل و چگونه پادشاه امیدوار باشد به همیشگی عیش؟ و حال آنکه جانش به ریسمانهای مرگ پیوسته است. وجسمه لبّیات الردی غرضوملکه زائل عنه ومنتقلٌ

ص: ۲۶۵

یعنی: تن آن پادشاه نشانه راههای بلاهاست و پادشاهی او به غیر او نمی رسد. پس از خواندن این اشعار و رقت قلوب حاضرین و ندماء آن لعین، برخاست متوکل و کمال معذرت خواست و با نهایت اجلال و اعزاز آن جناب را روانه منزل نمود. و بحمد الله تعالی در سرّ من رأی جناب هادی علیه السلام جنازه متوکل را مشاهده فرمود. و آنچه در ذیل خبر مبسوط است می نویسد: در روز عید فطر متوکل امر کرد تمام بنی هاشم پیاده جلو مرکب او حاضر شوند، و غرض وی حضرت ابوالحسن امام علی النقی علیه السلام بود آن جناب بر یکی از غلامان خود تکیه داده پیاده تشریف آوردند. بعضی از بنی هاشم عرض کردند: آیا در عالم نیست کسی که دعای او مستجاب شود؟! فرمود: «در عالم کسی هست که ذره ناخن او اعظم است از ناقه صالح در وقتی که او را پی کردند و بچه اش به ناله ببرد، و خداوند سبحان فرمود: «تَمَتُّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكُمْ وَغَيْرُ مَكْذُوبٍ» (۱) «(۲)». و متوکل در روز چهارم شوال سال دویست و چهل و هفت کشته شد ۳، و بیست و هفت سال از امامت آن جناب گذشته بود، و آن حضرت بعد از معتصم و واثق و متوکل معاصر با مستنصر و مستعین و معتز بالله گردید. و رحلت آن جناب به جهت زهری بود که از خلیفه جائر معاصر عباسی چشید، و یک سال قبل از تولّد امام عصر ارواحنا له الفداء مدفون شد. و فرزندان آن بزرگوار پنج نفرند: چهار پسر و یک دختر:

۱- هود: ۶۵.

۲- بنگرید به: مناقب ابن شهر آشوب ۳/۵۱۰، الصراط المستقیم ۲/۲۰۴ ح ۸، بحار الانوار ۵۰/۲۰۴ ح ۱۳.

ص: ۲۶۶

اما چهار پسر: اول: امام حسن عسکری علیه السلام است. دوّم: محمد. سوّم: حسین. چهارم: جعفر. اما دختر عایشه است (۱).

۱- مروی است: امام علیه السلام در گاهواره به کسی فرمودند: اسم دختری را چرا عایشه گذارده ای؟ برو و تغییر بده. و به یکی از اصحاب فرمودند: اسم مولودت را عمر بگذار. همانا ملاحظه تقیه کرده اند. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

ص: ۲۶۷

در شرح حال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام جهت شهرت به لقب عسکری

در شرح حال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و جهت شهرت به لقب عسکریما حضرت امام حسن عسکری علیه السلام کنيه مبارکش ابو محمد ، لقب شریف سراج ، مشهور به ابن الرضا و عسکری ، و اسم سامیش حسن ، و مادرش جاریه ای بود مدعوّه به سوسن . ولادتش در مدینه منوره در بیست و سیّم شهر ربیع الآخر در سال دویست و سی و دو از هجرت گذشته ، وفاتش در سال دویست و شصت . و در ولادت حضرت عسکری گفته اند : والعسکری میلاده المدینهمدینه المصحوب بالسّکینه ثانی ثلاثین ومائتینوالبض ستّین ومائتین وشیر من رأی مکان القبر کذاک والده عظیم الفخر (۱) بعد از چهار سال یا پنج سال از ولادت امام عصر ارواحنا له الفداء . و مدفنش در خانه ای که والد ماجدش در آن مدفون ، و مدت عمر شریفش بیست و نه سال .

۱- الصراط المستقیم ۲/۲۱۶ از قصیده سید حسین بن شمس حسینی که مقداری دیگر از آن قبلاً نقل شد ، نیز بنگرید به : کتاب الاربعین ، شیرازی : ۳۳۸ .

ص: ۲۶۸

عاقبت معتمد عباسی آن جناب را به زهر شهید کرد و آن حضرت هم معاصر با مستعین و معتز و مهدی و معتمد بالله باشد از خلفاء غیر حنفاء بنی عباسی . و بدان لقب عسکری اختصاص به حضرت ابا محمد امام حسن علیه السلام ندارد ، بلکه حضرت ابوالحسن امام علی الثقی علیه السلام را اوّل عسکری خواندند ، و بعد از آن جناب نیز حضرت ابا محمد مشهور به این لقب گشت ، و عسکر اسم محلّه ای از محلات سرّ من رای بود که در آن عساكر خلفاء بنی عباس منزل داشتند ، و چون آن جناب در آن محلّه مسکن داشت از این جهت مشهور به عسکری شدند . و صاحب « مجمع البحرين » (۱) فرمود : عسکر قریه ای است که مولد حضرت حجه الله اعظم صلوات الله عليهم در آن است . و وجه دیگر که اشهر است و راوندی طاب ثراه نقل فرموده است (۲) : روزی متوکل بالله حکم نمود نود هزار نفر از سوارهای اتراک که در سرّ من رای ساکن بودند (۳) هر یک توبره اسب خودشان را پر از خاک کرده در وسط بیابان بریزند . پس هر یک با اسلحه کثیره توبره ها را پر از خاک کردند و ریختند که آن را « تل المخالی » (۴) گفتند یعنی : تلّ توبره ها ، آن گاه به حضرت ابا محمد عرض کرد : تو را حاضر کردم برای آنکه عسکر خود را بر تو عرضه دارم . و غرض وی کسر خاطر آن جناب بود برای خوفی که داشت . پس امام علیه السلام فرمودند : « می خواهی بر تو من هم عسکر خود را عرضه دارم ؟ » .

۱- مجمع البحرين ۳/۱۸۱ ماده (عسکر) .

۲- الخرائج والجرائح ، قطب راوندی ۱/۴۱۴ ح ۱۹ ، بحارالانوار ۵۰/۱۵۵ ح ۴۴ ، حلیه الابرار ۲/۴۷۵ ، اثبات الهداه ۶/۲۴۹ ح ۴۶ .

۳- و سامراء شهری است که معتصم بالله بنا کرد و در آن علی هادی و حسن عسکری صلوات الله علیهما مدفون شدند و چهار قسم خوانده می شود : سامراء ، و سیرّ من رای بفتح سین ، و سیرّ من رای بضم آن ، و ساء من رای . و در ساء آن مسعودی شرح مبسوطی دارد . حاجی باقر . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۴- در باره تل المخالی به مرصّد الاطلاع ۱/۲۷۲ رجوع شود .

کرامت حضرت عسکری علیه السلام به نقل از راوندی

عرض کرد: بلی. پس متوکل از آسمان و زمین، مشرق و مغرب، ملائکه کثیره ای دید که از ملاحظه آنها افتاد غش کرد، چون به هوش آمد آن جناب فرمود: «ما مشغول به امر آخرتیم، به امور دنیویّه اعتنائی نداریم، و از آنچه در حقّ من گمان می کنی بر تو بآسی نیست». پس از این جهت مشهور شد آن جناب به عسکری.

[کرامت حضرت عسکری علیه السلام به نقل از راوندی] و خوش دارم این حدیث را که راوندی طاب ثراه (۱) نقل فرموده است از کرامات حضرت ابا محمد عسکری علیه السلام بنویسم: عیسی بن صبیح گفت: من در حبس بودم که حضرت امام حسن عسکری بر ما وارد شد فرمود به من: «از عمر تو شصت و پنج سال و یک ماه و دو روز گذشته است». و من کتاب دعائی داشتم که تاریخ ولادت من در آن مکتوب بود، چون نظر کردم در آن مطابق یافتم. آن گاه فرمود: «فرزند داری؟» عرض کردم: نه. پس دست برآورد به آسمان و عرض کرد: «اللهم ارزقه ولداً یكون له عضداً، فنعلم العضد الولد»، پس تمثّل جست به این بیت: من کان ذا عضد یدرک ظلامته (۲) انّ الذلیل الذی لیست له عضد (۳) یعنی: کسی که فرزندی دارد که قوّه بازوی اوست ظلمی که بر او شده است می خواهد این فرزند دفع کند و بخواهد. و ذلیل و خار کسی است قوّه بازوی و فرزندی ندارد.

۱- الخرائج والجرائح ۱/۴۷۸ ح ۱۹.

۲- والظلامه والظلمه والمظلّمه بفتح اللام و الکسر أشهر، ما تطلبه عند الظالم، وهو اسم ما أخذ منك بغير حق. مجمع. (حاشیه مؤلف رحمه الله). رجوع شود به: مجمع البحرين ۳/۹۵ ماده (ظلم).

۳- ابن قتیبه در عیون الاخبار ۳/۵ شعر را با اضافه بیتی دیگر به عمرو بن حبیب ثقفی نسبت داده، چنانچه در هامش خرائج مذکور است.

در آباء کرام امام عصر عجل الله فرجه است

پس عرض کردم: آیا شما را فرزندی هست؟ فرمود: «آری واللّه! از وی زمین پر از عدل شود». عرض کردم: الآن زنده و موجود است؟ فرمودند: «نه»، آن گاه بدین دو بیت تمثّل جست: «لعلّک يوماً ان ترانی کائماً بنی حوالی الأسود اللّواید فانّ تمیماً قبل ان یلد الحصاصا قماً زماناً وهو فی الناس واحد» (۱) اگر چه «نبی» را در نسخه ای «بنی» به تصغیر و «لواید» را «ولاند» که جمع ولیده است و «تمیم» را «یتیم» دیده ام (۲) آنچه ترجمه این دو شعر به نظر می رسد آن است: شاید روزی مرا ببینی که در اطراف من شیرهای بسیار باشند مراد بیان از کثرت نسل است چنانکه تمیم زمانی تنها بود و فرزندی نداشت و بعد از مدّتی متمادی به عدد سنگ ریزه ها اولاد آورد. و اگر «حصا» به معنی عقل باشد چنانکه در «مجمع البحرین» (۳) مذکور است و اگر یتیم بخوانیم یعنی یتیمی که عاقل نبود زمانی تنها و بدون نسل زیست عاقبت کثیر النسل شد. و این وجه دور است از مقصود امام علیه السلام.

در آباء کرام امام عصر عجل الله فرجه استامّا امام دوازدهم طایفه امامیه اثنا عشریه حضرت مهر طلعت حجّه بن حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب بن

۱- نیز بنگرید به: بحار الانوار ۵۰/۲۷۵ ح ۴۸، اثبات الهداه ۶/۳۲۴ ح ۷۸.

۲- البته آنچه مؤلف در متن ضبط فرموده اقرب به ظواهر شعر است، لواید جمع لاید به همان معنای «أسود» جمع أسد است که در شعر مذکور است (القاموس المحيط ۱/۳۳۵ ماده لبد)، و تمیم هم از بزرگترین قبائل عرب است، چنانچه ابن حزم در جمهره أنساب العرب: ۲۰۷ و دیگران بدان تصریح کرده اند.

۳- مجمع البحرین ۱/۵۲۹ ماده (حصی): والحصاء: اللب والعقل.

ص: ۲۷۱

حجج الهیة

عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصی بن کلاب بن مرّه بن کعب بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن حُذیمه بن مُدِرکه بن الیاس بن مُضَر بن نزار بن مُعد بن عدنان بن اُدد بن ازد بن یسع بن نبت بن حمل بن قُدار (۱) بن اسماعیل بن ابراهیم بن تارخ (۲) بن ناخور بن شاروخ بن راعون بن قالع بن عابر بن شالخ بن ارفخشذ بن سام علیه السلام بن نوح بن ملکان (۳) بن لامخ بن مَتُوشَخ بن آخوخ علیه السلام بن یارد (۴) بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث (۵) علیه السلام بن آدم ابوالبشر صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است (۶). اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلٰی خَاتِمِهِمْ وَقَائِمِهِمُ الْمَسْتُورِ عَنْ عَوَالِمِهِمْ وَأَدْرِكْ بَنَاءَ آيَامِهِ وَظُهُورَهُ وَقِيَامَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَقْرِنِ ثَارَنَا بِثَارِهِ وَاکْتُبْنَا فِي أَعْوَانِهِ وَخُلَصَائِهِ وَأَحِينَا فِي دَوْلَتِهِ نَاعِمِينَ وَبِحَقِّهِ قَائِمِينَ وَمِنْ الشُّوءِ سَالِمِينَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

حجج الهیة بدان سلطان زمان حضرت حجّه الله امام عصر علیه السلام حجّه بن حسن ارواحنا و ارواح جميع العالمین له الفداء زنده و موجود می باشد ، و این بنده شرمنده ده حجت فاصله قاطعه بر حسب عبودیت فطریّه و جبلت قلبیه خود به نحو اجمال در این مجموعه ، هدیه حضور

۱- در نسخه ای قیدار دیده ام . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۲- در قاموس تارخ به حاء حطی ضبط است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۳- در نسخه ای لمک یا ملک است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۴- در نسخه ای یرد دیده ام . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۵- شیث هبه الله علیه السلام وصی حضرت آدم علیه السلام است ، و آن جناب را بجای هابیل مرحمت نمودند ، و انساب تمام مردم به وی منتهی است ، و قول دیگر است : شیث علیه السلام اول فرزند آدم علیه السلام بود و یافت بعد از او متولد شد ، و فرزند نوح علیه السلام به نام او مولود گردید . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۶- در اجداد نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پس از عدنان اختلافات زیادی وجود دارد ، رجوع کنید به : سیره ابن هشام ۱/۱ ، مروج الذهب ۲/۲۶۵ ، المجدی : ۶ .

حجت اول : در علایم امام علیه السلام است

باهر التور آن بزرگوار می نماید که هر یک از آنها اصل اصیل از حال آن سید انس و جان است و به بعضی از حجت های ده گانه نیز ائمه طاهرین علیهم السلام شریک اند .

حجت اول: در علایم امام علیه السلام استبدان اعلم و احکم ، اتقی و اتقوا ، اعد و ازهد ، احلم و اشجع ناس بنا بر مذهب حق امام است ، و دیگر ختنه کرده متولد می شود ، و به شهادتین گویا می گردد ، و بر بازوی امام علیه السلام نوشته شده است : «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ» (۱) ، خمیازه نکشد ، محتلم نشود ، دلش نخوابد اگر چشمش بخوابد ، و به دو کف و راحتین متولد شود ، و مدفوع و نجوه (۲) وی رائحه مشک دهد ، و زمین او را پنهان نماید ، و عقب سر را مانند جلو ببیند و مهر بر سنگ سخت زند ، و دعوتش مستجاب گردد ، و محدث باشد ، و زره رسول صلی الله علیه و آله به قامتش راست آید ، و جان شریفش برتر از همه جانها باشد ، و شفقتش بر مردم از شفقت مادران و پدران زیادتر باشد ، و از جهت تواضع به خدا از همه خلق شدیدتر باشد ، و از برایش سایه نباشد ، امر به معروف و نهی از منکر کند ، و صحیفه ای که اسماء شیعه در آن است با صحیفه ای که اسماء اعداء در آن است ، با صحیفه جامعه که طولش هفتاد ذراع است و جمیع مایحتاج اولاد آدم در آن است ، با جفر اکبر و جفر اصغر که تمام علوم و احکام در آن است حتی ارش خدش ، با مصحف فاطمه علیها السلام که سه برابر قرآن است ، تماماً در خدمت امام علیه السلام است .

۱- انعام : ۱۱۵ .

۲- جوهری در صحاح اللغة ۶/۲۵۰۳ می گوید : النجو : ما يخرج من البطن ، ابو حبيب در قاموس فقهی : ۳۴۹ چنین اضافه کرده : من بول و ریح و غائط ، در باره تفصیل بیشتر رجوع شود به : تاج العروس : ۱۰/۳۵۷ .

حجت دوم : در ولادت حضرت امام عصر علیه السلام است

نعم ما قال نظام الدین (۱): من مثله كان ذا جفر وجامعه له تدوّن سرّ الغیب تدوینا و آنچه عقیده امامیه است امام علیه السلام مانند نبی صلی الله علیه و آله در صغر و کبر از گناه منزّه است و عصمت که لطف مخفی در ذات اوست از گناهان او را باز دارد و منصوب از خدا و منصوب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام سابق است . پس خوانندگان آنچه در اوراق سابقه از حالات ائمه علیهم السلام نقل کردیم در حقّ این بزرگوار که خاتم ایشان است بدانند و آنچه از این دلائل و علائم ذکر نمودیم از کتب معتبره در حق هر یک معتقد شوند مگر آن علامات مخصوصه که به بعضی اختصاص یافت .

حجت دوم: در ولادت حضرت امام عصر علیه السلام است ولادت حضرت امام ثانی عشر در شب نیمه شعبان در سال دویست و پنجاه و شش ۲ از هجرت گذشته در سرّ من رأی از ملیکه دختر یسوعا معروفه به نرجس خاتون است ، و تاریخ ولادتش را از کلمه « نور » بخوان و بدان ، و دعاء مأثور در شب مسطور دلیل روشن است : اللَّهُمَّ بِحَقِّ لَيْلَتِنَا وَمَوْلُودِهَا وَحُجَّتِكَ وَمَوْعُودِهَا الَّتِي قَرَنْتَ إِلَى فَضْلِهَا فَضْلاً وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدلاً لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِكَ وَلَا مُعَقِّبَ لِيَاثِكَ نُورِكَ الْمُتَأَلَّقِ ۳ وَضِيَاءُ كَ الْمُشْرِقِ وَالْعَلَمُ النُّورُ فِي

۱- در باره قاضی نظام الدین و اشعارش که از جمله آنها بیت منقول است ، رجوع کنید به : الغدير ۴۳۴/۵ ۴۳۷ .

ص: ۲۷۴

طخياء ۱ الدَّيْجُورُ الْغَائِبُ الْمَسْتُور . جَلَّ مَوْلَانِدُهُ وَكَرَّمَ مُحِيتِدُهُ وَالْمَلَائِكَةُ شُهِدُهُ وَاللَّهُ نَاصِرُهُ وَمُؤَيِّدُهُ إِذَا أَنْ مَبْعَاذُهُ وَالْمَلَائِكَةُ أَمْدَادُهُ . سَيِّفُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَنْبُو وَنُورُهُ الَّذِي لَا يَخْبُو وَذُو الْحِلْمِ الَّذِي لَا يَصْبُو ، مَدَارُ الدَّهْرِ وَنَوَامِيسُ ۲ الْعَصْرِ وَلَاةُ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ.. الى آخره (۱) .

و از خصایص ولادت آن بزرگوار که به خط شهید طاب ثراه (۲) دیده شده این است : هر آنکس در آن شب متولد شد در اقطار زمین مؤمن گردید و اگر در بلاد شرک و کفر بوده عاقبت مؤمن از دنیا رفت ، و این کرامت اعظم کرامات است . و منجمی یهودی در بلده قم به احمد بن اسحاق عرض کرد : مولودی متولد شده است که از طالع او برمی آید یا پیغمبر است یا وصی ، و از نظرات طالع او ظاهر است که مالک شرق و غرب ، بحر و بر ، سهل و جبل می شود و همه کس به او ایمان آورند . پس به طریق تحقیق بدانند آن بزرگوار به تاریخ مسطور و آداب مسطوره در وقت معین از نرجس خاتون متولد شد و انکاری در تولد آن بزرگوار نتوان کرد و هر که منکر شود از عداد شیعه اثنا عشریه خارج است و مناقب ولادت آن حضرت از خواندن سوره قدر در رحم مادرش و در زمان ولادت قرائت سوره توحید و آیه الكرسي و آیه « نَمُنَّ عَلَى

۱- مصباح المتعجد : ۸۴۲ ح ۹۰۸ ، مزار ابن المشهدی : ۴۱۰ ، اقبال ۳/۳۳۰ .

۲- چنانچه مرحوم مجلسی رحمه الله در بحارالانوار ۵۱/۲۸ انتهای باب اول از خط شهید علیه الرحمه نقل فرموده اند .

حجت سوم : در رفع استبعاد از طول عمر آن بزرگوار و بیان مرحوم کراچی

الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ « (۱) وصلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا و ائمه هدی علیهم السلام باسمائهم و آیه کریمه « جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ » (۲) با رفع سبابه الی السماء و تحمید بعد از عطسه و تسمیت عاطس که کافور خادم بود تماماً محقق است . و در منظومه است : ومولد المهدی فی شعبان خمس و خمسين ومائتان فی سرّ من رأى بدار العسکریونرجس الام بقول الاکثر (۳) اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْغَمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ ، وَعَجِّلِ اللَّهُمَّ ظُهُورَهُ . الْعَجَلِ الْعَجَلِ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ !

حجت سوم: در رفع استبعاد از طول عمر آن بزرگوار و بیان مرحوم کراچکياهل خلاف گویند : آن قدر از طول عمر بعید است یعنی از زمان تولد حضرت قائم علیه السلام تا حال هزار و چهل سال و چیزی علاوه است چگونه حضرت حجت زنده مانده است ، و فلاسفه گفته اند طول عمر بدین گونه محال است ، و منجمین از ایشان نیز گفته اند : کواکب مرییه مؤثره اعطاء زیاده از یکصد و بیست سال نکند و اطباء از ایشان هم گفته اند : عمر طبیعی بدین قرار است بعد از اینکه به حدّ خود رسید نهایت اوست امکان ندارد طبیعت صحت و سلامت را قبول کند إلاّ ضدّش را . تمام این اقوال هذیان است و بر خطا رفته اند .

۱- .قصص : ۵ .

۲- .اسراء : ۸۱ .

۳- .الاربعین ، شیرازی : ۳۳۸ از اشعار سید حسین بن شمس حسینی چنانچه سابقاً نیز در موالید ائمه علیهم السلام از آن نقل شد .

ص: ۲۷۶

در اعمار انبیاء و اجداد حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله برای رفع شبهه منکرین

در اعمار انبیاء و اجداد حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله برای رفع شبهه منکرین مرحوم ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان معروف به کراچکی شاگرد مرحوم شیخ مفید طاب ثراه که معاصر مرحوم علامه است در کتاب «کنز الفوائد» (۱) فرموده است: چه استبعادی طول عمر امام عصر علیه الصّلاه والسلام دارد (۲)؟ و حال آنکه در حدود هند طویل العمر بسیارند، خودم در سال چهار صد و دوازده در رمله ابوالقاسم عیسی بن علی عمری را که از اولاد عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام بود ملاقات نمودم، و احوال معمرین در دواوین و تواریخ صحیح به بسیار خوانده شده است. و عمر حضرت لقمان به مقدار اعمار هفت کرکس. و بقاء خضر علیه السلام از روی قطع و یقین است. و از عمر حضرت آدم نه صد سال. و از عمر شیث هبه الله نهصد و دوازده سال. و از عمر انوش نهصد و شصت و پنج سال. و از عمر قنیا نهصد و ده سال. و از عمر مهلائیل هشتصد و نود و پنج سال. و از عمر یرد نهصد و شصت سال. و از عمر اخنوخ مشهور به ادريس علیه السلام نهصد و پنجاه سال. و از عمر متوشلخ نهصد و شصت و نه سال. و از عمر مُلکان نهصد و شصت سال.

۱- کنزالفوائد: ۲۴۷.

۲- ناقلی گفت: فرق است بین عمر خواستن و عمر دادن، اما عمر حضرت حجه الله اعظم موهوبی است؛ برای آنکه از بقاء وی بقاء حق تعالی را بوجوده الی یوم الموعود بلا نهایی بدانند. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

ص: ۲۷۷

و از عمر نوح نهصد و پنجاه سال . و از عمر سام ششصد سال . و از عمر قانع دویست و نود و نه سال . و از عمر شالخ چهار صد و نود و سه سال . و از عمر غابر هشتصد و هفتاد سال . و از عمر ارغو دویست و شصت سال . و از عمر ناحور یک صد و چهل و شش سال . و از عمر تارح دویست و هشتاد . و از عمر ابراهیم یک صد و هفتاد و پنج سال . و از عمر اسماعیل یک صد و سی و هفت سال . و از عمر اسحاق یک صد و هشتاد سال . و از عمر داود یک صد و چهل سال . و از عمر سلیمان پنجاه و سه سال . و از عمر زکریا نود و نه سال گذشت (۱) . پس چه استبعادی دارد امام عصر حضرت صاحب الزمان علیه السلام عمر طویل مدید داشته باشد ؟ بلی کسی خیال کرد در زمان گذشته اعمار به مقتضای حرکات دهریه متطاوول می شد پس هر عصری منقصت به هم رسانید تاکنون که در کمال نقص است . جواب آن است : زمان را تأثیری در اعمار نیست ، زیاده و نقصان آن از افاعیل قادر مختار است بنا بر صلاحی که می داند . بلی عادت به اقدار متقاربه جاری است ، اما اعمار متطاوله محال نیست و عادات هم در ید قدرت حقّه است و آنچه از اعمار مدیده ذکر

۱- در باره مقدار عمر انبیای الهی علیهم السلام و اختلافات اقوال ، رجوع شود به : المحبر : ۲ .

حَجَّت چهارم : در معنی لقب قائم علیه السلام است

نمودیم در تورات و انجیل و زبور مذکور است . خلاصه در احوال اقطاب جمعی از اهل عرفان گفته اند : قطب طویل العمر می شود و خدمت خضر که ملکان بن بلیان بن کلیان بن سمعان بن سام بن نوح است ، و خدمت الیاس بن سام بن نوح در هر روز جمعه شرفیاب می شوند . و بعضی از بی خردان و بی خبران نسبت‌های زشت به این دو پیغمبر جلیل دهند ، و گفته اند : هر پانصد سال که می گذشت قبل از ظهور خاتم ارکان و دندان خضر را خداوند تجدید می فرمود ، بعد از ظهور آن بزرگوار در هر صد و بیست سال نیز تجدید [می شود] . و ترهات کثیره از جماعتی دیده ام که از خواندن آنها آزرده و رنجیده ام ؛ از آنکه پیغمبران را بدین گونه نباید تحقیر و توهین نمود .

حَجَّت چهارم: در معنی لقب قائم علیه السلام استیکی از القاب معروفه امام ثانی عشر حضرت منتظر ارواحنا له الفداء قائم است و قیام متفرع بر حیات است . یعنی : زنده است و برای امر پروردگار خود ایستاده و قیامت را برای قیام اهلش به حضور حق ، به مفاد « یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ » (۱) بدین اسم تسمیه فرمود ، و امام عصر علیه السلام برای اطاعت امر حضرت احدیت قیام به سیف می فرماید ۲ . و کمیت شاعر آل رسول صلی الله علیه و آله خدمت حضرت باقر علیه السلام عرض کرد : متی یقوم الحق فیکم متیقوم مُهَدِّیکم الثانی

ص: ۲۷۹

آن جناب فرمود: «سریعاً ان شاء الله تعالی» (۱). و دعبل بن علی خزاعی شاعر آل رسول صلی الله علیه و آله در قصیده اش فرمود: خروج الامام لا محاله لازمیقوم علی اسم الله والبرکات یُمیز فینا کلّ حقّ وباطلویجزی علی النعماء والنقمات (۲) وایضاً فرمود: الی الحشر حتّی یبعث (۳) الله قائمافرّج عنا الهَمّ والکربات (۴) و حدیث شهادت جناب سید الشهداء علیه السلام و ضجّه و بکاء ساکنین ملاً اعلی و تسلیت ایشان به وجود مبارک حضرت جحه الله در کتب اخبار متواتر است. و حسن بن موسی نوبختی در کتاب «فرق» نوشته است: بعضی حضرت عیسی را قائم می دانند و برخی از عامّه در این عقیده همراهی کرده اند، و بعضی مانند سبائیه که از اصحاب عبدالله بن سبا بودند حضرت امیر مؤمنان علیه السلام را قائم دانستند، و گفتند: آن حضرت نمرده است و نمی میرد. و بعضی محمد بن حنفیه را قائم خواندند مانند کربیه و کیسانیه. و بعضی ابو هاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه را قائم دانند، و آنها معروف به هاشمیه اند. و بعضی مانند ناووسیه حضرت صادق علیه السلام را قائم خواندند. و بعضی که مشهور به اسماعیلیه اند اسماعیل فرزند آن بزرگوار را قائم دانستند. و بعضی مانند قرامطه محمد بن اسماعیل بن جعفر را. و بعضی مانند واقفیه حضرت موسی بن جعفر را قائم دانند.

- ۱- کفایه الاثر: ۲۴۹، الصراط المستقیم ۲/۱۵۶، بحار الانوار ۳۶/۳۹۱ باب ۴۵ ح ۲، الغدیر ۲/۲۰۲.
- ۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۹۷ ح ۳۵، اکمال الدین: ۳۷۲ ح ۶، کفایه الاثر: ۲۷۶، روضه الواعظین: ۲۶۸، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۴۵۰.
- ۳- در چاپ سنگی: بعث.
- ۴- دلائل الامامه: ۳۵۷، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۴۵۰، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۹۵، اکمال الدین: ۳۷۴.

در بیان حدیث شریف اصول کافی از مرحوم آقاخوند

و بعضی حضرت امام علی التّقی علیه السلام را مهدی منتظر گمان کردند . و برخی هم امام حسن عسکری علیه السلام را زنده و قائم خواندند . و جمعی محمد بن قاسم بن علی بن حسین صاحب طالقان را که معتصم حبس نمود و رحلت فرمود قائم دانستند و منکر موت او شدند مانند بعضی از جارودیه . و بعضی یحیی بن عمر بن حسین بن زید صاحب کوفه را قائم خواندند . و تمام این مذاهب و عقاید ، سخیف و باطل است جز مذهب حقّ و عقیده صحیحہ امامیه که گویند : قائم آل محمد صلی الله علیه و آله موجود و طویل العمر است در این عالم زنده است و از وجود شریفش موجودات بر پای و پابنده است ۱ . و محیی الدّین معروف گفته است که : آن جناب را قائم می گویند برای آنکه به قسمی از اقسام وجود و هستی قائم است : می خورد و می آشامد و می خوابد اما مثل او در زمین مثل عیسی بن مریم است در آسمان.. الی آخر ما قال .

در بیان حدیث شریف اصول کافی از مرحوم آقاخوندو در کتاب مستطاب « اصول کافی » در حدیث یازدهم از باب عقل و جهل از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است : « اِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ عِبَادِهِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ أَحْلَامُهُمْ » (۱) . یعنی : چون قائم ما قیام می کند خداوند دست خودش را بر سرهای بندگانش می گذارد ، پس به واسطه آن دست عقل های ایشان را جمع می کند و احلام ایشان را کامل می نماید .

۱- . کافی ۱/۲۵ ، مختصر بصائر الدرجات : ۱۱۷ ، شرح اصول الکافی ۱/۳۰۷ ، بحار الانوار ۵۲/۳۲۸ .

و مرحوم آقاخوند در شرح « اصول کافی » (۱) فرمود : خداوند منزّه است از جوارح و اعضاء و تشبیه ، پس مراد از « یدان » واسطه جود (۲) خداوندی و فیض اوست و آن واسطه ملکی از ملائکه مقربین است . و معنی « یَدَاةُ مَبْشُوطَاتٍ » (۳) ، و حدیث « قلب المؤمن بین اصْبَعَيْنِ (۴) من اصابع الرحمن » (۵) انفاق و تصریف و تقلیب است ، و مراد از رؤوس عباد ، نفوس ناطقه و عقول هیولانیه است ؛ از آنکه عقل آدمی اشرف و ارفع قوای و اجزای ظاهره و باطنه است . به بیان دیگر عرض می کنم از لسان مرحوم مذکور : از زمان آدم ابوالبشر علیه السلام نفوس انسانیّه متدرّجاً در تلطف و تصفّی بودند و روی به ترقّی داشتند ، و از این جهت پیغمبری که به زمان حضرت ختمی مرتبت نزدیکتر بود معجزاتی که می آورد به معقولات اقرب بود ، اما سابقین معجزات محسوسه می آوردند و از این جهت حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرآن و کتاب آورد ، و آن امری است عقلی که مخصوص به صاحبان عقول قویّه است . پس نفوس در تزکی و عقول در ترقّی بود تا زمان حضرت خاتم صلی الله علیه و آله که به ایشان نبوّت ختم شد و « الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ » (۶) شاهی است متین . در حدیث است : « در آخر الزّمان استعدادات به نحوی ترقی می کند که به مؤدّب و مکمل خارجی احتیاج ندارد » (۷) .

۱- شرح اصول کافی : ملا محمد صالح مازندرانی ۱/۳۰۷ .

۲- در چاپ سنگی : جون .

۳- مائده : ۶۴ .

۴- در چاپ سنگی : اصبعی .

۵- تتمه روایت را در شرح اصول کافی ۱/۳۰۷ چنین آورده : « یقلبه کیف شاء » ، شبیه به آن در مستدرک حاکم ۴/۳۲۱ مروی می باشد .

۶- مائده : ۴ .

۷- در صفحه پیشین گذشت که : « اِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ عِبَادِهِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَّلَتْ أَحْلَامَهُمْ » .

حجت پنجم : در انکار عامّه بر غیبت حضرت حجت الله و ردّ آن

و این فقره معلوم است بعد از وضع ید کریمه الهیه است که آن وقت مستغنی شوند ، و اگر هم بگوئیم مراد از ید قائم آل محمد علیهم السلام باشد وهاء در « یده » راجع به قائم باشد چه ضرر دارد ، و غرض از قیام قائم همین است ، و این واسطه و فیض البته اشرف و اقوی است از آن ملک قدوسی ، و جهت قیامش نیز برای تکمیل عقول علی ما ینبغی است . نی که ما را دست فضلش کاشته استاز عدم ما را نه او برداشته است بر سر ما دست رحمت می نهاد چشمهای لطف بر ما می گشاد از که خوردم شیر غیر از شیر او که مرا پرورد جز تدبیر او خلاصه اختصاص آن بزرگوار به این لقب در اوائل کتاب اشاره شد ، و در حین تحریر هم در این مقام این حدیث شریف نیز منظور شد ، اجمالاً بعضی از طالبان را تذکره نمودم . **اللَّهُمَّ أَرِنَا الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ بِحَقِّهِ وَبِحَقِّ آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ .**

حجت پنجم: در انکار عامّه بر غیبت حضرت حجت الله و ردّ آن بعضی از عامّه می گویند : به عقیده شیعه لازم است وجود امام علیه السلام برای اقامه احکام الهیه و رفع ظلامه از مظلومین بعد از اینکه امام غائب و پنهان باشد آنچه منظور است در وجود و بقاء و نصب امام منتفی است ، پس باید حضرت امام عصر علیه السلام موجود نباشد . در جواب ، قدماء علماء امامیه فرموده اند : احتیاج به وجود امام علیه السلام جهت بقاء و نظام عالم است که اگر نباشد آسمان و زمین نخواهد ایستاد و قطره باران نمی بارد و گیاه از زمین نمی روید ، و خداوند سبحان به پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله فرمود : **« وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ » (۱)** . پس مادامی که آن بزرگوار در امت بوده باشد ایشان را عقوبتی نرسد ، و امام قائم مقام

ص: ۲۸۳

نبی است ، اکنون که سید مختار نیست امام باید باشد تا عقوبات الهیه شامل حال بندگان نشود . اما خفاء وی برای حکمت و مصلحتهای کثیره است که در کتب غیبت ضبط است اعظم آنها خوف از قتل است که اگر ظاهر شود و کشته گردد آن وقت به مفاد : « لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا » (۱) مراد و مقصود از ایجاد هر موجودی منتفی خواهد شد . و حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند : « أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإِذَا هَلَكَ أَهْلُ بَيْتِي أَتَى أَهْلُ الْأَرْضِ مَا يَكْرَهُونَ » (۲) . و ایضاً در خفاء ظهور آن جناب فرمودند : « مَثَلُ الْقَائِمِ مِنْ وَلَدِي مَثَلُ السَّاعَةِ ۳ » (۳) و دیگر آنکه خود آن جناب فرمودند : « مثل غیبت من چون آفتاب است در زیر ابر چنانکه فیض آفتاب از اهل عالم منقطع نمی شود » (۴) وجود حضرت حجت نیز چنین است . عجب گفت مولوی : پیش ما صد سال و یک ساعت یکی است این دراز و کوتاهی از کوتاهی است یعنی : تمام عیبه و نقصها در هیاکل ماهاست و علّت ها و رمدها در چشم ماهاست و اگر نه حضرت حجت الله اعظم موجود است . ای در درون جانم و جان از تو بی خبراز تو جهان پر است و جهان از تو بی خبر

- ۱- نزدیک بدین روایت در غیبت نعمانی : ۱۳۸ ح ۸ نقل شده است ، و نیز ح ۹ و ۱۰ و ۱۱ ، الامامه والتبصره ، ابن بابویه : ۳۴ ۳۵ ، علل الشرایع ۱/۱۹۸ ح ۱۷ ۱۹ .
- ۲- معانی الاخبار : ۳۴ ، طرائف المقال ۲/۵۱۴ .
- ۳- معانی الاخبار : ۳۳ ، عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۲۹۷ ح ۵ .
- ۴- غیبت شیخ طوسی : ۲۹۲ .

حجت ششم : در شمائل حضرت امام عصر علیه السلام است

خلاصه امام علیه السلام علت وجود عالم است ، هر زمانی که علت برود معلول هم می رود و فرقی نمی کند از آنکه ظاهر و بارز باشد یا محجوب و مستور ، فوجده لطف و تصرفه لطف وعدمه منّا ، فلما خلف منا غاب عنا وليس أمر الله بغريب ولا هو بعجيب (۱). و ابن حجر عليه ما عليه در ردّ غيبت امام عصر عليه السلام و وهن سرداب مبارك كه در خانه حضرت ابا محمد عليه السلام و محلّ غيبت است خطاب به شيعه كرده است و بسيار جسارت نموده گفت : ما انّ للسرداب اذ يلد الذي يصير ثموه بزعكم انسانا فعلى عقولكم العفاء لانكم مثلثتم العنقاء والغيلانا خوب است غير از اشعاري كه اماميه در ردّ وي گفته اند او را حواله به كُتب اهل سنت و عامّه نمائيم كه چند نفر از مشاهير و نحارير اين فرقه به وجود و بقاء امام ثاني عشر عليه السلام معتقد شده اند و در اين باب كتابها نوشته اند . اي حجر بن حجر مثّلت ! چرا بر خلاف مذهب ابناء جنس خود از اغواء شيطان و نفس خبيث و طينت خبيثه ات لسان ياهو گوئي و هرزه سرائي مي گشائي و انكار بقاء فيض و دوام لطف و واسطه بين خلق و خالق را مي نمائي ؟ ! همانا حجر كه تو فرزند اوئي شيطان است كه قرين هر لعيني است در نيران براي زنده بودن وي راضي نشده اي كه از سنخ بشر را خداوند كسي زنده و باقي بدارد .

حجت ششم: در شمائل حضرت امام عصر عليه السلام استخوب است بعضي بدانند وقتي كه حضرت مهدي حجه الله اعظم عليه السلام ظاهر مي شود و خروج مي فرمايد به صورت مشايخ مي نمايد ، ليكن بر حسب قوت چنان است اگر

۱- .تعبير خواجه نصير الدين طوسي است در تجريد الاعتقاد .

فرمایش جناب امیر علیه السلام در اوصاف حضرت امام عصر علیه السلام

بخواهد درخت کهن را بدست شریف خود از زمین می کند ، و اگر بین کوهها صیحه زند به حرکت آیند ، صورت مبارکش مانند کوب درّی است . و در حدیث است : « بر اسب که سوار است مانند ماه شب چهارده که از زیر ابر برمی آید می نماید ، و عصابه بر سر بسته باشد » . و حضرت باقر علیه السلام فرمودند در ذیل آیه کریمه « فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ » (۱) : « ثُمَّ يَبْدُو كَالشَّهَابِ الْوَاقِدِ فِي لَيْلِهِ الظُّلُمَاءُ فَإِنْ أَدْرَكَتْ ذَلِكَ الزَّمَانُ قَوَّتْ عَيْنُكَ » (۲) . و در حدیث دیگر است : « آن بزرگوار به صورت جوان ظاهر می شود ، مردم گمان می کنند پیرمرد است » . و حدیث مروی در کتاب « عقد الدرر » : « يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ فِي أَصْغَرِنَا سِتًّا وَاحْمِلْنَا ذِكْرًا » و « يُورِثُهُ اللَّهُ عِلْمًا وَلَا يَكِلُهُ إِلَى نَفْسِهِ » (۳) . مراد از « اصغر السن » زمان غیبت اولیه آن جناب است ، یا بر حسب جلوه در انظار است .

فرمایش جناب امیر علیه السلام در اوصاف حضرت امام عصر علیه السلام حضرت امیر علیه السلام فرمودند در جواب سائل : « هو شَابٌّ مَرْبُوعٌ حَسَنٌ [الوجه] يَسِيلُ شَعْرُهُ عَلَى مَنْكِبَيْهِ يَتَلَأَلُّ نَوْرُ وَجْهِهِ سَوَادٌ شَعْرُهُ (۴) وَلَحِيَّتُهُ وَرَأْسُهُ » (۵) یعنی : « مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله جوانی است نیک مستوی موی سرش را بر منکبین خود ریخته و همان نحوی که نور جمالش درخشندگی دارد سیاهی موی سر و محاسن شریفش نماینده و تابنده است » .

۱- تکویر : ۱۵ .

۲- کتاب الغیبه ، نعمانی : ۱۴۹ ، بحار الانوار ۵۱/۱۳۱ باب ۵ ح ۶ .

۳- به صورت دو روایت مجزّا در غیبت نعمانی : ۳۲۲ باب ۲۳ ح ۱ و ۲ نقل شده است .

۴- فی نسخه : يتلو نور وجهه سواد شعره ، وهو الاصح . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۵- الارشاد ۲/۳۸۲ ، شرح الاخبار ۳/۵۶۵ ، بحار الانوار ۵۱/۳۶ باب ۴ ح ۶ ، الانوار البهیة : ۳۸۱ .

و در « غیبت نعمانی » مسطور است از حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که فرمودند در اوصاف و شمایل آن بزرگوار: « المتغیب من وُلِدَ صَاحِبُ الرَّايَةِ الْحُمْرَاءِ وَالْعَلَمِ الْأَخْضَرِ مَنْعُوتٍ وَمَوْصُوفٌ بِاعْتِدَالِ الْخُلُقِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ وَنَظَارَةِ اللَّوْنِ ، فِي صَوْتِهِ (۱) ضِحْكٌ ، وَفِي أَشْفَارِهِ وَطْفٌ ، وَفِي عُنُقِهِ سَطْحٌ ، فَرَقَ الشَّعْرَ ، مُفَلِّجُ الثَّنَائِيَا » .. الى [آخر] الخبر (۲) . یعنی: « آنکه غایب می شود از فرزندان من صاحب لواء سرخ و علم سبز است ، وصف کرده می شود به اعتدال خلقت و حُسن خُلق و نیکویی رنگ و رخساره ، و آوازش مانند خنده بلند شنیده می شود یا آنکه « فی صورته ضِحْكٌ » یعنی: در روی مبارکش خنده است ، اشاره به خنده روئی است که در اصطلاحات معروفه است و گردن مبارکش کشیده و بلند است و موی سر مبارکش پر است و آویخته نمی شود . فی « المجمع » (۳) : [فی الحديث:] « وَكَانَ شَدَعُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفَرَّ (۴) لَمْ تَبْلُغِ الْفَرْقَ » أَيْ التَّسْرِيحَ . و دندانهای آن بزرگوار گشاده است . و در حدیث دیگر مروی است: آن بزرگوار مُبْدَحُ الْبُطْنِ است ، یعنی: وسیع و عریض ، بداح به معنی وسعت و عریض است . « وَعَظِيمُ مَشَاشِ الْمَنَكِبَيْنِ » ، یعنی: استخوانهایی که مُلتَقَى در منکبین است ، بزرگ است (۵) ، و آن دلالت بر شجاعت می کند . « وَ عَلَى رَأْسِهِ خَزَارٌ » ، یعنی: بر سر مبارکش خطی است . « وَبُوجْهِهِ أَثَرٌ » بر روی مبارکش اثری است . « وَلَهُ شَامَتَانِ وَاسْمَانِ : اسْمٌ يُعْلَنُ وَاسْمٌ يَخْفَى » ، و دو خال در بدن لطیف آن بزرگوار است

۱- خ ل: فی صورته . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۲- الغیبه ، نعمانی: ۱۴۸ ، بحار الانوار ۵۲/۳۲۷ ح ۹۰ .

۳- مجمع البحرین ۳/۳۹۴ ماده (فرق) .

۴- در مجمع البحرین: فرط .

۵- (هو) از بعد رخ آن گردن سیمین کشیده صبحی است عیان کز پس خورشید دمیده

یکی به رنگ بدن اوست ، و دیگری سیاه است مانند مهر نبوت که به روی خاتم ولایت نقش است . ای مصحف آیات الهی رویتوی سلسله اهل ولایت مویت بر چشمه زندگی لب دلجویت محراب نماز عارفان ابرویت و از حذیفه مروی است حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند : « مهدی مردی است از اولاد من که رنگ او رنگ عرب است و بدن او چون اسرائیلیان بلند و بزرگ می نماید » . و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است : « الْمَهْدِيُّ مَنِّي أَجَلِي الْجَبْهَةِ اقْنَى الْأَنْفِ ۱ » (۱) ، یعنی : « گشاده پیشانی و کشیده بینی است ، و دو عبا قطوائیه پوشیده باشد » . و آن دهی است نزدیک کوفه . و صدوق طاب ثراه از ابراهیم بن مهزیار نقل کرده است که گفت : آن بزرگوار را زیارت کردم و هو غلامٌ أَمَرْدُ ناصِعِ ۳ اللَّوْنِ وَاضِحِ السِّنِّ (۲) أَبْلَجِ الْحَاجِبِ ، مُسَوِّدُ الْحَدَقَتَيْنِ أَسْمَرُ أَرْوَعُ كَأَنَّهُ غُصْنٌ بَانٍ . وَكَأَنَّ صَفْحَتَهُ غَرَّةٌ كَوْكَبٍ دُرِّيٌّ .

۱- العمدہ : ۴۳۳ ، الطرائف : ۱۷۷ ، بحار الانوار ۳۶/۳۶۸ .

۲- در کمال الدین : الجبین .

بِخَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالٌ كَأَنَّهُ فَتَاهُ (۱) مِسْكٌ عَلَى بِياضِ الْفِضَّةِ . وَاذَا بِرَأْسِهِ وَفَرَّةٌ سَجْمَاءُ (۲) سِبْطُهُ (۳) . تَبْلُغُ شَحْمَهُ (۴) أُذُنَيْهِ (۵) . لَهُ سَمْتٌ ۶ مَا رَأَتْ الْعُيُونُ اقْصَدَ مِنْهُ وَلَا اَعْدَبَ حُسْنًا وَسَكِينَةً وَحَيَاءً (۶) . اِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ (۷) . وَرَاوَنْدِي طَابَ ثَرَاهُ اَزْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارِ نَقْلٌ كَرْدِهْ اَسْتْ كِهْ گُفْتْ : اَنْ بَزَرْ گَوَارَ رَا بَدِيْنَ شَمَائِلِ يَافْتَمْ : فَاِذَا هُوَ كَغُضْنٍ بَانٍ لَيْسَ هُوَ بِالطَّوِيلِ الشَّامِخِ (۸) . وَلَا بِالْقَصِيرِ اللَّازِقِ (۹) . مُدَوَّرُ الْهَامَّةِ . اَصْلَتْ (۱۰) الْجَبِيْنَ اَزْجُ الْحَاجِبِيْنَ اَقْنَى الْاَنْفِ سَهْلُ الْخَدَّيْنِ .

- ۱- در چاپ سنگی : فتاته .
- ۲- در کمال الدین : سجماء .
- ۳- و شطر سبط یعنی موی آویخته بدون سیاهی زیاد . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .
- ۴- در چاپ سنگی : شحمته .
- ۵- در کمال الدین : شحمه أذنه .
- ۶- در چاپ سنگی : حیاً .
- ۷- اکمال الدین : ۴۴۶ ح ۱۹ با اختلافاتی لفظی .
- ۸- [شامخ یعنی] بلند . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .
- ۹- [لازق یعنی] چسبیده . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .
- ۱۰- اصلت الجبین به معنی اتّساع و خالص و ظاهر است ، وأصلت سيفه یعنی : برهنه کرد شمشیر را و از غلاف برآورد . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

ص: ۲۸۹

عَلَى خَدِّهِ الْإِيْمَنُ خَالٌ كَأَنَّهُ فِتَاهُ مِسْكٍ عَلَى رَضْرَاحِهِ وَعَتَبٍ ، فَلَمَّا أَنْ رَأَيْتُهُ يَدْرُتُهُ بِالسَّلَامِ فَرَدَّ عَلَيَّ بِأَحْسَنِ مَا سَلَّمْتُهُ .. إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ (۱) .

خلاصه : بر هر آن عضوی که افکندی نظربود او از عضو دیگر خوبتر اگر گرسنه بر جمال امام عصر علیه السلام نظر کند سیر و اگر سیر مشاهده جمال وی نماید اسیر گردد . و این بنده در مجموعه موسومه به « شمائل علویّه و فضائل مرتضویّه » این مطلب را به نحو اوفی بسط داده ام و عرض کرده ام که : هر کس در جهان نیکو است رویش بسی بهتر ز روی اوست خُویش و خوب است عرض نمایم ایضاً : آنها که خوانده ام ز نظر محو گشته استلاً حدیث دوست که تکرار می کنم وَالسَّلَامُ عَلَى نُورِ الْأَنْوَارِ وَالْغَائِبِ عَنِ مُعَايِنَةِ الْأَبْصَارِ وَالْحَاضِرِ فِي قُلُوبِ الْأَخْيَارِ . خَلِيفَ الْإِيْمَانِ وَخَلِيفَهُ الرَّحْمَنُ وَكَاشِفِ الْأَحْزَانِ وَمُعْلِنِ الْقُرْآنِ . الْمَهْدِيُّ الْمُظَفَّرُ وَالْهَادِي الْمُنْتَظَرُ وَالْإِمَامُ الثَّانِي عَشَرَ وَخَاتِمُ الْأَوْصِيَاءِ الْغَرَرِ . صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ .

ص: ۲۹۰

حجت هفتم : در عدد کسانی که خدمت حضرت امام عصر علیه السلام مشرف می شوند و حدیث شریف است

حجت هفتم: در عدد کسانی که خدمت حضرت امام عصر علیه السلام مشرف می شوند و حدیث شریف استبدان عدد ملتزمین رکاب ظفر انتساب امام عصر عجل الله فرجه از سی صد و سیزده علاوه نیستند ، و داعی از کتاب « مَهْجَه » محلّ حاجت این حدیث را می نویسد : حضرت صادق علیه السلام به محمد بن زید فرمودند : « سیصد و سیزده نفر خدمت مهدی علیه السلام بیایند از شهرها ، چهار نفر ایشان پیغمبران باشند : حضرت عیسی و حضرت ادریس و حضرت خضر و حضرت الیاس ، و چهار نفر از فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام باشند ، و چهار نفر از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام ، و دوازده نفر از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام » . پس محمد بن زید عرض کرد : باقی از کدام شهرند ؟ فرمود : « وقت نماز رسید برو و فردا بیا » . پس برخاست برای نماز . چون صبح شد خدمت آن بزرگوار رسیدم و با خود کاغذ و دوات آوردم تا آنکه اسامی و بلاد ایشان را بنویسم . فرمود : « ای محمّد ! می خواهی بر کتاب تو روشنائی افزوده شود ؟ » . عرض کردم : بلی . پس دعائی خواندند و اشاره کردند به زمین ، طشتی از طلا بیرون آمد که در آن چراغی روشن بود که تمام مسجد را روشن کرد و بوی مشک و عنبر منتشر شد از آن طشت به قدرت خدا . پس اهل مسجد تماماً صلوات فرستادند ، آن گاه حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « همه اینها از برکات فرزند من است که در آخر الزّمان ظاهر می شود . ای محمد ! بنویس : چهار نفر از مکه ، چهار نفر از بیت المقدس ، دوازده نفر از شام ، هفت نفر از یمن ، سه نفر از آذربایجان ، سه نفر از طَبَه ، سه نفر از بنی عروه ، چهار نفر از بنی تمیم ، و دو نفر از بنی اسد ، و چهار نفر عقیلی ، و هفت نفر از بغداد ، و چهار نفر از واسط ،

در حدیث شریف حذیفه و وجود ابدال و نجباء است

هفت نفر از بصره ، و شش نفر از نواحی بصره ، و چهار نفر از سامره ، و چهار نفر از نیشابور ، و چهار نفر از خوزستان ، دوازده نفر از جبال ، و هفت نفر از دیلمان ، و هفت نفر از جیلان ، دوازده [نفر] از طالقان ، و شعیب بن صالح طالقانی امیر عسکر آن بزرگوار است . داعی عرض می کند : یکی از شعراء اهل سنت در قصیده اش گفته است : يَقُوذُ نَوَاحِيهَا شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ هَاشِمِ أَذْهَرِ (۱) چهار نفر از جرجان ، هفت نفر از مازندران ، چهار نفر از ری ، دوازده نفر از قم ، سیزده نفر از ناحیه قم ، یک نفر از اصفهان ، چهار نفر از کرمان ، یک نفر از مُکَران ، سه نفر از مولا ئیه ، سه نفر از مرو ، سه [نفر] از هند ، سه نفر از قزوین ، سه نفر از ماوراء النهر ، سه نفر از حبشه ، دوازده نفر از کوفه ، هفت نفر از ناحیه آن ، دوازده نفر از سبزوار ، هفت نفر از طوس و ناحیه آن ، و سه نفر از دامغان ، چهار نفر از شهریار ، پنج نفر از جبال ری ، چهار نفر از مُغار ، هفت نفر از شیراز ، دو نفر از طبرستان ، سه نفر از حلب ، چهار نفر از ناحیه حلب ، چهار نفر از اندلس ، سه نفر از سجستان ، پنج نفر از کابل ، تمام این عدد سیصد و سیزده نفرند .

در حدیث شریف حذیفه و وجود ابدال و نجباء استو مرحوم شیخ مفید در کتاب « خصائص » (۲) نقل فرموده است از حذیفه که گفت : شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند زمان خروج قائم ما منادی ندا می کند : « أَيُّهَا النَّاسُ ! قَطَعَ مِידَهُ الْجَبَّارِينَ وَوَلَّى الْأَمْرَ خَيْرُ أُمَّةٍ فَأَلْحِقُوا بِمَكَّةَ فَيَخْرُجُ النَّجَبَاءُ بِمَصْرٍ وَالْأَبْدَالُ مِنَ الشَّامِ وَعَصَائِبُ الْعِرَاقِ رُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ وَلِئَوْتُ بِالنَّهَارِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبُرُ الْحَدِيدِ وَعِنْدَ ذَلِكَ تَفْرَحُ الطُّيُورُ فِي أَوْكَارِهَا وَالْحَيْتَانِ فِي بَحَارِهَا وَتَمِيدُ الْأَنْهَارُ وَتَغِيضُ الْعُيُونُ وَتَتَبُّتُ الْأَرْضُ ضِعْفَ كُلِّهَا ثُمَّ يَسِيرُ مَقْدَمَتَهُ

۱- . یعنی : می کشد شعیب بن صالح لشکر نصرت اثر آنرا به سوی آقائی از آل هاشم که تابنده است و خود شعیب پیشوای آن گروه است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۲- . همان اختصاص است . رجوع کنید به : اختصاص : ۲۰۸ ، مستدرک سفینه البحار ۶/۱۸۹ .

تبدیل مقال لابعده الحال

جبرئیل وساقته اسرافیل فیملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً .

تبدیل مقال لابعده الحال بدان بعضی در وجود و عدم ابدال اقوالی دارند و گفته اند : نعباء سیصد نفر ، و نعباء هفتاد نفر ، و ابدال چهل نفر ، و اختیار هفت نفر ، و عمد چهار ، و غوث یک نفر . اما نعباء در مغربند ، و نعباء در مصر ، و ابدال در شام ، و اختیار سیاحت می نمایند در روی زمین ، و عمد در گوشه های زمین اند ، و غوث در مکه معظمه است . و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است : « ابدال چهل نفرند اگر یکی بمیرد دیگری بدل وی بیاید » . و در حدیث دیگر است : « هر کس بخواهد از ابدال شمرده شود هر روز ده مرتبه بگوید : « اللَّهُمَّ أَصْلِحْ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ ، اللَّهُمَّ فَزِّجْ عَنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ، اللَّهُمَّ ارْحَمْ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ » (۱) . و آنچه از علایم ابدال معلوم است : یکی علم ، و یکی حدیث دانی ، و یکی از اول عمر دروغگو نباشد ، و یکی مشوب به حظ نفس نباشد ، و یکی در عزم ثابت باشد ، و یکی دو رویه سخن نگوید ، و یکی حالت سر و علانیه اش برابر باشد ، و یکی تعبیر رؤیا نیک داند ، و یکی قوت نظریه اش مانند انبیاء باشد ، و یکی لعن نکردن به چیزی ، و یکی نداشتن اولاد (۲) . و از « کامل » نقل شده : از این چهل نفر بیست و دو نفر در شام ، و باقی در عراق اند ، و چون همگی مردند قیامت قیام شود . و در « قاموس » (۳) گفته است : ابدال کسانی هستند که خداوند زمین را بواسطه ایشان نگاه می دارد و ایشان هفتاد نفرند ، چهل نفر در شام و سی نفر در غیر شامند .

۱- . کشف الخفاء ۱/۲۸ .

۲- . بعضی از علایم ابدال را عجلونی در کشف الخفاء ۱/۲۸ نقل کرده .

۳- . القاموس المحيط ۳/۳۳۳ ماده (بدل) ، مجمع البحرین ۱/۱۶۵ به نقل از قاموس .

در استغاثه از رجال الغیب است و عبارات آن

در استغاثه از رجال الغیب است و عبارات آنو بعضی از علماء ابدال را تعبیر بر جمال الغیب کنند چنانکه در کیفیت استمداد از ایشان عزیمتی منقول است ، و آن بعد از سلام به این طریق است : السَّلامَ عَلَیْکُمْ یا رجال الغیب ! یا ارواح المقدَّسه المنَّوره المطَّهره ، اغیثونی بغوثه ، وانظرونی بنظره ، واجیبونی بدعوه ، یا رقباء ! یا نقباء ! یا نجباء ! یا ابدال ! یا اوکاد (۱) ! یا قطب ! یا غوث ! اغیثونی بحُرمه سَید المرسلین وخاتم النبیین وامام المتقین ، علیه الصَّلاه والسَّلام والتَّحیَّه والاَکرام ، والائمه المعصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین . و حضرت امیر علیه السلام فرمودند : « ابدال خیارند و اوتاد صفوه ایشان ، و زمین خالی از قطب نمی شود ، و اقطاب چهارند و ابدال چهارند و نجباء شیعیین اند و صلحاء سیصد و سیزده نفر . اما قطب مهدی علیه السلام است ، و اوتاد از چهار کمتر نمی شوند . دنیا مانند خیمه است عمود آن مهدی است ، و اوتاد چهار نفرند ، و می شود اوتاد از چهار نفر بیشتر باشد ، و ابدال هم از چهل نفر بیشتر ممکن است ، و خضر علیه السلامو الیاس علیه السلام ظاهراً از اوتادند و ملاصق اند به قطب و دائره ولایت ، و هم قوم لا یَغْفُلُونَ » (۲) . و جمعی برخی از ابدال را رجیون خوانند زیرا در ثانی رجب مظهر فیوضات ربانیه می شوند ، و ماه رجب اوّل شهرهای حرام است و چون استهلال ماه رجب کردند از شهد افاضات غیبیه در مشهد شهادت مست و مدهوش کردند . بیت چون جام شراب عشق او نوش کنندخود را و همه خلق فراموش کنند

۱- . کذا ، ظاهراً « اوتاد » صحیح است .

۲- . بحار الانوار ۵۳/۳۰۱ حکایت ۵۳ به نقل از شیخ کفعمی در حاشیه جنه الامان هنگام ذکر دعاء ام داود .

ص: ۲۹۴

تَبَصَّرْ مَا يَنْفَعُكَ

در حکایت غریبه از علامات حضرت الیاس و مکالمات با وی

پس از استهلال بعظمه الله گویا طبقات سماوات را بر ایشان گذارده اند و بسیار سنگین شوند در روز دوم ماه رجب تخفیف جزئی یابند، در روز سوم مُطَّلَع بر مغیبات شوند و به تجلیات ربّانیّه هر چیزی بر ایشان مکشوف شود، و چون این ماه تمام شود گویا از عقال مستی رهائی برای ایشان حاصل شده نشاط دیگری دارند. و غزالی در کتاب «احیاء العلوم» از ابودرداء نقل کرده است که گفت: خداوند را بندگانی است که معروفند به ابدال، و آنها بعد از پیغمبرانند و اوتاد زمین می باشند، چون نبوت منقضی شد از امت مرحومه قومی را مقرر داشت که برتری نیافتند به نماز و روزه و نیکی لباس، اما برتری دارند به صدق ورع و حسن نیت و سلامت صدر از برای اهل اسلام و نصیحت کردن به ایشان برای طلب رضاء خدا با صبر بدون جُبْن، و تواضع بدون ذَلّت، و آنها قومی هستند که ایشان را خداوند برای خود خالص فرمود، و آنها چهل نفر یا سی نفرند، دل‌های آنها در یقین مانند ابراهیم خلیل است و هر یک می میرد به جای او دیگری را می آورد، و آنها لعن نمی کنند چیزی را، و اذیت و تحقیر و تطاول بر چیزی نمی کنند، و حرص بر دنیا ندارند. هُمْ أَطْيَبُ النَّاسِ خَبْرًا وَأَسْحَاهُمْ نَفْسًا، عَلَامَتُهُمُ السَّخَاءُ وَسَجِيَّتُهُمُ الْبِشَاشَةُ وَصِفَتُهُمُ السَّلَامَةُ.. الى آخر ما قال. «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۱). و در آخر خبر ابو درداء گفت: «این مقامات نمی شود مگر به بغض دنیا و حبّ آخرت، و هر کس به قدر دوستی به آخرت باید از دنیا اعراض کند».

تَبَصَّرْ مَا يَنْفَعُكَ در حکایت غریبه از علامات حضرت الیاس و مکالمات با ویو محیی الدین در کتاب «مسامرات» (۲) نوشته است: مردی در وادی اردن مردی نورانی

۱- مجادله: ۲۲.

۲- مطلب را با اختلافات اندکی مرحوم مجلسی در بحار الانوار ۱۳/۴۰۱ به نقل از ثعلبی نگاشته است.

ص: ۲۹۵

را دید که ایستاده نمازت (۱) می گزارد و ابری بر سر او سایه انداخته چون سلام نمازت بداد سلام کردم و پرسیدم کیستی؟ گفت: الیاس پیغمبرم. گفتم: برای من دعا کن. فرمود: «یا حَنَّان! یا مَنَّان! یا حَیَّ! یا قَیُّوم!». و دو نام به سریانی گفت که من ندانستم، و دست بر کتف من نهاد که بَرَد و خنک و راحت آن به تمام بدن من رسید و هیبت وی برفت. گفتم: آیا بر شما وحی می شود؟ گفت: از زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کرد وحی قطع شد. پرسیدم: چند نفر از انبیاء زنده اند؟ گفت: من و خضر علیه السلام و ادريس علیه السلام و عیسی بن مریم علیه السلام. گفتم: آیا خضر را ملاقات می کنی؟ گفت: هر سال در عرفات. گفتم: ابدال چند نفرند؟ گفت: شصت نفرند، پنجاه نفر مابین عریش مصرند تا شاطی الفرات، و هفت نفر در شهرهای دیگر، و یک نفر در انطاکیه، و دو نفر دیگرند که به واسطه ایشان باران می بارد و از ایشان بر دشمنان نصرت می یابند، و به ایشان امر دین برپاست تا آنکه اراده شود دنیا هلاک گردد، ایشان را خداوند بمیراند. و این مکالمات در وقتی بود که مروان با اهل شام قتال داشت، پرسیدم: در حق مروان چه گوئی؟ فرمود: او را کجا برند؟! مردی است جبار و طاغی، و آنان که در آن کارزار حاضر شدند از قاتل و مقتول به دوزخ روند. گفتم: من در آن جنگ حاضر بودم اما تیری نینداختم و شمشیری نردم و نیزه ای به کار

ص: ۲۹۶

نبردم ، اکنون توبه می کنم و دیگر هم بدین گونه معارک قتال حاضر نمی شوم . گفت : خوب می کنی . در آن وقت دو قرص نان از شیر سفیدتر به حضور ما حاضر شد ، به من گفت : بخور . آن بزرگوار و من یک نان و نیم خوردیم ، نیمی دیگر مفقود شد ندانستم که نهاد ؟ و که برداشت ؟ و وی را شتری بود چرا می کرد ، بدون اینکه کسی او را بیاورد آمد و خوابید ، و حضرت الیاس علیه السلام بر او نشست ، عرض کردم : من زن و فرزند و علاقه ندارم ، با شما بیایم ؟ فرمود : برو زنی بگیر ، و از چهار زن احتراز کن : از آنکه نشوز کند و آنکه خلع کند و آنکه ملاعنه کند و آنکه مبارات کند ، و غیر از ایشان هر زنی خواهی بخواه . گفتم : من شما را کی می بینم ؟ فرمود : هر وقت اتفاقی افتد . و از نظرم غایب شد . و مرحوم ابن میثم در « شرح نهج البلاغه » (۱) بیانی از ابدال فرموده است (۲) و از علماء اعلام اخباری در وجود ایشان منقول یافته ایم . و گمان این بنده آن است : تمام این اشخاص که عددشان به نحو اختلاف مذکور شد برای اقامه دین به امر بقیه الله فی الارضین در اقطار و اکناف عالم به مثابه و منزله نواب خواص سالک و سائرند ، و مشیت امور می دهند ، و هر یک از امور و اخبار مسطوره منافی با بیان شرع اقدس است مردود و مطرود خواهد بود .

۱- الصراط المستقیم ۲/۲۴۴ بنقل از ابن میثم در شرح نهج البلاغه .

۲- برخی از اخبار ابدال قابل ملاحظه در این منابع است : امالی شیخ مفید : ۳۰ ۳۱ ، احتجاج طبرسی ۲/۲۳۱ ، درباره معنی « ابدال » بنگرید به : نهایه ابن اثیر ۱/۱۰۷ ، مجمع البحرین ۵/۳۱۹ (چاپ ۶ جلدی) .

در عقیده جامع این اوراق به قانون اهل شرع و طریق حق

حجت هشتم: در ثواب انتظار ظهور فرج است

در عقیده جامع این اوراق به قانون اهل شرع و طریق حقو نقل بعضی از اقوال مذکوره در صورت تنافی دلالت بر عقیده این بنده شرمنده نمی کند، و شاهراه دین قویم حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله اوسع است از خیالات معوجه غیر مستقیمه بعضی از اهل قال که بی حالند « کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ » (۱). وصف رخساره خورشید زخفاش مپرسکه در این آینه صاحب نظران حیرانند « رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ » (۲) « وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ » (۳). و نهج سبیلی واضح لمن اهتد یولکن ما الَاهواء عَمَّتْ فَأَعَمَّتْ (۴) « اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالذَّائِبِينَ عَنْهُ وَالْمُسَارِعِينَ [إِلَيْهِ] فِي حَوَائِجِهِ وَالْمُمْتَلِينَ لِأَوَامِرِهِ وَنَوَاهِيهِ وَالسَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَالْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ » (۵) بِحَقِّهِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

حجت هشتم: در ثواب انتظار ظهور فرج استدر ثواب انتظار فرج اعظم و حجه الله الاقوام اخبار کثیره است (۶)، و هر آن کس به انتظار ظهور فرج و خروج امام عصر بماند و بمیرد به روایت صحیح شهید

۱- .مطففین : ۱۵ .

۲- .نور : ۳۷ .

۳- .بقره : ۳ .

۴- .بیتی از تائیه عمر بن فارض است ، چنانچه در حاشیه دسوقی ۱/۳۱۷ بدان تصریح شده است .

۵- .تا اینجا بخشی از دعای عهد صبحگاهی با حضرت حجت منتظر عجل الله فرجه الشریف است . رجوع شود به : بحار الانوار ۵۳/۹۶ و ۸۳/۲۸۵ و ۹۱/۴۲ .

۶- .رجوع کنید به : بحار الانوار ۵۲/۱۲۲ باب ۲۲ فضل انتظار الفرج و مدح الشیعه فی زمان الغیبه وما ینبغی فعله فی ذلک الزمان .

ص: ۲۹۸

در قصیده مرموم اُزری و ندبه وی

مرده است (۱).

در قصیده مرموم اُزری و ندبه وی و ختم به اشعار شمس تبریزی و اشتیاق ویس این روسیاه که ملجأ و پناهی جز توسل به حضرت حجت ندارد طالب و شائق لقاء، مشتاقی است صادق که با کمال پژمردگی و نهایت افسردگی همراهی کرده چند بیتی از قصیده مرموم اُزری بخواند، و اظهار اشتیاق و تشرف حضور مهر ظهور را بخواهد. نری یدک ابتلت بقائمه العصب (۲) فحاتم حتام انتظارک بالصرب اطلت النوى فاستأمنت مکرک العدى وطالت علينا فيک السنه النصب (۳) إلى م لنا کل يوم شکایتہ سح (۴) بهم الاصوات ضیجاً من الندب هلم فقد ضاقت بنا سعه الفضاء من الضیم والاعداء آسنه السرب متى ینجلی لیلی النوى عن صیحہنری الشمس فيها طالعنا من الغرب (۵) فدیناک ادرکنا فان قلوبنا تلظى إلى سلسال منهلک العذب متى تشتفی منک القلوب بصطوہتدیر علی اعدائک ارحیه (۶) الحزب فقم واثلاً الدنیا فداؤک اهلها بعدل تیل الشاء (۷) فيه مع الذئب (۸) وأعطف علينا بزد عطفک (۹) سائسامور جمیع الخلق بالغول (۱۰) والنصب .. الى آخره .

۱- مرموم مجلسی در بحار الانوار ۵۲/۱۲۵ ۱۲۶ روایاتی نقل فرموده که از آن مطلب فوق استفاده می شود، ولی آنچه دلائلش واضحت بنظر می رسد روایت مروی از امام صادق علیه السلام است (حدیث ۱۸) که فرمودند: «من مات منکم وهو منتظر لهذا الامر کمن هو مع القائم فی فسطاطه، قال: ثم مکث هنیه ثم قال: لا بل کمن قارع معه بسیفه، ثم قال: لا والله کمن استشهد مع رسول الله صلی الله علیه و آله».

۲- [العصب]: شمشیر. (حاشیه مؤلف رحمه الله). ابن منظور در لسان العرب ۱/۶۰۹ (عصب) گفته: العصب: القطع، والعصب: السیف القاطع.

۳- [النصب]: زبانهای ناصبیان. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۴- [سح]: گرفته شود. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۵- در چاپ سنگی: المغرب.

۶- [ارحیه]: اشیاء. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۷- [الشاه]: گوسفند. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۸- [الذئب]: گرگ. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۹- نسخه بدل: عفوک. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۱۰- در چاپ سنگی: بالغول.

در اشعار ملیحه شمس تبریز

[در اشعار ملیحه شمس تبریز] خوب است به جای ترجمه این ابیات ، اشعار ملیحه شمس تبریز را بنگارم : بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوستبگشای لب که قند فراوانم آرزوست ای آفتاب رخ (۱) بنمای از نقاب ابرکان چهره مشعشع تابانم آرزوست بشنیدم از هوای نو آواز طبل بازباز آمدم که ساحت سلطانم آرزوست یعقوب وار و اسفاها همی زنمدیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست گویا ترم ز بلبل (۲) و اما ز رشک عام مْهری است بر دهانم و افغانم آرزوست دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم وانسانم آرزوست گفتند یافتنی ست بسی جسته ایم ما گفت آنکه یافت نمی شود آنم آرزوست بنمای شمس کشور تبریز روز شرق من هدهدم حضور سلیمانم آرزوست

۱- در چاپ سنگی : برخ .

۲- در چاپ سنگی : گویا ترنم ز بلبل .

ص: ۳۰۰

در حدیث شریف از کمال الدین است

در حدیث شریف از کمال الدین است از مرحوم صدوق علیه الرحمہ پس ای برادر! غمگین و حزین بنشین و بین در کتاب «اکمال الدین» (۱) انجمن بحر حقایق حضرت صادق علیه السلام چگونه بر روی خاک نشست با جامه پوست چنبری با دل افسرده ، و مانند زن فرزند مرده اشک بر رخساره خود جاری کرده فرمود : « سَیِّدِی ! غَیْبَتُکَ نَفَتْ (۲) رقادى ، وَضِیْقَت (۳) عَلَیْ مِهادِی ، وَابْتَرَّتْ (۴) مَنِ راحه فَوادِی .

۱- اکمال الدین : ۳۵۳ ح ۵۰ .

۲- [نفت :] برد . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۳- [ضیقت :] تنگ کرد . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۴- [ابتَرَّت :] برید . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

ص: ۳۰۱

سیدی! غیبتک اَوْصَلْتُ (۱) وَ سَلْتُ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْآبَدِ ، وَ فَقَدَ الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ بِفَنَاءِ (۲) الْجَمْعِ وَالْعَدَدِ ، فَمَا أَحْسَ (۳) بَدَمَعِهِ تَرْقِي مِنْ عَيْنِي ، وَانِنْ يَفْتَرِ (۴) مِنْ صِدْرِي ، عَنْ دَوَارِجِ الرِّزَايَا وَ سَوَالِفِ الْبَلَايَا . أَلَا- مِثْلَ لِعَيْنِي مِنْ غَوَائِلِ اعْظُمُهَا وَأَفْظَعُهَا (۵) ، وَبَوَاقِي أَشْدُّهَا وَأَنْكَرُهَا ، وَنَوَائِبِ مَخْلُوطَةٍ بِقَضَائِكِ (۶) ، وَنَوَازِلِ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِكِ » . حاصل معنی اینکه خطاب به حضرت حجه الله می فرماید: « ای آقای من! غیبت کردن و تعطیل در ظهورت خواب را از چشم من برده است ، و خوابگاه مرا بر من تنگ کرده است ، و راحت دل مرا قطع نموده . ای آقای من! غیبت تو متصل شده است با مصائب دیگر من از فقدان یاران و فرزندان در روزگاران پس نیکو نیست اشکی که جاری می شود و ناله ای که از سینه برمی آید مگر برای تأخیر ظهور و بلایائی که بعد از این نازل می شود » . و در آخر این حدیث مروی است : حاضرین از اصحاب مانند مفضل بن عمرو و داود بن کثیر و ابو بصیر و سدید صیرفی از این خطب هائل و حادث غائل متحیر بماندند ، عرض کردند : خداوند چشم شما را نگریاند! چه حالت است در شما و چه حادثه ای روی داده؟! پس آه کشید و فرمود: « امروز در جفر کتابی که مشتمل بر علم منایا و بلایا و علم ما کان و ما یکون است تا روز قیامت نگاه می کردم ، و تأمل در امر قائم و مولد او می نمودم با بَطْأً ظهور و طول عمر و بلوای مؤمنین در آن زمان ، و تولید شکوک در قلوب شیعه از طول

۱- در چاپ سنگی: وصلت .

۲- در مصدر: یفنی .

۳- در چاپ سنگی: أحسن .

۴- فتور به معنی سکون و انقطاع و انکسار و شعف است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۵- در چاپ سنگی: أقطعها .

۶- در مصدر: بغضبک .

در نصایح و وصایای مرحوم سید بن طاووس است به فرزند ارجمندش سید محمد

عمر وی ، و ارتداد بسیاری از مردم ، و خروج ایشان از ربه اسلام ، یعنی : ولایت حقّه ، چنانکه فرمود : « وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ » (۱) مرا رقت و حزن فرا گرفت . . . تا آخر حدیث . پس ای مشتاق ! از برای خواب (۲) هر شب می خوابی ، شبی برای این دوست عزیز خواب و دوست را شاید با کمال دوستی که دارد متوقع و منتظر آقای دوست نشود ، و عرض کن : « اللَّهُمَّ ! أَنْتَ كَشَفُ الْكَرْبِ وَالْبَلْوَى ، وَالْيَكَّ اسْتَعْدَى فَعِنْدَكَ الْعَدْوَى ۳ ، وَأَنْتَ رَبُّ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى ، فَاعِثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ ! عُيِّدْكَ الْمُبْتَلَى ، وَآرِهِ سَيِّدَهُ يَا شَدِيدَ الْقُوَى ! وَاِزِلْ عَنْهُ بِه الْأَسَى وَالْجَوَى ، وَبَرِّدْ غَلِيلَهُ يَا مَنْ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ! » (۳) .

در نصایح و وصایای مرحوم سید بن طاووس است به فرزند ارجمندش سید محمد و مرحوم سید بن طاووس در « کشف المحجّه » (۴) فرمود به فرزندش سید محمد طاب ثراهما : ای فرزند ! هر چه از محقرات دنیا از دینار و درهم از ایشان مفقود شود به غایت تحصیل مجهود کند ، و برای گمشده افسوس و اندوه خورد با آنکه مواظب نبوده چگونه در مقام طلب برمی آید ؟ !

۱- . اسراء : ۱۳ .

۲- . کلمه ای در متن پاک شده و ناخواناست .

۳- . پاره ای از دعای معروف ندبه ، رجوع شود به : مزار ابن مشهدی : ۵۸۳ ، اقبال الاعمال ۱/۵۱۱ ، بحار الانوار ۹۹/۱۰۹ .

۴- . کشف المحجّه : ۱۴۸ فصل ۱۵۰ .

پس اشرف و اعزّ اشیاء اسلام است و آن در خدمت امام زمان است ، اگر اکنون هر دو مفقود است باید در مقام طلب برآئیم و بخواهیم تا ظاهر شود ، و قطع دنباله ظالمین را به مفاد « فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا » (۱) نماید . ای فرزند ! اگر یکی از سلاطین هر ساله به کسی انعامی کند و می داند آن سلطان دشمن امام زمان است ، اگر آن شخص به امامت امام قائل است نباید بقاء سلطان جائز را به جهت انعامات وی بخواهد ، پس بخواه از امام عصر هر چه می خواهی ، و خود را فریفته انعامات اهل جور مکن . ای فرزند ! اگر امام عصر علیه السلام بفرستد در نزد تو کسی را و بفرماید : اگر من فلان وقت ظاهر شوم تو خواهی مُرد به محض ظهور و ملاقات من ، و اگر بیست سال دیگر ظاهر شوم تو در این مدّت می مانی با اموال کثیره و اولاد عدیده ، آیا تو بقاء خودت را اختیار می نمائی یا مردن را برای ظهور فرج ؟ ای فرزند ! اگر سلطان جائز هر سال هزار تومان به تو دهد ، و چون امام عصر ظاهر گردد این وجه را از تو قطع نماید بلکه به دشمن تو ظاهراً می دهد و بفرماید بر حسب مصلحت : تو مستحق نیستی و دیگری استحقاق دارد ، آیا کدام برتر است ظهور امام یا رسیدن این وجه در غیاب آن بزرگوار از دست پادشاه جائز ؟ خداوند ما را به محک امتحان در نیاورد . * * * پس بسیار سزاوار است از خواندن دعاء ندبه غافل نشویم و از خواندن دعاء عهد که در کتابهای ادعیّه و زیارات مروی است [...] (۲) متذکر باشیم . و بنگر در آخر دعاء عهد چه فرموده اند : چون تمام کردی این دعاء عهد را سه مرتبه دست بر ران راست خود بزن و بگوی : « العجل العجل ! یا مولای یا صاحب الزمان ! » و این

۱- انعام : ۴۵ .

۲- کلمه ای در متن ناخواناست .

ص: ۳۰۴

حَجَّتْ نَهْم : در بیان مهدویه نوعیه است

دست بر ران زدن اشاره به تحسیر عظیم است از فراق و هجران دوست مفقود شده چنانکه اهل بیت مصیبت رسم دارند . « اللَّهُمَّ ! صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ الْمُحِبِّي سَتِّكَ بامرک ، القائم بامرک ، الداعی إِلَیک ، حَجَّتْکَ عَلَى خَلْقْکَ ، وَخَلِيفَتْکَ فِی اَرْضْکَ ، وَشَاهِدْکَ عَلَى عِبَادْکَ » (۱).

حَجَّتْ نَهْم: در بیان مهدویه نوعیه استبدان جمعی از بی خردان به مهدویه نوعیه قائل شدند و گفته اند : در هر عصری از اعصار وجود ولی کاملی و مرشد کافلی لازم است که سالک را به مبدأ نزدیک کند و واسطه فیض از فیاض بسوی خلق باشد ، و بعضی آن مرشد را تعبیر به قطب وقت کرده اند . اما بعضی آن قطب را از پیغمبر افضل دانسته اند ؛ از آنکه پیغمبر خبر از ظاهر می داد و مردم را از احکام معاشیه ظاهریه مطلع می نمود ، اما ولی و مرشد اخبار از امور باطنه می دهد ، و چون پیغمبر از دنیا برود دوره و دولت او تمام است « و من مات قامت قیامته » (۲) . پس در مقام سیر و سلوک رعایا باید در ظلّ ظلیل ولیّ خدا تعیش نمایند . و این طائفه دو قسم شده اند : بعضی از ایشان به طریق تناسخ قائلند یعنی : روح ولی بعد از اینکه مفارقت از بدن کرد داخل می شود در بدن ولی دیگری مانند او یا افضل از او ،

- ۱- الغیبه شیخ طوسی : ۲۷۹ ، مزار ابن مشهدی : ۶۶۸ ، جمال الاسبوع : ۳۰۵ ، بحار الانوار ۵۲/۲۱ با مضامین مشابه .
- ۲- در بحار الانوار ۵۸/۷ به حضرت نبوی نسبت داده شده و در ۷۰/۶۷ ، و قریب به آن نیز در کنز العمال ۱۵/۵۴۸ ح ۴۲۱۲۳ و نیز در تذکره الموضوعات فتنی : ۲۱۵ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منقول است ، در تفسیر المیزان ۲/۱۰۹ به امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب است ، در بعضی منابع نیز بدون نسبت ذکر شده مانند : تفسیر صافی ۱/۱۲۰ ، شرح اصول کافی مازندرانی ۴/۲۰۴ .

ص: ۳۰۵

و متمسک شده اند به این آیه کریمه: « مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا » (۱). و بعضی هم به اوصاف قائل شده اند یعنی: هر کس اظهار دعوت و ارشاد کرد و اوصاف مخصوصه از او ظاهر شده و اجازه از ولی سابق و قطب فائت داشت، باید مردم رجوع به وی نمایند؛ از آنکه فیوضات از مبدأ به وی می رسد و از او به خلق، و فرقی نمی کند صاحب اوصاف خاصه از آل محمد صلی الله علیه و آله باشد و چه از آل ابی جهل؛ چه از آل علی و چه آل عمر و آل ابی سفیان و آل مروان باشد، و این جماعت اعتقاد به قائم آل محمد صلی الله علیه و آله مخصوصاً ندارند، مناط اعتبار در نزد ایشان اتصاف به اوصاف خاصه معلومه است، پس هر آنکه متصف شود از هر طائفه باشد او ولی است. و می گویند: حضرت امام عصر علیه السلام وفات کرد ولی دیگر به جای او آمد، و عبارتشان است آن: محمد بن الحسن العسکری صار من الابدال ثم من الاوتاد ثم من الاقطاب ثم من الاولیاء، و کان ولی عصره، و عَلمَ الله انه مات وفات وقام الآخر مقامه. و این طایفه بسیارند و افزون از شمار، و اصول و فروع این مذهب را از دواوین کملین (۲) صوفیه و مرتاضین از عرفاء و فضلاء از اهل باطن ایشان بخوان مانند « مثنویات » مولوی، و « مثنورات » محیی الدین عربی، و « تحقیقات » ابی حامد غزالی، و « عبارات » علاءالدوله سمنانی، و « کلمات » شیخ محمود شبستری، و « بیانات » ابو یزید بسطامی، و « مفردات » شاه نعمت الله ولی، و « منظومات » نور علی شاه اصفهانی و میرزا محمد تقی کرمانی. و اجلاء از این سلسله و طایفه نقل از مهدویه نوعیه و صفیه و تناسخیه و تجلی روح ولایت در تجلی شخصی از اشخاص و تجلی آن شخص به اوصاف ولی نظماً و نثراً، عربیاً و فارسیاً نموده اند. اما امامیه اثنا عشریه بر حسب اجازه و اراده از اهل عصمت و طهارت، ولایت و امامت

۱- بقره: ۱۰۶.

۲- در چاپ سنگی: کلمین.

ص: ۳۰۶

را منحصر می دانند به شخص مخصوصی که از صلب علی و بطن فاطمه علیهما السلام است ، و آن شخص حافظ وحی و راعی خلق و واسطه نعمت ، و واعی علم و منبع سرّ و مراجل و بیت الحمد و ساعت مستجاب (۱) و خازن حکمت و محل معرفت و لطف مخصوص و امام عصر و قطب وقت و ماء معین و غائب مستور و کلّ خیر و فیض کامل و سلطان منصور و حجت منتظر و مهدی مؤمل و بأس شدید و قائم به سیف و خاتم اولیاء و مظهر دین و محیی سنت و مفتاح غیب و کلمه طّیبه و مصباح امت و جبل رحمت و حیات قلوب و لیث و غی و غیث ندی و اسم اعظم الهی حضرت حجه بن ابی محمد حسن عسکری صلوات الله و سلامه است . و از سال دویست و پنجاه و شش تاکنون زنده است و از دنیا محلّ و مأوای وی خارج نیست ، و در سرداب که محلّ غیبت آن جناب علیه السلام است محبوس نیست . می خورد و می خوابد و نکاح می کند ، و هر سال به حج می رود و در برّ و بحر سیر می فرماید و مردم را می بیند و شاید بعضی آن بزرگوار را ببینند اما نمی شناسند ، بلکه با ایشان تکلم می نمایند . و استبعادی هم از غیبت و کثرت عمر و طول زمان او نمی رود و اخبار عامه و خاصّه در کتب به طریق قطع در بقاء وجود شریفش مشحون است ، و بر حسب حکمت الهیه وقتی آید خروج به سیف می نماید ، و ابناء زمان خود را از زیارت جمال خورشید مثال خرسند می فرماید ، و آیه « أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا » (۲) نیز در حقّ وی مؤول است . پس خوب است عرض کنیم : ای پادشه خوبان داد از غم تنهائیدل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی (۳)

۱- در چاپ سنگی : مستجاب .

۲- زمزم : ۶۹ .

۳- از غزلهای معروف حافظ شیرازی است .

ص: ۳۰۷

در عقیده شیعه امامیه است در حق مهدی موعود از آل محمد محمود صلی الله علیه و آله

در عقیده شیعه امامیه است در حق مهدی موعود از آل محمد محمود صلی الله علیه و آله زمان ظهور آن وجود حق منظور چون زمان قیام ساعت بر ماها مانند حالات دیگر آن بزرگوار مخفی و پنهان است اما در کلمات ائمه دین مانند دقایق آیات قرآنی و حقایق سوره فرقانیه مرموزات تلویحیه است که از آن بعضی از اهل اسرار استدراک و استنباطی نموده اند و وقت ظهور را تعیین کرده اند . چنانکه مرحوم سید جید سید نعمت الله جزائری فرمود : استاد ما رئیس المحدثین و خاتم المجتهدین مجلسی صاحب کتاب « بحارالانوار » ادام الله افادته و اجزل فی الآخرة ثوابه و سعاداته در مقام ایضاح و تفسیر بعضی از اخبار متشابهه برآمد و مطابق کرد با وقت ظهور دولت صفویه انار الله بنیانها و فرمود : ظهور فرج در آن دولت است . و مأخذ استدلال آن مرحوم از سه حدیث است : دو حدیث مروی از کتاب « غیبت نعمانی » است از باقرین و صادقین علیهما السلام ، و یک حدیث از کتاب شیخ اجل محمد بن مسعود عیاشی است از حضرت باقر علیه السلام از ابا لبید مخزومی نقل نمود ، و حدیث سوم مشروح است و مأخوذ از معانی حروف مقطعه ، و در آخر آن مرحوم مجلسی فرمود : حساب (الم) هزار و یک صد و پنجاه و پنج است ، و زمان تحریر این رساله هزار و هفتاد و هشت است ، پس از زمان ظهور تاکنون شصت و پنج سال دیگر باقی است . و چون حدیث ابا لبید مفصّل است نقل ننمودم ، ملخص فرموده مجلسی را ذکر نمودم ، اما دو حدیث دیگر شیخ اجل محمد بن ابراهیم نعمانی را می نویسم :

اول : حضرت صادق علیه السلام از حضرت امیر مؤمنان علیه السلام ۱ روایت کرده که در شرح احوال

ص: ۳۰۸

بنی امیه و بنی عباس فرمودند: « اِذَا قَامَ الْقَائِمُ بِخُرَاسَانَ وَعَلَبَ عَلَى أَرْضِ كُوفَانَ وَشِلْطَانَ ۱ تَعَدَّى جَزِيرَةَ بَنِي كَاوَانَ وَقَامَ مِنْهَا قَائِمٌ بِجِيلَانَ وَأَجَابَتْهُ الْآبَرُ وَالِدَيْلَمَ وَظَهَرَتْ لَوْلَدَى رَايَاتِ التُّرْكِ مُتَفَرِّقَاتٍ فِي الْأَقْطَارِ وَالْحُرُمَاتِ وَكَانُوا بَيْنَ هُنَاتٍ وَهَنَاتٍ إِذَا خَرَبَتْ الْبَصْرَةَ وَقَامَ أَمِيرُ الْأَمْرِ ». بعد فرمود: « اِذَا جَهَزَتِ الْأُلُوفُ وَصَفَّتِ الصُّفُوفُ (۱) وَقُتِلَ الْكَبِشُ الْخَزُوفُ هُنَاكَ يَوْمَ الْآخِرِ وَيَثُورُ الثَّائِرُ وَيَهْلِكُ الْكَافِرُ ، ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْمَأْمُولُ وَالْإِمَامُ الْمَجْهُولُ لَهُ الشَّرَفُ وَالْفَضْلُ وَهُوَ مِنْ وَلَدِكَ يَا حُسَيْنَ! لَا ابْنَ مِثْلِهِ ، يَظْهَرُ بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ فِي ذُرِّ يَسِيرٍ (۲) يَظْهَرُ عَلَى الثَّقَلَيْنِ وَلَا- يَتْرُكُ فِي الْأَرْضِ الْأَدْنِي (۳) ، طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ وَلَحِقَ أَوَانَهُ وَشَهِدَ أَيَّامَهُ . . » تمت الحديث (۴) . اما معنی آن به نحو اجمال از این قرار است (۵): چون بایستد قائم به خراسان و غالب شود به زمین کوفان و پادشاهی تعدی کند از جزیره بنی کان و آن جزیره هست نزدیک بصره و برخیزد قائمی از ما به گیلان ، و او را اجابت نمایند اهل آبر که جماعتی از نزدیکی های استرآبادند و دیلم که اهل قزوین اند ، و ظاهر شود از برای فرزند من علم های ترکهها به طریق تفرقه در اطراف آن و اماکن شریفه ، و مراد از « حرمت » امکنه شریفه است . پس جنگها شود ، و مرا از « هنات و هنات » جنگهای بزرگ است در وقتی که بصره خراب شود ، و امیر امره برخیزد و در وقتی آشکارا شود هزاران [...] (۶) و بایستند و صف

۱- نسخه بدل: الصُّنُوف . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۲- در کتاب غیبت و بحار: « فی دریسین بالیین » .

۳- در کتاب غیبت و بحار: « دمین » متن موافق با نقل بحار است ، شاید هم صحیح « دفین » باشد .

۴- کتاب الغیبه ، نعمانی: ۲۷۴ ح ۵۵ ، بحار الانوار ۵۲/۲۳۶ ح ۱۰۴ ، معجم أحادیث الامام المهدی علیه السلام ۳/۱۶ ح ۵۷۰ .

۵- رجوع کنید به: بحار الانوار ۵۲/۲۳۶ ح ۲۳۷ .

۶- در متن به اندازه کلمه ای سفید مانده است .

در بیان مرحوم مجلسی از اتصال دولت حقه به دولت صفویه

بیان مرحوم سید نعمت الله جزایری

زنند صفها از ایشان و کشته شود. « کبش خروف » یعنی: مرحوم صفی میرزا که مرحوم شاه عباس اول او را کشت، پس روز دیگر است که خونخواهی می کند مودی (۱) و هلاک می شود کافر. و مرحوم شاه صفی طاب ثراه در روز سلطنت خود خونخواهی می کند از مرحوم صفی میرزا که کشته شد پس خاتم مأمول و امام مجهول که صاحب شرف و فضل است از فرزندان تو ای حسین! که پسری مثل او نیست قیام می کند و ظاهر می شود بین رکن کعبه و حطیم، و آن محل خروج آن سرور است، با جماعه قلیله ای که به عدد اصحاب بدراند بر جن و انس، و نمی گذارد بر زمین از ارذل مردمان و ادنی ایشان، و مراد از « ادنین » ایشان اند.

در بیان مرحوم مجلسی از اتصال دولت حقه به دولت صفویه بیان مرحوم سید نعمت الله جزایریس قیام قائم مأمول اشاره است به اتصال دولت صفویه (۲) به دولت مهدویه علی صاحبها الصلاه والسلام والتحیه. و مراد از خروج کننده از خراسان امراء ترک چنگیز خان و هلاکو خان است و مراد از « قائم منا بجیلان » شاه مؤید شاه اسماعیل است، و از این جهت اضافه بخود فرمود که از ما قائمی قیام می کند، و مراد از « ظهرت لولدی رایات الترك » همان فرزند اکرم امیرمؤمنان

۱- کذا.

۲- می گویند: سلاطین صفویه دوازده نفر بودند به این ترتیب: اول: شاه اسماعیل ابن سلطان حیدر، دوم: شاه طهماسب ابن شاه اسماعیل، سوم: شاه اسماعیل ابن شاه طهماسب، چهارم: سلطان محمد ابن شاه طهماسب، پنجم: حمزه ابن شاه سلطان محمد، ششم: عباس بن شاه سلطان محمد، هفتم: شاه صفی بن سام میرزا، هشتم: شاه عباس ثانی قهور، نهم: شاه سلیمان صفوی، دهم: جمشاه سلطان حسین بن شاه سلیمان، یازدهم: شاه عباس ثالث، و دوازدهم: شاه طهماسب ثانی. انار الله براهینهم. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

ص: ۳۱۰

بیان مؤلف

است ، و مراد از « امیر امره » همان شاه مرحوم است یا یکی از سلاطین صفویه . اما حدیث دوم : در « غیبت نعمانی » (۱) از ابو خالد مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمودند : « کأنی بقوم قد خرجوا بالمشرق يطلبون الحق فلا يعطونه ثم يطلبونه فلا يعطونه فاذا رأوا ذلك وضعوا سيوفهم على عواتقهم (۲) فيعطون ما سئلوا فلا يقبلونه حتى يقوموا ولا يدفعونها الا إلى صاحبكم ، قتلاهم شهداء » . یعنی : « بیايند قومی از مشرق ، طلب حق کنند پس قبول نمایند ، پس شمشیرها بر گردنهای خودشان گذارند و قیام به حق نمایند ، چون گرفتند به حضرت امام عصر علیه السلام تسلیم نمایند و کشته های ایشان شهداء هستند » . مرحوم مجلسی فرمودند : از حدود مشرق سوای سلاطین صفویه کسی ظاهر نشده است مانند شاه اسماعیل مرحوم ، پس این دولت که صاحبان آنها سلاطین صفویه اند حق را طلب کنند و به حضرت حجت الله اعظم بدهند . پس از این حدیث اتصال دولت صفویه به دولت مهدویه ظاهر است . تمام شد . و مرحوم سید فرمود : آنچه استادی سلمه الله فرمود احتمال قریب و تفأل به خیر است ، و الا ما این معنی را قطع نداریم بلکه مظنه نداریم که معنی خبر این است بلکه حق آن است این گونه اخبار متشابه است ، ممکن نیست ادراک معانی آنها ، و از آنچه مرحوم مجلسی فرمودند عمرهای ماها نمی رسد و امیدواریم به لقاء آن سید کریم برسیم . [بیان مؤلف] و این جاهل احتمال می دهم برحسب فهم خود که عین جهل است از این حدیث

۱- غیبت نعمانی : ۲۷۳ ح ۵۰ ، بحار ۵۲/۲۴۳ ح ۱۱۶ ، بحار الانوار ۵۲/۲۴۳ ح ۱۱۶ ، معجم احادیث الإمام المهدی علیه السلام ۳/۲۶۹ ح ۷۹۶ .

۲- یکی از معانی عاتق کتف مرد است . صراح . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

در حدیث شریف حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که دلالت بر ظهور فرج اعظم دارد و معانی مشکله دیگر

شریف ، و اطلاع از مرموزات بیانات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بیانی دیگر دارد : پس از اینکه حکمت کامله الهیه بر خلاف آنچه آن مرحوم دانست اقتضاء کرد شاید از آنچه دانسته ام (۱) مصلحت الهیه مقتضی شود و شاید هم صلاح در تأخیر باشد و اقتضاء نکند البته راه احتمال را نتوان بست و از آنچه در این حدیث شریف است توان استدلال بر اثبات مقصود نمود .

در حدیث شریف حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که دلالت بر ظهور فرج اعظم دارد و معانی مشکله دیگر و آن حدیث را مرحوم علم الهدی ثانی ولد امجد مرحوم فیض طاب ثراه نقل کرده است از کتاب « بصائر » از « دره الباهر » (۲) که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به خط شریف خودشان مرقوم فرمودند : « بسم الله الرحمن الرحيم » « قد سعدنا ذری ۳ الحقایق باقدام النبوه ، ونورنا سبع طبقات اعلام الفتوه بالهدایه ، فنحن لیوث الوغی و غیوئ الندی و طُغَاء ۴ العِدی . وفینا السیف والقلم فی العاجل ولواء الحمد والحوض فی الآجل ، واسباطنا خلفاء الدین

۱- احتمال داده ام . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۲- علامه مجلسی در بحارالانوار ۲۶/۲۶۴ ح ۵۰ حدیث را به لفظ « رُوی » ، و در ۵۲/۱۲۱ ح ۵۰ حدیث را از کتاب المحتضر حسن بن سلیمان که شاگرد شهید رحمه الله بوده نقل کرده است .

ترجمه حدیث

وخلفاء النبیین ، ومصاییح الامم ومفاتیح الکرم ، فالكلیم البس حلّه الاصطفاء (۱) لما عهدنا منه الوفاء ، وروح القدس فی جنان الصّاقوره ذاق من حدائقنا الباكوره . وشیعتنا الفرقة (۲) الناجیه والفئه الزاکیه الذین صاروا لنا رداءً (۳) وصوناً ، وعلى الظلمه والطغاه [إلباً و] (۴) عوناً ، وینفجر لنا ینابیع الحیوان بعد لظى النیران (۵) لتمام الم وطه والطواسین . وهذا الکتاب ذرّه من جبل الرحمه ، وقطره من بحر الحکمه . کتبه الحسن بن علی العسکری فی سنه اربع وخمسين ومأتین . تمّ الحدیث . [ترجمه حدیث] با قلم کلّیل و بیان شکسته ام محصل و ملخص این فقرات شریفه را ترجمه می نماید ، یعنی : « ماها ائمه هدی برآمدیم به بلندیهای حقایق به قدمهای نبوت روشنائی دادیم هفت مرتبه نشانه های جوانمردی را به هدایت . پس ما شیرهای جنگیم و بارانهای ریزش و راننده های دشمنان ، و امروز شمشیر و قلم از آن ماست ، و فردا لواء حمد و حوض برای ماست و فرزندان ما سوغند خورده اند که با دین باشند ، و آنها خلیفه های پیغمبرانند و چراغهای امتها و کلیدهای بخشش . پس موسی بن عمران جامه برگزیده ای نپوشید جز آنکه از وی وفاء به عهد یافتیم ، و روح القدس در بهشت های عالیّه از میوه های ما که دست کسی به آنها نرسیده چشیده » .

۱- در چاپ سنگی : الاصطفی .

۲- در چاپ سنگی : فرقه .

۳- در بحار : رداءً .

۴- زیاده از بحار است .

۵- قوله تعالى : « وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ » [عنکبوت : ۶۴] بالتحریک ، یعنی در او جز حیات مستمره دائمه باقیه نیست ، فکأنها فی ذاتها حیاه ، و حیوان ایضاً آبی است در بهشت . فی المجمع . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

ص: ۳۱۳

من عرض می‌کنم: مراد از روح القدس ۱ جبرئیل است که ملازم انبیاء و ائمه دین بود، و «صاقوره» ظاهراً قحف است که کاسه بالای سر باشد (۱) و در صورتی که جنان بستانه‌های بهشت باشد حدائق تسمیه حال است به اسم محل، یعنی: مراد از حدائق اشجار مُلتَفّه اوست، و گویا مقصود از «جنان صاقوره» اعلیٰ علّیین و حظیره القدس از عرش برین است که آن مانند سقفی است برای اهل جنان، و آن مقام حضرت خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله است که از تمام عالم اجرام و اجسام و از هشت بهشت برتر و بالاتر است، و کسی به آن مقام نرسید و نمی‌رسد مگر جبرئیل امین که در سدره المنتهی در زیر عرش با نهایت مکانت مکین است، پس بر حسب مجاورت و دعوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از هزار شمار معارف و حقایق شجره محمدیه صلی الله علیه و آله به قدر استعداد و فطرت جسمانیه ملکیه خود اجتناء کرده به ذائقه جان خود داد. بعباره آخری: اول کسی که در عالم اعلیٰ از میوه های دست نخورده و نچیده باغ ما چشید روح الامین بود، پس هر آنچه جبرئیل داشت از ثمرات جتیه شجره طیبه احمدیه و فروع زکیه فاطمیه بود، و از این جهت در ملازمت خدمت ایشان بر همگنان فخر می‌فرمود. و اگر «جنان» قلب مصفی آن بزرگوار باشد و مراد از «حدائق باکوره» میوه های معارف نبویه صلی الله علیه و آله استبعادی نتوان کرد؛ از آنکه جبرئیل قرآن را بر دل پاک پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل

۱- عبارت تاج العروس ۳/۳۳۹ درباره صاقوره چنین است: والصابوره باطن القحف المشرف علی الدماغ كأنه قعر قصعه، وفی التهذیب: هو الصاقور، وصابوره والصابوره اسم السماء الثالثه.

ص: ۳۱۴

می کرده ، اما به مضمون « رَبِّ حَامِل فَفَقِهَ لَيْسَ بِفَقِيهِ » (۱) از حقایق قرآن اطلاعی نداشت ، پس از نزول به آن محمل اشرف الطف مسألت از حقایق و دقایق و اشارات و بشارات می نمود و می آموخت . و در فقره حدیث امام علیه السلام که فرمود : « ذاق من حدائقنا الباكورة » اشاره به تعلم جبرئیل است بعد از حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله از تمام قلوب صافیه ائمه طاهرین ، یعنی : تمام دوازده نفر ائمه اطهار به روح القدس که مربی و مؤدب هیکل ظاهری هر یک از ایشان بوده است بر حسب معنی از میوه های معارف لا تُحصی بهره ها می دادند و اکنون هم خدمت امام عصر عجل الله فرجه بهره مند می شود . (هو) این شهر پر از حدیث آن روی نکوستدلهای جهانیان همه بسته اوست ما می گوئیم و دیگران می کوشند تا بهشت را که بود که را خواهد دوست و ترجمه باقی فقرات این حدیث شریف آن است که : « پیروان و دوستان ما از اهل نجات اند و گروهی پاکان ، و از برای ما جامه ای هستند نگاه دارنده و بر ظالمان و گناه کاران ما را یاری کنند و جاری می شود از برای ما چشمه های حیات ، پس از برافروختن آتشها بعد از اتمام عدد الم و طه و طواسین ، و این کتابت من ذره ای از کوه رحمت است و قطره ای از دریای حکمت و آن را حسن بن عسکری در سال دویست و پنجاه و چهار نوشته است . » و آنچه محتمل است ظهور دولت حق بر تمام اعداد الم و طه و طواسین هزار و دویست و پنجاه و چهار باشد ، و به بیان دیگر هزار و سیصد و چهار می شود ، و این فقره در صورتی

۱- از کلمات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله که ضمن خطبه شریفشان در مسجد خیف ایراد کردند . رجوع کنید به : کافی ۱/۴۰۴ ح ۲ ، الامامه والتبصره : ۱۷۹ ، وسائل الشیعه ۲۷/۸۹ ح ۳۳۲۸۹ .

در لفظ «اغرق لدا» ست که مطابق است با خبر سابق

است که تاریخ ولادت حضرت حجه الله صلوات الله علیه که دویست و پنجاه و شش است به تمام این اعداد منضم نمائیم ، و بعضی از حروف را ملفوظاً به شماره در آوریم چون این گونه مطالب از اسرار آل رسول است جز به اشاره و تلویح نمی توان اظهار کرد ، هر آنکه تمام الم والمروطه ودو طسم ویک طس با مورّخه ولادت ضم نماید شاید خود را از منتظرین محسوب دارد . و چون حروف مقطعه قرائیه ذو محامل است این بنده جاهل را وجوه دیگر در نظر بود ، برای ملاحظه اجمال استدلال بوجوه احتمالیّه ننمود .

در لفظ «اغرق لدا» ست که مطابق است با خبر سابقو برخی از منجمین شنیده ام گفته اند : ظهور حق بعد از انقضاء لفظ « اغرق لدا » می باشد ، یعنی : غرق می شود زمین از خونهای مخالفین ، و عدد این لفظ هزار و سیصد و سی و پنج است یعنی : غین هزار و راء دویست و قاف یک صد ، و مکتوباً اگر کلمه ثانیه را با تنوین بخوانیم با حرف الف سی و پنج می شود والاّ سی و شش است از آنکه لام سی و دال چهار و دو الف دو است . و نظیر این فقره خطبه ای است که حضرت شاه ولایت علیه السلام فرمودند ، خوب است عباراتها بنویسم . « أَلَا وَانَّ لِلْبَاطِلِ جَوْلَهُ وَلِلْحَقِّ دَوْلَهُ ، أَلَا وَإِنِّي ظَاعِنٌ ۱ عَنْ قَرِيبٍ ، فَارْتَقِبُوا فِتْنَةَ الْأُمَوِيَّةِ وَالِدَوْلَةَ الْكُسْرَوِيَّةِ . ثُمَّ يَقْتُلُ دَوْلَةَ بَنِي الْعَبَّاسِ بِالْفَزَعِ وَالْبَأْسِ وَتَبْنِي مَدِينَهُ يَقَالُ لَهَا الزُّورَاءُ بَيْنَ دَجَلَةٍ وَدَجِيلٍ وَالْفِرَاتِ ، مُلْعُونٌ سَكَنُهَا ، مِنْهَا تَخْرُجُ طِينَةُ الْجَبَّارِينَ ، تَعْلَى فِيهَا الْقُصُورُ ، وَتَسْبِلُ السُّتُورُ ،

ص: ۳۱۶

و يتعاملون بالمكر والفجور ، فتداولها بنو عباس اثنان واربعون ملكاً على عدد سنّی (۱) الملائك . ثمّ الفتنه الغزاء والقلاده الحمراء في عنقها ، فأتم الحق ثمّ اسفر من وجهي بين أجنحه الاقاليم كالقمر المضىء بين الكواكب . ألا وانّ لخروجي علامات عشره : اولها تحريق الرايات في أرقه ۲ الكوفه ، وتعطيل المساجد ، وانقطاع الحاج ، وخسف ، وقذف بخراسان ، وطلوع كواكب المدينه ، وافتراق النجوم ، وهرج ومرج ، وقتل ، ونهب ، فتلك علامه عشره ، ومن علامه الى علامه عجب ، فإذا تمّت العلامات قام قائمنا قائم الحق « (۲) . یعنی : « آگاه باشید باطل را جولانی است و حق را هم زمانی ، آگاه باشید که من نزدیک است از میان شما بروم و کوچ کنم ، پس منتظر باشید فتنه بنی امیه و دولت کسرویّه را ، پس دولت بنی عباس با ترس کشته و پایمال می شود و شهری که او را زوراء می نامند بین دجله و شهر دجیل و نهر فرات بنا خواهد شد ، هر آن کس در آن ساکن شود ملعون است ، و از آن شهر طینت جبارین و ظالمین بیرون می آید ، و در آن شهر قصرهایی بلند می شود و پرده ها آویخته می گردد ، و مردم معامله به مکر و فجور می کنند ، و چهل و دو نفر از بنی عباس در آن پادشاهی نمایند به عدد این حروف علی عدد سنین الملائك ، آن گاه فتنه غراء بیاید با قلاده حمراء که آن شمشیر است به گردن او باشد و حق تمام شود ، یا آنکه صاحب قلاده حمراء قیام به حق می نماید » . و قائم الحق یا فاطم الحق در دو نسخه دیده شده است .

۱- در چاپ سنگی : سنین .

۲- مناقب آل ابی طالب ، ابن شهر آشوب ۲/۱۰۸ ، مدينه المعاجز ۲/۳۸۴ ، بحار الانوار ۳۶/۳۵۴ ح ۲۲۵ ، این خطبه به لؤلؤیه مشهور و بین نقلهای آن اختلافاتی مشهود است ، در کفایه الاثر : ۲۱۳ ۲۱۴ نیز این خطبه با دگرگونیهای روایت شده چنانچه مرحوم مؤلف پس از این بیان می فرماید .

در معنی «زوراء» که اسم بغداد و موضعی در مدینه و کوهی در شهر ری است

« پس ظاهر شود از صورت من بین بالهای اقلیمها کسی که مانند ماه تابنده است بین ستاره ها ، یا آنکه حق از روی من ظاهر شود چنانکه ماه درخشنده و تابنده است . » و غرض از این فقرات « علی عدد سنین الملائک » است که هفده حرف ، و بر حسب عدد پانصد و بیست است ، و بنی عباس هم به همین عدد سلطنت کردند ، اما سی و هفت نفر از ایشان سلطنت مستقله داشتند و پنج نفر دیگر استقلالی نیافتند . و مراد از « فتنه غزاء » هلاکوخان بود که با قلاّده حمراء که سیف قاطع است جمع کثیر و جمّ غفیری را کشت و دولت بنی عباس منقرض گردید ، و ماده تاریخ آن کلمه « خون » شد ، یعنی : ششصد و پنجاه و شش .

در معنی «زوراء» که اسم بغداد و موضعی در مدینه و کوهی در شهر ری استو مراد از زوراء بغداد است ، و قرینه دجله و دجیل و فرات شاهد است و « زوراء » به فتح و مد موضعی است در مدینه منوره که بر بام وی برمی آمدند برای اعلام مردم پیش از خروج امام جماعت و جمعه تا مردم سعی نمایند و خطبه خواندن امام را بشنوند ، و این نداء و اذان به امر عثمان بن عفّان شد در روز جمعه در سه وقت : یکی قبل از خروج وی ، و یکی بعد از بر منبر آمدن ، و یکی نشستن بعد از نزول از منبر . و زوراء نیز اسم کوهی است در شهر ری ، گویا همان است که نزدیک چشمه علی است ، و در آن جا هفتاد هزار (۱) نفر از فرزندان فلان که صلاحیت خلافت دارند به دست اولاد عجم کشته می شوند ، و شاید در زمان و دولت حضرت قائم علیه السلام باشد . و ابن ابی عقبه این کوه و این عدد از کشته گان را در شعرش گفته است : وتنحز بالزوراء منهم لدی ضحیثمانون الفأ مثل ما تنحز البدن (۲)

۱- در مجمع البحرین ۲/۳۰۵ : هشتاد هزار .

۲- شعر را طریحی در مجمع البحرین ۲/۳۰۵ ماده (زور) نقل کرده است . همچنین درباره زوراء و مواضع مختلفی که بدین نام موسوم گشته اند رجوع کنید به : معجم البلدان ۳/۱۵۶ . ۱۵۷

یعنی: نحر می شوند هشتاد هزار نفر در نزدیک زوراء وقت چاشت هم چنانکه شترها را نحر نمایند. و مراد [از] «اسفر من وجهی» برای ملاحظه نسبت بعضی گفته اند: سلاطین صفویّه اند که در بعضی از بلاد ایران که بین سوّم و چهارم از اقالیم سبعة است پادشاهی کردند، و به روز شاه اسماعیل صفوی طاب ثراه به تاریخ «مذهبنا حق» ۱ بود، اما حرف «من» که در کلمه «واسفر من وجهی» است اگر حرف جرّ نباشد و «من» شخصی باشد اختصاص به یک نفر و یک پادشاه دارد چنانکه بودن ماه بین ستارگان سلطنت یک شخص را می فهماند، و آن کسی که وجه و ذات حضرت شاه ولایت صلی الله علیه و آله است و پیش از آن جناب ظهور می نماید و روبروی جدّ بزرگوارش شمشیر می زند از میان بالهای اقالیم که خانه کعبه است حضرت حجّه الله امام عصر عجل الله فرجه است. اما در کتاب مستطاب «عوالم العلوم» (۱) از کتاب «کفایه» (۲) این فقرات شریفه را به نحو دیگر در ذیل خطبه لؤلؤه نقل فرموده محلّ حاجت آن را عباراتها می نویسد: «وتبنی مدینه یقال لها الزوراء بین دجله ودجیل والفرات، فلما رأیتموها مشیدة بالجصّ والآجر مزخرفه بالذهب والفضّه والآزورد (۳) المستقاد (۴) والمرمر والرخام وابواب العاج

۱- عوالم العلوم والمعارف ۱۵ (جزء سوم) / ۱۹۹ ح ۱۸۱.

۲- کفایه الاثر: ۲۱۳/۲۱۴، بحار الانوار ۳۶/۳۵۴ ح ۲۲۵، مدینه المعاجز ۲/۳۸۵، غایه المرام ۱/۲۳۱ ح ۶۳.

۳- لارود است. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۴- در بعضی منابع: «المستسقی».

والآبنوس والخیم والقباب والسنارات (۱)، وقد علیت بالساج والعرعر والصنوبر والدلب (۲) وشیدت بالقصور . وتوالت علیها ملک بنی الشیصبان اربعه وعشرون ملکاً علی عدد سنی الکدید (۳) فیهم السیفاح والمقلاص والجموع والخدوع والمظفر والمؤنث (۴) والنظار (۵) والکبش (۶) والمهتور ۷ والعنار (۷) والمضطلم والمستصعب والعلام (۸) والرهبانی والخلیع والشیار (۹) والمشراف (۱۰) والکید والاکتب والمسرف والاکلب والوسیم (۱۱) والظلام (۱۲) والعینوق (۱۳) . وتعمل القبه الغبراء ذات القلاده (۱۴) الحمراء ، وفی عقبها قائم الحق یسفر عن وجهه بین الاقالیم کالقمر المضیء بین الکواکب الدریه . الا وان لخروجه علامات عشره اولها طلوع کوکب ذی الذنب ویقارب من الجاری ، ویقع فیہ هرج ومرج [و] شغب ، وتلك علامات الخصب ، ومن العلامه إلى العلامه عجب .

- ۱- در بعضی منابع : « الشارات » .
- ۲- در بعض منابع : « المشت » یا « النشب » یا « الشیب » .
- ۳- در بعضی منابع : « الملك » .
- ۴- در بعضی منابع : « التوب » .
- ۵- در بعضی منابع : « النطار » .
- ۶- در بعضی منابع : « الكسو » .
- ۷- در بعض منابع : « العیار » .
- ۸- در بعضی منابع : « الغلام » .
- ۹- در بعضی منابع : « الیسار » .
- ۱۰- در بعضی منابع : « المترف » .
- ۱۱- در بعضی منابع : « الوشیم » یا « الوشمی » .
- ۱۲- در بعضی منابع : « الصلام » .
- ۱۳- در بعض منابع : « الفسوق » .
- ۱۴- در بعضی منابع : « القلاه » .

فإذا انقضت العلامات [العشر] اذ ذاك يظهر من القمر الأزهر، وتمت كلمه الاخلاص لله على التوحيد». پس عامر بن كثير عرض کرد: از ائمه کفر و خلفاء باطل خبر دادید، خوب است ائمه حق را که بعد از شما خلافت می نمایند به ماها بشناسانید، آن گاه از حالت ائمه اطهار آن بزرگوار اخبار فرمود. و مرحوم شيخ عبدالله بن نور الله نور الله تربته در کتاب مذکور فرمودند: مراد از بنی شيصبان بنی عباس اند و شيصبان اسم شیطان است از آنکه شیطان شریک ایشان بود در جور به آل رسول صلی الله علیه و آله. و مشهور آن است عدد خلفاء بنی عباس سی و هفت نفرند، و در این مورد بیست و چهار نفر را ذکر فرموده است به القاب خاصه برای استقلال و قدرت که در خلافتشان بوده است از آنکه جمعی از ایشان متزلزل بودند و دولتشان به سرعت گذشت مانند امین و منتصر و مستعین و معتز و امثال آنها. اما عدد «علی سنی الکدید» کنایه از معتز است، و مراد از «سینی» سالهای عمر او است و آن بیست و چهار سال و یازده ماه و هشت روز بود، و معتز شانزدهم از خلفاء بنی عباس بود. و قولی است: کدید اشاره به متقی است، و وی بیست و چهار سال و چند ماه خلافت کرد، و آنچه در این خطبه مبارکه و روایت است از آنچه ذکر شد صحیح تر می نماید، و آن بعد از ذکر خلفاء بنی عباس و فتنه صاحب قلاّده حمراء قائم الحق است. که نور روشن بین اقلیمها مانند ماه تابنده است بین ستاره های درخشنده. و از برای خروج آن قائم الحق علاماتی است که ذکر شد، چون آن علامات منقضی گردید آن وقت قمر ازهر ظاهر می شود و کلمه توحید و اخلاص تمام می گردد، و معلوم است مراد از قمر ازهر غیر از قائم الحق است؛ از آنکه پادشاهی از پادشاهان مسلمانان که مردمان را به حق و دولت حق دعوت نماید می توان گفت: قیام به حق کرده است.

در شرح فقره « و اسفر عن وجهه » و حسن ایمان پادشاه زمان

در شرح فقره « و اسفر عن وجهه » و حسن ایمان پادشاه زمان و مطابقت این فقره با پادشاه جمجاه و امتیاز وی از سلاطین دیگر پس از سوق کلام « اسفر عن وجهه » معلوم است آن شخص قائم الحق نور ایمان و اسلامش عالم را منور و روشن دارد . و آنچه از اخبار و تواریخ معلوم است اغلب علامات عشره مانند خروج ستاره دنباله دار و هرج و مرج و مجاعه و خسف در ازمنه سابقه ظاهر شده است ، و خروج قائم الحق نیز مسبوق است به ظهور قمر ازهر امام عصر عجل الله فرجه . و داعی از حالات سلاطین سابقین و ملوک سالفین که در اسلام قیام به حق کرده اند مطلع شده ام مانند پادشاه دین خواه این عصر و عهد قائم به حق نیافته ام که نور و سیمای نیکویش بر اقالیم سبعة تابنده و درخشنده باشد ؛ از آنکه عجاله اهل زمین یا مؤمنند یا کافر ، آنها که کافرند بر مذهب حق ظلمت صرفه اند و ایشان را نوری نیست ، ضد ایشان ایمان است ، و نور ایمان به مفاد « وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ » (۱) از جبین مبین مؤمنین ظاهر و باهر است ، و آن طایفه ناجیه حقه که نور صرف و ایمان محضند اهالی دولت حالیه ناصریه اند که روی های اقالیم موجوده به سوی ایشان است ، و این دولت حقه مانند ماه تابان در بین دول درخشان و نمایان است ، و ارکان ایمانشان بعون الله و تأییده در کمال رزانت و اتقان . و خود می دانی تمام و کمال بدن انسان به سر است و جمال انسان از صورت او است ، و آثار ایمان که مستقر در وجود انسان است از روی و رخساره و پیشانی او ظاهر می شود ، بلکه اقبال کلی بنده به خداوند متعال به مفاد « وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ » (۲) .. الی

۱- عبس : ۳۸ .

۲- انعام : ۷۹ .

ص: ۳۲۲

در قول مرحوم مجلسی که قائم الحق یکی از سلاطین صفویّه است و عرض مؤلف

آخره . و به مضمون « قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ » (۱) از صورت است ، و کسی که در ظهور این نور سبب تمامه و علت کامل است البته پادشاه است که اگر این وجود مسعود نباشد کجا شعائر ایمان و آثار اسلام ظاهر می شود ؟ و کجا ماجاء به النبی صلی الله علیه و آلهاجراء و انفاذ می گردد ؟ و این روسیاه دوام این دولت موجوده را به اتصال به زمان حق مستدعی و مترقب است ، و امیدوار است حضرت پروردگار بعد از این دولت مغبوطه منصوره بندگانش را به لقای مهر آسای قائم آل محمد که ولی عصر و حجت عصر است بهره مند و خرسند فرماید ، ان شاء الله تعالی . در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو عالم پر است از تو و خالی است جای تو هر چند کائنات گدای در تواندیک آفریده نیست که داند سرای تو عمر ابد که خضر بود سایه پرورشسروی است رسته (۲) بر لب آب بقای تو صائب چه ذره است و چه دارد فدا کند؟ ای صد هزار جان مقدس فدای تو (۳)

در قول مرحوم مجلسی که قائم الحق یکی از سلاطین صفویّه است و عرض این بنده دعا گوئیم اگر کسی گوید مانند مرحوم مجلسی طاب ثراه : مقصود از عبارت قائم الحق یک

۱- بقره : ۱۴۴ .

۲- در چاپ سنگی : رست .

۳- غزل ۱۴۴ از دیوان اشعار صائب تبریزی .

ص: ۳۲۳

در احترام حضرت اقدس همایون شهریار کتاب خدا و عترت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را

نفر از سلاطین صفویّه است یا تمام ایشان که دوازده نفر بودند و در مدت متمادی دویست و پنجاه سال سلطنت به طریق حق کردند ، اول ایشان مرحوم شاه اسماعیل بن سلطان حیدر ، و آخر ایشان مرحوم شاه طهماسب ، و ایشان قائمین به حق بودند و افعال خیریه و اعمال بریه از ایشان پدیدار گشت ، البته تکذیب ننمائیم از آنکه سابقاً عرض کردم : هر کس و هر پادشاه بر این دین و ایمان قیام نمود او قائم الحق است ، لیکن آن علائمی که در خروج قائم الحق معین است قبل از زمان این دولت و در این دولت ظاهر گردید و دیگر آنکه اثری از ظهور قمر ازهر حضرت حجت الله فی العالمین ظاهر نشد . پس از آنچه گذشت بگذر و بر آنچه هست بنگر ، آخر معنی ایمان حفظ و نگاهداری از آن چیز بزرگی است که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله در زمان رحلت وصیت فرمود ، و امر به اطاعت کرد یکی قرآن است و دیگری عترت نبویه اش ، و آنچه لازمه احترام و تعظیم مالا کلام است کما ینبغی از این دو حجت کریمه عظیمه از این پادشاه جمجاه که مالک تخت و نگین و ناصر دین حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است مشاهده می شود .

در احترام حضرت اقدس همایون شهریار کتاب خدا و عترت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را اما در حرمت قرآن ۱ به نحوی ساعی و مواظب است که سلاطین دول و اساطین ملل از این توجه خاص و تلاوت با اخلاص متحیر و در مذهب باطل خودشان متزلزل از آنکه

ص: ۳۲۴

ابناء دول خارجه سال و ماه و هفته بر کتابهای مدوّنه که دارند نظری بیش ندارند ، و از فهم آنچه می خوانند و می گذرند بی خبرند ، و از قرار مسموع در این اوان آیات قرآن را به لسان خودشان ترجمه کرده اند ، و اهتمامشان در فهمیدن احکام قرآنیّه و قرائت حروف و الفاظ ظاهریّه بیشتر است ، حال فهمیده اند جامعیت قرآن و احکام مندرجه در آن چه قدر است و چه مقدار فوائد کثیره دارد و در زمانهای سابق به اینطور ملازم و مواظب نبوده اند علاوه از تغییر حال دول خارجه رعایای دولت علیه ایران در هر صباح و مساء به مفاد « الناس علی دین ملوکهم » (۱) بیوتات خودشان را منور به تلاوت آیات کریمه قرآنیّه می نمایند و رجال و نساء ، کبار و صغار در قرائت آیات شریفه اصرار مفرطی پیدا کرده اند و در تمام مساجد جماعتی از قراء معتمدین مشغول به تصحیح مخارج و تکمیل قرائت ایشان اند ۲ . و به طریق قطع و یقین در زمانهای پیشین این نحو حجه الله الاکبر ، کلام مجید ، محترم و معظم نبوده است و بدین گونه مواظبت در قرائت قرآن نداشته اند و هر قدر این کتاب کریم محترم باشد احکام و اوامرش بیشتر معمول به است ۳ . و این مقدار قرآن که به چاپ و باسمه هر سال و ماه زیاد می شود برای ازدیاد توجه نفوس اهل ایمان و اسلام است مع هذا در تمام ممالک علیه قرآنها به خطوط حسنه نوشته می شود و مخارج و مصارف کثیره مبذول می گردد . بلی ، دربانان دولت در چاپ زدن کتاب الله مجید تأکید اکید نفرمایند و ملاحظه بی احترامی حرفی از حروف آن را که بی احترامی به خلّاق عالم است نمایند اصلح است ،

۱- از امثال سائره است چنانچه در وصول الاخیار والد شیخ بهائی : ۳۰ بدان تصریح شده ، در بعضی منابع نیز مانند تذکره الموضوعات فتنی : ۱۸۳ به عمر نسبت داده شده است .

ص: ۳۲۵

در اشاره اجمالی به صلوات و انعامی که از این دولت صرف سادات و ذریه نبویه می شود

آخر احترام هر کلامی به قدر احترام متکلم است ، و خوب است وضع حرمت گذاری قرآن را از پادشاه زمان بیاموزند . اما در احترام ذریه نبویه صلی الله علیه و آله و عترت احمدیه به نحوی مقدم و مُقبل است که احتیاج به شرح و تحریر ندارد .

در اشاره اجمالی به صلوات و انعامی که از این دولت صرف سادات و ذریه نبویه می شود همانا عمارات قبور ائمه انام علیهم السلام و ابناء کرام ایشان با هدایا و نذورات و شموع کثیره و وظایف مقررّه برای خدّام تمام بقاع عظیمه و قباب کریمه و مخارج ایّام تعزیه داری جناب خامس آل عبا علیه السلام و انعاماتی که به زائرین قبور ائمه طاهرین با وجوهی که در تکایای بلدان ایران و تکایای واقع در دول خارجه به جهت شیعه صرف می شود ، و مستمریات کثیره که به ایتام و مساکین و علماء از بنی فاطمه و سادات می دهند ، و کتب مناقب و مصائب به امر دولت در هر سال چاپ زده می شود تماماً از حصر بیرون و افزون از شمار است ، و بالتمام برای رواج شرع و دین حضرت سید انام صلی الله علیه و آله است همگی دلالت و حکایت از حسن حال و نیت حسنه پادشاه وقت و سلطان عصر می نمایند ، و اعظم آنها بذل و انفاقی است که در سال هزار و دویست و هشتاد و هفت در راه زیارت خامس آل عبا علیه الصلوٰه و السّلام فرمودند و به ذات کثیر البرکات از سلسله سلاطین ماضین و لاحقین به این اخلاص خاص و انفاق مخصوص اختصاص یافتند و هیچ یک از پادشاهان به این وضع خوش به زیارت ائمه اطهار به عراق عرب نرفت و بدین گونه صلوات وافره و جوائز متکاثره مرحمت ننمود ۱ . و اشهد باللّه و کفی بذلک شهیداً در نیمه ماه مبارک رمضان قبل از اداء فریضه ظهر در حرم

ص: ۳۲۶

محترم حسینیته علی مشرفها آلائف الثناء والتحیه این دعا گوی صمیمی که برای اقامه تعزیه و ذکر موعظه مأمور شدم و به حضور مبارک در برابر قبر مطهر منور ذکر مصیبت نمودم حالت رقت و بکاء و لسان تضرع و دعائی که از حضرت اقدس شهریار مشاهده شد جزء اصلاح احوال رعایا و تأسف و تحسر از نبودن روز عاشوراء و توسل به زیارت حضرت حجت الله که عرض کرده است: « فَلَيْتُ أُخْرِتَنِي الدُّهُورَ وَعَاقَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ (۱) فَلَا تُدَبِّنْ عَلَيَّكَ صَبَاحاً وَمَسَاءً وَلَا بُكَيَّتْكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دُمّاً حَسْرَةً عَلَيْكَ وَتَلْهُفًا عَلَى مَا دَهَاكَ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ وَغُصَّةِ الْإِكْتَابِ » (۲) مسألتی دیگر نداشتند ۳. بلی بدین گونه نظائر ظهور فرج اعظم امام ثانی عشر و حجت منتظر عجل الله فرجه اگر نزدیک شود همانا از دعاء آن پادشاه کامیاب مالک رقاب است سیما فقره « واجابه الدعاء تحت قَبْتِهِ » (۳) بدان منضم (۴) شود. و در حدیث است: « دعاء پادشاه عادل مستجاب است » (۵). هرگاه دعاء این پادشاه عادل باذل که زائر خاص و مخلص صمیمی ائمه طاهرین است

- ۱- پس از این در بحار چنین آمده: « ولم اكن لمن حاربك محارباً ولمن نصب لك العداوه ناصباً فلا تُدَبِّنْكَ صباحاً . . ».
- ۲- بحار الانوار ۹۸/۳۲۰، مزار ابن مهدی: ۵۰۱.
- ۳- عده الداعی: ۴۸، و به نقل از آن در وسائل الشیعه ۱۴/۵۳۷ ح ۱۹۷۷۳.
- ۴- در چاپ سنگی: منظم.
- ۵- در مجامع حدیثی آنرا نیافتم.

ص: ۳۲۷

مستجاب نشود دعاء کدام زائر مستجاب می شود ؟! پس از لسان خواجه که مؤمن به غیب بود عرض می کنم: بیا که رایت منصور پادشاه رسیدنوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب گرفتکمال عدل به فریاد دادخواه رسید سپهر دور خوش اکنون زند که ماه آمدجهان به کام دل اکنون رسد که شاه رسید کجاست صوفی دجال چشم ملحد شکلبگو بسوز که مهدی دین پناه رسید عزیز مصر به رغم برادران حسودزقعر چاه برآمد به اوج ماه رسید زشوق روی تو جاننا بر این اسیر فراقهمان رسید که آتش به برگ کاه رسید و بهتر ختم این حجت تاسعه است به آنچه حضرت شاه ولایت علیه السلام به جناب سید مظلومان تسلیت دادند در ظهور حضرت حجت علیهم السلام: «سقى الله قائمنا صاحب القيامة والناس فى دابها هو المدرك الثارلى يا حسين بل كنت (۱) فاصبر لأتاعبها لكل دم ألف ألف دما (۲) يقصر فى قتل أحزابها هنالك لا ينفع الظالمين قولٌ بعذرٍ وإعتابها (۳)»

۱- در بحار: لك .

۲- در بحار: وما .

۳- بحار الانوار ۴۴/۲۶۷، العوالم ۱۷/۱۵۰ ح ۱۱ منسوب به امیرمؤمنان علیه السلامدر دیوان آن جناب .

حجت دهم: در توسل به حضرت امام عصر علیه السلام است و راه توسل برای قضای حوائج دنیوی و اخروی

و میبیدی در شرح دیوان با آنکه از ستیان است در ترجمه بعضی از این ابیات مرتضویه علیه السلام و شعر دارد: آن دم که شود ظهور مهدی واقعه‌مهرم شود از برج ولایت طالع چون خون من از اهل ضلالت طلبدهر عذر که گویند نباشد نافع

حجت دهم: در توسل به حضرت امام عصر علیه السلام است و راه توسل برای قضای حوائج دنیوی و اخروی به‌دین انسان برای جلب نفع و دفع ضرر ناگزیر است به جهت عجز و احتیاجی که دارد و قدرت مستقله‌ای که ندارد باید توسل و التجاء به درب خانه شخص قادر قاهری که با استیلاء است بیاورد و امور دنیوی و اخروی اش را اصلاح کند و معلوم است هر فرد از افراد بشر اگر بالنسبه به ما دون خود قادر است اما به ما فوق خود عاجز و ناتوان است پس رشته و سلسله مخلوقات و ممکنات منتهی می شود به سوی خداوند قادر قاهر مقتدر غلاب و آنکه واسطه عباد است و هیچکس جز او قرب و مکانت در نزد حق تبارک و تعالی ندارد بلکه مظهر قوت و قدرت پروردگار و امور معضله کلیه در ذیل عنایت او پاینده و برقرار می شود، امام دوازدهم حضرت حجت بن الحسن ارواحنا له الفداست که هر کس به این آستان پناه آورد پناه بیابد، و کار دنیا و آخرت وی تباه نگردد و منافع دنیوی و اخروی به وی مرحمت شود، و از مضاد (۱) و شرور این خانه عمل و آن خانه جزاء مصون و محروس بماند و البته هر کس انجام مقصود و مراد خویش خواهد باید به راه آن برآید و از این جهت است غالب از مردمان در خذلان و خسران حیرانند و حاجات و مهمات ایشان برآورده نمی شود و در فعل و قول معارضه و مخاصمه با خداوند سبحان می نماید.

ص: ۳۲۹

در فرمایشات سید ابن طاوس به فرزندش که توسل به امام عصر عجل الله فرجه بجوید

عجالةً این بنده به نحو اجمال زحمت می دهد صاحبان حاجت را که اگر قضاء حوائج و اتمام مآرب و مطالب را بخواهند ناچار در هر قطری از اقطار بلاد و دیارند توسل به سلطان عصر و حجت دهر بجویند به همان آدابی که در کتب ادعیه و زیارات مأثور و مسطور است ، و خودشان که ادلاء الی الله هستند ما را ارائه و ارشاد فرمودند . ای مدنی برقع و مکی نقابسایه نشین چند از او آفتاب منتظران را به لب آمد نفسای ز تو فریاد به فریاد رس سکه تو زن تا اَمرا کم زنده خطبه تو خوان تا خطبا دم زنند شحنه توئی قافله تنها چراستقلب تو داری عَلم اینجا چراست ما همه دیویم سلیمان تو باشما همه جسمیم بیا جان تو باش

در فرمایشات سید ابن طاوس به فرزندش که توسل به امام عصر عجل الله فرجه بجوید از آن جمله مرحوم سید ابن طاوس علیه الرحمه در کتاب « کشف المحجبه لثمره المهجه (۱) » (۲) فرموده است به فرزندش سید محمد مرحوم : ای فرزند ! در کتاب « مهمات و تتمات » به تو خبر دادم در روز دوشنبه و پنجشنبه از هر هفته حاجات خود را بر حضرت امام عصر علیه السلام عرضه بدار و حوائج آن بزرگوار را بر حوائج خود و صدقه دادن در راه آن بزرگوار را بر صدقه در راه خود مقدم بدار از آنکه امام عصر علیه السلام عز اشخاص و نفوس است در نزد تو ، و چون نماز حاجت گزاردی و زیارت خواندی اقبال کن با کمال تواضع و خضوع به سوی امام عصر علیه السلام عرض کن : « يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلُنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِيَضَاعِهِ مُرْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ

۱- در چاپ سنگی : المحجبه .

۲- کشف المحجبه لثمره المهجه : ۱۵۲ آغاز فصل ۴۹ .

ص: ۳۳۰

يَجْزِي الْمُتَصِدِّقِينَ * تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ (۱). «یا مولانا استغفر لنا ذنوبنا اننا كنا خاطئين». و بگوی: ای آقای من! ای امام زمان! این مقام برادران یوسف است با آن جنایات کثیره حضرت یوسف صدیق از ایشان گذشت، و ماها جماعتی در خدمت تو و پدران تو غیر مرضیین هستیم و تو سزاوارتری به عفو و اغماض و شیمه شریف تو بر رحمت و کرم و تعطف است. و بخوان بر حضرت سلطان زمان و خلیفه الله حکایت ترحم رحمه العالمین بر خواهر نضر بن حارثه را در وقتی که کشته شد در یکی از جنگها خواهر نضر خدمت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله این ابیات بخواند: ابا محمد ولانت نسل نجیبهم قومها والفحل فحل معرق (۲) ان کان یمکن ان تمّن وربّما من الفتی وهو المغیظ (۳) المخنق والعبد اقرب ان (۴) وصلت قرا بهواحقهم ان کان عتق یتقّ خلاصه معنی آن که: ای محمد! تو از نسل زنی هستی که در قومش نجیبه بوده است اگر ممکن بود منت بر من می گذاری منت جوانمردی هر چند با غیظ بوده ای، و بنده نزدیک تر است و سزاوارتر از آنکه آزاد شود و از کشته شدن نجات یابد. آن بزرگوار فرمودند: «اگر این ابیات را پیش از قتل برادرت می خواندی هر آینه عفو می کردم از او». باز مرحوم سید فرمود (۵): ای فرزند من! بگو: ای آقای من! به ما رسیده است بین

۱- یوسف: ۸۸ و ۹۱.

۲- در چاپ سنگی: والنحل نحل مغرق.

۳- در مصدر: المغیض.

۴- در مصدر: ان.

۵- کشف المحجّه: ۱۵۳.

در معنی فقره ای که در فقه الرضا مرویست و شبهاتی که کرده اند

حضرت موسی و قارون رحم و قرابت تا سه روز بوده است چون بر وی غضب کرد و خطاب به زمین فرمود تا او را بگیرد ، پس قارون هر قدر فریاد : وا رحماه ! و قسم به حقّ رَحِم داد بر وی از فرط غضب ترحمی نفرمود و برای ترخّمی که در زمان فرو رفتن به زمین به حضرت موسی علیه السلام کرد : خداوند بر او ترخّم کرد ، پس عرض کن : وا رحماه ! و مسألت نما با تضرّع و ابتهال تا بر تو رحم فرماید . خلاصه استشفاع و توسّل به هر یک از ائمه طاهرین سیّما حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله لازم ، و خوب است آداب توسّل را عربی دان و فارسی خوان از « مزار بحار الانور » و کتاب « تحفه الزائر » بخوانند و بیابند بلکه مکلف در کلیّه عبادات شرعیّه موظفه و احکام الهیّه باید متوجّه به امام زمان شود .

در معنی فقره ای که در فقه الرضا مرویست و شبهاتی که کرده اند چنانکه در کتاب مستطاب « فقه الرضا » (۱) مرویست : « در زمان تکبیره الاحرام یکی از امامان را به نظر آورده آن گاه تکبیر گوید » . و کسی گمان نکند به مفاد آیه کریمه « فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا » (۲) این نیت و قصد منافی با عبادت خالصه است . جواب : اجمالاً گفته اند : اهل هر زمان باید امام زمان و حجت عصر خودشان را بشناسند و معالم و احکام از وی اخذ نمایند . بنا بر حدیث « من مات و لم یعرف امام زمانه . . » (۳) محبّت و مودت و اطاعت امام به هر

۱- فقه الرضا علیه السلام : ۱۰۵ ، بحار الانوار ۸۴/۲۱۷ .

۲- .کشف : ۱۱۰ .

۳- .تممه روایت چنین است : « مات میتة جاهلیه » . رجوع کنید به : الاقتصاد ، شیخ طوسی ، ۲۲۶ ، الرسائل العشر ، همو : ۳۱۷ ، المحاسن : ۱۵۳ ح ۷۸ ، مستند الشیعه ۶/۲۶ ، الامامه والتبصره : ۱۵۲ .

در طایفه متخیله و عقاید فاسده که از ایشان و بعضی از غلات معلوم است

ذی روحی لازم است و توجّه نماز گزار به امام عصر علیه السلام آن اقتداء او است در اداء فریضه برای عبادت پروردگار. پس خداوند را تکبیر می گوید برای ولایت و محبّتی و اطاعتی که به امام زمان خود دارد.

در طایفه متخیله و عقاید فاسده که از ایشان و بعضی از غلات معلوم است اما طایفه متخیله که صورت مرشد و قطب و شیخ خودشان را حاضر می نمایند، و در تمام اذکار خفیه و جلیه صورت وی را در الواح متخیله نقش کنند، و به عبادات مشغول شوند، و ایشان را مانند انبیاء و اولیاء که واسطه و رابطه بین عالم علوی و سفلی هستند فرض کنند، و امثله کثیره آورند تماماً قیاس و استحسان است. کار پاکان را قیاس از خود مگیر گر چه باشد در نوشتن شیر شیر پس به مفاد عموم « من قصده توجّه بکم » (۱) ضرری ندارد شخص عبادت کننده توسل به یکی از ائمه بجوید و آن را سبب از برای قبول عبادت خود داند، و شاید حکمت آن مجملّاً اینطور باشد: در ابتداء عبادات مانند نماز و غیره شخص می خواهد معبود خود را در ذهن موجود کند و آن محال است، و هر آنچه در ذهن تصور شود خداوند متعال جز آن است، کما قال الباقر علیه السلام: « کَلَّمَا مِزْتُمُوهُ بَاوْهَامُکُمْ بِأَدَقِّ مَعَانِیهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ [مَصْنُوعٌ] مِثْلُکُمْ مَرْدُودٌ إِلَیْکُمْ » ۲. پس بر حسب حکمت، مقرر داشتند یکی از ائمه اثنا عشر را منظور نظر بیاورند و از

۱- بخشی از زیارت جامعه که در عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۳۰۸ و جز آن نقل شده است.

این خیال منصرف شوند نه آنکه ایشان را معبود دانند بلکه این توجه و توسل را طریق عبادت و تقرب به حضرت احدیت فرض کنند ، و می شنوم جمعی از جاهلین که معرفتی به مقام امام علیه السلام ندارند تمام ضمائر قرآنی را از غائب و حاضر و مخاطب مانند « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » (۱) و « إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ » (۲) و « وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ » (۳) بلکه هر اسمی از اسماء الله را راجع به امام کرده اند و گفته اند : خداوند مخاطب و مشار الیه نمی شود و حق تعالی مجهول الکنه من جمیع الجهات است ، پس مرجع همه مظهر او است که خداوند در اوصاف و اسماء و افعال تجلی در او کرده است ، و آن ذات الله العلیا و نفس الله القائمه و یده الباسطه و عینه الناظره و اذنه الواعیه امام علیه السلام است و الله و الرحمن و الرحیم و مخاطب به « إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ » او است ۴ . امّا جواب آن است که : این عقیده شبیه است به عقیده نسطوریّه که فرقه ثالثه از نصاری هستند ، و آنها می گویند خداوند از عیسی بن مریم ظاهر شد و او را اختصاص به ذات خود داد و او را در ذات علیای خود خواند و امور کلیه دنیا و آخرت را به وی راجع فرمود . و همچنین یوشعیه که فرقه ای از یهودند و گفته اند : خداوند تجلی در یوشع بن [نون] و صیّی جناب موسی بن عمران کرد . و همین طور شبیه اند به براهمه که در حق براهم (۴) غلو کردند . البته این طریقه از جاذبه صواب دور است ، و معنی غلو همین است ، البته ائمه طاهرین

۱- . توحید : ۱ .

۲- . فاتحه : ۵ .

۳- . انعام : ۷۳ .

۴- . نام وی در حاشیه کافی حلبی : ۶۵ بنقل از ملل و نحل شهرستانی « براهم » ضبط شده است . (الملل والنحل ۲/۲۵۰ ۲۵۵) ، در چاپ سنگی ناخواناست و « برهمیا » نیز خوانده می شود .

در معنی توجه به امام قبل از اداء فریضه و جواز آن به دلیل و برهان

مظاهر صفات خداوندی هستند و ایشان را خداوند برانگیخت نه آنکه معزول کرده باشد خودش را و امور را از کلیات و جزئیات به امام حواله کرده باشد، و اشهد بالله این طایفه امام خودشان را نشناخته اند و آیه کریمه «وَالِلّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (۱) را به خطاء تأویل به حضرت امیر علیه السلام کرده اند، و یکی از اموری که راجع به حق نیست این عقیده سخیفه ضعیفه واهیه است، تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً.

در معنی توجه به امام قبل از اداء فریضه و جواز آن به دلیل و برهانمی دانم خداوند به این اشخاص در عوض این عقیده فاسده و اقوال باطله چه می دهد و چه نحو عقوبت می نماید؟! مخفی نباشد عبادات تکمیل نمی شود و حاجات برآورده نمی گردد مگر آنکه عابد و داعی قبل از عبادت مأموره و دعوت منظوره متشبث به آل اطهار علیهم السلام شود، نظیر آنچه در «فقه الرضا» مرویست، صلواتی است که نمازگزار در تشهد و قنوت و حالات دیگر بر حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و آل آن بزرگوار می فرستد ناچار وقتی که می گوید: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد» حضرت رسول صلی الله علیه و آله عترت طاهرین آن جناب را به نظر می آورد، و از این طلب رحمت قبول عبادت خود را از حضرت احدیت مسألت می نماید. پس عرض می نمایم: همان طریقی که نمازگزار اسم سامی پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل را بر زبان جاری می نماید و در حین ذکر اسم شریف محمد صلی الله علیه و آله قصدی از تقرّب به مبدأ می کند، همان قسم است توسل به ائمه هدی زمان ورود به نماز پیش از تکبیره الاحرام و این توسّل و توجه موجب طرد شیطان است، و خروج از ورطه خذلان مثلاً کسی می خواهد به حضور پادشاه مشرف شود و مهمی که دارد شفاهاً عرضه دارد به یکی از مقربین پادشاه

ص: ۳۳۵

متوسل می شود و او را وسیله از برای قضاء حاجت و انجاح مهم خود قرار می دهد ، و چون به همراه آن شخص مقرب به محضر پادشاه رود دیگر بستگان و گماشتگان و دربانان کریاس سلطنتی نمی توانند او را مانع شوند ، و ناچار اگر آن شخص به تنهایی می رفت رانده می شد و ممنوع می گردید . و همین طریق است به کریاس سلطنت سلطان السلاطین ملک الملوک پادشاه حقیقی رفتن ، پس سزاوار است اظهار آن به ساحت کبریائی بدین گونه : ای خداوند من ! این شریعت و دین به توسط این بزرگواران به من رسیده است ، و بواسطه وجود ایشان من از وادی ضلالت و خسران بیرون آمده ام ، و تو در کلام مجیدت مرا امر فرمودی اطاعت ایشان را نمایم ، و اطاعت ایشان را هم اطاعت خود قرار دادی ، پس از این نعمت عظمی تشکر دارم و اظهار می نمایم که : به مضمون « وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا » (۱) و به مضمون « أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ » (۲) اوامر و نواهی محمد صلی الله علیه و آله را قبول کردم ، و از این راه و طریقه تقرب به رحمت تو را استدعا می کنم ، و به راهنمایی ایشان هم به راه پرستش و بندگی تو آمده ام ، الحال عفو از عثرات و زلالت خود را به جهت خاطر ایشان مستدعی و متمنی می باشم . (هو) ماه کنعانی من مسند مصر آن توشدوقت آن است که بدروود کنی زندان را اکنون عرض دعاگوی آن است : در این عصر و زمان قضاء حاجات مانند قبولی عبادات و طاعات به جهت حضرت ولی الله اعظم سلطان زمان است باید روی دل هر کسی در هر کجا از برای هر کاری به سوی آن بزرگوار باشد ، و جز این راه چاره ندارد و بر این طریقه منحصر است ، و حکایتی که سید جلیل فضل الله بن علی بن عبدالله راوندی در

۱- حشر : ۷ .

۲- نساء : ۵۹ .

ص: ۳۳۶

کتاب « دعوات » (۱) از خلاص ابوالوفاء شیرازی نقل است ، و مرحوم مجلسی رحمه اللهدر آخر کتاب « تحفه الزائر » (۲) نقل کرده است در باب توسل به امام عصر علیه السلام خوب است بعضی بخوانند ، و از این آستان سر بر ندارند که نعمت های ظاهره و باطنه که غیر محصوره و غیر معدوده است از وجود مقدس و ذات شریف آن بزرگوار است ، بلکه هر نعمت نازل و نعمت زائل و رفع ضرر و دفع شر در این زمان از آن جان جهان است و حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آلهفرمودند : « أُجِبَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَبَغِضَ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا » (۳) . اگر کسی شربت آبی به کسی دهد آن کس مفطور و مجبول است بر شکر و ثناء آن شخص احسان کننده مادامی که در دنیا زنده است ، و ماها در این زمان به مفاد « وبقائه بقیت الدنيا » ؛ اولاً : نعمت وجود که اعظم نعمتهاست به جهت آن بزرگوار داریم . ثانیاً : به جهت آن حضرت مهر طلعت هر آن و زمان مستغرق در نعمتهای لا تحصی آن بزرگوار می باشیم ، سیما (۴) نعمت عقل و علم و ایمان که هر یک مُنْقِذ از عذاب الهی و خلود نیران است ، و از فقرات زیارات هر آنکه بخواند می داند که فرمودند : « وَبِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ ، وَبِكُمْ يَخْتِمُ اللَّهُ ، وَبِكُمْ يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَبِكُمْ يُثَبِّتُ ، وَبِكُمْ يَفُكُّ الدُّلَّ مِنْ رِقَابِنَا ، وَبِكُمْ يُدْرِكُ اللَّهُ تَرَةً كُلِّ مُؤْمِنٍ يُطَلَّبُ وَبِكُمْ تُنْبِتُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا وَبِكُمْ تَخْرُجُ الْأَشْجَارُ أَثْمَارُهَا ، وَبِكُمْ تُنْزِلُ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَرِزْقَهَا ، وَبِكُمْ يَكْشِفُ اللَّهُ الْكَرْبَ » . « وَبِكُمْ يُنْزِلُ اللَّهُ الْغَيْثَ ، وَبِكُمْ يَكْشِفُ السَّوْءَ وَبِكُمْ يُنْفِسُ الْهَمَّ وَبِكُمْ يَدْفَعُ الضَّرَّ وَيَغْنِي الْعَدِيمَ » .

۱- دعوات راوندی : ۱۹۱ ح ۵۳۰ .

۲- و نیز در بحار الانوار ۵۳/۲۲۴ و ۳۵/۹۱/۳۶ .

۳- تحف العقول : ۳۷ بنقل از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله با لفظ « جبلت القلوب . . » ، من لا يحضره الفقيه ۴/۴۱۹ ح ۵۹۱۷ به نقل از امام رضا علیه السلام ، وسائل الشیعه ۱۶/۱۸۴ ح ۲۱۳۰۳ منقول از امام صادق علیه السلام با لفظ « طبعت القلوب . . » .

۴- فقرات منقوله از زیارت سید الشهداء علیه السلام است ، رجوع کنید به : کافی ۴/۵۷۶ ۵۷۷ ، کامل الزیارات : ۳۶۵ ، تهذیب الاحکام ۶/۵۵ .

ص: ۳۳۷

و یشفی السَّقِيمَ بِمَنْطِقِكُمْ نَطَقَ كُلُّ لِسَانٍ وَبِكُمْ سَبَّحَ السَّبُّوحُ الْقُدُّوسُ وَبَتَسْبِيحِكُمْ جَزَتْ الْاَلْسُنُ بِالتَّسْبِيحِ ، وَبِكُمْ أَخْرَجْنَا اللَّهَ مِنَ الذَّلِّ وَاطْلَقَ عَنَّا رَهَائِنَ الْغُلِّ وَوَضَعَ عَنَّا الْآصَارُ (۱) وَفَرَّجَ عَنَّا غَمْرَاتِ الْكُرُوبِ وَانْقَضَدْنَا مِنْ شِفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ (۲) . و در زیارت حضرت حجه الله است : « وما من شئٍ الاَّ وَاَنْتُمْ لَهُ السَّيِّبُ وَإِلَيْهِ السَّبِيلُ » (۳) . تمام فقرات سابقه در این فقره اخیره جمع است ، یعنی : هر چیزی که از آن ماست شما آن را سبب می باشید و به سوی آن چیز راه دارید ، پس عجلاله فتح و ختم ، محو و اثبات ، رفع ضرر و جلب نفع ، روئیدن اشجار ، برآمدن اثمار ، نزول باران ، و ارزاق بندگان ، و کشف کرب ، و تنفیس هم ، و غناء فقیر ، و شفاء مریض ، و تسبیح هر مسبّحی ، و خروج [از] هر ذلّت ، و رهائی از هر بلاء ، و ریختن هر گناه ، و استخلاص از عقوبات اله ، به واسطه آن وجود مبارک است . نعم ما قیل : عُذِدَ الْعَبَا[ء] بِمَا عُذِدَ عِبْدُ الْاَلَهْ بِمَا عُذِيَ شَيْ جَدَّ الْقَدِيمُ بِمَا شُجِدَ لِقِيَاكُمْ وَمَقَامِكُمْ وَبِكُمْ جُهِلَ وَبِكُمْ عَلِمُوبِكُمْ وَجِدَ وَبِكُمْ عُذِمَ وَبِكُمْ حُلِلَ وَبِكُمْ حُرِّمَكَدَوَامِنَا بِدَوَامِكُمْ

۱- آصار جمع اصر است ، و آن به معنی گناه است ، و قوله « وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا » [بقره : ۲۸۶] ، و هر چیز سنگین را اصر گویند . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۲- فقرات اخیره از زیارت جامعه ائمه معصومین علیهم السلام است . بنگرید به : بحار الانوار ۹۹/۱۵۴ .

۳- مزار ابن مشهدی : ۵۶۸ ، بحار الانوار ۹۱/۳۷ .

در فرمایش حضرت صادق علیه السلام به ابوحنیفه و اقرار او به جهل خود

در فرمایش حضرت صادق علیه السلام به ابوحنیفه و اقرار او به جهل خود و کراچکی در « کنز الفوائد » (۱) روایت کرده که ابوحنیفه با حضرت صادق علیه السلام غذا خورد ، چون آن بزرگوار دست کشید فرمود : « الحمد لله رب العالمین ، اللهم هذا منك ومن رسولک » ، یعنی : ای خداوند من ! این نعمت از تو و از رسول تو است . ابوحنیفه گفت : اجعلت مع الله شریکاً ؟ ! یعنی : آیا با خدا شریک قرار دادی ؟ فرمودند : « و یلک ! خداوند در کتاب مجیدش فرمود : « وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ » (۲) و در موضع دیگر فرمود : « وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ » (۳) ، معنی آیه ثانیه آن است : اگر آنها راضی شوند به آنچه خدا و رسول به ایشان داده و بگویند ما را کفایت است زود است خداوند و رسول وی از فضل لایتناهی بدهند » . ابوحنیفه گفت : قسم به خدا من گویا این دو آیه را نخوانده بودم . خلاصه شخصی از اهل صلاح نقل کرد در عالم رؤیا از عقب دیوار ، از کسی شنیدم می خواند این کلمات شریفه را و او را نمی دیدم : یا صاحب القدر والأقدار والهیم والمهم ! عَجِّلْ فَرَجَ عَبْدِكَ وَوَلِيكَ وَالْحَجَّةِ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ فِي خَلْقِكَ وَاجْعَلْ لَنَا فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ (۴) . خوب است بدین مضامین بسیار مواظبت کنیم و ظهور نعمت وجود حضرت حجت را بخواهیم که خیر دنیا و آخرت در این مسألت است .

در دعاء فرج است برای منتظران و دعای دیگر

۱- کنز الفوائد : ۱۹۶ ، بحار الانوار ۴۷/۲۴۰ ح ۲۵ .

۲- توبه : ۷۴ .

۳- توبه : ۵۹ .

۴- بحار الانوار ۹۲/۳۳۶ .

در دعاء فرج است برای منتظران و دعای دیگر

و در کتاب « رفع الهموم و الاحزان و دفع الغموم والاشجان » (۱) که از تألیفات احمد بن داود نعمانی است نقل شده: شخصی در خواب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله استدعا کرد تا به وی دعاء فرج را تعلیم کند. آن بزرگوار فرمودند: « بخوان: یا من لا یستحی من مسألته! ولا یرتجی العفو الا من قبله! اشکو الیک ما لا یخفی علیک، وأسألك ما لا یعظم علیک، صل علی محمد و آل محمد ». عرض کرد: یا رسول الله! من تنها بخوانم؟ فرمود: « هر کس بخواند مطلوب و مقصود او انجاح می شود ». و مرحوم شیخ طبرسی از (۲) کتاب « کنوز النجاح » نقل فرموده است: ابوالحسن محمد بن احمد بن ابی اللیث از دست خلیفه فرار کرد و به مقابر قریش التجاء آورد حضرت حجه الله اعظم را در خواب دید به وی این دعا را تعلیم نمود. چون این دعا را خواند از کشته شدن نجات یافت، و به بغداد آسوده مراجعت نمود: « اللَّهُمَّ لَقَدْ عَظُمَ الْبَلَاءُ وَبَرِحَ ۳ الْخَفَاءُ وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ وَانْكَشَفَ الْغَطَاءُ وَضَاقَتِ الْأَرْضُ وَمَنْعَتِ السَّمَاءُ وَإِلَيْكَ يَا رَبَّ الْمُسْتَكِي وَعَلَيْكَ الْمُعَوَّلُ فِي الشَّدَّةِ وَالرَّخَاءِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أُولَى الْأَمْرِ الَّذِينَ فَرَضَتْ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ فَعَرَفْتَنَا بِذَلِكَ مَنَزَلَتَهُمْ فَفَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ فَرَجًا عَاجِلًا قَرِيبًا كُلِّمَحِ الْبَصَرَ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ مِنْ ذَلِكَ. يَا مُحَمَّدُ! يَا عَلِيُّ! يَا عَلِيُّ! يَا مُحَمَّدُ! اكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَايَ وَأَنْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَايَ ».

- ۱- ابن طاوس نیز در المجتبی من الدعاء المجتبی: ۵۳ این دعا را نقل کرده است.
- ۲- کذا، بنا بر نقل بحار « در » صحیح است، یعنی مؤلف کتاب کنوز النجاح خود شیخ طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان است نه اینکه از کتابی بدین نام نقل کرده باشد. درباره حکایت مذکور و دعای فرج رجوع کنید به: بحار الانوار ۵۳/۲۷۵ حکایت ۴۰.

ص: ۳۴۰

در اجازه دعاء حرز یمانی از مرحوم مجلسی بزرگ از سید اسحاق استرآبادی که خدمت امام عصر شرفیاب شده بود

يَا مَوْلَايَ! يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ! اَلْعُوْثُ اَلْعُوْثُ! اَذْرِكْنِيْ اَذْرِكْنِيْ! . و ابوالحسن گفت: وقتی که حضرت حجه الله در خواب می فرمود: یا صاحب الزمان! اشاره به سینه مبارکش می فرمود، گویا اشاره به آن بود در وقتی که شخص آن بزرگوار را می خواند اشاره نماید.

در اجازه دعاء حرز یمانی از مرحوم مجلسی بزرگ از مرحوم سید اسحاق استرآبادی که خدمت امام عصر شرفیاب شده بود مخفی نماند مرحوم علامه مجلسی بزرگ آخوند ملا- محمد تقی ابن مرحوم ملا مقصود علی به خط شریف خود در پشت دعاء « حرز یمانی » (۱) که منسوب به حضرت امیر علیه السلام [است] به خط شریف خودشان مرقوم فرمودند: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوَةُ عَلٰی اَشْرَفِ الْمُرْسَلِیْنَ وَعَتْرَتِهِ الطَّاهِرِیْنَ . و بعد، سید نجیب ادیب حبیب زبده السادات العظام والنقباء الکرام آقا میر محمد هاشم ادام الله تعالی تأییده بجاه محمد وآله الاقدسین از من اجازه حرز یمانی خواست، پس به وی اجازه داده که به همین سند از من روایت کند از آنچه عابد زاهد آقا میر اسحاق استرآبادی که مدفون در کربلا است خبر داد از حضرت خلیفه الله فی العالمین صاحب العصر والزمان صلوات الله علیه وعلی آبائه الاقدسین بدین گونه: از سفر مکه از حاج باز ماندم و از بسیاری راه رفتن خسته شدم و از زندگی خود مأیوس گردیدم، افتادم بر روی خاک مانند محتضر پس شروع به شهادت گفتن کردم، آن گاه بر بالین خود مولانا ومولی الثقلین و حجه الله فی العالمین حضرت صاحب الامر را زیارت کردم که فرمود: « اسحاق برخیز »، پس برخاستم و بسیار تشنه بودم، پس به من آب گوارا داد و به ردیف خود مرا

۱- بحار الانوار ۵۲/۱۷۵ بنقل از والد معظمش، حکایت را شیخ عباس قمی در انوار البهیة: ۳۵۹ نیز نقل کرده است، و نیز در معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام ۴/۴۶۵.

ص: ۳۴۱

سوار کرد ، پس دعا حرز یمانی را به همراهی آن بزرگوار خواندم ، چون تمام شد خود را در بطحاء مکه یافتم ، بعد از نه روز قافله حاج وارد مکه شدند . مرا دیدند و تفصیل ماجرا را از من شنیدند ، بر سر من هجوم آوردند به نحوی که بعد از اداء مناسک از ایشان پنهان شدم . و چهل مرتبه مرحوم مرقوم پیاده به حج رفت ، عاقبت خواست به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شود ، و هفت تومان مرحوم سید مدیون زوجه اش از بابت مهریه بود و همان قدر تنخواه در مشهد مقدس از کسی طلب کار بوده ، می خواست آن وجه را گرفته به زوجه اش بدهد ، و مرحوم سید فرمود : من در این سال در خواب دیده ام رحلت می کنم می خواهم مدیون نمرده باشم ، و ترس دارم بعد از پنجاه سال مجاورت قبر مطهر جناب سید الشهداء علیه السلام در کربلاء معلی نمیرم ، پس یکی از برادران به اصرار بسیار هفت تومان به وی داد ، چون اداء دین را اهم می دانست از همانجا مراجعت کرد و آن وجه را به زوجه خود داد بعد از نه روز رحلت فرمود . و سید مرحوم کرامات عدیده دارد ، و من هم برای حرز شریف اجازات عدیده از علماء گرفته ام ، و سزاوار است اگر دشمن شخص مؤمن باشد برای هلاکت او نخواند اگر چه فاسق و ظالم باشد ، و برای جمع اموال دنیای دتیه نخواند بلکه این حرز را برای تقرب به خدا و دفع ضرر شیاطین جن و انس از خود و تمام مؤمنین بخواند . و اُولی و اَلِیق آن است محض قرب خالص قصدی دیگر نداشته باشد . و در آخر آن مرحوم مجلسی مرقوم فرموده است : نَمَقَّه یُمْنَاهُ الدَّائِرَةُ أَحَوُّجُ الْمَرْبُوبِینَ إِلَى رَحْمَةِ رَبِّهِ الْغَنَى مُحَمَّدٌ تَقَى ابْنَ مَجْلَسِی الْإِصْطِفَیَّ حَامِداً لِلَّهِ تَعَالَى وَمُصَلِّاً عَلَى سَیِّدِ الْأَنْبِیَاءِ وَأَوْصِیَائِهِ النَّجَبِیِّهِ الْإِصْفِیِّیِّهِ . پس بر این سند صحیح و بیان واضح اهل حاجات از خواندن دعاء حرز یمانی که در

ص: ۳۴۲

کتب دعوات است (۱) و منظور نظر مهر انور حضرت حجه الله غافل نشوند. و همین طریق است دعاء توسل به امام عصر علیه السلام (۲) که شرح آن در آخر کتاب « تحفه الزائر » است و اول آن: « سلام الله الکامل التیام الشامل وصلواته الدائمه وبرکاته القائمه علی حجه الله وولیه فی ارضه وبلاده و خلیفته علی خلقه وعباده .. » الی آخره، اتکال و اعتماد کلی قطعی نمایند. پس تقرّب جو بدو سوی الهسر مپیچ از طاعت او هیچ گاه زانکه او هر کار را گلشن کند دیده هر کور را روشن کند او اندر زمین پای (۳) چون کوه قافروح او سیمرخ بس عالی طواف دستگیر و بنده خاص الهطالبان را بس برد تا پیشگاه گر بگویم تا قیامت نعت او هیچ او را غایت و مقطع مجو و همین طور از آداب خواندن دعاء صحیحی که مشهور به دعاء فرج است و در جلد سیزدهم « بحار الانوار » (۴) است برای هر مهمی مواظبت کنند، و اول آن: « یا من اظهر الجمیل وستر القبیح! یا من لم یؤاخذ بالجریه ولم یهتک الشتر! .. » الی آخره، از دعاهائی است که حضرت امام عصر علیه السلام تعلیم فرموده است. و دعاء دیگر هم موسوم به دعاء فرج است که غالباً در قنوت نمازها خوانده می شود، اوله: « لا اله الا الله الحلیم الکریم .. » الی آخره (۵).

۱- درباره حرز یمانی که مشهور به دعای سیفی است رجوع کنید به: بحار الانوار ۹۲/۲۴۰ و ۲۵۲، مهج الدعوات: ۳۳۰ ۳۳۷.

۲- این دعا را ابن مشهدی در مزار: ۶۷۱ و علامه مجلسی در بحار الانوار ۹۱/۳۱ و ۹۸/۳۷۳ نقل کرده اند.

۳- کلمه استظهاراً چنین درج شد و در چاپ سنگی ناخواناست.

۴- بحار الانوار ۵۱/۳۰۴، و در ۸۳/۷۶ تصریح فرموده که این دعاء « أهل البيت المعمور » می باشد. نیز رجوع کنید به: البلد الامین ۱۸، مصباح المتعجد: ۷۰.

۵- الحبل المتین: ۵۸، مفتاح الفلاح: ۴۱، کافی ۳/۱۲۲ ح ۳، و ۴/۲۸۴ ح ۲، تهذیب الاحکام ۱/۳۸۶ ح ۸۳۵.

ص: ۳۴۳

و همین قسم است دعاء علوی مصری (۱) که حضرت خاتم الائمه المعصومین کراراً تعلیم فرمودند برای قضاء حاجات و کفایت مهمّیات . و اگر این بنده دعوات منظوره که در کتب ادعیه و زیارات مسطور است در این اوراق بعینها می نوشت از مراد خویش دور بود ؛ لهذا حواله به کتب صحیحہ ای که سهل الاخذ بود نمود . و نعم ما قال ابو عبدالله احمد بن حجاج ۲ فی آخر قصیدته :
 موارد الحتف ان امکنْتُ سوفَ تَریَتَوْسُلی بِالِامامِ الحَجهِ الخَلَفِ القائِمِ العَلَمِ المَهدی ناصِرُنا وِجاعِلِ الشِّرکِ فی ذلٍّ مِنَ التَّلَفِ مَن یَمَلأُ
 الارضَ عدلاً بَعَدَ ما مُلئتَجوراً وِیقمعَ اهلَ الزِیغِ وَالْحِیَفِ سَیَقی البقیعَ وَطوساً وَسامِراءَ وَبَغدادَ وَالْمَدْفونَ فی النَجفِ مَن مَهرِقٍ مَغرِقٍ صَباً
 غداً سَجَماً مُغْدَوْدِقٍ هاطِلٍ مُسْتَهْطِلٍ وَکِفٍ وَ آخر ابیات اوست : بحبّ حیدره الکرارِ مُفتخِریه شرفتُ وَهذا مُنتهى الشَّرَفِ

۱- رجوع کنید به : بحار الانوار ۵۳/۲۲۷ حکایت ۷ ، معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام ۴/۴۸۶ .

قصیده فارسیه موسومہ بہ حقّہ الحق کہ جامع این اوراق عرض کرده است

قصیده فارسیه موسومہ بہ حقّہ الحق کہ جامع این اوراق عرض کرده استو این بنده شرمندہ بر حسب حال خویش و استعداد اندک در شب نیمہ شعبان ہزار و دویست و ہشتاد و ہشت چند بیتی از الفاظ مفردہ ترکیب نمودہ مجموعہ آن را بہ قصیدہ حقّہ الحق تسمیہ نمودم در این مورد بر حسب خواہش دوستی نگاشتم ، و کمال معذرت خدمت اہل ادب و فضیلت می خواہم کہ نہایت جسارت را کردہ ام و بہ حضور ایشان چند بیتی منظوماً از خود عرض کردہ ام : بر ہستی خویش حجتی دارد حقو از این حجت مسرتی دارد حق مرآت جمال ذوالجمالی راچشمی خواہد کہ صورتی دارد حق یکتاست خدا و خواست ازین حجتظاہر سازد کہ وحدتی دارد حق حق بین باید کہ تا ببیند حق راو آنکہ داند حقیقتی دارد حق ہر کس خواہد کہ حق ببیند پیدا با این حجت شباہتی دارد حق در روز نخست خواست یزدانشدر عین فراق وصلتی دارد حق در پردہ غیب کرد پنهانشتا دانی کہ غیبتی دارد حق رحمت آمد زحق بہ خلقان یکسرصد رحمت چہ رحمتی دارد حق این قامت را ہر آنکہ بیند داند قطعاً فردا قیامتی دارد حق آن روی نکوی ، ہر کہ بیند گویدبرتر زجہان جنتی دارد حق آن لعل لب خندان را بینی گوئیاندہر کوثر سقایتی دارد حق عالم ہمہ حجت است و حجت عالمبا این حجت محبتی دارد حق از سلسلہ مشک موی عنبر سایشاز ظلمت شب حکایتی دارد حق از آئینہ جمال مہر افروزشزانوار کواکب آیتی دارد حق این دایرہ وجود را قطبی بایدو این اشیاء را مشیتّی دارد حق از خلقِ مشیتّ است اشیاء پیداو از خلقِ مشیتّ حکمتی دارد حق ترکیب عناصر وجودش را دیدمدانستم بساطتی دارد حق آثار و صنایع الوہیت رادر این حجتہ سجّلتی دارد حق آفاق وجود و انفس امکانیاز این آیہ دلالتی دارد حق گویند خدای لا مکانست بلیدر این حجتہ مکانتی دارد حق برداشت خدای نہ سپہر گردوناکنون بنگر چہ قوتی دارد حق حاشا لله ولو حش الله منہاین دست خداست قدرتی دارد حق از این حجتہ خدای احیا سازدو از این حجتہ امانتی دارد حق و از این حجتہ رواج ایمان گرددو از این حجتہ شریعتی دارد حق این دولت آخر الزّمان است آخردر طور وجود جلوتی دارد حق و آن دولت کفر می نماند ہرگزروزی آید کہ رجعتی دارد حق از این حجتہ بقاء عالم پیداو از این حجتہ عنایتی دارد حق امروز کہ روز نیمہ شعبان استاندر عالم ولادتی دارد حق امروز مبارکست و فرخ روزیا لله الله چہ بہجتی دارد حق در دولت شاہ ناصرالدّینامروز نگر چہ نصرتی دارد حق از طینت خو برشت آن شاہدر مرکز خاک عشرتی دارد حق زین عید سعید جشن مسعودامروز بہ خلق رافتی دارد حق جاوید و مدام دولتش بادتا هست خدا و عزّتی دارد حق و عجب است از محمد بن طلحہ شامی شافعی در اواخر کتاب « مطالب السّؤل فی مناقب آل الرسول صلی اللہ علیہ و آلہ » در مدح حضرت حجتہ اللہ امام عصر این ابیات را گفتہ است : وهذا الخلف (۱) الحجّہ قد ایدہ اللہ ہداه منہج (۲) الحق وآتاه سجایاہ وفی اعلیٰ (۳) ذری العلیا بالتایید مرقاہوآتاه حلّی (۴) فضل عظیم قد تحلّاه (۵) وقد قال رسول اللہ قولاً قد رویناہوذوالعلم بما قد قال إذا ادرك معناه یری (۶) الاخبار بالمہدی جائت بمسمّاه (۷) وقد ابدء (۸) بالنسبہ والوصف وسمّاه ویکفی قولہ منّی باشراف (۹) محیّاہومن بضعه (۱۰) الزہراء مرساہ ومثواہ ولم یبلغ بما ادّیتہ (۱۱) امثال (۱۲) واشباہفمن قال (۱۳) ہو المہدی ما ماتوا بما فاهوا ۱۴

۱- در چاپ سنگی : لخلف .

۲- در چاپ سنگی : نہج .

۳- در کشف الغمہ : اعلیٰ فی .

- ۴- در چاپ سنگی : علی .
- ۵- در کشف الغمہ : « فتحلاه » بجای « قد تحلاه » .
- ۶- در کشف الغمہ : تری .
- ۷- در چاپ سنگی : بالمسمّاه .
- ۸- در کشف الغمہ : ابداه .
- ۹- در کشف الغمہ : باشراق .
- ۱۰- در کشف الغمہ : بضعتہ .
- ۱۱- در کشف الغمہ : ولن يبلغ ما أوتيه .
- ۱۲- در کشف الغمہ : فان قالوا .
- ۱۳- این ابیات را اربلی در کشف الغمہ ۳/۲۳۳ نقل کرده است .

و ایضاً از عبارات منثورہ او است : انه عليه السلام قد رفع من النبوه في اكناف عناصرها ، وَرَضَعَ من الرّساله اخلاف اواصرها ، ونزع (۱) من القرابه بسجال معاصرها ، وَبَرَعَ في صفات الشّرف فعقدت عليه بخناصرها (۲) ، فهو من وُلد طُهر البتول المَجْزوم بكونها بضعه من الرّسول ، فالرساله اصله (۳) ، وأنها لاشرف العناصر والاصول (۴) . و خوب است از کتاب مسطور نقل نسب آن بزرگوار را چون ابتداء این عنوان بنمایم تا جمع بین روایت خاصه و عامه شود و القاب حضرت حجّه اللّٰه را بعضی از لسان عامه بدانند : و اما نسبّه اَباً و اُمّاً : فأبوه ابو محمد الحسن الخالص بن علیّ المتوکل بن محمد القانع (۵) بن علیّ الرضا بن موسی الكاظم بن جعفر بن محمد الباقر بن علیّ زین العابدین بن الحسین الزکی بن علی المرتضی امیرالمؤمنین علیهم السلام ۶ . پس دعاگوی عرض می کند : خداوند سبحان را به حقّ این وجود مؤمل و حجتّ منتظر و آباء طاهرین و اجداد مطهرین و به حقّ جدّه طاهره مطهره اش انسّیه حوراء صلوات اللّٰه علیها وعلی ابیها وبعلمها و بنیها قسم می دهم تعجیل در ظهور فرج اعظم فرماید ان شاء اللّٰه تعالی . بحمد اللّٰه تعالی از احوال ائمه اثنا عشر به قدر مقدور با ملاحظه اقتصار و اختصار در شرح عرض دین حضرت عبدالعظیم علیه السلام بیاناتی مفیده نگاشتم ، اکنون برای تکمیل آنچه زحمت دادم خوش دارم اشاره ای به کلیّه حالات ایشان که مأخوذ است از نصوص صحیحہ نظماً و نثراً بنمایم تا معلوم شود مناط در ایمان کامل و اسلام تمام محبت ائمه انام است ، و حضرت عبدالعظیم بعد از تعداد اسامی ائمه برره عرض کرد : من اقرار می کنم

- ۱- در چاپ سنگی : ترع .
- ۲- در چاپ سنگی : بخیاصرها .
- ۳- در چاپ سنگی : اصلها .
- ۴- کشف الغمه ۳/۲۳۴ .
- ۵- در چاپ سنگی : الصانع .

ص: ۳۴۶

دوست تمام ائمه اثنا عشر دوست خداست ، و دشمن تمام ایشان دشمن خداست و طاعت ایشان و معصیت ایشان طاعت و معصیت حقّ است .

.

ص: ۳۴۷

..

آنچه از اسامی ائمه اطهار در تورات است

آنچه از اسامی ائمه اطهار در تورات است از کعب الاحبار اخبار شده است می نویسد مخفی نماند: چنانکه در کتابهای آسمانی به اتفاق آراء حضرت علی اعلا- از جناب خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله یاد فرمود و از اوصاف آن بزرگوار ذکر نمود از اوصیاء معصومین مکرمین وی واحداً بعد واحد باسمائهم و اوصافهم نیز خبر داد سیما در کتب ثلاثه که تورات و زبور و انجیل است، و خوب است اقتصار نمایم به آنچه در تورات مکتوب است: در کتاب «مقتضب الاثر فی احوال الائم الاثنی عشر» (۱) و در کتاب «عوامل العلوم» مرویست: کعب الاحبار یهودی گفت: امامان این امت بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ازده نفرند بر عدد نقباء بنی اسرائیل، آن گاه حضرت امیرمؤمنان علیه السلام آمدند. کعب الاحبار اشاره به آن بزرگوار کرد و گفت اول ایشان این متقی ۲ است و یازده نفر دیگر از فرزندان اوست آن گاه از تورات اسامی شریفه ایشان را بدین گونه نقل کرد: اول: تقویث (۲)؛ یعنی: اول اوصیاء و وصیی آخر انبیاء صلی الله علیه و آله که حضرت امیر علیه السلام است. دوم: قیدوا؛ یعنی: دوم اوصیاء و اول عترت اصفیاء که حضرت امام حسن علیه السلام است.

۱- مقتضب الاثر: ۲۷.

۲- بین اسمائی که مؤلف از مقتضب و عوامل نقل می کند و منابع آنها و نیز غیبت نعمانی و بحار اختلافات فراوان وجود دارد و انتخاب وجه صحیح آنها ممکن نیست، لذا به نقل مؤلف همانگونه که از چاپ سنگی خوانده می شد بسنده کردیم.

ص: ۳۴۹

سوم: دیبرا؛ یعنی: دوم عترت و سید الشهداء علیه السلام که حضرت امام حسین علیه السلام است. چهارم: مقورا؛ یعنی: آقای هر کس که خداوند را از بندگان عبادت کرده که علی بن الحسین علیه السلام است. پنجم: مسموعا؛ یعنی: وارث علم اولین و آخرین که حضرت محمد بن علی علیه السلام است. ششم: دوموه؛ یعنی: تکلم کننده از خدای صادق که جعفر بن محمد علیه السلام است. هفتم: مشیوا؛ یعنی: کسی که محبوس شد در زندان اهل ظلم که موسی بن جعفر علیه السلام است. هشتم: هذار؛ یعنی: منحوع من حقه و ممنوع عن وطنه و معنی این عبارت را صاحب «عوالم» فرموده: کسی که اقرار به حقّ وی کنند و او را از وطن دور نمایند که مراد، حضرت علی بن موسی علیه السلام است. نهم: تیموا؛ یعنی: عمرش کوتاه است و آثارش بسیار که محمد بن علی علیه السلام است. دهم: بطور؛ یعنی: چهارم کسی است از ائمه که موسوم به اسم علی است که علی بن محمد علیه السلام است. یازدهم: نوقس؛ یعنی: بنام عمویش موسوم است یعنی: حسن بن علی علیه السلام است. دوازدهم: قیدموا؛ یعنی: پنهان می شود از پدر و مادرش و غایب است به امر و علم خدا و قائم است به حکم خدا (۱). آنچه کعب الاخبار گفت به نحوی که عرض کردم یک مرد یهودی در شهر حیره برای ابوعامر شرح کرد و تصدیق نمود که این اسماء کریمه در تورات است اختلافی ندارد. و صاحب «عوالم العلوم» (۲) فرمود: از بعضی ثقات اهل کتاب شنیدم که این کلمات در تورات الآن موجود است: ولشמעيل شمعيثك هنيه برختي اوتوا وهيفرتيني اوتوا وهريتي اوتوا بماودماود شنيثم عاسار نسيثم بوليد ونيتو لكوي كدول، یعنی: به اسماعیل شنوائیدم و به

۱- نیز رجوع شود به: غیبت نعمانی: ۱۰۸/۱۰۹، بحار الانوار ۳۶/۲۲۳.

۲- نیز غیبت نعمانی: ۱۰۹، مناقب ابن شهر آشوب ۱/۲۵۹، کتاب الاربعین، شیرازی: ۳۵۸.

ص: ۳۵۰

در ایمان نعل یهودی و ابیات فصیحی ای که اذعان به وجود شریف هر یک از ایشان است

درستی که من به او برکت دادم و بسیار کردم نسل او را از مادامد (۱) که در لغت عبرانی اسم مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، و آن را به عربی تعبیر به غایه الغایه کرده اند از آنکه غایت کمال در آن بزرگوار موجود بود و از آن بزرگوار دوازده رئیس بیرون آمد و به وی قوم عظیم بخشیدم. خلاصه آنچه در صحف منزله انبیاء علیهم السلام است با اخبارات دیگری که خداوند عطوف به پیغمبران فرموده است لا تحصی است.

در ایمان نعل یهودی و ابیات فصیحی ای که اذعان به وجود شریف هر یک از ایشان استو در کتاب «کفایه» (۲) از ابوالفضل شیبانی مرویست که: ابن عباس گفت: نعل یهودی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف شد و مسائلی سؤال کرد که یکی از مسائل اوست: حضرت موسی بن عمران دوازده وصی داشت آیا شما هم دارید؟ آن جناب یک یک را باسمائهم بیان فرمود، آن گاه فرمود: لاوی بن ارحیا را می شناسی؟ عرض کرد: «بلی، مدّتی از بنی اسرائیل غایب شد پس ظاهر گردید، بعد از اندراس شریعت موسویّه با قومش قتال کرد و با پادشاه زمان جهاد نمود تا او را کشت، و نظیر آن حذو النعل بالنعل والقذّه بالقذّه واقع می شود و آخر از این دوازده نفر غایب می شود بعد از چندی ظاهر می گردد و دین را تجدید می کند». بعد فرمود: «طوبی لِمَنْ أَحْبَبَهُمْ، وَ طوبی لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ، وَالْوَيْلُ لِمُبْغِضِهِمْ». پس نعل یهودی برابر حضرت نبوی صلی الله علیه و آله ایستاد و شهادت گفت و این اشعار را انشاد کرد: صَلَّی الْعَلَّی ذَوَالْعِلْعَالِکَ یا خیر البشر انت النبی المصطفی‌والهاشمی المفتخر بک اهتدینا رشدناوفیک نرجو ما امر ومعشر سمیتهمائمه اثنا عشر حباهم ربُّ العلیثم صفاهم من کدر قد فاز من والاهموخاب من عفی الاثر آخرهم یشفی الظما (۳) وهو الامام المنتظر عترتک الاخیار لیوالتابعون ما امر من کان منکم معرضافسوف یصلی بسقر و این اشعار فصیحی از کمال وضوح احتیاج به ترجمه ندارد. و ایضاً حدیث مشهور که تمسک این ائمت است به شمس و قمر و فرقدین و نجوم زاهره که ائمه نجباء نقباء معصومین مطهرین اند نبوی است و صحیح است (۴). و ایضاً در کتاب مذکور (۵) مرویست جابر بن عبدالله از حضرت باقر علیه السلام سؤال کرد که قومی هستند می گویند امامت در صلب حضرت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام است فرمودند: دروغ می گویند مگر نشنیده اند که خداوند فرموده است: «وَجَعَلَهَا کَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» (۶) و آن در صلب حضرت امام حسین علیه السلام است: ای جابر! امامت ائمه هدی علیهم السلام را

۱- این واژه را کاتب از متن تورات «ماودماود» نقل کرد، فتأمل.

۲- کفایه الاثر: ۱۴.

۳- در چاپ سنگی: الضماء.

۴- روایت را خزاز قمی در کفایه الاثر: ۴۰ نقل فرموده و بخش مورد نظر آن چنین است: «معاشر الناس! من افتقد الشمس فليتمسك بالقمر، ومن افتقد القمر فليتمسك بالفرقدین، فإذا فقدتم الفرقدین فتمسكوا بالنجوم الزاهره بعدی...». پس حضرت نبوی صلی الله علیه و آله از منبر فرود آمدند، عایشه بدنبال حضرت روان شد و مراد حضرت را جويا گردید، حضرت فرمودند: «انا الشمس وعلى القمر والحسن والحسين الفرقدان وأما النجوم الزاهره فهم الأئمه التسعه من صلب الحسين، تاسعهم مهديهم...» الى

آخر الحديث .

۵- . کفایه الاثر : ۲۴۶ .

۶- . زخرف : ۲۸ .

ص: ۳۵۱

سید انبیاء صلی الله علیه و آله تنصیص کرد و اسامی ایشان را در ساق عرش به نور نوشته دید و هر کس غیر ما ادعاء امامت کند خداوند او را با ابلیس و جنودش محشور می کند پس این دو بیت را انشاد کرد: **اِنَّ الْيَهُودَ لِحَبِّهِمْ لَنِيْهِمَا مِّنْوَا بَوَاقٍ ۱** حادث الزمان (۱) **وَالْمُؤْمِنُونَ بِحَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يَّرْمُونَ فِي الْآفَاقِ بِالنِّيرانِ (۲)** و این حدیث طویل الذیل است. و عجب تر در ذکر ائمه اثنا عشر روایت دیگر از کتاب «مقتضب الاثر» (۳) است که ابراهیم بن ابی سماک در مسجد سهله برای جمعی نقل کرد من نزدیک دومه الجندل شب تاریکی راه می رفتم بین جبال و رمال پس شنیدم هاتفی این ابیات خواند: ناد من طیه (۴) مثواه و فی طَیِّبِهِ (۵) حَلَّأَ احمد المبعوث بالحق علیه الله صلی و علی الباقي له فی الفضل والمخصوص فضلا و علی سبطیهما المسموم والمقتول قتلا- و علی التسعه منهم محتداً طائبوا وأصلاً هم مَنَارُ الحق للخلق إذا ما الخلق ضلَّأَ نادهم یا حجج الله علی العالم کَلَّا کلمات الله تمتبهم صدقاً وعدلاً و ایضاً از عبدالله بن عمر مرویست که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «یا علی! من نذیر این ائمت، و توهادی، و حسن قائد، و حسین سائق، و علی بن الحسین جامع، و محمد بن علی عارف یا فارط، و جعفر بن محمد کاتب، و موسی بن جعفر مُحَصِّی، و علی بن موسی مُعَبِّر و منجی و طارد مبغضین و مُدْنِی محبِّین، و محمد بن علی مُنْزِل اهل بهشت به درجانشان یا قائد و سائق، و علی بن محمد خطیب شیعیان و مزوَّج ایشان به حُور العین، و حسن بن علی بادی و معطی یا سراج اهل الجنة، و قائم خلف ناشد و شاهد یا شفیع ایشان است در بهشت» (۶). و این حدیث را بَعْوِی که یکی از علماء سَنَّت است نیز نقل کرده است به اسناد مسطوره. و ایضاً حدیث لوح اخضر (۷) که از زبرجد خضر است و در آن اسامی ائمه هدی مکتوب بود و آن کتاب انور (۸) از شمس مَضِیّه و اطیب از رائحه مسک اذفر می نمود که خداوند برای پیغمبر اکرم هدیه فرستاد، در احادیث مرویه از حضرت عبدالعظیم مذکور خواهد شد. و آیات کریمه ای که مؤوَل در حق ائمه اثنا عشر است در کتب تفاسیر مانند آیه نور و آیه مبارکه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ» (۹) و آیه کریمه «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» (۱۰) و آیه شریفه «إِنَّا

۱- در کفایه: حادثات الامان.

۲- اشعار و حدیث در بحار الانوار ۳۶/۳۵۷ نیز منقول است.

۳- مقتضب الاثر: ۵۴، ۵۵، بحار الانوار ۹/۱۷۱، اثبات الهداه ۳/۲۵۵.

۴- و طیه و طابه اسم شهر مدینه طیه است، در زمان جاهلیت آن را یثرب می نامیدند. حضرت ختمی مآب برای بوی خوش او یا برای پاکی آن از شرک طیه نام گذاردند. و فی حدیث القائم علیه السلام: «نعم المنزل طیه و ما بثلاثین من اولیائه من وحشه». فی المجمع. (حاشیه مؤلف رحمه الله). رجوع شود به: مجمع البحرین ۳/۸۱ ماده (طیب)، روایت را نعمانی در کتاب الغیبه: ۱۸۸ ح ۴۱ نقل کرده است.

۵- در چاپ سنگی: طیه.

۶- مناقب ابن شهر آشوب ۱/۲۵۱ بنقل از عبدالله بن محمد بغوی و سلسله سند را به عبدالله بن عمر رسانیده است، طرائف ابن طاوس ۱۷۳ ۱۷۴ ح ۲۷۱، الصراط المستقیم ۲/۱۵۰.

۷- این حدیث را نعمانی در کتاب الغیبه: ۶۲ ح ۵ نقل کرده به اسنادش از امام صادق علیه السلام که فرموده: «قال أبی لجابر بن عبدالله الأنصاری: ان لی إلیک حاجه فمتی یخف علیک أن أخلو بک...» الی آخره.

۸- در چاپ سنگی: انوار.

۹- .توبه : ۳۶ .

۱۰- .بروج : ۱ .

ص: ۳۵۲

زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزَيْنِهِ الْكَوَاكِبِ « (۱) از کتابهای عامه و خاصّه هر آن کس بخواند از فواضل و فضائل این بزرگواران آگاه می شود .

.

۱- .صافات : ۶ .

ص: ۳۵۳

..

در خصایص ائمه مطهرین مکرّمین (سی خصیصه)

در خصایص ائمه مطهرین مکرّمین سی خصیصه به نحو اجمال نوشته می شود عجلاله به نحو اجمال خصایصی که ائمه طاهرین علیهم السلام با حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله از صفات ثبوتیه و سلبيه شریک بوده اند و کسی جز ایشان اختصاص نیافت در این اوراق اشاره می نماید : اوّل : انوار ایشان از نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشتق شد ، و ایشان با نور نبوی صلی الله علیه و آله متحد بودند ، و علّت غائی موجودات و کائنات اند باسرها . و در حدیث است : « کان الله ولم یکن معه شیء » (۱) پس خلق فرمود نور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله را تا آنکه خداوند را به وحدانیت بشناسند و به الوهیت عبادت کنند ، پس از آن نور و انوار مضیئه ائمه طیین طاهرین علیهم السلام عرش و کرسی و لوح و قلم و جنت و نار و شمس و قمر و نجوم و حور و قصور طوبی و کوثر و ارواح انبیاء و اوصیاء و تمام انوار دیگر را خلق فرمود حتی عالم اشباح و ظلال و نفوس و عقول و عماء و هباء و ابحر و حجب و فساطیط من العلویات والسّفلیات والمجردات والمادیات به جهت ایشان از مکمن غیب به عرصه شهود آمد . دوّم : طینت ائمه اطهار از اعلی علّین است ، و طینات تمام انبیاء و اولیاء از فاضل

۱- بحار الانوار ۵۴/۲۳۴ به همین عبارت ، و عبارات مشابه نیز در روایات ما مروی است مانند آنچه برقی رحمه الله علیه در محاسن ۱/۲۴۲ ح ۱۲۸ از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود : « ان الله تبارک و تعالی کان ولا شیء غیره ، نوراً لا ظلام فيه . . » الی آخر ما قال علیه السلام ، و نیز رجوع کنید به : کافی ۱/۹۰ ح ۷ .

ص: ۳۵۵

طینت ایشان خلق شده است . و احادیث صحیحہ « اصول کافی » (۱) برای طایفه امامیه کافی است . سوّم : نطفه های ائمه اطهار از کوثر است یا از نهر جاری از دو طرف عرش است ، پس ملکی قطره ای می آورد و به پدرهای ایشان می خوراند ، و نطفه طاهره در ارحام مطهره منعقد می شود . چهارم : چون نطفه های ائمه در رحمهای مادرهایشان قرار گرفت در عالم غیب و شهادت علائم خاصه ای ظاهر می شود و آثاری دیگر پدیدار ، و چون چهل روز بگذرد هر چیز را می دانند و می شنوند . پنجم : نطفه های ایشان غیر از مشیمه رحم محلّ خاص و مستقر مخصوص دارد و آنها را اوعیه و ظروف مختصّه است ، و غذاهای ایشان غیر از دم طمث است به عکس سائرین . ششم : در ارحام امّات به طرف دست راست متوقفند و سنگینی ندارند . هفتم : ائمه اطهار در ارحام امّات متذکّرند و حدیث می گویند . هشتم : ائمه اطهار از مسلک معروف متعارف متولد نمی شوند بلکه طرف ایمن از ران راست شکافته می شود ، و متولد می گردند بدون اینکه صدمه زنند . نهم : ائمه اطهار با بدنهای مهذب و مطهر از خبائث متولّد می شوند چنانکه در علائم امام علیه السلام گذشت . دهم : نموّائمه اطهار بر خلاف دیگران بوده است ۲ . یازدهم : در ایشان پنج روح است : روح القدس ، و روح ایمان ، و روح قوّت ، و روح مدرج ، و روح شهوت ، و در سائرین چهار روح است یا سه روح . دوازدهم : ائمه اطهار در تمام اعضاء و اجزاء و ابدان شریفه ایشان از رؤوس و شعور

ص: ۳۵۶

و عروق و لحوم و عظام و جلود و اظفار و صدور و قلوب و اعین و ابصار و اسماع و مشام و لمس و ذوق آثار و خواصی بوده است با آنکه بشر بوده اند ، فرموده اند : « الا انهم اسرار الله المودعه فی الهیاکل (۱) البشریه » (۲) . سیزدهم : ابدان عنصریه ائمه اطهار الطیف از ابدان دیگران است و هر چند به عناصر اربعه مختلط بودند اما اثقال و کثافات عنصریات را نداشتند . چهاردهم : ائمه اطهار می بینند آنچه را سائرین نمی بینند ، پس در خواب می دیدند آنچه را در بیداری می دیدند ، و همچنین در تاریکی آنچه را که در روشنائی بود ، و در آسمانها آنچه در زمینهاست ، بلکه حرکت هر ذره در هوا و مشی هر نمله ای در صخره صمّا به نظر شهود و یقین از ایشان مخفی نبود ، حتی اعمال خیر و شر از هر برّ و فاجر بر ایشان پنهان نبود ، و آیه کریمه « وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ » (۳) شاهد و گواه مُتَقَنی است . بلی بعضی برای آنکه مشاهده و رؤیت حسیّه در خداوند محال است رؤیت را تعبیر به علم و احاطه به اشیاء کرده اند و همین طور رؤیت نبویّه صلی الله علیه و آله و مؤمنین که ائمه دینند به قرینه سابقه تعبیر به علم و احاطه نموده اند . پانزدهم : ائمه اطهار به قوه اسماع شریفه خودشان هر صوتی و کلامی را می شنیدند ، چه ملائکه و چه جن و چه شیاطین و چه حیوانات از وحوش و طیور و حیتان ، و چه صریر و جریر فلکیات و تهلیل ملکیات و حرکات آنها ، و معمعه (۴) شیرها در بیشه ها ، و قعقه سلاحها در جنگها ، و خَفَقان ریاح و جریان میاه ، و همه همه تمام کائنات در عوالم ظاهره

۱- در چاپ سنگی : هیاکل .

۲- از عباراتی است که مطابق نقل بررسی در مشارق الانوار ، امیرمؤمنان علیه السلام به طارق بن شهاب فرمود ، و روایت مفصل است . رجوع کنید به : بحار الانوار ۱۶۹/۲۵ ۱۷۴ .

۳- توبه : ۱۰۵ .

۴- « مَعْمَعَه » در اصل به معنی صدای برخاسته از جنگ است ، و به معنای صدای شعله آتش نیز استعمال شده است چنانچه در لسان العرب ۸/۳۴۰ ماده (مع) و تاج العروس ۵/۵۱۴ وارد است .

ص: ۳۵۷

و باطنه و غیب و شهادت ، بلکه غناء و مغنیات جنّات ، و تسبیحات مسبّحین ، و اذکار ذاکرین ، چه بعید و چه قریب . و در کتاب « نهج البلاغه » (۱) است : حضرت امیر علیه السلام فرمودند : « اَنْی اَشْم رائحه التیوه وَاسْمَع رَنّه (۲) الوحی » . و شنیدن آوازهای ملائکه برای ائمه اطهار علیهم السلام به قوّه سامعه ظاهره بود . شانزدهم : ائمه طاهرین طبیعت و سجّیه ای داشتند که از اخلاط ردّیه و اوصاف مُردیه مانند بخل و حسد و جبن و صفات ذمیمه دیگر منزّه بوده اند . هفدهم : ائمه معصومین فاقد صفات حسنه ممدوحه نبوده اند از شجاعت و سخاوت و امثال آنها ، پس کمال هر صفات حسنه در ایشان بوده است . ائمه مکرّمین از بطون اردلین نیامدند ، و مطعون النسب و الحسب مانند ائمه عامه نبوده اند . نوزدهم : ائمه هدی به هر لسان و لغتی بخواهند به اراده و مشیت الهیه تکلم می نمایند ، و خداوند به زبانهای ایشان جاری می فرماید هر کلام و اصطلاح و لغتی را از ملائکه و جن و اختلاف لغات انس و وحوش و طیور . و در حدیث است : « هفتاد لغت خداوند به حضرت آدم تعلیم فرمود و فروع آنها از هزار لغت علاوه است و حضرات ائمه مهدّیین می دانستند آنچه پیغمبران می دانستند » . و احادیث صحیحیه که در کتب مناقب است کمال اعتبار دارد (۳) . بیستم : در شامّه و لامسه و ذائقه ائمه طاهرین کیفیت دیگر است ، و ایشان را مانند

- ۱- نهج البلاغه ۲/۱۵۷ و آخر خطبه قاصعه (۱۹۲) بدین عبارت : « أرى نور الوحی والرساله ، وأشم ریح النبوه وقد سمعت رنه الشیطان حین نزل الوحی علیه صلی الله علیه و آله ، فقلت : یا رسول الله ! ما هذه الرنه ؟ فقال : هذا الشیطان أیس من عبادته ، إنک تسمع ما أسمع وترى ما أرى إلا أنک لست بنبی ولكنک وزیر وإنک لعلی خیر » .
- ۲- در چاپ سنگی : رنه .
- ۳- بطور مثال به جلد ششم مدینه المعاجز فصل ۱۶۱ و ۲۰۷ و بحار الانوار ۵۴/۳۲۷ رجوع شود .

ص: ۳۵۸

شمائم جسمائیه نفحات و شمائم روحانیه عقلانیه است ، و ناچار هر چیزی که در عالم وجود موجود است او را رائحه ای است چه طیبیه و چه منتنه ، چه ملیحه و چه قبیحه ، پس بر حسب اختلاف وجودات در آنها روائحی است . و قوای شامه هم مختلف است بعضی از دور استشمام می کنند و بعضی از نزدیک ، ائمه اطهار اگر بخواهند بعید از برای ایشان قریب است حتی رائحه کفر و ایمان ، اطاعت و معصیت را استشمام می کنند . و حدیث « ائمه رائحه الرحمن من طرف الیمن » معتبر است ، و البته جسم ، رائحه روح را استشمام نمی کند برای مباینت ظاهر با باطن و مباینت اهل باطن با اهل حقیقت . و همین طریق است قوه لامسه ایشان با ملموسات بر حسب اختلافی که در حقایق اشیاء ملموسه است ، و لمس هر چیزی در خود ملموس اوست . و همین طریق است قوه قوای و مشاعر باطنه ایشان چنانکه ابن ابی الحدید معتزلی گفته است : *صَفَاتُكَ اَسْمَاءٌ وَذَاتُكَ جَوْهَرٌ بَرِيءٌ الْمَعَانِي عَنْ صِفَاتِ الْجَوَاهِرِ تَجَلُّ عَنِ الْأَعْرَاضِ وَالْأَلْوَانِ وَالْمَتَوَيَكِبُ عَنْ تَشْبِيهِهِ بِالْعَنَاصِرِ* (۱) بیست و یکم : زمین بدون وجود هیچ یک از ایشان بر پای نیست ، و اگر ظاهر نشوند و مستور باشند برای آن است که مردم از ربه انقیاد ایشان خارجند ، چنانکه عبارت « وعدمه منا » دلالت دارد ، پس چنانکه در هر زمانی پیغمبری لازم است امام هم به منزله اوست و قرآن وی الهام است ، و *هُوَ اَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ* (۲) . بیست و دوم : خداوند آثار ائمه اطهار را از دنیا محو نمی نماید و زمین و سباع و هوام و دیدان ، لحوم و عظام ایشان را نمی خورند ، و این فقره منصوص است

۱- بنگرید به : الروضه المختاره (شرح القصائد الهاشمیات والعلویات) : ۱۲۷ .

۲- در روایات زیادی مضمون اینکه اهل بیت امان اهل زمین هستند وارد شده مانند : امالی شیخ صدوق : ۷۳۸ ، کمال الدین : ۲۰۵ ح ۱۹ ، کفایه الاثر : ۲۹ ، تحف العقول : ۷ .

ص: ۳۵۹

و کرامتی مخصوص . بیست و سوم : از خلق فیوضات و افاضات ائمه اثنا عشر منقطع نمی شود ، یعنی : از مقابر شریفه ایشان قضاء حوائج و کشف نوائب و شفاء مرضی و امن خائفین و اداء دیون می شود ، چنانکه تربیت و افاضه آفتاب به غائب شدن منقطع نمی گردد . بیست و چهارم : اجساد شریفه ایشان بعد از حیات متغیر و مختلف نمی شود و نکهت و رائحه غیر حسنه استشمام نمی نمایند ، چنانکه در جسد شریف لطیف جناب خامس آل عبا علیه السلام رائحه اطیب از مشک و عنبر شنیده می شد ، و نور و ضیاء و تلؤلؤ و بهائی دیگر مؤالف و مخالف دیدند ، و هر یک از این اشارات مأخوذ از اخبار صحیحه است . بیست و پنجم : خداوند متّان به ائمه طاهرین قدرت و توانائی مرحمت فرمود که هر یک بر حسب اراده حقّه هر وقت می خواستند در آن واحد ، به امکنه عدیده حاضر می شدند (۱) . و احادیثی که در کتاب « اصول کافی » است دلالت می کند بر بالین موتی و احیاء حاضر می شدند از روی حقیقت نه مجاز ، نه خیالی و تخیلی یا مثالی و تصوّری . و مرحوم علم الهدی سیّد مرتضی شعر معروف : یا حار همدان من یمت یرنی را به رؤیت خیر و شرّ ، حسنه و سیئه از برای محتضر تعبیر فرمود ۲ .

۱- بحار الانوار ۲۷/۱۵۷ ، به روایت مفصلی که ثقه الاسلام کلینی در روضه کافی ۸/۷۶ تحت عنوان « حدیث الشیخ مع الباقر علیه السلام » ح ۳۰ نقل کرده نیز مراجعه شود .

ص: ۳۶۰

و حدیث وقعه جمل که مرویست از قتلی که گفتند: قَتَلَنی عَلِیٌّ، وَجَرَحَنی عَلِیٌّ، أَسْرَنی عَلِیٌّ، رَمَانی عَلِیٌّ، هَزَمَنی عَلِیٌّ (۱) و اخبار معراج، و خبر بساط (۲)، و حضور هر یک از ائمه بر بالین اموات از کتب معتبره نزدیک به قطع است، بلکه مجال انکار نیست و از اخبار آحاد نتوان شمرد.

در کیفیت تفویض امور در دنیا و آخرت و احکام به ائمه انام و تحقیق آنیست و ششم: خداوند به ائمه اطیاب علیهم السلام اختیار احکام را تفویض داشت. و تفویض بر سه قسم است: یکی: در امر رزق و خلق و احیاء و اماتت است، این مذهب باطل و بر خلاف حق است و کسانی که اعتقاد به این مذهب سخیف نمایند از غلات و طغات و خارجین از مذهب جعفری علیه السلام و ملت محمدی صلی الله علیه و آله می باشند. دوم: تفویض امور اخرویّه است از حساب و کتاب، ادخال در جَنّت و نار و امثال آنها، این قسم از اخبار ظاهر است لکن اختیار را از خداوند سبحان در دنیا و آخرت نمی توان سلب نمود، و کمال مقام ائمه انام علیهم السلام شفاعت و وساطت ایشان است با علوّ درجات خاصّه. سوم: تفویض در احکام است، و آن سه قسم است ایضاً: اوّل: حکمی است که خداوند به طریق عموم یا خصوص از نفی و اثبات فرموده است،

- ۱- روایت مفصلی است و آنرا ابن ابی جمهور احسائی در «المجلی»: ۴۱۰ نقل کرده و به نقل از دی در کتاب الامام علی علیه السلام، همدانی: ۶۰۴ مذکور است، نیز بنگرید به: الانوار العلویه، نقدی: ۱۷۸.
- ۲- خبری است متضمن اینکه باد جماعتی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را بر بساطی به سوی اصحاب کهف برد، اصحاب بر آنها سلام کردند و جوابی نشنیدند مگر جواب سلام امیرالمؤمنین علیه السلام را و حضرت با آنها گفتگو کرد، بنگرید به: العمده: ۳۷۳ ح ۷۳۲ و ۷۳۳.

ص: ۳۶۱

البته ائمه اطهار علیهم السلام حکم الله را نمی توانند تغییر دهند . دوّم : حکمی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله عموماً او خصوصاً اثباتاً او نفیاً فرموده است و خداوند امضاء داشته است ، البته خلاف این حکم را نمی نمایند و تغییر آن محال است . سوم : قضیه ای است که از خدا و رسول صلی الله علیه و آله حکمی وارد نشده است ایجاباً و سلباً ، در این قسم هر آنچه ائمه علیهم السلام حکم نمایند حکم الله و حکم الرسول صلی الله علیه و آله است و خداوند آن حکم را امضاء می دارد . و در کتاب مُستطاب « کافی » (۱) مرویست : « خداوند بر این اَمّت ده رکعت نماز فرض فرمود دو رکعت دو رکعت ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله هفت رکعت اضافه نمود و شش رکعت از مسافرین ساقط کرد « لَأنّه نَبی الرَّحْمه وَفی (۲) السّفر رحمة » و خداوند امضاء و اجازه فرمود . همین قسم تحدید دیات و صیام ثلاثه ایام در هر ماه و تعیین نوافل و تحریم هر مسکر . و در کتاب « کافی » (۳) مرویست ایضاً : « ان الله ادب نبيّه ثمّ فوّض إليه امر الدنيا والامه لیسوس ۴ عباده فقال : « مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا » (۴) » . اما تفویض احکام بر حسب بیان سابق از این حدیث به ائمه طاهرین علیهم السلام واضح است ، و قال الصادق علیه السلام : « وضع رسول الله صلی الله علیه و آله ديه العين و ديه النفس و حرّم النبیذ و کلّ مسکر » . فقال له رجل : وضع رسول الله صلی الله علیه و آله من غیر ان یكون جاء فيه شیء ؟ ! قال علیه السلام : « نعم لیعلم من

۱- رجوع کنید به : کافی ۱/۲۶۶ ح ۴ ، ۳/۲۷۲ ح ۲ و ۲۷۳ ح ۷ و ۳/۴۸۷ ح ۲ با مضامین مختلف ، مجموع احادیثی که مرحوم کلینی در باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه و آله و آلہ الی الأئمه علیهم السلام فی امر الدین (۱/۲۶۵) مرقوم فرموده قابل ملاحظه است .

۲- در چاپ سنگی : بی، عبارت در متون حدیثی یافت نشد .

۳- کافی ۱/۲۶۶ ح ۴ .

۴- حشر : ۷ .

ص: ۳۶۲

یطیع الرسول صلی الله علیه و آلهممن یعصیه « (۱) . بعد فرمودند : « هر آنچه خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله تفویض فرمود به ما تفویض کرده است » (۲) . و قال الله تعالی « هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ » (۳) . بیست و هفتم : رجوع ائمه طاهرین است به این ابدان عنصریه پیش از قیامت برای تملیک و تصرف حقوقشان از آنچه در دنیا به حکمت ها مقهور و مغلوب شدند ، پس سلاطین و ملوک زمین با سیاسات کلّیه و ریاسات الهیه در رجعت (۴) با ایشان است ، و رجوع به اخبار رجعت در این اوقات شایسته است . بیست و هشتم : به ائمه اطهار علومی لدّیّه و موهوبه داده شده است ، یعنی : علم به کلیات و جزئیات از مکنونات هر عالم دارند پس خداوند ایشان را خلق کرد و علومی هم در طینات ایشان قرار داد که از آنها علم به گذشته و آینده داشتند ۵ . بعباره آخری : علمشان مخلوق بود مانند جهل ، و معلوم است این دو مخلوق تضاد دارند ، پس از حصول علم از جهل اثری نیست و علم به مثابه ثبوت است در وجود ، و جهل به مانند عدم و نفی . و از این بیان بر حسب اختلاف و جهات علوم و معلومات است ، پس چنانکه علوم به اقسام شتی متنوع است معلومات هم همین قسم است ، پس در حق هر یک از ایشان توان گفت : « وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ » (۵) « وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ » (۶) و در

۱- بصائر الدرجات : ۴۰۱ ح ۱۴ ، کافی ۱/۲۶۷ ح ۷ ، وسائل الشیعه ۲۵/۳۵۴ ح ۳۲۱۰۹ .

۲- این قسمت در روایتی دیگر مذکور است . رجوع کنید به : بصائر الدرجات : ۴۰۵ ح ۶ و ۴۰۶ ح ۱۱ .

۳- ص : ۳۹ .

۴- در ذیل این عبارت در نسخه چاپ سنگی نوشته شده : « ایشانند و » .

۵- یس : ۱۲ .

۶- انعام : ۵۹ .

ص: ۳۶۳

فقره زیارت است: «وهم عیبه علم الله ومعادن سر الله وحمله کتاب الله». واعلمت امام هم در نزد امامیه به دلیل عقل و برهان نقل ثابت است، مع ذلك كله مع علم الامام بما كان وما يكون وما هو كائن آناً فأناً به علوم الهیه محتاج بوده اند، و علم غابر و مزبور و نکت و نقر و ظهور امثله اشیاء در مناره قائمه و شجره عرشیه به نظر امام علیه السلام با آیه «خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (۱) در نزد بصیر شبهه ای نمی گذارد. بیست و نهم: هیچ یک از ائمه طاهرین زائد الخلقه یا ناقص الخلقه اصلیه متعارفه نبوده اند بلکه معتدل الخلقه بوده اند، آن وقت لازم می آید کامل تام، تابع ناقص خارج از اعتدال شود؛ از آنکه معتدل اقوی و اولی است در اطاعت، پس هیچ یک از ائمه علیهم السلام امی و اصم و ابکم و اعرج مقطوع الاصبع والانف نبوده اند مگر عوارض خارجیه مانند بیاض عین یعقوب علیه السلام و شعیب نبی علیه السلام آید. و همین طریق امراضی که موجب تنفر طباع شود از جنون و جذام و برص مانند اخلاق رذیله و جرف و صنایع رکیکه که سابقاً اشاره شد. سی ام: ائمه اطهار علیهم السلام مشرک و کافر و فاسق و فاجر و ظالم نبوده اند، و به صنم سجده نکردند، و به وثن عبادت نمودند، شاربین خمر و ضاربین طنبور و آکلین لحوم خنزیر و لاعبین به میسر و ازلام مانند سائرین، لحظه ای و لحمه ای نیز نبوده اند و کریمه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۲) بر حسب تفصیلی که در مسأله امامت گذشت منافی با این اجمال است. خلاصه فضائل فرد و فرد از ائمه اثنا عشر علیهم السلام لا تُحصَر ولا تُحصی است چه رسد به مجموع من حیث المجموع.

۱- رحمن: ۴۳.

۲- بقره: ۱۲۴.

ص: ۳۶۴

دعاء شریف کہ حضرت حجہ اللہ اعظم در علو مقامات ائمہ اطہار و آباء اخیار فرمودہ است

دعاء شریف کہ حضرت حجہ اللہ اعظم در علو مقامات ائمہ اطہار و آباء اخیار فرمودہ استخلاصہ این بندہ رو سیاه از عقاید حقہ کہ بہ برہان یافتہ بودم در حق ائمہ طاہرین علیہم السلام خواستم در این مورد اشارہ کردہ باشم ، و تمام مقامات و کمال درجات ایشان را در دعاء شریف رجیہ می دانم کہ حضرت امام عصر عجل اللہ فرجہ از ناحیہ مقدسہ بہ شیخ ثقہ ابو جعفر محمد بن عثمان وکیل ثانی فرمودند ، و آن دعاء مشتمل بر مطالب عالیہ و مضامین عالیہ است ، و مرحوم کفعمی در کتاب « مصباح » (۱) ذکر فرمودہ است ، و چہ قدر شایستہ و سزاوار است خواص ، مذاقہ در این کلمات شریفہ نمایند و عوام را ہم از معانی آن بہرہ ای دہند ، پس برای تیمین و تبرک بنویسم و ختم کنم : بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِمَعَانِیْ جَمِیْعِ مَا یَدْعُوکَ [بِه] وُلَاۤءُ اَمْرِکَ الْمُأْمُوْنُوْنَ عَلٰی سِرِّکَ، الْمُسْتَشْبِیْرُوْنَ بِأَمْرِکَ، الْوَاصِفُوْنَ لِقُدْرَتِکَ، الْمُعْلِنُوْنَ لِعَظَمَتِکَ . اَسْأَلُکَ بِمَا نَطَقْتَ فِیْہُمْ مِنْ مَّشِیَّتِکَ فَجَعَلْتَهُمْ مَّعَادِنَ (۲) لِكَلِمَاتِکَ، وَأَرْكَانًا لِتَوْحِیدِکَ، وَآیَاتِکَ وَمَقَامَاتِکَ الَّتِی لَا تَعْطِیْلُ لَهَا فِی کُلِّ مَکَانٍ یَعْرِفُکَ بِهَا مِنْ عَرَفَکَ، لَا فَرْقَ بَیْنَکَ وَبَیْنَهُمْ (۳) إِلَّا- اَنَّهُمْ عِبَادُکَ وَخَلْقُکَ، فَتَقْہَا وَرَتَقْہَا بِیَدِکَ، یَدُوْہَا مِنْکَ وَعَوْدُہَا اِلَیْکَ، اَعْضَادٌ وَأَشْہَادٌ وَمُنَاہٌ وَأَذْوَادٌ (۴) وَحَفَظَہُ وَرَوَادٌ (۵) . فِیْہُمْ مَلَأَتْ سَمَآءَکَ وَأَرْضَکَ حَتّٰی ظَہَرَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ .

۱- مصباح المتہجد : ۸۰۳ شماره ۸۶۶ ، اقبال الاعمال ۳/۲۱۴ ، بحار الانوار ۹۸/۳۹۳ .

۲- در چاپ سنگی : معاوناً یا معادنّاً .

۳- در مصدر : بینہا .

۴- در چاپ سنگی : ازواد .

۵- در چاپ سنگی : زوآداً . چند کلمہ اخیر نیز ہمگی منصوب مندرج است .

بعضی از اوصاف ائمه طاهرين عليهم السلام است که از کتب خاصه و عامه نقل نموده ام

فَبِذَلِكَ أَسْأَلُكَ، وَبِمَوَاقِعِ الْعِزِّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَبِمَقَامَاتِكَ وَعَلَامَاتِكَ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَنْ تَزِيدَنِي إِيْمَانًا وَتَنْبِيئًا [يَا] بَاطِنًا فِي ظُهُورِهِ، وَظَاهِرًا فِي بَطُونِهِ وَمَكْنُونِهِ . يَا مُفَرِّقًا بَيْنَ النُّورِ وَالْدَّيْجُورِ، يَا مَوْصُوفًا بِغَيْرِ كُنْهِ، وَمَعْرُوفًا بِغَيْرِ شُبْهِ، حَادًّا كُلَّ مَعْدُودٍ، وَشَاهِدًا كُلَّ مَشْهُودٍ، وَمُوجِدًا كُلَّ مَوْجُودٍ، وَمُخْصِيًا كُلَّ مَعْدُودٍ، وَفَاقِدًا كُلَّ مَفْقُودٍ، لَيْسَ دُونَكَ [مِنْ] مَعْبُودٍ، أَنْتَ أَهْلُ الْكِبَرِيَاءِ وَالْجُودِ . يَا مَنْ لَا يُكَيِّفُ بِكَيْفٍ، وَلَا يُؤَيِّنُ بِأَيْنٍ، [يَا] الْمُحْتَجِبًا عَنْ كُلِّ عَيْنٍ، يَا دَيْمُومٌ يَا قَيُّومٌ وَعَالِمٌ كُلِّ مَعْلُومٍ، صَلِّ عَلَى [مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَعَلَى] عِبَادِكَ الْمُتَجَبِّينَ، وَبُشْرِكَ ١ الْمُحْتَجِبِينَ، وَمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ، وَالْبَهْمِ الصَّافِينَ الْحَافِينَ . وَبَارِكْ لَنَا فِي شَهْرِنَا هَذَا رَجَبِ الْمَرْجَبِ الْمُكَرَّمِ، وَمَا بَعْدَهُ مِنَ الْأَشْهُرِ الْحُرُمِ، وَأَشْبِغْ عَلَيْنَا فِيهِ النَّعْمَ، وَأُجْزِلْ لَنَا فِيهِ الْقِسْمَ، وَأَزِلْ لَنَا فِيهِ النِّقَمَ، بِأَسْمِكَ الْأَعْظَمِ [الْأَعْظَمِ] الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ، الَّذِي وَضَعْتَهُ عَلَى النَّهَارِ فَأَضَاءَ، وَعَلَى اللَّيْلِ فَأَظْلَمَ، وَأَغْفِرْ لَنَا مَا تَغْلُمُ مِنَّا وَمَا لَا تَغْلُمُ، وَأَعِصْ مِنَّا مِنَ الدُّنُوبِ خَيْرَ الْعِصَمِ، وَاكْفِنَا كَوَافِي قَدْرِكَ، وَامْنُنْ عَلَيْنَا بِحُسْنِ نَظْرِكَ، وَلَا تَكِلْنَا إِلَى غَيْرِكَ، وَلَا تَمْنَعْنَا مِنْ خَيْرِكَ، وَبَارِكْ لَنَا فِيْمَا كَتَبْتَ لَنَا مِنْ أَعْمَارِنَا، وَأَصْلِحْ لَنَا خَبِيئَةَ أَسْرَارِنَا، وَأَعْطِنَا مِنْكَ الْأَمَانَ، وَاسْتَعْمِلْنَا بِحُسْنِ الْأَيْمَانِ، وَبَلِّغْنَا شَهْرَ الصَّيَامِ، وَمَا بَعْدَهُ مِنَ الْأَيَّامِ وَالْأَعْوَامِ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ .

بعضی از اوصاف ائمه طاهرين عليهم السلام است که از کتب خاصه و عامه نقل نموده ام ما قال ابو نواس فی حَقِّهم عليهم السلام : انا مولى لامام حبه فرض علينا واولى ولديه حسنا ثم حسينا فهم عتره شخص جاء مبعوثا الينا جبل فجرت منه اثنتا عشرة عينا و یکی از شعراء عجم ، مضمون آیه کریمه را که « وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ » (۱) است به چند بیتى خوش اداء کرده است ، برای جامعیت این اوراق بنویسم : چنانکه هست فلک را دوازده تمثالکه آفتاب بر او دور می زند مه و سال بر آسمان ولایت دوازده بر جندجو آفتاب نبوت همه بر اوج کمال قضاء چو آینه نور احمدی می ریختبر یخت ز آینه او دوازده تمثال ستارگان سپهر ولایت شرفند که ایمنند ز نقصان احتراق و وبال و این دو بیت که در مناقب ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی است در اسامی کریمه ائمه طاهرين به نظر آوردم بنویسم : باربعه اسماء کلّ محمد (۲) واربعة اسماء (۳) کلّهم علی وبالحسین السّیدین و جعفر (۴) وموسى أجرنى انّنى لهم ولّى (۵) وهم العتره الهاشمیّه والذرّیّه الزّکیه ، اولئک حزب الله ، وهم خیر البریّه ، وهم السّاده النّقباء ، والائمه النّجباء ، والاسباط الهداء ، ولهم الحوض واللّواء ، والوسیله والشفاعه ، وهم القاده والزاده والدّعاة والولاه والحماة ، وهم البرره الاتقیاء ، وشرف اهل الارض والسّماء ، والنجوم الامان للفرقه الناجیه فی اللیله الداجیه ، والفلک الجاریه فی اللجج الغامره . وهم الاولون والآخرون والسابقون والآخرون (۶) والمسبّحون والشافعون . وهم الثّابون العابدون الحامدون السّائحون الرّاکعون السّاجدون ، الآمرون بالمعروف والنّاهون عن المنکر ، الحافظون لحدود الله .

۱- بروج : ۱ .

۲- در مناقب : بأربعه کل یسمی محمداً .

۳- در مناقب : اسماؤهم . بنا بر این پایان کلمه (کلّهم) باید به سکون خوانده شود و الا به ضم .

۴- در مناقب : وبالحسین والحسین وجعفر .

۵- مناقب ابن شهر آشوب ۱/۲۶۱ .

۶- . کذا ، شاید « اللاحقون » باشد .

ص: ۳۶۶

وهم کلمات الله وخاصته ، و احتیاء الله و خزنته ، و امناء الله و سدنته ، و هم معانی التزیل و معادن التأویل ، و محاه الباطیل و نفاه الاضالیل ، و فی آیاتهم نزل جبرئیل . و هم السبیل و السلسیل ، و هم مصاییح الحکمه و مفاتیح الرّحمه ، و ینایع النعمه و سادات الائمه (۱) ، و نوامیس العصر و اخیار الدهر . و هم شجره العصمه ، و فیهم النبوه و الامامه ، و الامثال العلیا و الحجج العظمی ، و لهم الوسيله الی الله ، و الموصوله الی رضوان الله . من آمن بهم آمن بالله ، و من ردّ علیهم ردّ علی الله ، و من شکّ فیهم شکّ فی الله ، و من عرفهم عرف الله ، و من اطاعهم فقد اطاع الله ، و من تمسک بهم نجی ، و من تخلف عنهم غوی . و هم سرّ الله المخزون ، و اولیاءه المقربون ، و امره بین الکاف و النون ، لا بل هم الکاف و النون ، و الی الله یدعون ، و عنه یقولون ، و بامرهم یعملون . و هم السنام الاعظم ، و الطریق الاقوم ، و الذکر الحکیم ، و الثور القدیم ، و خلفاء النبی الکریم ، و امناء الرؤف الرّحیم « ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ » (۲) .

۱- . کذا ، احتمالاً « الامه » صحیح است .

۲- . آل عمران : ۳۴ .

ص: ۳۶۷

در دعاء حفظ که میرداماد طاب ثراه از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم گرفتند

در دعاء حفظ که میرداماد طاب ثراه از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم گرفتند مجدداً زحمت می دهد که این داعی در توسیل به چهارده تن معصومین و اولیاء منتجبین ایشان بهتر از این حرز نیافتم ، و یکی از سعادات این دعاگو آن است این حرز را به خط مرحوم سید مؤید محقق میرداماد طیب الله تربته یافتم در ورقه ای که در آخر آن نوشته بودند : و کتب بیمناه مسئولاً لشمس فضلاء العرفاء ، ونجم الاجلاء النجباء بلغه الله سبحانه من کمال العلم وقائم (۱) العرفان ذروه الفلک و اوج السماء

۱- . کلمه ناخواناست .

دعائی که سید بن طاووس در مصباح الزائر برای رفع شوائد مرقوم نمودند

احوج المرئیین الی الرب الغنی محمد بن محمد یدعی باقر الداماد الحسینی ختم الله فی نشأته بالحسنی ثانی عام سنه ۱۰۱۱ (۱) من الهجره المبارکه المقدسه النبویه حامداً مصلیاً مسلماً مستغفراً . و این حرز را مرحوم میرداماد بدین نحو در آن ورقه نوشت که بعد از صلاه عصر با کمال هموم و غموم در عالم سنه که مشابه به خلست بود خدمت حضرت ختمی مآب و حضرت ولایت مآب صلوات الله علیهما مشرف شدم ، دست مرحمت بر روی من و محاسن من کشیدند با کمال استبشار کربت و انکسار قلب مرا بردند ، پس این حرز را خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کردم به نحوی که می دانستم . آن بزرگوار فرمودند : « به این نحو که من می گویم بخوان : محمد رسول الله (ص) امامی ، وفاطمه بنت رسول الله صلوات الله علیها فوق رأسی ، و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب وصی رسول الله صلوات الله علیه عن یمینی ، والحسن والحسین وعلی و محمد و جعفر و موسی وعلی و محمد وعلی والحسن والحجه المنتظر ائمتی صلوات الله علیهم عن شمالی ، و ابوذر و سلمان و المقداد و حذیفه و عمار و اصحاب رسول الله رضی الله تعالی عنهم من ورائی ، و الملائکه حولی ، و الله ربی تعالی شأنه و تقدست اسماءه محیط بی و حافظی و حفیظی ، والله من ورائهم محیط ، بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ ، فالله خیر حافظاً وهو ارحم الراحمین » .

دعائی که سید بن طاووس در مصباح الزائر برای رفع شوائد مرقوم نمودند و نزدیک به این حرز شریف دعائی است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به ابوالعباس بن کשמرد برای خلاصی از ابوطاهر در حبس تعلیم فرمود (۲) و امر نمود در خواب بنویسد .

- ۱- در چاپ سنگی : ۱۱۱ . کلمه را با توجه به تاریخ زندگانی میرداماد درج کردیم .
- ۲- رجوع کنید به : بحار الانوار ۹۱/۲۳ و ۹۹/۲۳۱ باب ۱۰ بنقل از مصباح و قبس المصباح ، مجموع باب دهم بحار که درباره کتابت رقاع جهت حوائج است به ائمه معصومین علیهم السلام قابل مراجعه و ملاحظه است .

ص: ۳۶۹

و چون برخیزد از خواب سوره یس بخواند و او را به گل بگذارد به نهر یا چاه بیندازد ، و همین نحو کرد و نجات یافت ، و مرحوم سید بن طاووس در « مصباح الزائر » (۱) برای رفع شدائد بسیار تأکید فرمود . بسم الله الرحمن الرحيم من العبد الذلیل فلان بن فلان الى المولى الجلیل الذی لا اله الا هو الحی القيوم ، وسلام على آل یاسین و محمد وعلی وفاطمه والحسن والحسین وعلی و محمد وجعفر و موسی وعلی و محمد وعلی والحسن و حجتک یا رب! على خلقک . اللهم! انی لمسلم و انی اشهد انک الله الهی واله الاولین والآخیرین ، لا اله غیرک ، واتوجه الیک بحق هذه الاسماء اذا دُعيت بها اجبت ، واذا سُئِلْتُ بها اُعْطيت ، لما صَلَّيت علیهم وهَوَّنت علی خروجی ، و کنت لی قبل ذلک عیاداً ومجيراً مَينَ ارَادَ أَنْ یفِرط علی أو یطفی . و این حرز حکایتش مبسوط است و بسیار شریف (۲) . و از طریق عامه مرویست : جارود عبدی نصرانی در عام حدیثه اسلام آورد با قبیله ای از عبدالقیس بر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وارد شد و این ابیات بخواند : یا نبی الهدی انتک رجالْقَطَعْتَ فَدْفَدًا (۳) والأفلا ۴ تا آنکه گفت : اَبَا الاولون بِاسْمِکَ فینائِمُ اسماء بعده فَتَلَّأَلَا آن جناب فرمودند : « آیا هست میان شما کسی که قَسَّ ۵ را بشناسد ؟ » . جارود عرض کرد : من او را می شناسم و می دانم انتظار شما را می کشد و اسم شما را می خواند و اسمهای دیگر از خلفاء و تابعین شما را . و این عبارات منثوره و ابیات منظومه از اوست که خداوند را به این اسامی کریمه قسم می داد در وقتی که سرش به سوی آسمان بود و به انگشتهایش اشاره می کرد : اللهم! رب هذه السَّبعه الأرفعه (۴) والأرضین الممرعه وبمحمَّد والثلاثه المحامید معه والعَلیین الاربعه وسبطیه التبعه (۵) الأرفعه وسَمِیَ الکَلیم الضَّرعه والحسن ذی الرِّفعه اولئک النقباء الشفعه والطریق المَهیعه (۶) ، دَرَسَیه (۷) الانجیل وحفظه التنزیل ، وعدد نقباء بنی اسرائیل ، محاه الاضالیل ونفاه الابطال ، الصادقون (۸) القیل ، علیهم تقوم الساعه ، ولهم من الله فرض الطاعه (۹) . پس جارود ابیات او را بخواند : اقسام قَسَّ قسمالیس به مُکْتَمًا (۱۰) لو عاش الفی عمرلم یلق منه سَماًما حتی یلاقى احمداوالنقباء الحکما هم اوصیاء احمداکرم مَنْ تحت السما ذریه من فاطمهاکرم بها من فطما یعمی العباد عنهموهم جلاء للعَمی لست بناس ذکرهُمحتی احلَّ الرِّجما (۱۱) پس جارود استدعا کرد آن اسمائی که قَسَّ در نظم و نثر خود گفته است فرماید و بشناساند ، آن بزرگوار حدیث معراج را در مشاهده ائمه اثنا عشر و وحی های سماوی بیان فرمودند . و عجب گفته است شاعر این دو شعر را در مدح معصومین اربعه عشر : شفیع نبی والبتول وحیدروسبطاه والسَّجاد والباقر المُجدی وجعفر والثاوی ببغداد والرضا ونجل الرضا والعسکریان والمهدی

۱- مصباح الزائر : ۵۳۵ .

۲- قریب بدین حکایت را نیز تنوخی در الفرج بعد الشده ۱/۱۸۷ نقل کرده است .

۳- فَدْفَدَ بر وزن جعفر به معنی بیابان و دشت است و معانی دیگر هم دارد ، و در این شعر همین معنا منظور است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۴- در کنز الفوائد : الارقه .

۵- در مقتضب : النبعه .

۶- فی الحدیث : « اتقوا البدع وَالْزَمُوا المَهیع » ، و آن راه گشوده واسع است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۷- در چاپ سنگی : درسته .

۸- در مقتضب : الصادقوا ، این عبارت اظهر است .

۹- مقتضب الاثر : ۳۷ ، كنز الفوائد : ۲۵۷ ، الصراط المستقیم ۲/۲۳۹ ، بحار الانوار ۱۵/۲۴۶ .

۱۰- در صراط المستقیم : مکتوما .

۱۱- الصراط المستقیم ۲/۲۴۰ ، الاربعین ، شیرازی : ۳۶۰ ، بحار الانوار ۲۶/۳۰۱ .

ص: ۳۷۰

..

مُشایعه مفروضه : در اقسام مذاهب شیعه و مذهب حقّ امامیه

مُشایعه مفروضه: در اقسام مذاهب شیعه و مذهب حقّ امامیه‌بدان مراد از اولیاء ائمه و تابعین ایشان که حضرت عبدالعظیم خدمت امام علیه السلام عرض کرد همانا طایفه حقّ امامیه اثنا عشریه اند که تشیع ایشان کامل است و الاّ کسانی که قائل به امامت بعضی از امامان شده اند شیعه توان خواند لیکن کمال و تمام تشیع در ایشان نیست ؛ از آنکه شیعه سیزده فرقه شده اند : یک فرقه ناجیه اند آنها را امامیه می گویند ، ما بقی فرق هالکند و در درکات نیران معذب خواهند بود مانند کیسائیه . و صاحب «عوالم» (۱) فرمود : آنها اصحاب مختار بن ابی عیینه ثقفی می باشند ، و اسم

۱- .عوالم العلوم ۱۶/۱۲۷ ح ۲۰۱ در احوال امام حسن مجتبی علیه السلام ، و نیز در ۱۷/۶۴۹ بدان اشاره کرده است ، نیز بحار الانوار ۴۵/۳۴۴ ح ۱۱ .

مختار اولاً کیسان بوده است ؛ برای آنکه در خردسالی حضرت امیر علیه السلام به وی « کیس » یعنی : زیرک فرمود (۱) ، و برخی گویند غلام وی موسوم به کیسان بوده است ، و آنها قائل به امامت ابوالقاسم محمد بن امیرالمؤمنین علیه السلام اند و متمسک به این حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که فرمودند : « ایام و لیالی منقضى نشود تا آنکه خداوند مبعوث کند از اهل بیت من مردی را که اسم و کنیه او اسم و کنیه من باشد و اسم پدر او اسم پدر من باشد » . و گویند : اسم حضرت امیر علیه السلام عبدالله بوده است ، پس آنکس زمین را پر از عدل کند بعد از ظلم و جور . و این طایفه بعد از حضرت امیر علیه السلام و حسنین علیهما السلام محمد بن حنفیه را امام زنده قائم دانند . و بعضی دیگر از این طایفه گفته اند : حسنین علیهما السلام از جانب محمد بن حنفیه مأذون در جهاد شدند و مردم را دعوت به امامت وی می کردند ، و مانند دو امیر بودند . و بعضی از ایشان گویند : محمد وفات کرد و بعد از وی امامت منتقل به فرزندان او شد ، و بعد از آن انتقال یافت به بنی عباس . و حضرت باقر علیه السلام فرمودند : « من عموی خودم را دفن کردم و خاک بر قبر او ریختم » (۲) . و شاعر گفته است : نبئت (۳) ان ابن عطاءً رویوربما صیرح بالمنکر لما روی ان ابا جعفر قال ولم یصدق ولم یبرر دفنت عمی ثم عاد الی (۴) صفيح لبن و تراپ ثری ما قاله قط ولو قاله قلت اتقاء من (۵) أبی جعفر (۶) و اشعار ابو هاشم سید اسماعیل بن محمد حمیری در مدح وی معروف است ۷ . و اشعار کثیر عزّه کیسانی نیز معروف ، اوله : الا ان الائمه من قريشولاه الحق اربعة سواء علی والثلاثة من بنیهم الاسباط ليس بهم خفاء فسبط سبط ايمان وبروسبط غيبته (۷) كربلاء وسبط لا يذوق الموت حقيقود الخيل يقدمه اللواء يغيب فلا يرى فيهم زمان (۸) برضوی عنده (۹) غسل وماء (۱۰) و مانند ناووسیه ، رئیس این طایفه که مردی از اهل بصره موسوم به عبدالله بن ناوس

- ۱- رجال کشی : ۸۴ ، حضرت امیر علیه السلام به او فرمود : یا کیس ! یا کیس ! اقوال دیگر را نیز ذکر کرده است .
- ۲- الفصول المختاره : ۲۹۸ .
- ۳- در چاپ سنگی : تبئت .
- ۴- در فصول : « غادرته » بجای « عاد الی » .
- ۵- در فصول : « اتق الله » بجای « اتقاء من » .
- ۶- الفصول المختاره : ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، بحار الانوار ۳/ ۳۷ . اشعار را در فصول مختاره به سید اسماعیل حمیری نسبت داده است .
- ۷- در چاپ سنگی : غيبه .
- ۸- در بحار : زماناً .
- ۹- در چاپ سنگی : غيره .
- ۱۰- در بحار : غيل ، و در حاشیه از مصدر « غسل » نقل کرده است .

ص: ۳۷۳

بود ، و آنها حضرت صادق علیه السلام را قائم حق دانند ، و متمسکند به این حدیث که حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « اگر کسی آید و بگوید به شما مرا غسل و کفن و دفن کردند تصدیق ننمائید » . و می گویند : این حدیث را عَنَبَقَه بن مصعب روایت کرده است . و بعضی از ایشان قرامطه اند ، و قرامطویه اسم مردی از اهل سواد است ، و مبارکیه خوانند ایشان را برای آنکه منسوبند به مبارک ، غلام اسماعیل بن جعفر علیه السلام ، و قرامطه را می گویند از اخلاف مبارکیه اند . و بعضی از ایشان را سبَطِیّه می خوانند به جهت انتسابشان به یحیی بن ابی السَّیِّط ، و آنها عبدالله فرزند حضرت صادق علیه السلام را امام دانند . و بعضی را فطَحِیّه خوانند ؛ از آنکه عبدالله بن افطح رئیس ایشان در این مذهب بوده است . و بعضی واقفه اند که مختصری از احوال آنها را در ذیل حال موسی بن جعفر علیه السلام نقل کردیم . لیکن اشهر مذاهب شیعه مذهب زیدیه است ، و احوال ایشان را در ضمن احوال زید بن علی ذکر نمودم ، و آنها می گویند : اعتقاد ما آن است که اوّل ائمه حضرت امیر علیه السلام است ، بعد از آن بزرگوار به این ترتیب معتقدند : حضرت امام حسن علیه السلام ، بعد حضرت امام حسین علیه السلام ، بعد حضرت علی بن الحسین علیه السلام ، بعد زید بن علی بن الحسین ، بعد محمّد بن عبدالله بن حسن ، بعد برادرش ابراهیم ، بعد حسین بن علی شهید فخ ، بعد یحیی بن عبدالله بن حسن ، بعد محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن ، بعد قاسم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن ، بعد حسن بن علی بن حسن بن عمر بن علی بن الحسین ، بعد یحیی بن حسین بن قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن حسن ، بعد محمد بن یحیی بن حسین ، بعد احمد بن یحیی بن حسین ، بعد محمّد بن حسن بن قاسم بن علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن ، بعد پسر او حسن ، بعد برادر او علی بن محمد ، بعد احمد بن

ص: ۳۷۴

حسین بن هارون که از فرزندان زید بن حسن است ، بعد برادر او ، بعد سائرین اهل بیتی که خواندند مردم را به سوی حق . و این فقرات از عقائد جارودیّه و تبریه است و آنها را صالحیه می خوانند ؛ از آنکه رئیس ایشان حسن بن صالح بود . و جارودیّه نیز از این فرقه اند ، و ابوالجارود را سرحوب می نامیدند از آنکه سرحوب اسم شیطانی است کور که ساکن در دریا است ، و ابوالجارود مکفوف و اعمی القلب بود ، و حضرت صادق علیه السلام در حق کثیرنوا و سالم بن ابی حفصه و ابوالجارود فرمود : « کذابون مکذبون کفار علیهم لعنه الله » . خلاصه اغلب این اصول مذاهب با فروع آنها منقرض شد ، و دلیل بر حقیّت دعوی امامیه اثنا عشریه همان انقراض و اندراس خودشان و مذهبشان است ، و تمام اهل این مذاهب را ما شیعه می دانیم اما شیعیانی هستند که به آتش می روند و بدان هم مخلصند .

ص: ۳۷۵

در معنی «شیعه» و اشتقاق آن است

در معنی «شیعه» و اشتقاق آن استو بدان «شیعه» مشتق از «شاع» است و آن به معنی همراهی کردن است به امام علیه السلام چنانکه فرموده اند: «الشیعه الجماعةُ التي تَتَّبِعُ سَيِّدَهُمْ» (۱)، یا آنکه مأخوذ از «شیاع» است و مراد از شیاع اعوان و انصارند برای امام علیه السلام، یا آنکه شیعه اسم است برای هیزمهای ریزه ای که در زیر دیگ سوخته می شود و در سوختن متابعت می نمایند هیزمهای درشت را، و صدیقه طاهره علیها السلام فرمودند: «ان كنت تعمل بما امرناك وتنهي عما زجرناك فانت من شيعتنا والّا فلا» (۲).

۱- استرآبادی در تأویل الآیات: ۴۹۵ از ابو علی طبرسی نقل کرده که فرمود: الشیعه الجماعة التابعة لرئيس لهم، وصار بالعرف عبارة عن الاماميه. سپس به مجمع البیان مرحوم طبرسی مراجعه و این مطلب در ۸/۳۱۴ ذیل آیه «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» (صافات: ۸۳) یافت شد.

۲- تفسیر الامام العسکری علیه السلام: ۳۰۸، بحار الانوار ۶۵/۱۵۵.

ص: ۳۷۶

و در علائم تشیع آنچه که حضرت امیر علیه السلام به احنف بن قیس فرمودند کفایت است ، و این آیه در حق ایشان است « أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ » (۱). و این اوصاف هم در حق ایشان است : « وهم اهل الهدى واهل التقوى ، واهل الخير ، واهل الايمان ، واهل الفتح ، واهل الظفر (۲) . وهم الشاجعون (۳) الناحلون الذابلون (۴) المتبازلون المتحابون المزاورون (۵) . وهم صفر الوجوه من السَّيْهر ، عُمش العيون من البكاء ، ذُبل الشفاه من الدعاء ، خمَصُ البطون من الصَّيام ، حذب الظَّهر من القيام ، عليهم غبره الخاشعين (۶) . این طایفه اند حق پرستانباقی همه خویشان (۷) پرستند

۱- یونس : ۶۴۶۲ .

۲- برگرفته از حدیث مروی از امام صادق علیه السلام در کافی ۲/۲۳۳ ح ۸ و شرح الاخبار قاضی نعمان ۳/۴۸۷ ح ۱۴۰۸ .

۳- در کافی : الشاحبون ، و در حاشیه از نهاییه اثیریة نقل کرده که : شاحب به معنای « متغیر اللون والجسم » می باشد و از بعضی از نسخه ها « السائحون » نقل کرده به معنای « الملازمون للمساجد » .

۴- عبارت مروی از امام صادق علیه السلام در کافی ۲/۲۳۳ ح ۷ ، در روایت خصال مرحوم صدوق : ۴۴۴ ح ۴۰ از امام باقر علیه السلام در صفات شیعیان امیرمؤمنان علی علیه السلامچنین آمده : « يا أبا المقدام ! إنما شيعه على عليه السلامالشاحبون الناحلون الذابلون ، ذابله شفاههم ، خميصه بطونهم ، متغيره ألوانهم ، مصفره وجوههم ، إذا جَنَّهُم الليل اتخذوا الأرض فراشاً ، واستقبلوا الأرض بجباههم ، كثير سجودهم ، كثيره دموعهم ، كثير دعاؤهم ، كثير بكائهم ، يفرح الناس وهم يحزنون » .

۵- در روایت جابر که در اصول سته عشر : ۶۸ نقل شده چنین آمده : « إِنَّ أَنَسًا أَتَا أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُمْ عَنِ الشَّيْعَةِ : « هل يعود غنيهم على فقيرهم ؟ وهل يتحابون ؟ وهل يعود صحيحهم على مريضهم ؟ وهل يعرفون ضعيفهم ؟ وهل يتزاورون ؟ وهل يتحابون ؟ وهل يتناصحون ؟ » ، فقال القوم : ما هم اليوم كذلك ! فقال أبو جعفر عليه السلام : « ليس هم بشيء حتى يكونوا كذلك » .

۶- نهج البلاغه ۱/۲۳۴ بخشی از خطبه ۱۲۱ .

۷- در چاپ سنگی : خویش .

در سبب ظهور لقب رفض و معنى آن است

پس هر کس کاملاً مشایعت ائمه معصومین علیهم السلام را در متابعت احکام از مسائل حلال و حرام نمود شیعه اوست و اگر نه امام علیه السلام فرمود: «اغرب ثم اغرب ثم اغرب»، و مشهور است در سرداب مبارک آواز امام عصر علیه السلام را شنیدند که می فرمود: «اللهم! إن شيعتنا قد خلّقوا من فاضل طينتنا، وعُجِنوا بماء ولايتنا، اللهم اغفرهم من الذنوب ما فعلوا اتكالا على حبنا، وولّنا يوم القيامة أمورهم، ولا- تؤاخذهم بما اجترحوا من السيئات اكراماً لنا، ولا- تقاصّهم (۱) يوم القيامة مقابل اعدائنا، وان خفّت موازينهم ففضّلها بفاضل حسناتنا» (۲). سلام الله على قائل هذه الكلمات.

در سبب ظهور لقب رفض و معنى آن استو عجب است از آن فرقه خبیثه ای که طایفه شیعه حقه را «رافضه» لقب دادند. و شهرستانی در «ملل و نحل» گفته است: جماعتی از شیعه کوفه ترک کردند زید بن علی را و از این جهت آنها را رافضی نامیدند، بعد از ایشان به دیگران این اسم جاری شد، و «رفض» به معنى ترک است (۳). و ابن شهر آشوب نقل کرده است که: حضرت صادق علیه السلام به اصحاب خود فرمودند: «این مردم شما را رافضی نام نکردند بلکه خداوند شما را رافضی خواند؛ برای آنکه هفتاد نفر از خیار بنی اسرائیل ترک کردند دین فرعون را و ایمان به حضرت موسی آوردند، پس آنها را رافضی خواندند، خداوند امر فرمود: حضرت موسی این اسم را در تورات ثبت کند». بعد فرمودند: «ای ابوبصیر! مردم رفض و ترک کردند خیر را و گرفتند شرور را،

۱- در چاپ سنگی: تقاصصهم.

۲- بحار الانوار ۵۳/۳۰۳.

۳- نیز رجوع شود به: المحبر، ابن حبيب: ۴۸۳، تاریخ ابن خلدون ۴/۳ و ۲۹، مناقب خوارزمی: ۳۵۶.

ص: ۳۷۸

و شماها رَفَض کردید شر را و اخذ نمودید خیر را» (۱). و حکایت عَمَّارِ ذَهَبی (۲) و شهادت دادن در نزد ابی لیلی قاضی معروف است (۳). و شافعی عجب گفته است: اذا فی مجلسٍ ذکرُوا عَلِیَّاً وَ سِبطَیْهِ وَ فاطِمَةَ الزَّکیَّهَ فَقَطَّبَ وَ جَهِهَ مِنْ نالٍ مِنْهُمْ فَأَیقِنَ أَنَّهُ لَیْسَ لِمَقْلَقِیَّتِهِ (۴) اذا ذکرُوا عَلِیَّاً او بنیشتاغل بالروایات الغبیَّةِ یقول لما یصحَّ ذَرَوْا فِهْذا سَقِیمَ مِنْ حَدِیثِ الرِّافِضِیَّةِ بَرِئْتُ اِلَی الْمَهِیْمِنِ مِنْ اَناسِیرون الرِّفْضِ حَبِّ الْفَاطِمِیَّةِ عَلَی آلِ الرِّسُولِ صَلَّاهُ رَبِّیوَلَعَنَتْهُ لَتَلْکَ الْجَاهِلِیَّةُ (۵) و منصور فقیه گفت: ان کان حَبِّی خَمْسَهِزْکَتَ بِهِمْ فَرَأِضِی وَ بَغْضُ مِنْ عَادَاهُمْ رَفْضاً فَأَنْتَی رَافِضِی (۶) و شاعری گفت: قالوا ترفضت قلت کلاماً الرِّفْضُ دِینِی وَ لا اِعْتِقَادِی لَکِن تَوَلَّیْتُ غَیْرَ شَکْخِیرِ اِمَامٍ وَ خَیْرِ هَادِی اِنْ کَانَ حَبِّ الْوَصِّی رَفْضاً فَأَنْتَی اَرْفَضُ (۷) العباد (۸) پس شیعه امامیه بدانند چنانکه دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله فرض، دشمنی دشمنانشان نیز فرض است مانند اطاعت ایشان و ترک مخالفتشان. و این آیه کریمه را در تبری از اعداء آل محمد صلی الله علیه و آله شاهد دوستان ایشان است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَکُمْ وَ إِخْوَانَکُمْ أَوْلِیاءَ إِنْ اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ عَلَی الْإِیمَانِ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ» (۹). و ایضاً: «لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ» (۱۰). و ایضاً: «تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ» (۱۱).

۱- کافی ۸/۳۴، فضائل الشیعه، شیخ صدوق: ۲۱، بحار الانوار ۶۵/۴۹.

۲- کذا، صحیح «عمار دهنی» یا «عمار دهنی» است چنانچه در کتب رجال مذکور است مانند تنقیح المقال ۲/۳۱۸، طرائف المقال ۱/۵۳۷.

۳- رجوع کنید به: تفسیر الامام العسکری علیه السلام: ۳۱۰ ح ۱۵۷، بحار الانوار ۶۵/۱۵۶، مستدرک سفینه البحار ۴/۱۷۱.

۴- سَلَقْلَقَ بر وزن سَفَرَجَل زنی است حائض می شود از دُبُر، و سَلَقْلَقَه به زیادتى هاء: زن بلند آواز است. قاموس. (حاشیه مؤلف رحمه الله). القاموس المحيط ۳/۲۴۶ ماده (سَلَق).

۵- مناقب آل ابی طالب (ابن شهر آشوب) ۱/۵، الصراط المستقیم ۳/۷۷، الغدير ۴/۳۲۴.

۶- الصراط المستقیم ۳/۷۷، بشاره المصطفی: ۴۲۷ ح ۴، ینایع الموده ۳/۱۰۳ ۱۰۴.

۷- در چاپ سنگی: رافضی.

۸- الصراط المستقیم ۳/۷۶.

۹- توبه: ۲۳.

۱۰- ممتحنه: ۱.

۱۱- مجادله: ۱۴.

در بیانات ابن روزبهان است در مدح ائمه هدی ثنراً و نظماً

در بیانات ابن روزبهان است در مدح ائمه هدی ثنراً و نظماً بدان فضل بن روزبهان با آن تعصب و عناد که به آیه الله علی العباد مرحوم علامه اعلی الله مقامه اظهار کرد و در کتاب خود (۱) آنقدر داد و فریاد زده است و خواسته است مذهب باطلِ عاطلِ خود را از آنچه ظاهر البطلان است در نظر سنیان به مقام کشف و عیان برآورد، و در مقامات ائمه طاهرین علیهم السلام نظماً و ثنراً بیاناتی دارد. اقول: ما ذکر من فضائل فاطمه سلام الله علی ابیها و علیها و علی سائر آل محمد صلی الله علیه و آلهامر

۱- کتاب وی «ابطال نهج الباطل» است که در ردّ کتاب «کشف الحق ونهج الصدق» علامه حلی نگاشته. مرحوم شهید قاضی نور الله «احقاق الحق» و علامه مرحوم مظفر کتاب «دلائل الصدق» را در ردّ قاضی فضل بن روزبهان به رشته تحریر درآورده اند.

ص: ۳۸۰

لا ینکر ، فانّ الانکار علی البحر برحمتہ ، وعلی البرّ بسعته ، وعلی الشمس بنورها ، والانوار بظهورها ، وعلی السحاب بجوده ، وعلی الملك بسجوده انکاراً لا یزید المنکر الا الاستهزاء به ، و من هو قادر علی ان ینکر علی جماعه هم اهل السداد وخران معیدین النبوه و حفاظ آداب الفتوه ، صلوات الله وسلامه علیهم . ونعم ما قلت فیهم منظوماً : سلام علی المصطفی المجتبی سلام علی السید المرتضی سلام علی ستّنا فاطمهمن اختاره الله خیر النسا سلام من المسک انفاسه علی الحسن الالمعی الرضا سلام علی الاوزعی الحسینشہید یری جسمه کربلا سلام علی سید العابدینعلی بن الحسین المجتبی سلام علی الباقر المہتدی سلام علی الصادق المقتدی سلام علی کاظم الممتحنرضی السجایا امام التّقی سلام علی الثامن المؤمنعلی الرضا سید الاصفیا سلام علی المتقی التّقیمحمد الطّیب المرتجی سلام علی الاریحی النقیعلی المکرّم هادی الوری سلام علی السید العسکریامام یجہزّ جيش الصّفا سلام علی القائم المنتظرابی القاسم العزم نور الهدای سیطلع کالشمس فی غاسقینجیه من سیفه المنتضی تری یملأ الارض من عدلہکما ملئت جور اهل الهوی سلام علیہ وآبائہوانصارہ ما تدور السما

عرض سوم: در شرح عقاید حضرت عبدالعظیم است از حقایق سبعة

عرض سوم: در شرح عقاید حضرت عبدالعظیم است از حقایق سبعة عرض سوم: در اعتقادات واجبه که حضرت عبدالعظیم عرض کرد: و اقول: ان المعراج حق، والمساءلة في القبر حق، وان الجنة حق، وان النار حق، و الصراط حق، والميزان حق، وان الساعة آتية لا ريب فيها، وان الله يبعث من في القبور. بعون الله بماندم و باز به مقصود معاودت نمودم: حضرت عبدالعظیم علیه السلام بعد از اقرار به توحید و نبوت و امامت یکان یکان از ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین اعتقادات واجبه دیگرش را بدین گونه که ترجمه می شود عرضه داشت: یعنی: می گویم: به درستی که معراج حق است، و سؤال نکیرین در قبر حق است، و بهشت حق است، و آتش حق است، و میزان حق است، و قیامت می آید و شککی در آن نیست، و خداوند برانگیزاند کسانی که در قبرها هستند یعنی: مردمان، زمان ندای حق و قیام قیامت سر از خاک برداشته و زنده می شوند، و « مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى » (۱) اشاره به این فقره اخیره است. مخفی نماناد: انسان که خود را بنده دانست و خداوندی و موجدی در ابقاء و ایجاد خود معتقد شد و امور را کلیه به سوی پروردگار خود راجع نمود و در مقام تفویض صرف برآمد و کلمه « لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم » را از روی صداقت و ارادت بیان نمود و دانست که عود و رجوعش به مفاد « إِنَّ إِلَيَّ رَجْعُكَ الرَّجْعَى » (۲) به روز دیگر و خانه دیگر است و کلمه « إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » (۳) مرکوز خاطرش گردید، بسیار سزاوار و شایسته

۱- طه: ۵۵.

۲- تین: ۸.

۳- بقره: ۱۵۶.

است که به مضمون « وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ » (۱) همیشه تجدید به عهد و توصیه به حق نماید که وضع این عالم برای همین است آنچه در سابق شده است و از وی خواسته اند ، یعنی : در روز الست به کریمه « وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ » (۲) .. الی آخره ، و آنچه به وی خبر داده اند امناء دین و اصدقاء کاملین از وقایع معلومه یوم الجزاء و البقاء که خانه ای است بعد از دنیا باید به سوی آن همگی نقل نمائیم ، نیز اذعان و اعتراف کرده از تذکر یوم قبل که روز « زر » بوده و از تذکر یوم بعد که « روز حشر خلاق » است در امروز که « روز عمل » است غفلت نورزیم ، پس ائمه هدی فرمودند : « خوب است هر کس شب می خوابد وصیت نامه اش زیر سرش باشد و اگر نه مردنش مردن جاهلیت است » . همانا وصیت اعم است از اینکه کسی را برای حفظ و ضبط و صرف مال و اولاد و عیال خود تعیین نماید یا آنکه تجدید عقاید حقّه خود را نماید از آنچه ما جاء به النبی است و از ضروریات دین است ، و این عمل نبی و ولی و برگزیدگان و خاصان از بندگان خداوند سبحان است که همیشه متذکر یوم العهد و یوم القیامه بوده اند ، و از این جهت بستگی و علاقه به عوائق و زخارف دنیا به هیچ وجه من الوجوه نداشته اند ، و برای تذکر یوم المعهود و یوم الموعود آمدند و شهداء بر خلق شدند ، و کریمه « وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ » ۳ نیز شاهد بر مطلوب است چنانکه در آخر همین عرض دین معروض می شود . لهذا آن جناب هم تجدید عهد نمود و عقاید خود را حضوراً عرضه داشت ، پس شروع در عرض سوم از عرض دین حضرت عبدالعظیم کردم ، و آن را بر هفت حقیقت عنوان نمودم از عقاید حقّه ثابتة :

۱- عصر : ۳ .

۲- اعراف : ۱۷۲ .

حقیقت اولی : در شرح معراج حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم است

حقیقت اولی: در شرح معراج حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم استاماً حقیقت اولی : در شرح معراج است ، عرض می کند : معراج حقّ است ، و آنچه مسلمان در معراج باید اعتقاد کند آن است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به مفاد کریمه « سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا » (۱) در ثلث آخر شب به جسد شریف ظاهری خود سیر فرمود و به مسجد اقصی آمد و در زمان اندکی از آسمانها گذشت ، و هر کس منکر معراج جسمانی آن جناب شود منکر شده است نبوت آن بزرگوار را و یکی از ضروریات مذهب را. و بدان « معراج » و « مِعْرَج » جمع آن « معارج » است و « معاریج » بر وزن مَفَاتِح و مَفَاتِيح و آن شبیه نردبام است که تعبیر به دَرَجَه شده است چنانکه فرموده است : « وَمَعَارِجُ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ » (۲) و « عُرُوج » به کریمه « تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ » (۳) به معنی بلند شدن و از نشیب به فراز برآمدن است . و این درجه عالی و این عروج خاص از برای احدی از اولاد آدم میسر نگردید مگر برای حضرت خاتم الانبیاء والمرسلین محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله . و آنچه از کتاب خدا غیر از آیه « اسری » و سوره مبارکه « والنجم » دلیل و شاهد است آیه مبارکه « وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا » (۴) ، و ایضاً آیه شریفه « فَسَأَلِ الَّذِينَ يَقرءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ » (۵) ، یعنی : ای محمد ! سؤال کن از کسانی که پیش از تو بوده اند و ایشان را به رسالت فرستاده ام ، و معلوم است حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در زمان پیغمبران نبوده است تا سؤال کند از ایشان ، پس در آسمانها بر حسب اخبار صحیح و ظواهر آیات کریمه

۱- . اسراء : ۱ .

۲- . زخرف : ۳۳ .

۳- . معارج : ۴ .

۴- . زخرف : ۴۵ .

۵- . یونس : ۹۴ .

در معارج عدیده که اعتقادی شیعه امامیه است خدمت آن بزرگوار شرفیاب شدند و از درجات انبیا هم عروج فرمود و گذشت و به مقام قاب قوسین رسید و وصایای حقه شنید . نعم ما قیل : سُبْحَانَ مَنْ خَصَّ بِالْإِسْرَاءِ رُتَبَتَهُ بِقَرَبِهِ حَيْثُ لَا كَيْفَ وَتَمَثِيلٌ بِالْجِسْمِ أَسْرَى وَأَنَّ الرُّوحَ خَادِمُهُلَهُ مِنَ اللَّهِ تَعْظِيمٌ وَتَجْزِيلٌ لَهُ الْبُرَاقُ جَوَادُ وَالسَّمَاءُ طَرْفُ مَسْلُوكِهِ وَدَلِيلُ السَّيْرِ جَبْرِيلُ (۱) و مرحوم قاضی ابو سعید قمی در فقره معراج حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله رساله موسومه به « وردیه » (۲) نوشته است ، و معراج حضرت رسول صلی الله علیه و آله را به بیان ملیح که منافی با طریقه اصحاب و مشرب اهل صواب نیست بسط و شرح داده که خلاصه آن در شرح اعتقادات صدوق در ذیل همین حدیث مسطور است ، داعی نیز خلاصه کرده در این مقام می نویسد : بدان که آن جناب معراج جسمانی و معراج روحانی و معراج عقلانی داشت ، اما معراج جسمانی سیر جسد شریف آن بزرگوار بود تا منتهی مراتب اجسام ، پس از ظلمات اجرام حسیه ملکیه الی الله تعالی سیر کرد با مرکبی که جسم بود و نامش براق ، با کمال سرعت و حرکت که در هر قدمی محاذی با نوعی از اجسام می شد ، و هر طایفه ای از این انواع جسمانیات حظ و بهره ای از برکات قدوم وی می بردند ، و در سرعت حرکت آن جناب فرمود : وسرعتہ فی سیرہ کمثل ما یطلع من القلب المشتاق . ونعم ما قال قائله البرده فی قصیده الشریفه : سَرِيتَ مِنْ حَرَمٍ لَيْلًا اِلَى حَرَمِکَمَا سَرَى الْبَدْرُ فِی دَاجٍ مِنَ الظُّلَمِ وَبَثَّ (۳) ترقی الی ان نلتَ منزلهن قاب قوسین لم تدرك ولم ترم وقدمتک جمیع الانبیاء بها والرسول تقدیم مخدوم علی خدم وَأَنْتَ تَخْتَرِقُ السَّيْعَ الطَّبَاقَ بِهَمْفٍ مُوَكَّبٍ کنت فیہ صاحب العلم خَفَضْتَ (۴) کلّ مقام بالاضافه اذنودیت بالرفع مثل المفرد العلم (۵)

۱- اشعار را شیخ عباس قمی در انوار البهیة : ۳۳ نقل کرده است .

۲- قاضی سعید (ابو سعید) قمی کتابی نوشته بنام « الاربعینات » مشتمل بر چهل رساله در موضوعات مختلف ، رساله مورد نظر ، هشتمین رساله آن و موسوم به « الحدیقه الوردیه والسوانح المعراجیه » می باشد . رجوع کنید به : ذریعه ۶/۳۹۱ ش ۲۴۳۱ .

۳- در انوار : فظلت .

۴- [خَفَضْتَ:] پست کردی . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۵- الانوار البهیة : ۳۶ .

در معراج جسمانی و اشعار خاقانی است

در معراج جسمانی و اشعار خاقانی استخوش گفت خاقانی: گفتی که سوار شد علی الحالبر نفس شریف عقل فعال دین گفت که دور باد یا ربچشم بد از این سوار و مرکب احمد به چنین براق میمونز این دار الحزن آمد بیرون ز اقلیم حدوث بر گفته‌راه ملکوت در گرفته از وادی قدس سر کشیده‌در کعبه بی جهت رسیده در گاه قدم به دیده دیده‌لیک به گوش سر شنیده بشنود نود هزار اشارتلا احصی رانده در عبادت ما اعظم شانک ای مطهر ما اکرم وجهک ای مظفر ای عشر عطای تو به یک دمصد ساله خراج هر دو عالم اندازه نعل تو است والله محراب مسبحان در گاه ادریس به درس چاکر تو تاریخ شناس اختر تو خاقانی از این سرای تزویر بگریز و رکاب مصطفی گیر گر زین سخنان سحر کردار حسان عرب شدی خبردار بانکش زندی ز عالم پاکیا حسان العجم فدیناک پس معراج جسد شریفش منتهای عالم اجسام بود، و عبارت آن مرحوم این است: وسیری بسیره الی الله من ظلمات عالم الأجسام والاعرام علی مرکبه الذی سمی بالبراق فی کمال السّرعه. و در تمجید براق عجب گفته اند: براقی شتابنده مانند برق‌سناش چو خورشید در نور غرق بریشم دمی بلکه لؤلؤ سُمیچو لؤلؤ رونده بر ابریشمی باز هم گفته اند: برق رفتار بر براق نشستازیش زیر و تازیانه به دست هر چه را دید زیر کام کشیدشب لگد خورد و مه لگام کشید و در حدیث است: «لو اذن الله تعالی [لها] لجالت الدنیا والآخره بجریه واحده، وهو خیر من الدنیا بحذاقیرها» (۱). اما معراج روحانی آن جناب صلی الله علیه و آله منتهی مدارج عالم ارواح بوده است، و از این جهت است مرکب جسمانی براق در اول ضیقع و ثغر عالم روحانیات تخلف کرد و ایستاد، پس بر فرق که مرکبی در خور آن عالم بوده موجود شد و به روی قرار گرفت و در عروج روحانی صفوات ارواح نوریّه را به نظر روحانی خویش ملاحظه فرمود، و خرق حجب گردید، و ساکنین حضرت مقدّسه روحانیات از مرتبه جامعه کامله جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله آگاهی یافتند، و قبله و پیشوای خود را دیدند. و عبارت آن فاضل متبحر این است: «وارتقی بروحه القدسیّه الی مدارج الارواح وَخَرَقَ

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۳۵ ح ۴۹، بحار الانوار ۱۸/۳۱۶ با اختلافات اندک، در دو مصدر بجای جمله اخیر چنین آمده: «وهی أحسن الدواب لوناً»، اما فقره اخیر در روایتی نبوی صلی الله علیه و آله مروی در احتجاج طبرسی ۱/۵۷ وارد است بدین عبارت: «فقد سَخَّرَ الله لی البراق وهو خیر من الدنیا بحذاقیرها، وهی دابه من دواب الجنه...».

ص: ۳۸۶

الْحُجْبُ وَبَلَغَ قِمَّةَ الْمَرَّاحِ (۱) الی آن صار اماماً لصفوف الارواح النوریّه . . . الی آخره . و فقره دعاء ندبه « و عرجت برُوحه الی سَمَائِکَ » ۲ اشاره است به همین معراج . محمد که سلطان این مهد بودزچندین خلیفه ولیعهد بود سر نافه در بیت اقصی گشادزناف زمین سر به اقصی نهاد دل از کار نُه حجره پرداخته نه حجره آسمان ساخته برون جسته از گنبد چاربندفرس راند بر هفت چرخ بلند

۱- مزاح و مفارحه به معنی مقابله است در آسمان چهارم خانه ای است برابر عرش که او را ضراح به ضم خوانند . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

در معراج عقلانی حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله است

در معراج عقلانی حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله استاماً معراج عقلانی نورانی آن بزرگوار منتهی الیه سیرش موجب تحیر عقول است یعنی: إذا انتهى الكلام الى الله فاتتوها فلن يزيد غير التحير. و در این معراج آن عقل اول داخل سرادقات جلال گردید، و برای آن جناب رفع استار بهائیه و جمائیه شد و رسید به جائی که بین او و خدایش احدی حاجز نبود حتی نفس شریف و ذات رفیع وی، و عبارت وی این است: ثم ترقى بعقله النورى ونوره العقلى ودخل سرادقات الجلال ورفع استار البهاء والجمال الى ان وصل الى حد لم يكن بينه وبين ربه احد حتى نفسه الشريف وذاته الرفيعه. و از تعبیرات ملیحه که فرموده است در عروج جسمانی تعبیر و تقریر به لفظ «سری» کرده؛ از آنکه سیر اختصاص به حرکت کردن در آخر شب یا در تمام شب عموماً دارد، و این بیان را اقتباس از آیه کریمه «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى» (۱) نمود، و متعلق سیر بر حسب

تبادر همانا اجسام است ، و حضرات اهل حق گویند : از کلمه بعیده مبرهن است که عروج حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و سیرش به همان بدن نورانی و روح الهی معاً بوده است ؛ از آنکه اطلاق کلمه عبد به جسد خالی از روح و روح بدون جسد نمایند ، پس استعمال اهل لسان خود اقوی برهان است که سیر اقدس نبوی صلی الله علیه و آله روحاً و جسداً معاً بوده است ، و از معراج روحانی تعبیر به لفظ « ارتقی » کرد و آن اشاره به مقام تدلی است و استعمال کلمه ارتقاء در عروج ارواح به ملأ اعلی از مدارج و مراقی نوریّه الطف و املح است چنانکه سیر در جسمانیات . و از معراج عقلانی تعبیر به لفظ « ترقی » کرد ؛ از آنکه اشاره به عالم « أو اذنی » است ، و باب تفعیل اشد تأکیداً می باشد از باب افتعال ، چنانکه عقل از روح و روح از جسد اشرف است ، البته معراج عقلانی از معراج روحانی ، و معراج روحانی از معراج جسمانی افضل و اشرف است ، کذلک اسراء از ارتقاء و ارتقاء از ترقی اولی و اقوی است ۱ . و جامی در معراج بیان خوشی دارد : گلی بردند زان دهلیزه پستبه آن درگاه والا دست بر دست قدم زنگ حدود از جان او شستوجوب آلائش امکان او شست بلی ، جمعی منکر معراج جسمانی شده اند از آنکه موجب خرق و التیام در افلاک و تعطیل حرکات لیل و نهار و تأثیر کواکب و نظرات انجم و بطلان امور عالم و تخریب معاش بنی نوع اولاد آدم و سائرین می شود . جواب از تمام آنها معجزه بودن معراج است ، و از معجزه هر کاری توان کرد .

در معنی کلمه «حق» است

و بدین بیت باید ختم نمود: خرد مومین قدم بر روی تفتی‌خدا می داند و آنکس که رفته

در معنی کلمه «حق» استاما کلمه «حق» که خبر حرف «ان» است در کتاب و سنت بسیار استعمال شده است کقوله تعالی: «حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ» (۱) و «حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ» (۲) و «آتُوا حَقَّهُ» (۳) «إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ» (۴). و این کلمه بر حسب اختلاف موارد به معنی ثبوت و لزوم و وجوب و حفظ و مقابل باطل است، و در این گونه موارد همان معنی مقابل باطل و ثبوت ملحوظ می شود چنانکه صاحب «مجمع البحرین» می گوید در معنی «الْحَقَّاهُ * مَا الْحَقَّاهُ» (۵): اسمی از اسماء قیامت و ساعت است از آنکه حواقیق امور ثابته و حقایق وقایع حسابیه آن ثواب و عقاب از وی متحقق است، پس می گویند: معراج حق است یعنی: وقوعش حق است و صدق و یقین، ثابت است چون ذات شریف خداوند سبحان که اسم مبارکش حق است کقوله: بِحَقِّ (۶) اللَّهُ لَأَفْعَلَنَّ كَذَا. پس در عقاید حق اصطلاح شده است که می گویند: حق است برای نبوت و تحقق او در فقرات ادعیه و دعای عدیله این عبارت در موردی که محقق الوقوع و الوجود است بسیار استعمال شده، و در وصایای ائمه هدی علیهم السلامهم در فقراتی که راجع به عقاید حق است نیز کثیر الاستعمال بلکه غالباً از شدت وضوح و تحقق تعبیر به کلمه حق کرده اند.

۱- قصص: ۶۳.

۲- یونس: ۳۳.

۳- انعام: ۱۴۱.

۴- واقعه: ۹۵.

۵- حاقه: ۲۱.

۶- در چاپ سنگی: یحق.

ص: ۳۹۰

و جهت تقدّم ذکر معراج بر مطالب حقّه ثابتۀ آتیّه سته برای شدّت و کثرت اهتمام در آن است مانند صفت عدالت بر صفات دیگر خداوندی یا برای تقدّم وقوع اوست در دنیا بر آخرت ، بدیهی است یا برای احتواء و اشتغال جنت و نار و صراط و میزان و بعث است در امور معراج ؛ از آنکه حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله از هر یک مشروحاً خبر دادند ، و هر آن کس اعتقاد بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله نمود از آنچه آن بزرگوار اخبار فرمودند به وجود جنت و نار و مشاهده نعمه و نغمه و ثواب و عقاب ، کمال ایمان و تمام اسلام را معتقد شده است ، پس بر حسب این وجوه اجمالیّه ذکر تقدّم معراج بر عقاید دیگر واضح است ، و ترتیب هر یک از آنها هم به دلیل و برهان می آید ان شاء الله تعالی . و عجب گفته مرحوم ملا کاظم ازری در قصیده اش : من تسنّی متن (۱) البراق لیطویصحف افلاکها به فطواها وترقی لقاب قوسین حتّی‌شاهد القبلة التي یرضاها وعلی متنه ید الله مدّتفاضت علیه روح نداها وراہ ما لا یری من کنوز الصمدانیة التي اخفاها وهو سرّ الوجود فی الملاء الاعلی ولولاه لم تعفّر جباها (۲) وهو الآیه المحیطه بالکون ففی عین کلّ شیء تراها (۳) تمّ الحدیث والابیات .

۱- در چاپ سنگی : من .

۲- در چاپ سنگی : جاها .

۳- الازریه : ۴۷ ۴۸ ، اشعار مفصل است و مرحوم مؤلف ابیاتی از آن را گلچین نموده اند .

حقیقت دوم : در شرح مسائله نکیرین است

حقیقت دوم: در شرح مسائله نکیرین استالحقیقه الثانیه : قوله : والمساءله فی القبر حقٌ . بدان که « مسائله » بر وزن مفاعله سؤال کردن دو نفر است از دیگری ، و السؤال مایسأله الانسان من الغير . وعن « المجمع » (۱) : تساءلوا أى سأل بعضهم بعضاً . و مراد از حقیقت (۲) سؤال ، پرسیدن دو ملک است در قبر از انسان عقایدی که داشته است ، و سؤال از این دو ملک است و جواب از میت و اعتقاد به این مسأله از ضروریات دین است نباید منکر شد (۳) . و حضرت صادق علیه السلام فرمودند : « از ما اهل بیت نیست و از شیعیان ما محسوب نمی شود آن که چهار چیز را منکر شود : معراج و مسائله قبر و موجود بودن بهشت و دوزخ و شفاعت ما اهل بیت را » (۴) . و دیلمی طاب ثراه فرمود : از خواص تربت مبارکه حضرت امیر مؤمنان علیه السلام آن است هر آن کس مدفون شود در آن عذاب قبر و مسائله و محاسبه منکر و نکیر از او مرفوع است . و هم مرویست : « بر میت اگر تلقین خوانند نکیرین می بینند میت مقبور با ملقن همراهی می کند دیگر از او سؤال نمی کنند » . و در جلد سوم « بحار الانوار » مرویست : « هر کس در وقت خواب سوره ملک را بخواند نکیرین از او می گذرند . . » و حدیث مبسوط است .

۱- مجمع البحرین ۲/۳۱۶ ماده (سأل) .

۲- کذا ، ظاهراً : حقیقت .

۳- رجوع کنید به : بحار الانوار ۶/۲۷۴ به بعد .

۴- صفات الشیعه ، شیخ صدوق : ۵۰ ، الفصول المهمه ۱/۳۶۳ ح ۴۷۴ ، بحار الانوار ۸/۱۹۷ ح ۱۸۶ .

ص: ۳۹۲

در معنی «قبر» است

و حضرت علی بن الحسین علیه السلامی فرماید: «أَبْكِي لِظُلْمِهِ قَبْرِي، أَبْكِي لِضَيْقِ لَحْدِي، أَبْكِي لِسُؤَالِ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ [إِيَّايَ]، أَبْكِي لِخُرُوجِي عَنِ الْقَبْرِ عُزِيَانًا ذَلِيلًا خَائِفًا حَامِلًا ثِقَلِي عَلَى ظَهْرِي..» ^(۱) الی آخر ما قال سلام الله علیه ۱. و در حدیث مبسوط از جابر جعفی مرویست که: حضرت باقر علیه السلام فرمودند که: «ملکین بر کافر وارد می شوند و هر دو سیاهند و ازرق، و زمین را با انیاب خودشان می شکافند، و دو حدقه چشمشان مانند دیگ مس است، و کلامشان چون رعد قاصف، و چشمهایشان چون برق لامع. پس روح میت به حنجره اش می آید، آن گاه از خدا و رسول صلی الله علیه و آله و امام و قرآن و قبله و در روایتی از اخوان هم سؤال می نمایند، چون نداند بر او عمودی زنند که از صدای آن چرنده ها برمند و ماهی ها به گل پناه آورند و شماها نمی دانید.»

در معنی «قبر» استو خوب است الحال معنی «قبر» و «مقبره» را بدانی، پس بدان: مراد از قبر و مقبره محلی است که بدن انسان در آن مستور می شود بعد از موت کقوله تعالی «ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ» ^(۱). قال فی «المجمع» ^(۲): أَيْ جَعَلَهُ ذَا قَبْرِ يُوَارَى فِيهِ. و این مکرمتی است که خداوند به کافه بنی نوع انسان فرموده است که به عکس حیوانات بدنهای ایشان در طی خاک مقبور و مستور می نماید.

۱- عبس: ۲۱.

۲- مجمع البحرین ۳/۴۴۷.

در تألم روح در عالم برزخ که به واسطه انس با بدن است

بدان آنچه مخبر صادق با برهان ناطق خویش خبر داده است اعاده روح و حیات است در قبر بر آن جسد تا ترقوه و صدر، و آمدن ملکین عظیمین است برای پرسش عقاید قلبیه، و بعضی از اعمال و اقوال بدنیّه که خداوند احصاء کرده و در دواوین و دفاتر غیبیه ثبت و ضبط شده، و یکی از امور و احوال عالم برزخ که اعتقاد به آن لازم است همین است، پس هر کس که منتقل از نشأت دنیویّه به نشأت اخرویّه می شود باید بداند زمانی که مقبور است حالات متعدّده و نشأت متبدّله تا روز حشر از مسائل و تنعیم و تعذیب و تضییق و تقبیح و ضمّه خواهد بود. و مرحوم مجلسی طاب ثراه فرمود: مؤمن باید ایمان به سؤال قبر بیاورد مجملاً چنانکه در ادعیه مأثوره است، دیگر اطلاع به خصوصیات و کیفیات آن لازم نیست و حق همین است و گرنه بسیار مشکل است از ظواهر اخبار عدول و تجاوز کردن، و از برای بدن حسی و جسد عنصری تفصیل قائل شدن جز مهلکه و تحیر برای متوغّل در این امور چیزی حاصل نمی شود. بلی، جمعی می گویند: نکیر و منکر، بشیر و مبشر در عالم برزخ از جسدی که الطف از این جسد است (۱) بعباره آخری: از جسد برزخی است سؤال می نمایند، و آن جسد است که برمی خیزد و می شنود و می گوید و روح تعلّق به وی می گیرد و آن حیات ثانوی است که به وی افزوده می شود و این جسد فضلیّ غذائی در قبر پوسیده و گسیخته می شود و هر چه از انسان نشد مسؤول واقع نخواهد شد.

در تألم روح در عالم برزخ که به واسطه انس با بدن استپس آنچه از اخبار مستفاده است از تألم روح در عالم برزخ که به واسطه الفت و انس با بدن اصلی است که آن بدن حقیقت این بدن عرضی است.

۱- برخی از این اقوال و آراء در بحار الانوار ۶/۲۷۵ بیان شده است.

چنانکه در حدیث است: « غَسَّال مَيِّتٍ رَا مِیَان دُو پَای خُود نَگِیرِد و از رُوی مَیِّت نَجهِد ، و پِیراهن وی را شَق کُند ، و پا به مَقَابِر مَسلَمین نَگَذارَد » بواسطه توجهی است که روح به این نشأت و بدن دارد و می گویند: تعذیب و تنعیم جماد از حکیم قبیح است . و حدیث معروف « الْقَبْرِ رُوضَه مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ (۱) حَفْرَه مِنْ حُفْرِ النَّارِ » (۲) را این قسم اهل تحقیق ذکر کرده اند: اعمال مَیِّت در قَبْرِ مَجَسَّم می شود از ملکات نفسانیته و صفات حیوانیه مثل شهوت و غضب و حسد و عجب که مَیِّت صورت آنها را در خارج می بیند به مانند سَک و خوک ، مار و عقرب ، پس او را می گزند و می خورند ، و همچنین ملکات رحمانیه مانند صلاه و احسان و صله رحم مَجَسَّم به صورت حسنه و روی زیبا شوند ، اِنْ خَیْراً فُخِیراً و اِنْ شَرّاً فُشِّرّاً و مونس و مصاحب وی اند ؛ از آنکه افعیل عباد اسباب و علل اند و آنها معلولات و مسبباتند ، وقتی که عَلَّت موجود شد معلول هم موجود می شود و تکلیف از برای آنها نیست مثلاً- زنا در دنیا موجب وبا ، و کفران نعمت موجب غلا (۳) می شود ، در آخرت هم این اعمال باعث علو درجات و دخول برکات می گردد « یَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَرّاً » (۴) . چنانکه فیثاغورس که از تلامیذ سلیمان نبی است می گوید: انک ستعارض اقوالک و افعالک و افکارک ، سیظهر لک من کل حرکه فکریه او قولیه او فعلیه صوره روحانیه ، فان کانت الحرکه عقلیه صارت ملکاً تلتد بمنادمته فی دنیاک و تهتدی به فی اُخراک الی جوار الله و کرامته . خلاصه اهل حق از برای نفس ابدان برزخیه قائل شده اند ، و تعبیر به اجساد مثالیته نموده اند که شرح ادله عقلیه و نقلیه آن موجب اطناب است ، و دانستن آن موکول به کتب

۱- در چاپ سنگی: و .

۲- خصال شیخ صدوق: ۱۱۹ ح ۱ ، الخرائج والجرائح ۱/۱۷۲ ح ۲ ، مدینه المعاجز ۳/۲۰۴ ، بحار الانوار ۶/۲۰۵ .

۳- غلا: گرانی .

۴- آل عمران: ۳۰ .

عقلیه و صحف استدلالیه است به نحوی که شیخ اشراق ذکر کرده است . و قاضی ابو سعید می فرماید : فاعلم أنَّ اللهَ جلَّ مجده قبض الارواح من هذه الأجسام العنصریه الطبیعیه اودعها فی صور جسدیه هی حصص لحقیقه من الماده الجسمیه التي لا يتخلَّص نفس ما دامت نفساً منها من دون شائبه کیفیات عنصریه او تخطیطات مزاجیه .. الى آخر ما قال . و وی را در حقیقت ماده جسمیه مشربی است به همین . و شیخ فرید الدین عطار می گوید : ز حشرت نکته ای روشن بگویمتو بشنو تا منت بی من بگویم همین جسمت بود اما منور و گر بی طاعتی جسمی مکدر و بسیار شایسته است از بیانات حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در عذاب و ثواب قبر چند کلمه ای برای تذکر خود در آخر این عنوان بنویسم : « یا ذوی الحیل والآراء والفقہ والانباء ! اذكروا مصارع الآباء فكأنکم بالنفوس قد شئلت (۱) ، وبالابدان قد عُريت ، [وبالموارث قد قسمت] ، فتصیر یا ذا الدلال والهیبه والجمال الى منزل (۲) شعناء ومحله غبراء ! فتنوم علی خدک فی لحدک فی منزل قلل زواره وملَّ عمَّاره ، حتی تشقَّ عن القبور وتبعث الى النُّشور . فإن ختم لك بالسَّعاده (۳) صرت الى الجبور (۴) ، [وأنت ملک مطاع وآمن لا تراع] يطوف علیکم ولدان كأنهم الجمان بكأس من معین ، بیضاء لذه للشاربین ، اهل الجنَّه فیها يتنعمون ، واهل النار فیها یعدَّبون ، هؤلاء فی السِّندس والحریر یتخیرون ، وهؤلاء فی الجحیم والسِّعیر یتقلبون ، هؤلاء تُحشى جماجمهم (۵) بمسک الجنان ، وهؤلاء یضربون بمقامع النِّیران.. » الى آخره (۶) .

۱- در بحار : سُلبِت .

۲- در بحار : منزله ، این واژه با توجه به مؤنث بودن « شعناء » اظهر است .

۳- در چاپ سنگی : السعاده .

۴- الجبور : السرور ، چنانچه در حاشیه بحار مذکور است .

۵- در چاپ سنگی : جاجمهم .

۶- بحار الانوار ۷۴/۳۷۱ ، نهج السعاده ۲/۳۸ .

حقیقت سوم : در بهشت است

حقیقت سوم: در بهشت استالحقیقه الثالثه: قوله: «وَالْجَنَّةُ حَقٌّ» عرض می کند: وجود بهشت مع درجاتها و منازلها حق است. بدان که جَنَّت در فوق آسمانها است و در عرض واقع است و اعظم از سماوات است لقوله «جَنَّتْ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» (۱) و هشت جَنَّت است که تمام آنها را به یک جَنَّت تعبیر فرموده: «أَوَّلُ: فردوس، دَوِّم: عدن، سَوِّم: خلد، چهارم: نعیم، پنجم: المأوی، ششم: دارالسلام، هفتم: دارالقرار، هشتم: دارالمقام. اما «فردوس»: به قول فَرَّاء عربی است، و در نزد عرب فردوس به لغت روم باغ است، و جمع آن «فرادیس» است و آن مشتق از «فردسه» است و آن به معنی وسعت است، و قال الله تعالى: «الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۲). اما «جَنَّت عدن» به معنی اقامه کردن در مکان است، و قوله تعالى: «جَنَّاتٍ عِدْنٍ» (۳) یعنی: جَنَّت اقامه، و اهل لغت می گویند: عدن بالمکان عدوناً ای اقام به (۴). اما «جَنَّت خلد» به معنی اقامه است ایضاً، و به معنی دوام است؛ برای آنکه اهلش همیشه در آن ساکن اند. «جَنَّت الخلد» و «شجره الخلد» بیان مشروحی دارد. اما «جَنَّت نعیم» گویند: برای کثرت نعمت اوست كقوله: «فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ».

۱- آل عمران: ۱۳۳.

۲- مؤمنون: ۱۱.

۳- توبه: ۷۲.

۴- النهایه فی غریب الحدیث، ابن اثیر ۳/۱۹۲، با عبارتی مشابه، و صریح آن در مجمع البحرین ۳/۱۳۵ مذکور است.

ص: ۳۹۷

وَجَنَّةُ نَعِيمٍ (۱). اما « جنة المأوی » در چند موضع از کلام مجید مذکور است: « أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى (۲)، و أيضاً فرمود: « عِنْدَ سَيِّدِهِ الْمُتَنَهَّى * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى (۳) و جهت آن واضح است. اما « جنة السَّلام » نیز در قرآن مذکور است، قوله تعالى: « لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ (۴) و برای [آن] دار السَّلام خواندند که ساکنین آن سالمند از آفات، و منه: « لِيَبْكِ دَاعِيَا إِلَى دَارِ السَّلَامِ لِيَبْكِ (۵) و « سلام » از اسماء حق است. اما « جَنَّتِ قَرَارِ » در قرآن کریم نیز مذکور است: « إِنَّ الْأَخْرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ (۶). و أيضاً: « يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا (۷). اما « دار المقام » نامیدند برای آنکه خانه اقامه و توقف است، و « مقام » بضم موضع اقامه است و بفتح موضع قیام. و بدان بعضی گفته اند: جنت عدن برتر است از فردوس، و دار الملک اوست بر دو روی وی، مثال حصار و سور است یکی از آن خود فردوس است و باقی آنها از جنات دیگر است که بین دو حصار جَنَّتِ است و برای هر یک یکصد درجه است و هر درجه ای منقسم می شود به منازل و مقاماتی لا تحصی و همچنین است درکات آتش، و مقام وسیله اعلی درجه فردوس است، و آن مخصوص به حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله است. و از اخبار برمی آید که حصول وُصول مقام وسیله به دعاء اَمْتُ مرحومه است، اگر چه

۱- واقعه: ۸۹.

۲- سجده: ۱۹.

۳- نجم: ۱۴ ۱۵.

۴- انعام: ۱۲۷.

۵- فقه الرضا علیه السلام: ۲۱۶، المقنع، شیخ صدوق: ۲۲۰، مصباح المتعجد: ۶۷۷.

۶- غافر: ۳۹.

۷- فرقان: ۲۴.

ص: ۳۹۸

ما بندگان به وسیله و سبب وی درک سعادت نمودیم و به سوی حق متوجه و متوسل گردیدیم ، لیکن بر ماست و بر هر مخلوقی لازم به وجه خاص و لسان مخصوصی با خدای خودمان مناجات نمائیم ، و بر خداست به همین وجه با بندگانش مرحمت نموده مراعات کند ، پس به امر خداست از زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای وی وسیله دعا بخواهیم کما فی « تفسیر القمی » عن الصادق علیه السلام : ان رسول الله صلی الله علیه و آله يقول : « إذا سألت الله لی فاسألوه الوسيله » (۱) ، آن گاه بیان از وضع و طور و طول آن فرمود.. الی آخره . و اهل بهشت چهار صنفند : اول : رسل و انبیاء . دوّم : شهداء و اولیاء از تابعین ایشان . سوّم : علماء از اهل توحید که از تجلّی الهی و کشف ربّانی و ادله فکریه و براهین عقلیه از صفات الله و اسماء عظمی اطلاع داشته اند . چهارم : مؤمنین تابعین انبیاء و اولیاء . و جمهور از مسلمین که قائل به توحید و تقلید بوده اند و دوستان اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله : طایفه اوّل : ارباب منابرند . طایفه دوّم : ارباب سریر و عروشنند . طایفه سوّم : ارباب کرسی اند . از برای طایفه چهارم مراتبی است لا- تحصی ، رزقنا الله الوصول الی اعلى درجات الجنّات مع انبیاء السّادات علیهم آلاف التحیات والتسلیمات . اکنون بر طالب سالک مخفی نماند جنت بر دو قسم است : محسوس و معقول . اما جنّت حسیّه همان لذات و شهوات متعلقه به قوای حسیّه است از اکل و شرب

ابیات فصیحہ در توصیف حورِیہ جنّات عالیہ

و نکاح و رواج و نعمات طیبہ و وجوه حسان و حور و غلمان که بصر حسی آنها را درک می نماید و ملتذ می شود از آن . و جنتی است معقوله و آن نعیمی است که انسان کسب کرده است از معارف حقّه و علوم الهیّه به طریق نظر و نور الهی در دنیای دون . و این جنت مانند روح است و آن مانند جسد است ، پس جمعی که در جنّات عالیہ اند به واسطه اکتساب معالم دینیہ و معارف حقیقیہ التذاذ نفوس قدسیّہ شان بهتر و بیشتر است ، نه به نحوی که ملاحظه گفته اند و منکر جنت حسّیہ شده اند ، و نه به نحوی که حشویّه قائلند و انکار از جنت معقوله نموده اند بلکه جمع مهمما ممکن اولی ، و شاید حدیث : « یا علی ! خلق الله الجنة من لبتين : لبنة من ذهب ولبنة من فضة » (۱) اشاره به این دو جنت بوده باشد . خلاصه باید حالا اعتقاد به وجود جنت و نار کرد که در آسمان و زمین هر دو برای عقاب و ثواب موجودند انکار از آن موجب خذلان و خسران است ، و در حورِیہ و جاریہ جنات عالیہ چند بیتی حفظ دارم می نگارم :

ابیات فصیحہ در توصیف حورِیہ جنّات عالیہ فی الخلد جاریہ بالغنج ماشیہ (۲) للزوج ساقیہ فی وسط اشجار من مسکة عجنّت من خمر (۳) خلطلمن تری خلقت للزاهد القاری معشوقہ (۴) حرّہ فی خدّھا حمرھکائھا درّہ فی نقش دینار بالدّلّ مقبلہ للشعر (۵) مرسلھبالذیل مُسبلہ فی شطر (۶) انھار قد زانھا عشب (۷) فی قرنھا طربفی خلفھا ذوب (۸) شیت بانوار تسقی الولیٰ بها خمرأ مشعشعخمر الفرادیس لا من خمر (۹) خمار والطیر فی غرف الیاقوت صائحه (۱۰) کانّ اصواتھا الحان مزمار (۱۱) فیا لها طرب من شانھا عجبمن حیث شاء من الجنّات مختار (۱۲)(۱۳) و فی « تحف العقول » (۱۴) فی مواعظ الباقر علیہ السلام : « یا طالب الجنّہ ! ما أطولَ نومَیک و آکلَ مطیّتک [و] أوهی (۱۵) همّتک ! فلله انت من طالب و مطلوب » . رزقنا الله تعالى ما یوجب الدّخول فی داره والاعتکاف بجواره بمحمد وآله . بلی به مفاد « وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » الی قوله « وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ » (۱۶) ظاهر است چنانکه طبایع انسان در حبّ دنیا مختلف است از لذّت اکل و راحت و حفظ و حراست و امور دیگر از طلب علوم و غیرها مراتب درجات آنها نیز در جنّات موعوده بر حسب مراتب مختلفه که داشتند داده می شود ، و همین طریق است درکات میزان و عقوبات موجوده در آن .

۱- من لا یحضره الفقیه ۴/۳۵۵ ضمن ح ۵۷۶۲ ، الخصال : ۴۳۶ ح ۲۲ ، وسائل الشیعه ۱۵/۳۴۳ ح ۲۰۶۹۷ .

۲- در چاپ سنگی : بالغنج ماشطه .

۳- در روضه : بعنبر .

۴- در چاپ سنگی : ممشوقه .

۵- در روضه : الشعر ، و بعد از آن : الذیل .

۶- در روضه : وسط .

۷- در روضه : عبث .

۸- در روضه : فی خلقها عجب .

- ۹- در چاپ سنگی : حمر .
- ۱۰- در روضه : صادحه .
- ۱۱- در روضه : زَمّار .
- ۱۲- در روضه : طیار .
- ۱۳- روضه الواعظین : ۵۰۶ .
- ۱۴- تحف العقول : ۲۹۱ ، و نیز بنگرید به : بحار الانوار ۷۵/۱۷۱ ح ۴ .
- ۱۵- در چاپ سنگی : ادهی .
- ۱۶- توبه : ۷۲ .

ص: ۴۰۰

..

حقیقت چهارم : در نار است

حقیقت چهارم: در نار است الحقیقه الرابعه : قوله : **وَإِنَّ النَّارَ حَقٌّ** . و خداوند فرمود : **« أُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ »** (۱) . بدان که مؤمن باید اعتقاد کند به وجود آتش و نباید منکر شود و آن سجن الله و زندانی است که برای اهل معصیت خلق شده است ، و عقوبات انسان در آن موجود است چنانکه ثوبات در جَنّات برای اهل طاعت و اهل آتش و آنها مظاهر غضب و قهر حق هستند ، **« وَمَنْ يَخْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى »** (۲) . و آن زندان هفت طبقه است در عمق و طول به عکس جَنّت است و در تحت ارضین برای عاصین خلق شده است از قهر الهی ، والقاهر هو ربّها . اوّل : جحیم ، دوّم : صعیر . سوّم : سقر . چهارم : حطمه . پنجم : لظى . ششم : هاویه . هفتم : جهنّم . و این ابواب و درکات سبعة بر حسب اعمال مختلفه گناه کاران داده می شود و در قرآن مجید تمام آنها مذکور است : اما جحیم فرموده است : **« ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ »** (۳) ، و ایضاً **« فَأَمَّا مَنْ طَغَى * وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى »** (۴) . و اما صعیر فرموده است : **« فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ »** (۵) .

۱- یونس : ۸ .

۲- طه : ۸۱ .

۳- مطفین : ۱۶ .

۴- سوره نازعات : ۳۷ ۳۹ .

۵- ملک : ۱۱ .

فرمایشات حضرت امیر علیه السلام در احوال جهنم و اهل آن

امّا سقر فرموده است: « سَأُصِلِّيهِ سِقَرٌ * وَمَا أُدْرَاكَ مَا سِقَرٌ * لَا تُبْقَى وَلَا تَذَرُ » (۱). امّا حطمه فرموده است: « كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ * وَمَا أُدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ * نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفَنَدَةِ » (۲). امّا لظی فرموده است: « كَلَّا إِنَّهَا لَظَى » (۳). امّا هاویه فرموده است: « وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ » (۴). امّا جهنم در چند موضع از کلام مجید فرموده است: « إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا * لِلطَّاغِينَ مَابًا » (۵)، و ایضاً « أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ » (۶)، و ایضاً فرموده است: « وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا » (۷). چون عبادت بود مقصود از بشرشد عبادت گاه گردن کش سقر کافران کآرند در نعمت جفاباز در دوزخ دعاشان « ربّنا »

فرمایشات حضرت امیر علیه السلام در احوال جهنم و اهل آنو حضرت شاه ولایت علیه السلام فرمود: « فكم يومئذ في النار من صلب محطوم ووجه مهشوم ، [ومشوه] مضروب على الخرطوم ، قد أكلت الجامعُ (۸) [كفه] والتحم الطوق بعنقه ، فلو رأيتهم يا أحف (۹) ينحدرون (۱۰) في اوديتها ويصعدون جبالها ، وقد البسوا المقطعات

۱- مدثر: ۲۸ ۲۶.

۲- عصر: ۷۴.

۳- معارج: ۱۵.

۴- قارعه: ۹۸.

۵- نبأ: ۲۲ ۲۱.

۶- زمر: ۶۰.

۷- اسراء: ۸.

۸- جامعه غل است جمع آن جوامع . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۹- در چاپ سنگی: احتف .

۱۰- در چاپ سنگی: يتحدرون .

در سکنه درکات نیران است

مِنْ الْقِطْرَانِ ۱ فَأَقْرَبُوا مَعَ فُجَّارِهَا وَشَيَاطِينِهَا ، فَإِذَا اسْتَعَاثُوا بِأَسْوَأِ (۱) أَحَرَّ (۲) مِنْ حَرِيقٍ مُثَبِّتٍ (۳) عَلَيْهِمْ عَقَابُهَا وَحَيَاتُهَا . وَلَوْ رَأَيْتَ مُنَادِيًّا يَنَادِي وَيَقُولُ : يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ ! يَا أَهْلَ النَّارِ ! خَلِّدُوا فَلَا مَوْتَ ، فَعِنْدَهَا يَنْقَطِعُ رَجَاؤُهُمْ (۴) وَيَنْغَلِقُ (۵) وَ يَنْقَطِعُ بِهِمُ الْآسَابُ . فَكَمْ يَوْمُئِذٍ مِنْ شَيْخٍ يَنَادِي : وَاشِيبَاهُ (۶) ! وَكَمْ مِنْ شَبَابٍ يَنَادِي : وَاشِبَابَاهُ ! وَكَمْ مِنْ امْرَأَةٍ تُنَادِي : وَافْضِيحَتَاهُ ! هَتَكَتْ عَنْهُمْ [الستور] . فَكَمْ يَوْمُئِذٍ مِنْ مَغْمُوسٍ بَيْنَ اطْبَاقِهَا يَا لَكَ غَمْسَهُ (۷) أَلْبَسَتْكَ بَعْدَ لِبَاسِ الْكَتَانِ وَالْمَاءِ الْمَبْرَدِ عَلَى الْجِدْرَانِ وَآكِلِ الطَّعَامِ أَلْوَانًا بَعْدَ أَلْوَانٍ ، لِبَاسًا لَمْ يَدَعْ لَكَ شَعْرًا نَاعِمًا [...] . هَذَا مَا أَعَدَّ اللَّهُ لِلْمُجْرِمِينَ (۸) .

در سکنه درکات نیران استو بدان تسمیه هر یک از طبقات نیران به جهاتی است که برای خواص عرض می شود: اَمَّا جَهَنَّمُ فِی وَجْهِ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ فَتَأْكُلُ لُحُومَهُمْ .

- ۱- در چاپ سنگی: باشوی .
- ۲- در صفات الشیعه و بحار: اخذ .
- ۳- در صفات الشیعه و بحار: شدت .
- ۴- در چاپ سنگی: رجاها .
- ۵- در صفات الشیعه: وتغلق الابواب .
- ۶- در صفات الشیعه: واشیبته .
- ۷- در چاپ سنگی: غمه .
- ۸- صفات الشیعه: ۴۳ ، بحار الانوار ۷/۲۲۰ و ۶۵/۱۷۲ ، مستدرک سفینه البحار ۶/۱۲۶ .

ص: ۴۰۴

اما الجحیم ۱: لانه عظیم الجمره الواحده . اما السعیر: لانه یُسَعَّر لم یطفأ منذ خَلَقه الله وفيه حُبُّ الخزر ليس في النار اشد منه ليحزن اهل النار له . اما الهاويه: لمن وقع فيه لم يخرج وفيه بثر الهَبَاهِب وجبل صعود . و اما اللظى: لتلظىه و اشتعاله . اما الحطمه: لحطمه وكسره . و جهنم اعظم مخلوقات است و به واسطه دوری قعرش او را جهنم خواندند ، و بئز جهنم ای شدید بعید القعر وهواء آن محترق است بدون جمر ، و ساکنین آن بنی آدمند و سنگهائی که مردمان آنها را خدای خودشان دانستند ، و لهب آن طایفه شیاطین اند ، و در آن حرارت است به کمال و برودت زمهریره است به کمال ، و جهنم محل آلام و عقوبات است ، و عذابی که در اوست نه از اوست بلکه از خداوند سبحان است که اشد المعاقبین است فی موضع النکال والنقمه . و بعضی جهنم را همان آتش دانسته اند و گفته اند: تسمیه محلّ است به اسم حال و می توان گفت جهنم اسم از برای درکات آن باشد چنانکه جنت اسم از برای مجموع من حیث المجموع جئات است . و قاضی می فرماید: حدّ جهنم از مقعر فلک ثوابت است تا اسفل سافلین مگر اماکن مخصوصه که خداوند مستثنا کرده است از زمین که رجوع آنها به جنت است کقوله صلی الله علیه و آله: « ما بین القبر روضه من الجنّه » (۱) و كذلك انهار و عیون جاریه که متبّع را بصیرت به حالت

۱- آنچه در حدیث وارد است چنین است که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله فرمودند: « ما بین قبری [أو بیتی] او منبری روضه من ریاض الجنّه » . رجوع کنید به: کافی ۴/۵۵۵ ح ۵ ، کامل الزیارات: ۵۱ ح ۲۸ ، من لا یحضره الفقیه ۲/۵۶۸ ح ۳۱۵۸ ، معانی الاخبار: ۲۶۷ ح ۱ . در روایتی منقول در ثواب الاعمال: ۲۱۰ نیز چنین آمده: « ما بین الرکن والمقام روضه من ریاض الجنّه »

ص: ۴۰۵

هر يك هست ما بقى در آتش است حتى كواكب ، كلها فى النار وانها مظلّمه الاجرام ومنكسفه فى غايه الظلام ؛ از آنكه كسوفات كواكب در آخرت حقيقى است و ذاتى چنانكه در شرايط ساعت مذکور است نه عرضى مثل آنكه در دنيا حيلوله ارض و قمر مى شود در نزد آفتاب به چشمهاى ماها . غرض آنكه هر چند در ذيل فلک ثوابت است جهنم مى شود مگر چیزهائى كه به زبان شرع اقدس از آن جدا شده اند . و صاحب « اخوان الصّفا » در معنى جهنم بيانى دارد كه در اين مقام ذكرش خالى از فايده است ، وليكن جوابى كه مرحوم قاضى فرموده است و در مقام ردّ برآمده موجب تكميل اين خطوط و اوراق است : فالقول بان جهنّم و نيرانها عبارة عن العالم العنصرى والطبيعه المحلّله للاجساد المفنيه لها كما ذهب اليه صاحب اخوان الصّفا و غيره قول بالتناسخ . وهو باطل كما فى الكتب العقلية ، بل الحقّ ما ادّعت اليه الاصول العقلية معاضده بالآيات الكثيرة والاخبار المستفيضه.. الى آخره . خلاصه چنانكه سابقاً در احوال جنان ذكر شد ساكنين آنها چهار صنفند ، همچنين سکنه نيران هم بر طبق وي چهار صنفند : اوّل : معطله ملاحظه . دوّم : مشرکين . سوّم : كافرين متکبرين . چهارم : منافقين اند ، و قال الله تعالى : « إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ » (۱) . اما كسانى كه از اهل كبايرند از زمره مسلمين ظاهراً مخلّد در آتش نباشند اگر چه در آن سالها باشند و معذب شوند لكن به امتنان الهى و شفاعت حضرت نبى امّى صلى الله عليه و آله

ص: ۴۰۶

بیرون می آیند . و جهت اختصاص اهل عذاب به این چهار صنف شاید اشاره به معنی آیه کریمه بوده باشد که ملخص آن این است : شیطان از یمین و شمال و از برابر و عقب سر برای اغواء می آید اما با مشرکین از برابر و با معطله ملاحده از عقب سر و با کافر متکبر از طرف راست و با منافق از طرف چپ می آید . و جهت اتیان شیطان به جانب طوایف اربعه از جهات خاصه بیانی مشروح می خواهد . پس از این تحقیق معلوم می شود که به اهل جنت شیطان را از هیچ یک از جهات اربعه ید تسلطی نبوده و نیست ، فلذا مستوجب دخول و خلود در جنان می شوند ، و حضرت احدیت جلّ عزّه در خلود اشقیاء و سعداء فرموده است : « فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ وَأَمَّا الَّذِينَ سِيعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ » (۱) . و در حدیث صحیح است : « جهنم را در روز قیامت به صورت عظیمی می آورند ، و می گویند : خلق وی هم به طالع ثور شده است » . و در حدیث دیگر در ذیل آیه « وَجِئَءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ » (۲) مرویست : « هفتاد هزار ملک با زمامها و گرزهای آهن جهنم را بکشند ، و او را چهار قائمه است غلاظ و شداد ، و او را سی هزار سر است ، و در هر سری سی هزار دهان است ، و در هر دهانی سی هزار دندان است که هر دندانی سی هزار مرتبه بزرگتر است از کوه احد ، و در هر دهانی دو لب است که هر یک در بزرگی تمام دنیا را می پوشاند ، بر هر یک از این دو لب زنجیری است که هفتاد هزار ملک آن را می کشند که هر یک بخواهند آسمانها و زمین را لقمه واحده کنند می توانند » (۳)

۱- هود: ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ .

۲- فجر: ۲۳ .

۳- با اختلافاتی در بحار الانوار ۷/۱۲۴ ، نور الثقلین ۵/۵۷۶ ح ۲۴ ، و نیز در منابع اهل سنت مانند : التخويف من النار ، ابن رجب حنبلی : ۱۶۴ ، تفسیر القرطبی ۲۰/۵۵ ، همچنین بنگرید به : احادیثی با مضامین مرتبط در : امالی شیخ صدوق : ۲۴۱ ح ۲۵۶ ، روضه الواعظین : ۵۰۸ .

ص: ۴۰۷

نعوذ بالله منها والموجبات لدخولها و من ضریعها و حمیمها و غسلینها و غساقها و زقومها و قطرانها والوقوف فی درکاتها مع اهلها والتأیید فی طبقاتها . و حضرت علی بن الحسین علیه السلامدر احوال و افزاع آتش دوزخ فرمود : « اللَّهُمَّ! إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارٍ تَغْلُظُ بِهَا عَلَى مَنْ عَصَاكَ وَ تَوَعَّدَتْ بِهَا مَنْ صَدَفَ (۱) عَنْ رِضَاكَ . وَ مِنْ نَارٍ نَوَّرَهَا ظُلْمُهُ وَ هَيَّنَهَا الْيَمُّ وَ بَعِيدَهَا قَرِيبٌ . وَ مِنْ نَارٍ يَأْكُلُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَ يَصُولُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ . وَ مِنْ نَارٍ تَذِرُ الْعِظَامَ رَمِيمًا وَ تَسْقِي أَهْلَهَا حَمِيمًا . وَ مِنْ نَارٍ لَا تَبْقَى عَلَى مَنْ تَضَرَّعَ إِلَيْهَا وَلَا تَرْحَمُ مَنْ اسْتَعْطَفَهَا وَلَا تَقْدِرُ عَلَى التَّخْفِيفِ الشَّفِيفِ عَمَّنْ خَشَعَ لَهَا وَ اسْتَسْلَمَ إِلَيْهَا ، تَلْقَى سَكَّانَهَا بِأَحْزَمٍ مَا لَدَيْهَا مِنَ الْيَمِّ التَّكَالُ وَ شَدِيدِ الْوَبَالِ . وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِقَارِبِهَا الْفَاغِرَةِ (۲) أَفْوَاهِهَا وَ حَيَاتِهَا الصَّالِقَةِ (۳) بَانِيَابِهَا وَ شَرَابِهَا الَّذِي يَقْطَعُ أَمْعَاءَ وَافْتَدَهُ سَكَّانَهَا وَ يَنْزِعُ (۳) قُلُوبَهُمْ » (۴) .

۱- صدف روی گردانیدن ، يقال امرأه صدوف . صراح (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۲- فَعَرَفَاهُ أَيْ فَتَحَهُ ، بِهِ مَعْنَى كُشُودِنِ دِهَانِ اسْت . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۳- در بعض منابع : تنزع .

۴- مصباح المتعجد : ۱۹۱ ، مفتاح الفلاح : ۲۷۶ ، الصحیفه السجادیه الکامله : ۱۷۴ دعای ۳۲ ، بحار الانوار ۸/۳۲۴ با اختلافاتی در نقل .

حقیقت پنجم : در صراط است

حقیقت پنجم: در صراط است. الحقیقه الخامسة : قوله : والصِّراطُ حق . عرض می کند : صراط حق است . خوب است شرحی موجز و مفید در معنی صراط نوشته شود : بدان که بر انسان حالاتی حادث می شود بعد از مرگ که اطلاع به تمام آن موکول به عیان است : اول : حالات برزخ ۱ است ، و آن نشأتی است بعد از موت تا قیام قیامت کبری ، و یکی از احوال قیامت عبور از صراط است . و بدان که شیطان بر صراط توحید و دین و ولایت به مفاد « لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ » (۱) نشسته است تا مردم را ممانعت از سلوک الی الحق نماید ، پس هر کس را در دنیا اغواء کرد فوراً از آن صراط می لغزد . و بدان صراط بر چند قسم است : اول : در دنیا صراط وجود است کقوله تعالی : « مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصَةِ بُيُوتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ » (۲) از آنکه ناصیه هر مخلوقی به ید کریمه حق است ، و خداوند بر صراط هستی مُسْتَقْلماً قائم است . دوم : صراط توحید است با لوازم و حقوق آن ، « وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ » (۳) . چون حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله این آیه را

۱- اعراف : ۱۶ .

۲- هود : ۵۶ .

۳- انعام : ۱۵۳ .

ص: ۴۰۹

خواندند خطی کشیدند و خطوط صغار دیگر هم در اطراف آن و فرمودند: «طریقه مستقیمه توحید این خط است، و خطوط دیگر مذاهب خارج از توحید است». سوّم: صراط دین است کقوله تعالی: «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۱). عن «المجمع» (۲): وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ هُوَ الدِّينُ الْحَقُّ الَّذِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ [غیره]. و جهت اینکه دین را صراط خواندند برای آن است که دین مالک آن را مؤدّی به مقصود است چنانکه مالک صراط مؤدّی به بهشت است. چهارم: صراط ولایت است کقوله تعالی: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (۳) ای آرشدنا لزوم الطریق الی محبتک و کذا فی الآخره والمبلّغ دینک.. الی آخره (۴). فی «المجمع»: و از ائمه هدی علیهم السلام مرویست: «نحن الصّراط [المستقیم]» (۵). و پنجم: صراط ممدود و موعود است و آن صراطی که در آخرت وعده داده شده است و یکی از احوال قیامت است از اهل عصمت وارد است [که: «صراط»] جبری است ممدود در جهنم که از موباریکتر است و از شمشیر برنده تر، و آن صراط مشروع موعود است در دنیا معنی و در آخرت جسماً پس اهل تعطیل و شرک چون قدمی در دنیا در صراط توحید و دین و ولایت نداشته اند در آخرت هم قدمی در صراط معهود ثابت ندارند. اما اهل نفاق و اهل کبایر بر صراط اخروی می آیند و تحسّر از فقدان آن خواهند داشت و داخل جهنم می شوند و معذب می گردند به مقدار گناہانی که کرده اند پس چنانکه مرور و عبور از طریقه توحید و دین در کمال ضیعت است و مشاق صعبه را باید متحمّل گردید

۱- شوری: ۵۲.

۲- مجمع البحرین ۲/۶۰۲ ماده (صرط)، جوامع الجامع ۱/۵۷، تفسیر الثعالبی ۱/۱۶۸، تفسیر ابن کثیر ۱/۲۹.

۳- فاتحه: ۶.

۴- مضمون حدیثی است از امام صادق علیه السلام که در معانی الاخبار شیخ صدوق: ۳۳ نقل شده چنانچه در تفسیر المیزان ۱/۳۸ از وی نقل کرده، همچنین بنگرید به: عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۷۳ ح ۶۵.

۵- در مجمع نیافتم، تفسیر صافی ۱/۸۵، نور الثقلین ۱/۲۱ ح ۸۹، کنز الدقائق ۱/۶۰.

ص: ۴۱۰

با مخالفت نفس و هوای ، و آن بر حسب مَثَلِ حَسَى اَدَقَّ است از خطّ فاصل بین ظل و شمس که این دو تعبیر به دنیا و آخرت است و از این جهت است که امام علیه السلام فرمود : صراط روز قیامت ظاهر در ابصار و انظار است بر حسب نوری که دارد کقوله تعالی : « نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ » (۱). و در حدیث است : « بعضی مانند برق جهنده و بعضی مانند اسب دونده و بعضی مانند مردی سریع المشی می گریزند بر حسب اختلاف مراتب ایمان و اسلام و درجات توحید و دین که دارند » . و از برای صراط هفت مقام است : اوّل : سؤال از وضوء می شود . دوّم : از نماز . سوّم : از زکات . چهارم : از روزه . پنجم : از برّ والدین یا از حج . ششم : از امر به معروف و نهی از منکر . هفتم : احسان به عیال است . و این مقامات و جسور سبعة چهل هزار سال منعم و غایب بودند در اعماق جهنم و هر یک از این جسر ها و مقامها عقبه ای است که طول هر یک سه هزار سال است و در حدیث است : « وعلیها حُسُكٌ وکلایب وخطاطیف » (۲). اما « حُسُكٌ » بضمّ حاء و سین جمع « حَسَكٌ » به تحریک است ، و آن گیاهی است با ورق

۱- . تحریم : ۸ .

۲- . در منابع اهل سنت آمده مانند : مسند احمد ۳/۲۵ ، مسند ابن راهویه ۱/۹۳ ، مسند ابی یعلی ۲/۴۴۵ لواقع الانوار القدسیه فی بیان العهود المحمدیه ، شعرانی (در گذشته ۹۷۳) : ۶۲۹ چاپ مصر ؛ مرحوم طبرسی نیز همین مضمون را به نقل از مفسران اهل سنت در مجمع البیان ۱۰/۳۶۵ نقل کرده است .

که خارهای آن بسیار سخت است و سه شعبه دارد ، و حضرت امیر علیه السلام فرمودند : « لو ایت علی حسک السُعدان » (۱). و « کلالیب » جمع « کَلَّاب » است مثل رُمَّان . و در « مجمع البحرین » فرموده که : شبیه به قلاب است (۲). و « خطاطیف » جمع « خُطاف » به ضمّ خاء ، آهنی برگشته است ، ایضاً شبیه به قلاب . و شاید صحیح باشد که بگوئیم : مراد از مقامات با این کیفیات اعمالی است که مصوّر می شوند به این صور تا ایشان را از ترقّی و صعود و استواء و هبوط منع نماید بنابر اخباری که دلالت بر تجسّم اعمال می نماید . و از خبر سلمان معلوم می شود که قناطر سه است و عبارت آن را بعینها ذکر می نمایم : ان علی الصّیراط ثلاث قناطر : القنطره الاولى علیها الامانه ، والثانيه علیها الصّیلاه ، والثالثه علیها ربّ العالمین . قاضی فرمود : مراد از قناطر ثلاثه عالم طبع و عالم نفس و عالم عقل است که جواز و عبور هر انسانی از آنها لازم است ، اما عالم طبع وضعش برای تأدیه امانتی است که انسان حامل شده است و سلوک و وصول آن موقوف است به آنچه شارع شریف از سیاسات مُدنیّه در خلیقه تأسیس کرده است . اما عالم نفس را حضرت حق جلّ سلطانه و عظم برهانه ایجاد کرده برای اینکه به عبادات مشروعّه که رکن اعظم آن صلاه است به مقامات الهیّه انسان واصل می شود و از این جهت اختصاص داد در او ذکر را به صلوه چنانکه در ملکات و سایبات و آداب امانات مذکور است . اما عالم عقل که عالم الغیوب آن را ابداع فرمود تا به وی کمالات ذاتیه و صفات علیّه

۱- نهج البلاغه ۲/۲۱۶ خطبه ۲۲۴ ، امالی شیخ صدوق : ۷۱۹ ح ۹۸۸ .

۲- در ماده (کلب) از مجمع البحرین یافت نشد ، ولی در ماده (خطف) ۱/۶۶۶ چنین فرموده است : والخطاف أيضاً شبیه الکلاب من حدید ، والجمع : خطاطیف .

حقیقت ششم : در میزان است

و اسماء حسنی و وحدانیة حقیقه اش شناخته شود از این جهت فرمود در قنطره سَوَم : علیها ربّ العالمین . بعبارة اخرى : در قنطره اولی تخلّق به اخلاق الهیّه و تأدّب به آداب نبویّه صلی الله علیه و آلهو تجرّد از الواث طبیعیّه و ارجاس صفات سَبْعِیّه بهیمیّه و مخالفت هوا و متابعت هدی و اجتناب اذی لازم است « ولا یخافون فی الله لومه لائم » ، و در قنطره ثانیة رضاء به قضاء الهی و منزل روحی و مقام فتوحی با کشف یقین و دخول به مقامات آمین متحتم است ، و در فقره ثالثه این طایفه به محبوبیت عظمی و اسماء حسنی فایز شده اند و از خودشان فانی شده اند و از هر چیز منخلع و منقطع و خدا را در هر شیء وفیء ملاحظه نمودند تا اینکه به مقام امین به اعلی علّیین به حق که ربّ العالمین است واصل شدند .

حقیقت ششم: در میزان است الحقیقه السّادسه : قوله : والمیزان حق . عرض می کند : میزان حق است . نعم ما قیل : اذا نصب المیزان للفصل والقضاء وأبْلَسَ (۱) محجاج وأخْرَسَ ناطقُ وأججت (۲) النیران واشتدّ غیظها وقد فتحت ابوابها والمغالقُ وقطعت الاسباب من کل ظالمٍ وقامت به اسراره والعلائقُ (۳) خوب است قدری در مراتب میزان و معانی آن همّت خود را صرف سازم :

۱- .أَبْلَسَ : سَكَّتَ . بنگرید به : لسان العرب ۶/۲۹ ماده (لبس) به نقل از حاشیه محاسبه النفس .

۲- .در چاپ سنگی : احجبت .

۳- .محاسبه النفس ، کفعمی : ۴۳۴۲ ، نهج السعاده ، محمودی ۶۸/۷۹۶۹ .

ص: ۴۱۳

بدان که در معنی میزان (۱) گفته اند: ما یوزنُ به الشیء و یُعَرَف به مقداره من الزیاده والتقصان. پس از میزان وزن هر چیزی از کم و زیاد معلوم می شود و این هیئت دو کفه و زبانی هم لازم دارد نه این میزان محسوس بلکه موازین معقوله هم از این قرار است، و خداوند می فرماید: «وَالْوِزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ» (۲). صاحب «مجمع البحرین» (۳) فرمود: معنی وزن در آیه کریمه عدل است. قاضی فرمود: در دو کفه وزن، هر فرقه ای به نحوی تمسک بسته اند و آن چند قسم است، دو قسم از آن را اشاره می نماید: اول: آن است که حسنات در کفه ای و سیئات در کفه ای باشد. دوم: از برای حسنات و سیئات کفه ای باشد و در کفه دیگر معیار و مقدار اعمال حسنه و سیئه است. اکنون مخفی نماند که: باید اعتقاد کنی که فردای قیامت میزانی منصوب شود که از برای وی دو کفه و عمودی و لسانی است برای وزن کردن اعمال حسنه و سیئه. اما در کیفیت آن مانند دو قسم سابق اختلاف کرده اند مانند دو قسم سابق. گویند: عمل عَرَض است به وزن در نمی آید (۴)، طایفه ای گویند: کتاب اعمال را به وزن می آورند، طایفه ای می گویند: علامت حسنه و سیئه در این دو کفه ظاهر می شود که انسان آن را می بیند، طایفه ای گویند: حسنات به صورت حسنه و سیئات به صورت قبیحه مجسم می شوند، طایفه ای می گویند: نفس مؤمن و نفس کافر به وزن در می آیند، و اگر

۱- میزان به کسر ترازوست، و اصل آن مِوزان بوده است، و او به یاء قلب شد. قام میزانُ النهار ای انتصف. صراح. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۲- اعراف: ۸.

۳- مجمع البحرین ۴/۴۹۶ ماده (وزن)، این قول را از مرحوم شیخ ابو علی (طبرسی) نقل کرده است.

۴- رجوع کنید به: مجمع البحرین ۴/۴۹۶، درباره میزان مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار ۶/۵۸ باب ۲۳ (علل الشرایع والاحکام) از جهت تفسیری و حدیثی مفصل بحث کرده اند، فراجع.

مراد از میزان همان عدل باشد قولی است راجح . و بعضی از مفسرین (۱) در ذیل آیه کریمه « وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ » (۲) تفسیر کرده اند : مراد از موازین ، انبیاء و اولیاء علیهم السلام هستند که هر یک از ایشان میزان عدل منصوبی هستند از جانب حق که حق هر فنی حقی را ادا می نمایند به طریق اعتدال و تساوی بدون ظلم و جور در دنیا . اما در آخرت نیز بر حسب تعدلت حقّه جزاء و ثواب به اهل عدل و هدایت می رسانند چنانکه در « تفسیر صافی » (۳) است در معنی « وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ » (۴) مراد از سماء یا اشاره به معراج آن جناب است یا به قبض روح شریفش یا معنی اشاره به رفتن موسی علیه السلام و نصب هارون است و جفاء قوم . وجه سوم تصریح به امامت و خلافت حضرت شاه ولایت علیه السلام است چنانکه در ذیل همین آیه « وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ * وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ » (۵) . امام علیه السلام فرمودند : « مراد از سماء حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله است که به آسمان رفت ، و مراد از میزان امیر مؤمنان علیه السلام است که خداوند وی را نصب کرد برای مردمان پس اطاعت نمائید او را و خلاف وی نکنید و بر پا دارید امام را به عدل ، و ظلم بر وی روا ندارید » (۶) . و این تفصیل کمال تأیید می نماید آنچه در وجه اخیر ذکر شد پس میزان حق و حقیقت وجود امام علیه السلام است که عصیان وی بخش مکیال اعمال است ، و اطاعت وی عدل میزان

۱- بنگرید به : مجمع البیان ۴/۲۲۰ ، جوامع الجامع ۱/۶۴۲ ، میزان ۸/۱۲ .

۲- انبیاء : ۴۷ .

۳- در تفسیر صافی ۵/۱۰۷ فقط اشاره به معراج و وجه سوم دارد .

۴- رحمن : ۷ .

۵- سوره رحمن : ۹۷ .

۶- نور الثقلین ۵/۱۸۹ ، بحار الانوار ۱۶/۸۸ و ۲۴/۶۸ .

حقیقت هفتم : در قیامت است

افعال : « وَئِلَّ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَشْتَتِفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ » (۱). پس بدان آنچه در نشأت اخرویه است نمونه ای از وی در دنیا است ، و در حدیث است : « حضرت جبرئیل علیه السلام میزانی ذات کفین برای نوح علیه السلام آورد تا از آن کیل و وزن نماید نظیر آن در قیامت است ، یا اینکه مراد از میزان نصب امامت و ولایت است که ظهور آن در قیامت خواهد شد » .

حقیقت هفتم: در قیامت است الحقیقه السابعة : « وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ » (۲) عرض می کند : قیامت می آید و شکی در قیامت نیست ، و خداوند سبحان بندگان را از قبرهای ایشان برمی انگیزاند البته . بدان که مراد از ساعت روز قیامت است که اقرار به وقوع آن نمود و خداوند مجید جلّ سلطانه در چند مورد از کتاب کریم خود ذکر از قیامت فرموده ، و به ملاحظات و مناسبات چند به اسامی چند وی را یاد کرده ، یکی از اسماء آن ساعت (۳) است و ساعت به دو معنی اطلاق می شود (۴) : اوّل : آنچه مصطلح است جزئی از بیست و چهار جزء از شبانه روز است ۵ .

۱- .مطففین : ۳۱ .

۲- .سوره حج : ۷ .

۳- .و سعی شتاب کردن است ؛ از آنکه مردم شتاب می نمایند در این روز ساعت نامیدند . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

۴- .این دو معنا و قول زجاج را ابن اثیر در نهایه ۲/۴۲۲ ماده (سوع) ذکر کرده است .

ص: ۴۱۶

دوم: جزء قلیلی از شب یا روز است و از آن بر حسب استعاره تعبیر شده است به روز قیامت، یعنی: آن وقتی که مردم برای حاضر شدن حساب و امور دیگر از قبرهای خودشان برمی خیزند پس به ملاحظه آن وقت و جزء آن روز موسوم به ساعت (۱) شد. و زجاج گفته است برای آن ساعت نامیدند که حسابهای مردم به سرعت رسیده می شود و «لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ» (۲). و جمعی از اهل حق بعد از تحقیق گفته اند (۳) که: ساعت بر سه قسم است: ساعت کبری، و ساعت وسطی، و ساعت صغری: اما ساعت کبری حشر خلایق است در یوم موعود. اما ساعت وسطی آن مردم اهل یک قرن است که بعضی گویند: قرن هفده سال است تا سی سال، چنانکه در حدیث است: حضرت نبوی صلی الله علیه و آله غلامی را دید فرمود: «عمر این غلام طولانی می شود و نمی میرد تا اینکه قیامت برپا شود» (۴). می گویند: مراد از ساعت موت اهل یک قرن است. اما ساعت صغری موت انسان است کقوله تعالی: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ» (۵). و قال صلی الله علیه و آله: «أَنْتِ مَا أَمَدَ طَرْفِي وَلَا اغْضُهَا إِلَّا وَاطْنُ السَّاعَةِ قَدْ قَامَتْ» ۶، خلاصه اعتقاد به قیام قیامت زمانی که امر پروردگار می رسد لازم است برای هر مکلفی برای فصل و قضاء،

- ۱- قوله تعالی: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ» یعنی: از وقت وقوع قیامت و برای آنکه حساب خلایق در ساعتی بیش نشود آن روز را ساعت خواندند یا آنکه درازی آن روز در نزد خدا ساعتی افزون نباشد، و گویند: ساعت از اسماء غالبه است.
- ۲- یونس: ۴۵.
- ۳- مراد راغب اصفهانی است در مفردات غریب القرآن (مفردات راغب): ۲۴۸ ماده (ساعه).
- ۴- مفردات راغب: ۲۴۸.
- ۵- انعام: ۴۰.

ص: ۴۱۷

و چون تمام خلائق برخاستند زمین تبدیل می شود یعنی : باطن آن که ملکوت وی است ظاهر می شود ، یا آنکه زمین دیگر که موسوم به ساهره است کشیده می شود بدون پستی و بلندی آن گاه آسمان مثل سجلّ و پیچیدن ورق پیچیده می شود ، و ملائکه هر آسمانی به زمین آیند و هفت صف می زنند ، بهشت در یمین و جهنم در یسار دیده شود ، ابتداء سه طایفه را بدون حساب خداوند بخواند و به بهشت فرستد : اوّل : اهل تهجد . دوّم : تارکین دنیا . سوّم : کسانی که به عهد خودشان وفا کرده اند الْمُتَجَافِينَ جُنُوبَهُمْ (۱) ، وَالَّذِينَ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ (۲) ، وَالَّذِينَ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ (۳) ، پس این طایفه در هیچ موقفی نمی ایستند و حسابی برای ایشان نیست و به بهشت می روند ، پس منادی ندا کند : حاضر شوند جبارین و هر آنکه خداوند و رسول صلی الله علیه و آله را اذیت کرده و کسانی که در کتبه ها صورت کشیده اند . پس این سه طایفه را بیاورند و بدون حساب به آتش برند پس سائرین در پنجاه موقف که هر یک هزار سال است بایستند : اوّل : موقف قیام اهل قیامت است از قبرهاشان . دوّم : موقف نور است . سوّم : ظلمت است . و در صراط سابقاً ذکر شد هفت موقف است . و زمان وقوف در برابر حق دوازده موقف است ، و در زمان حساب و اخذ کتب پانزده موقف است . پس روزی است که امتداد آن پنجاه هزار سال و پنجاه موقف دارد که مکلفین

۱- اقتباس از آیه ۱۶ سوره سجده « تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ » .

۲- اقتباس از آیه ۳۷ سوره نور « رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ » .

۳- اقتباس از آیه ۲۳ سوره احزاب « مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ » .

ص: ۴۱۸

باید در آن بمانند و بایستند تا حسابهای ایشان بالکلیه تمام شود . پس در حدیث سلمان است : « روز قیامت که برپا می شود خداوند قهار می فرماید جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را که بیاورند براق و تارج کرامت و حلل رضوان را از برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله ، آن گاه جبرئیل ندا کند : اَیَّتُهَا الدُّنْیَا اَیْنَ قَبْرِ مُحَمَّدٍ صَلی الله علیه و آله ؟ یعنی : ای دنیا ! کجاست قبر محمد صلی الله علیه و آله ؟ آن گاه زمین در جواب عرض کند : علمی ندارم از وقتی که مرا خور کرده ای و تبدیل داده ای . پس عمودی از نور بلند می شود مردمان می دانند که آن عمود نور از قبر محمد صلی الله علیه و آله است ، پس جبرئیل در نزدیک پاهای شریف آن بزرگوار بایستد و اسرافیل ندا کند : اَیَّتُهَا الرُّوحُ الطَّیِّبُ ! ارجعی الی جَسَدِ [ک] الطَّیِّبِ ، قُمْ یا مُحَمَّد (ص) ! پس سه مرتبه ندا می نماید ، در مرتبه سوّم آن جناب برمی خیزد و حلل را می پوشد و تاج کرامت بر سر می گذارد و بر براق سوار می شود . اسرافیل از جلو و جبرئیل از دست راست و میکائیل از دست چپ تا برود به مقام محمود و وسیله ای که خدایش وعده فرموده است « (۱) . خلاصه آیات مبارکه و اخبار نبویه صلی الله علیه و آله دلالت دارند بر قیام قیامت و ظهور ساعت به علائمی که در کتب اخبار ائمه اطهار خبر داده اند ، اگر بخواهم ذکر کنم هر یک کتابی مبسوط می شود (۲) .

۱- . قریب به این حدیث در موده القری : ۳۷ و خلاصه آن در ینابیع الموده ۲/۳۳۵ از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است .

۲- . این حدیث منقول از کتابهای معانی است . (حاشیه مؤلف رحمه الله) .

دقایق ثانیه : در ایام ثلاثه که يوم العهد و يوم العمل و يوم الجزاست

دقایق ثانیه: در ایام ثلاثه که يوم العهد و يوم العمل و يوم الجزاست مخفی نماند: خداوند را سه روز است: یکی ماضی، و یکی حال، و یکی استقبال، یعنی: يوم العهد و يوم العمل و يوم الجزاء که حتم است بندگان در آن به همان ابدان حسیه ای که اطاعت کرده اند مبعوث شوند تا مأجور گردند. و يوم حال يوم العمل است که برزخ بین ماضی و مستقبل است. و يوم عهد روز الست است. و يوم الجزاء که مستقبل است در کتاب و سنت تعبیر به «معاد» شده است، و معاد آن عود و رجوع است از برای چیزی به همان حالتی که بوده است، و کلّ شیء یرجع الی اصله. و قال الله تعالى: «وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» (۱)، و قال أيضاً «وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» (۲). و قال أيضاً «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» (۳). و مرحوم آقاخوند در «مفاتیح الغیب» فرمود: از برای هر شیء معاد و مرجعی است چنانکه مبدء و منشأ داشته است، و آن بر سه قسم است (۴): ما له المعاد، و ما منه المعاد، و ما الیه المعاد. و دو قسم اول و ثانی در قسم سوم که ما الیه المعاد است مندرج است. امّا ما له المعاد روحانیات محضه و ارواح عالیّه و عقول قادسه و صور مفارقه و مُثُل الهیّه است که معاد آنها به حضرت احدیت است. امّا انسان که مختصر لطیفی است از عالم وجود و در او حقایق اشیاء موجود است با

۱- روم: ۲۷.

۲- حج: ۷.

۳- قیامت: ۳.

۴- وله تعالى: «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» فيوماً علينا و فيوماً لنا و فيوماً فساء و فيوماً أيام الله.

در بیانات مرحوم مجلسی علیه الرحمه

و جازتی که دارد جامع کتب سماویّه و سجّلات ادوار فلکیه است معاد او چند قسم است: روحانی و جسمانی و عقلانی و نفسانی و طبیعی. و هر یک فردای قیامت از قالب خود برخیزد از قبر روح و قبر جسم و قبر عقل و قبر نفس و قبر طبیعت، پس به مفاد « أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ » (۱) خداوند قادر از بعث و انشاء ثانوی لُغُوب (۲) و تعب و نصبی نیست، پس انسان بعد از مرور از اکوان و افلاک و نفوس و ارواح و عناصر و ارکان در معاد، تمام عالم امکان را با خود عود می دهد، و آن روز ولادت کبری و قیامت عظمی و عالم غیب است برای وی، و قال الله تعالی « إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » (۳).

در بیانات مرحوم مجلسی علیه الرحمه پس عرض می کنم: مرحوم مجلسی طاب ثراه در جلد سوم « بحارالانوار » (۴) که مشتمل بر مبدء و معاد است فرمود: شیخ ابو علی سینا در کتاب معادش منکر شده است. معاد جسمانی را و ادله ای چند هم برای اثبات مدعا به خود در کتاب شفاء اقامه کرده است. و گویا در آخر عمر رجوع نمود از عقیده خود و این بنده دیده ام در کتاب، و الله أعلم. و فخر رازی گفته است: کسانی که قائل به معاد جسمانی و روحانی شده اند جمع بین حکمت و شریعت و عقل و نقل کرده اند و گفته اند: عقل حاکم است که ارواح معاودت نخواهند یافت الا به معارف حقّه و محبّت الهیّه و معاودت اجساد هم معلوم نگردد الا به

۱- ق: ۱۷.

۲- لُغُوب: تعب و سختی. رجوع کنید به: مجمع البحرین ۴/۱۲۶ ماده (لغب).

۳- بقره: ۱۵۶.

۴- بحارالانوار ۷/۵۰ و ما بعدش، نیز بنگرید به: همان مصدر ۸/۳۲۸ و ۲۵/۱۱۰ و ۵۴/۳۵۲ و ۵۸/۱۱۶.

ص: ۴۲۱

ادراک محسوسات سفلیه ، و جمع این دو با ادراک دو قسم از معاودت متضاده در این خانه دنیا کاملاً ممکن نمی شود به واسطه اینکه انسان مادامی که مستغرق است در انوار عالم قدس ممکن نیست که ملتفت شود به لذتی از لذات جسمانیه ، و همین طور اگر بخواهد در دار دنیا این لذات را ادراک کند آن استغراق از برای وی حاصل نگردد مگر آنکه موت تفریق کند و استمداد از عالم اعلی حاصل شود پس فردای قیامت جمع بین امرین و لذتین خواهد شد . اما فلاسفه می گویند : ابدان صور و اعراضند منعدم می شوند مگر جوهر نفس که مجرد است ولا سبیل له للفناء ، یعنی : تعلقات را می ریزد و خود می ماند و به عالم مجردات برمی گردد . و بعبارۀ آخری : فلاسفه اعتقاد به معاد روحانی دارند چنانکه علامه طاب ثراه در « شرح یاقوت » فرموده است : اتفق المسلمون علی اعاده الاجسام خلافاً للفلاسفه . و علامه دوانی در « شرح عقاید عضدیّه » گفته است : معاد جسمانی متبادر است از اطلاعات اهل شرع و منکر آن کافر است ، و اعتقاد به آن واجب به اجماع ملل ثلاثه یعنی : یهود و نصاری و اهل اسلام و مذهب حق همان است که اهل اسلام و تابعین آنها رفته اند . بلی علامه اعلی الله مقامه فرمود : اعاده بر دو قسم است : یک وقت می گوئیم : آن اجزاء بعد از تفریق و انفصال جمع می شود ، و یک وقت اجزاء بعد از اینکه معدوم صرف شد کسوت وجود ثانیاً بر او پوشیده می شود ، پس جواب آن را (۱) به کریمه « إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ * يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ * فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ » (۲) داده خواهد شد . و مرحوم مجلسی در کتاب مذکور (۳) فرمود : ضرر ندارد غیر از بدن اول انسان به عرصه محشر آید ، و عبارت اوست : ولا یضرنا کونه غیر البدن الاول به دلیل آیه « أَوَلَيْسَ

۱- « را » زائد است .

۲- طارق : ۱۰۸ .

۳- بحار الانوار ۷/۵۳ .

در بیان مرحوم آقاخوند و عقیده داعی به مثالی واضح

اللّٰذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» (۱)، و به دلیل آیه «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ يَدْلُنَاهُمْ جُلُودًا آخَرَ» (۲). گویا مراد مرحوم مجلسی حکایت انگشتر و لبه است، یعنی: ماده انسانی همان است اما صورت تغییر کند ضرری ندارد، چنانکه حدیث: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ جُرْدٌ مُرْدٌ» (۳)، و حدیث «ضَرَسَ الْكَافِرُ كَجِبِلَ أَحَدٍ» (۴) معارضه است، پس هیئت و صورت این بدن مختلف شود و مُثَاب و مُعَاقِب گردد، همان است و مرتکب معصیت و عامل طاعت اوست، و ابدان قیامت هم باید در خور ظرف قیامتی باشند.

در بیان مرحوم آقاخوند و عقیده داعی به مثالی واضح مرحوم آقاخوند فرمود: مَثَل قیامت و بعث موتی چون ولادت مولود است از مشیمه رحم، و این قیامت با انسان است فاذا ماتَ قَامَتْ قِیَامَتُهُ. و این روسیاه بر این اعتقاد که می گوید ان شاء الله خواهد مرد: چنانکه مرده از زمان آدم علیه السلام الی زماننا به دعاء یکی از بندگان خدا زنده شد چه حضرت سید انبیاء صلی الله علیه و آلهو حضرت عیسی علیه السلام و سائرین از دوستان خدا همان قسم مردگان در روز قیامت برخیزند و حدیث احیاء جبرئیل میت مؤمن و کافر را از قبور بنی ساعده برای حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله خود دلیل واضحی است، امیدوارم به مضمون «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» (۵) به خاک روم و از آن برانگیخته گردم. و دیگر احیاء طیور اربعه به ید کریمه حضرت خلیل علیه السلام و عزیر پیغمبر علیه السلام با آنچه

۱- یس: ۸۱.

۲- نساء: ۵۶.

۳- بحار الانوار ۷/۵۰، مستدرک الوسائل ۸/۴۱۱ ح ۹۸۲۶ به نقل از مناقب ابن شهر آشوب ۱/۱۴۸.

۴- بحار الانوار ۷/۵۰، مسند احمد ۲/۳۲۸، صحیح مسلم ۸/۱۵۴، سنن ترمذی ۱۰۴۴/۱۰۳ ح ۲۷۰۳ و ۲۷۰۴.

۵- طه: ۵۵.

ص: ۴۲۳

در شرح معنی «بَعَث» است

مشاهده فرمود از کتاب کریم بخوانند شبهه ای نخواهد ماند . و برای اطلاع بعضی از خواص و عوام تجدید مطلع در فقره آتیه برای تذکر آن هول مطلع می نماید تا به لسان و بیان دیگر آگاه و بصیر گردی و خود نیز بهره مند گردم ، و در خانه قبر خراب خود از ملاحظات ایشان خرسند باشم .

در شرح معنی «بَعَث» استقوله: « أَنْ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ » (۱). عن «مجمع البحرين» (۲): در قرآن «بَعَث» به چند معنی آمده است: اول: به معنی بیدار کردن از خواب کقوله تعالی: « مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا » (۳) یعنی در زمان قیام از قبور ، مردگان می گویند: ما را از خواب و خوابگاه کیست برآورده است ؟ و نظیر آن آیه کریمه « ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ عِدَدًا » (۴) . دوم: به معنی فرستادن است کقوله تعالی: « بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا » (۵) ، یعنی: فرستادیم از هر امتی پیغامبری را ، و ایضاً « هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيَّينَ رَسُولًا » (۶) و قوله صلی الله علیه و آله: « وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا .. » (۷) الی آخره . سوّم: به معنی زنده کردن است « بَعَثْنَاهُمْ » یعنی زنده کردیم ایشان را ، و همچنین است

۱- حج: ۷.

۲- مجمع البحرين ۱/۲۱۵ ماده (بعث).

۳- یس: ۵۲.

۴- کهف: ۱۲.

۵- نحل: ۳۶.

۶- جمعه: ۲.

۷- در روایات زیادی این مضمون آمده مانند روایت امالی صدوق: ۱۶۳ ح ۱۶۲ و ص ۲۸۱ ح ۳۱۰، ثواب الاعمال: ۷۵، وسائل الشیعه ۸/۸۶ ح ۱۰۱۴۷.

ص: ۴۲۴

معنی این کلمه مبارکه «وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» (۱)، یعنی: خداوند زنده می‌کند کسی که در قبرهاست ۲. چهارم: به معنی قیام است کقوله «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً» (۲) یعنی: ترا برپا دارد پروردگار تو به مقام محمود برای شفاعت. و یکی از اسماء حق «باعث» است و آن خداوندی است که خلق را بعد از مردن زنده می‌کند. و حضرت شاه ولایت علیه السلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را «بعث» خوانده است، یعنی: مبعوث و فرستاده شده بر خلق. الحال بدان در کتاب «احتجاج» (۳) مرویست که: زید نسقی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد: بعث چگونه است، و حال آنکه این بدن می‌پوسد و اعضاء متفرق می‌شود عضوی خاک شده و عضوی را درنده خورده و عضوی را مرغ به هوا برده؟! آن جناب در جواب فرمود: «آن کسی که ایشان را ایجاد و انشاء فرمود بدون شیء و ماده و صورتی و مثال، قادر است او را عود دهد به حالت اولیه». عرض کرد: این فقره را واضح بفرمائید تا بدانم. فرمود: «روح بر دو قسم است: روح محسن و روح مسیء، اما روح محسن در ضیاء و فسحه است و روح مسیء در ضیق و ظلمت است، و هر یک در مقام خود مقیم است اعضائی که خاک شده است و در جوف سباع و هوام و حواصل طیور است تماماً محفوظ است در نزد آن پروردگاری که ذره و مثقالی از اشیاء و ما فی الکون بر وی مخفی نیست.

۱- سوره حج: ۷.

۲- اسراء: ۷۹.

۳- احتجاج طبرسی ۲/۹۷، بحار الانوار ۱۰/۱۸۶، ۵۸/۳۵.

تغییر مقال لاهل الحال : در معاد جسمانی و روحانی

امّا خاک ابدان روحانیین به منزله طلا است زمانی که قیام قیامت شود و از آسمان باران ببارید (۱)، چگونه کره از ماست بعد از زدن ظاهر می شود و طلا- بعد از شستن از خاک ، همین قسم هر یک از قوالب ترابیه مجتمع می شوند و روح هر یک منتقل به قالبش می گردد..» الی آخر الحدیث . و مرحوم آقاخوند و مرحوم قاضی و سایرین از اهل خرد بدین گونه تعبیر کرده اند که : چون خداوند قاهر از بحر مسجور بارانی شبیه به منی بر اراضی اجساد صوری باراند و بر مقابر و مراقد ایشان رسد به حرکت آیند مانند حرکت مشک ، پس میت مانند جنین از مشیمه رحم زمین بیرون می آید « فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ » (۲) ، وقال الله تعالى : « كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ » (۳) پس بعضی گویند : « مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا » (۴) ؟ و بعضی گویند : سبحانه الذی احیانا بعد ما أماتنا والیه النشور . آن وقت دانند که دنیا بالنسبه به عالم برزخ خواب بوده به مفاد « وانتم نیام » چنانکه برزخ در جبت (۵) عالم قیامت ، پس از آن یقظه عبرت کلیه حاصل می شود ، و قال الله تعالى : « يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ » (۶) .

تغییر مقال لاهل الحال: [در معاد جسمانی و روحانی] طالب حق بدانند : جماعتی از فلاسفه منکر شده اند معاد جسمانی را و در معاد روحانی هم ایشان را اقوالی است سخیفه ، این دفتر مقتضی شرح و بسط آن نیست بلکه

۱- یس : ۵۲ .

۲- کذا ، ظاهراً : ببارد .

۳- زمر : ۶۸ .

۴- اعراف : ۲۹ .

۵- کذا ، شاید « جنب » صحیح باشد .

۶- طارق : ۱۰۹ .

خواندن و نوشتن آنها خروج از طریق مستوی و صراط مستقیم و موجب القاء شبهات در قلوب عوام و مستضعفین است ولی ضابط در کلیه عقاید حکماء و سابقین پنج مذهب است : مذهب اول : کسانی هستند که قائلند به معاد جسمانی . مذهب دوم : کسانی هستند که قائلند به معاد روحانی . سوم : کسانی هستند که قائل به معاد جسمانی و روحانی با هم شده اند . چهارم : کسانی هستند که اعاده جسم و روح را اصلاً منکرند . پنجم : کسانی هستند که در نفی و اثبات هر یک متوقفند . و هر یک از ارباب مذاهب پنج گانه تمسک به دلیل و برهانی از عقل و نقل جسته اند که هر یک در جنب قدرت حضرت محیی الارواح و معطی الحیاه فی الاشباح اوهن من بیت العنکبوت است . همانا مذهب حق در نزد حکماء و متألهین و علماء متبحرین از شیعه اثنا عشریه امامیه مذهب سوم است ، و اگر طالب حق و منصفی غور کند در اصل مرآت که آن حقیقت نفس است در عرضیت و جوهریت و در اینکه آیا نفس جوهر جسمانی است یا مجرد نورانی ؟ شاید انکشافی برایش حاصل گردد ، و به مذهب تناسخ و عقیده فاسده فلسفی اعتماد و اعتنائی ننماید . و حضرت صادق علیه السلام به مفضل بن عمر فرمود : « الحمد لله مدیر (۱) الادوار و معید الاکوار طبقاً عن طبق و عالماً بعد عالم » لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى « (۲) . (۳)

۱- در چاپ سنگی : المدير .

۲- نجم : ۳۱ .

۳- بحار الانوار ۳/۹۰ .

در تفسیر آیه مبارکه «أَوَلَمْ يَرِ الْأِنْسَانُ . . »

وقوله تعالى: «أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» (۱). پس ناچاریم به معاد روحانی و جسمانی معاً قائل شویم به دلیل عقل و نقل برای اخذ جزاء تا عدل قاطع فاصل حق ظاهر شود، و هر کسی به آنچه استحقاق دارد برسد، و ظلم هم بر خدا روا نیاید، و مظلومین در آخرت از ظالمین جزا بخواهند، و عوض برای هر تکلیفی از تکالیف شرعیه در آن روز به مکلفین کاملاً داده شود، و الا بر خداوند حکیم ظلم که عمل قبیح است وارد می آید، و تا معلوم شود که عبادات تشریعیّه فواید آنها عاید به بندگان است و خداوند غنی بالذات. و شبهات معاد مانند امتناع اعاده معدوم و شبهه آکل و مأكول و شبهه تناسخ که آن امتناع تعلق نفس است بعد از مفارقت از بدن طبیعی به بدن طبیعی دیگر به دلیل و برهان مدفوع و ممنوع است و شرح ردود این شبهات را طالب از کتب عقلیه و نقلیه بخواهد و بخواند تا بداند و به کعبه مقصود اصلی خود را برساند. آدمی چیست برزخی جامع صورت خلق و حق در او واقع متصل با حقایق جبر و تمشتمل بر دقایق جبروت ظاهرش خشک لب به ساحل فرقاطنش در محیط وحدت غرق «اللهم! وقد أكدی الطلب، واعیت الحيلة والمذهب، ودرست الآمال، وانقطع الرجاء الا منك وحدك لا شريك لك» (۲).

در تفسیر آیه مبارکه «أَوَلَمْ يَرِ الْأِنْسَانُ . . » الی آخره واقوم واقوی آیه ای که دلالت بر معاد جسمانی می کند بلکه روح این آیات مبارکه است که عرض می شود، و عجب است از بعضی که از حقایق و معانی این آیه بی بهره

۱- ق: ۱۵.

۲- جملات شبیه و مأخوذ از دعا‌های امام زین العابدین علیه السلام است که قطب راوندی در دعوات: ۷۲ به شماره ۱۷۱ نقل کرده و در صحیفه سجادیه (ابطحی): ۵۲۶ شماره ۲۲۱ نیز نقل شده است.

شده اند ، خوب است برای فهم عوام بنویسم و ترجمه کنم از کتاب « تفسیر » (۱) مرحوم ملا محسن دام فیضه .

بعثه حقّه قال الله تعالى : « أَوَلَمْ يَرِ الْأِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ » (۲) ظاهر مراد از انسان در این آیه ابی بن خلف است که استخوان پوسیده ای از دیوار گرفت و گفت : آیا این استخوان پوسیده مبعوث و محشور می شود ؟ پس برای ردّ قول آن مشرک عاصی غاوی حق تعالی فرمود : آیا نمی بینید انسان که چه بوده است ؟ یعنی : از نطفه ای و الحال چه شده است ؟ یعنی : قطره منی را حیات و قوت و قدرت و علم و لسان فصیح و بلیغ دادیم و اکنون مخاصمه با خدا می کند و منکر معاد جسمانی می شود « وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ » (۳) یعنی : امر عجیبی بیان می کند که آن نفی قدرت است از حق در زنده کردن مرده ها « قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ » (۴) . بگو ای محمد (ص) ! : خداوند زنده می کند این استخوانهای پوسیده را چنانکه در اوّل ایجاد خلق کرد ، پس به هر خلقی عالم است . و این فقره اشاره به حدیث سابق است که از « احتجاج » ذکر شد ، یعنی : داناست به تفاسیل مخلوقات و اجزاء متقنه و اعضاء متفرقه آنها از اصول و فصول هر یک . « الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ » (۵) یعنی : آن خداوند مهربان کسی است که از درخت سبز تازه آتش بیرون آورد و از وی آتش روشن می کند . « أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ » .

۱- .تفسیر صافی ۴/۲۶۱ و تفسیر اصفی ۲/۱۰۴۲ .

۲- .یس : ۷۷ .

۳- .یس : ۷۸ .

۴- .یس : ۷۹ .

۵- .یس : ۸۰ .

ص: ۴۲۹

الْعَلِيمُ» (۱) پس آن کسی که آسمانها و زمین را خلق کرده است آیا قدرت ندارد مثل آنها را خلق کند بلی خالق مخلوقات، عالم به کیفیات آنهاست. ایضاً از کتاب «احتجاج» روایت است که: مجادله بالتی هی احسن (۲) که مأمور به حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله بود در این مورد بوده است که بفرماید: آنکه نار حاره را از شجر اخضر بیرون می آورد عجز ندارد اعاده کند این جسد خاکی را به حالت اولیه اش، بلکه ایجاد انسان در اول مرتبه اصعب بوده و عودش آسِهل و آسانتر است، «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۳). اکنون بنگر حضرت امیر علیه السلام در «نهج البلاغه» (۴) در بعث و قیام موتی از مراقد و قبورشان چه بیاناتی خوش و مقالاتی دلکش فرموده اند: «حَتَّى إِذَا تَصَرَّمتِ الْأُمُورُ وَتَقَضَّتِ الدَّهُورُ وَأُزِفَ النُّشُورُ، وَ اخْرَجَهُم مِّنْ ضُرَايِحِ الْقُبُورِ وَأَوْكَارِ (۵) الطَّيُورِ وَأَوْجَرِهِ السَّيْبَاعِ وَمَطَارِحِ الْمِهَالِكِ سِرَاعًا، إِلَى أَمْرِهِ مَهْطَعِينَ (۶) إِلَى مَعَادِهِ، رَعِيلاً (۷) صَمُوتًا قِيَامًا صَفُوفًا يَنْقُضُهُمُ الْبَصَرُ وَيُسْمِعُهُمُ الدَّاعِي عَلَيْهِ لِبُؤْسِ الْإِسْتِكَانَةِ وَضُرْعِ الْإِسْتِسْلَامِ وَالذِّلَّةِ، قَدْ ضَلَّتِ الْحِيلُ وَانْقَطَعَ الْأَمَلُ، وَهَوَّتِ الْأَفْتَدَةُ كَاطِمَةً، وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ مُهَيِّمَةً، [و] الْجَمْعُ الْعَرَقُ، وَعَظُمَ الشَّقَقُ (۸) وَارْعَدَتِ الْأَسْمَاعُ لَزْبَرِهِ الدَّاعِي إِلَى فَصْلِ الْخُطَابِ، وَمُقَايَصَةِ (۹) الْجَزَاءِ، وَنَكَالِ الْعِقَابِ، وَنَوَالِ الثَّوَابِ».

۱- یس: ۸۱.

۲- که در آیه ۱۲۵ سوره نحل بدان امر شده است «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ».

۳- یس: ۸۲.

۴- نهج البلاغه ۱/۱۳۵ خطبه ۸۳ (خطبه غزاء)، بحار الانوار ۷/۱۱۲ ح ۴۶.

۵- وکر خانه مرغ و کور است و جمع آن اوکار، و وگار الضبع حجرها الذی یأوی الیه، و «أَوْجَرَهُ» جمع وِجار است.

۶- مهطع: چشم ناگرفتن از چیزی است. (حاشیه مؤلف رحمه الله).

۷- در چاپ سنگی: وعیلاً.

۸- در چاپ سنگی: الشقق.

۹- در چاپ سنگی: مقائصه.

ص: ۴۳۰

ابیات حضرت امیر علیه السلام در علائم ظهور قیامت و احوال آن و عبارت فصیحہ ای از مؤلف است

و در فقره مناجات با حضرت قاضی الحاجات نیز بیاناتی مُبکیه ، آن بزرگوار فرمود ، البته خواندن آنها موجب تذکر قیامت است : «
 الهی! اذا جِئناک عراءَ حُفاهَ مُعْبَرَه من ثری الاعداث روؤسنا ، وشاحبه (۱) من تراب الملاحده (۲) وجوهنا ، وخاشعه من افزاع القیامه
 ابصارنا ، وذابلہ من شده العطش شفاهنا ، وجائعه من تطول (۳) المقام بطوننا ، وبادیه هنالك العیون سَوَاتِنَا ، وموقرة من ثقل الاوزار
 ظهورنا ، و مشغولین بما قد دهانا عن اہالینا و اولادنا ، فلا تضعف المصائب علینا بإعراض وجهک الکریم عَنَّا ، و سلب عائده ما مثله
 الرجاء مِنَّا..» الی آخر ما قال علیه السلام (۴) . « الهی کیف ادعوک و انا انا ، و کیف أیأسُ منک وانت انت » (۵) . خلاصه مبدء و
 منتهی ماها بندگان از خداوند و به سوی خداوندی است که « لا- یُردّ سائله ولا یُخیب آمله .. ولا یزیده (۶) کثره العطاء الا جوداً
 و کرمًا انه هو العزیز والوہاب » (۷) . زاو قیامت را همی پرسیده اند کی قیامت تا قیامت راه چند با زبان حال می گفتی بسیکه ز محشر
 حشر را پرسد کسی ؟

ابیات حضرت امیر علیه السلام در علائم ظهور قیامت و احوال آن و عبارت فصیحہ ای از مؤلف استو این ابیات منسوب به حضرت
 امیرالمؤمنین علیه السلام است که در علائم ظهور قیامت

- ۱- در چاپ سنگی : ساجنه .
- ۲- در بحار و نهج السعاده : الملاحید ، در حاشیه بحار واژه « الصلاخید » را استظهار کرده است .
- ۳- در بحار : جائعه لطول .
- ۴- بحار الانوار ۹۱/۱۰۳ ، نهج السعاده ۶/۵۴ .
- ۵- پاره ای دیگر از دعای قبل . بنگرید به : بحار الانوار ۹۱/۱۰۵ ، نهج السعاده ۶/۶۱ .
- ۶- در تهذیب : تزیده .
- ۷- از مضامین دعای افتتاح که در ماه مبارک رمضان خوانده می شود . رجوع کنید به : تهذیب الاحکام ۳/۱۰۹ ، اقبال الاعمال ۱/۱۳۹ ، مصباح المتہجد : ۵۷۷ ح ۶۹۰ .

ص: ۴۳۱

و احوال و افراع آن فرمود : اذا قربت ساعه یا لها وزلزلت الارض زلزالها تسیر الجبال علی سرعہ کمر السحاب تری حالها وتنفطر الارض من نفخه هائلک تخرج ائقالها ولا بد من سائل قائل من الناس یومئذ ما لها تحدّث اخبارها ربّها وربک لا شکّ اوحی لها ویصدر کلّ الی موقفیقیم الکھول واطفالها تری النفس ما عملت محضرا ولو ذرّه کان مثقالها یحاسبها مالک قادر فامّا علیها واما لها تری الناس سکرى بلا- قهو هولکن تری العین ما هالها ذنوبی بلائی فما حیلتي اذا کنت فی البعث حمّالها نسیت المعاد فیا ویلها واعطیت للنفس آمالها پس ای بیچاره ! به یاد آور آن وقتی که منادی حق تو را از خانه خاک بخواند برای جزاء کردارت به عرصه رستاخیز براند ، آن گاه بینی خروش از مظلومان برآید و فریاد از نهاد ظالمان برخیزد ، سراپرده عزت در صحرای قدرت زده شود ، بساط عظمت گسترده گردد ، ترازوی عدل آویخته ، صراط راستی کشیده ، اقویاء در دست ضعیفاء اسیر ، و فقراء بر امراء امیر ، مطیع شادان و عاصی گریان ، چه نسبها بریده ، و چه روی سفیدان روی سیاه گردیده ، پس از نداء « ایها الناس الی امر الله » مردمان همگی به فرع آیند و از پای در آیند و مانند مستان ناخورده شراب ، افتان و خیزان باشند ، زبانها لال ، و عضوها باطل شود . و به مفاد « لا یجزی والد عن ولده » پدر از پسر مانند آدم ابو البشر و یعقوب مکروب بگزیزد (۱) و نوح به نوحه آید و هر یک از پیغمبران از آن وحشت عظمی امت خود را

ص: ۴۳۲

فراموش کند ، آب آتش شود ، خاک به جنبش آید ، ستارگان فرو ریزند ، ماه را از گردون بیفکنند ، آفتاب را از فلک جدا کنند ترکیب جهان منقلب و نظام عالم خراب چون مردگان از زمین بر آیند فرشتگان از آسمان فرود آیند ، یعنی : نه در هوا فرشته ماند و نه در زمین مرده ، همگی در عرصه جمع شوند ، آن گاه حق تعالی فرماید : ای زبانهای گویا خاموش ، و ای اعضاء خاموش گویا شوید ! پس مسمار سکوت بر زبانها و مُهر (۱) قهر بر لبها نهاده شود ، بند عدل بر پای و خاک مذلت بر سر ریخته ، جواسیس قدرت آنچه دیده اند بنمایند ، و گماشتگان بارگاه عزت آنچه دانند بگویند ، سجالات زلات را برخوانند ، و بضاعت بازرگانان راه آخرت را پیش آرند ، گناه کاران به مضمون « إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ » (۲) سر خجلت به زیر ، و اهل طاعت چشم امیدواریشان گشوده و مستحیر ، و ندای « فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ » (۳) بلند ، و هر صغیر و کبیر از فرع آن روز مستمند . فما الناس بالناس الذين عهدتهمولا الدار بالدار التي كنت اعرِفُ (۴) « وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ » (۵) آه ! آه ! از آن زمان که خداوند سبحان بفرماید : « وَامْتَاَزُوا الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ » (۶) یعنی : مؤمنین را از کافرین و مطیعین را از عاصین جدا نمایند ، و حکم محکم « فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ » (۷) را در حق ایشان جاری فرماید .

۱- در چاپ سنگی : و بر مهر .

۲- سجده : ۱۲ .

۳- زلزله : ۸۷ .

۴- شعر در ربیع الابرار زمخشری به عباس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) نسبت داده شده چنانچه سید علی خان در درجات الرفیعه : ۹۹ ذکر فرموده است ، نیز بنگرید به : مجمع البیان ۶/۹۴ .

۵- طه : ۱۱۱ .

۶- یس : ۵۹ .

۷- شوری : ۷ .

اشعار شیخ سعدی که در مواظ و نصایح گفته

ثُمَّ يَسَاقُ الْمُتَّقُونَ إِلَى الْجَنَّةِ وَفِدَاءً وَفِدَاءً وَالْمُجْرِمُونَ إِلَى النَّارِ وَرَدًّا وَرَدًّا» ، پس به اهل جنّات گویند : انتم خُلُود خُلُود ، و به اهل عقوبات خوانند : انتم اُبُود اُبُود ، پس تو را شفیع شفاعت نکند و دوستی حمایت ننماید (۱). پس حضرت امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند : « [وَجَدَ الْأَمْرَ] وَيَحْكُ يَا إِنْسَانُ جَدًّا جَدًّا ، وَقَرَّبُوا لِلْحَسَنَاتِ (۲) فَرْدًا فَرْدًا ، « وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا » (۳) يَسْأَلُهُمْ عَمَّا عَمِلُوا حَرْفًا حَرْفًا وَرَدَّ الْمُجْرِمُونَ إِلَى الْأَعْقَابِ رَدًّا رَدًّا ، وَتَرَجَعَتِ الْخَلَائِقُ إِلَى الْحَشْرِ زَحْفًا زَحْفًا وَجِيءَ بِهِمْ عَرَاهِ الْإِبْدَانِ خَشَعًا أَبْصَارُهُمْ ، أَمَامَهُمُ الْحِسَابُ وَمَنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ ، يَسْمَعُونَ زَفِيرَهَا (۴) وَيُرُونَ زَيْئَهَا ، فَلَمْ (۵) يَجِدُوا نَاصِرًا وَلَا وَلِيًّا يُجِيرُهُمْ مِنَ الدَّلِّ وَهُمْ يَغْدُونَ سِرَاعًا إِلَى مَوْقِفِ (۶) الْحَشْرِ يَسَاقُونَ سَوْفًا « وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ » (۷) « كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكِتَابِ » (۸) . . » إلى آخر الخطبه (۹).

اشعار شیخ سعدی که در مواظ و نصایح گفته پس برای تحسّر و تأسّف از کردار و رفتار زشت خویش و عقوبات آن روزگار و آن بازار سزاوار است این چند بیت از شیخ نوشته شود ، و خوانندگان از خواندن آنها برای تذکّر و موعظه نفس غافل نباشند که خوشتر (۱۰) از آن در غزلیات شیخ از نصایح و مواظ نیافته ام . خرما نتوان خورد از این خار که کشتیم دنیا نتوان بافت از این پشم که رشتیم بر لوح معاصی خط عذری نکشیدیم پهلوی کبایر حسناتی ننوشتیم ما کشته نفسیم بس آوخ که برآید از ما به قیامت که چرا نفس نکشیم افسوس بر این عمر گرنامه‌ای که بگذشتما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم دنیا که در آن مرد خدا گل نسرشته استنمرد که مائیم چرا دل بسرشتیم ایشان چو ملخ در پس زانوی ریاضت‌ما مور میان بسته دوان بر در و دشتیم پیری و جوانی چو شب و روز برآمد تا شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم و اماندگی اندر پس دیوار طبیعت‌حیف است و دریغا که در صلح بیستیم چون مرغ در این کنگره تا کی بتوان بودیک روز نگه کن که در این کنگره خشتیم ما را عجب از پشت و پناهی بود آن روز کامروز کسی را نه پناهییم و نه پشتیم گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت‌شاید که زمشاطه نرنجیم که زشتیم باشد که عنایت برسد ورنه مپنداربا این عمل دوزخیان کاهل بهشتیم سعدی ! مگر از خرمن اقبال بزرگانیک خوشه ببخشند که ما تخم نکشیم مخفی نماند : جهت اینکه این چند چیز را حضرت عبدالعظیم علیه السلام از حقیقت معراج و قبر و سؤال نکیرین و وجود جنّت و نار و صراط و میزان و وقوع قیامت و حشر خلائق عرضه داشت بواسطه اتفاق ائمه هدی علیهم صلوات الله و اجماع خواص و عوام در حجّت یوم الميعاد و تعدیل بین العباد با آنچه ضروریات یقینیه و مقتضیات قطعیه آن روز است ، و شبهه و خلائی در هیچ یک نیست ؛ از آنکه روز قیامت برای عدل و دادخواهی مقّرّر و مقدّر شده است . و آنچه ذکر فرمود از لوازم ثابته عدل است حتّی عروج حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله به معراج برای کشف استار و حقایق ملکوتیه و تودیع اسرار غیبیه بود ، تا روز قیامت با اطمینان قلب و خواطر بدون خوف و وحشت تا از آنچه مشاهده می فرماید دامن شفاعت در مقام محمود بر کمر زند و هر آنچه دیده است و شنیده بگوید . و سؤال نکیرین و عالم برزخ برای آن است که از آنچه کرده اند متذکر شوند تا روز قیامت از نعمت و عقوبت هیچ یک تسامحی وارد نیاید ، و فعل عبث را نسبت به حکیم علیم ندهند ، و در هر نشأت بهره ای به مقتضای آن برده باشند . و وضع صراط و میزان هم قطعی است به تفصیلی که ذکر شد ، تا از جزئیات و کلیات حالات خودشان از احوال و اقوال آگاه شوند ، و تا بدانند جنّت و نار جزاء کردارشان است که حضرت کردگار برای ایشان برقرار فرمود .

- ۱- در چاپ سنگی : بنماید .
- ۲- در امالی : للحساب .
- ۳- فجر : ۲۲ .
- ۴- در چاپ سنگی : زفیراً .
- ۵- در چاپ سنگی : فلا .
- ۶- در بحار : مواقف .
- ۷- زمر : ۶۷ .
- ۸- انبیاء : ۱۰۴ .
- ۹- امالی شیخ طوسی : ۶۵۳ ، بحار الانوار ۷/۹۹ و ۷۴/۳۷۳ ، نهج السعاده ۲/۴۲ با اختلافاتی .
- ۱۰- در چاپ سنگی : خواشتر .

ص: ۴۳۴

پس قیامت کلیّه آن روزی است که بدین اوصاف خاصّه ضروریّه متّصف باشد . و سایر عقاید فروع است بالنسبه به این اصول ثمانیه که حضرت عبدالعظیم خدمت امام علیه السلامعرض کرد چنانکه از دعاها و اخبار ظاهر است .

ص: ۴۳۵

..

ص: ۴۳۶

..

ص: ۴۳۷

فهرست مندرجات جلد دوم .

ص: ۴۳۸

..

ص: ۴۳۹

..

ص: ۴۴۰

..

ص: ۴۴۱

..

ص: ۴۴۲

..

ص: ۴۴۳

..

ص: ۴۴۴

..

ص: ۴۴۵

..

ص: ۴۴۶

..

ص: ۴۴۷

..

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ - ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



اصفهان

فائز



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹